تألیف استاد علامه
میرزا محمدعلی مدرس

ریحانة الأدب
فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب
یا
کنی و القاب

مشتمل در ترجمه حال
فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و
شعرای بزرگ اسلامی که با لقب و کنیه اشتهار دارند

جلد ششم

چاپ دوم

تبریز - چاپخانه شفق

خداوندا در توفیق بگشا

بقیهٔ باب « میم »

ملول — **شیخ شرف‌الدین** - از شعرای شاهزادگان هندوستان میباشدکه درویش مسلك بود ودر اواخر قرن دوازدهم هجری میزیست ، دیوانی مرتب و منظومه‌ای بنام هشت صحابه داشته و از او است

سر سیرهمه زلف بت سحرساز داری   خدا سپردم ایدل سفر دراز داری

سال وفاتش بدست نیامد   (ص ۵ ۴۴ ح ۶ س)

ملولی — **سید اسدالله** - بعنوان مرعشی سیداسدالله نگارش دادیم

ملکی — در اصطلاح رجالی محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر است

ممار — **حکیم عثمان بن محمد** - غزنوی ، از مشاهیر شعرای فرس واستاد حکیم سنائی بود ، در بدایت حال به **عثمانی** تخلص میکرده و درخدمت سلطان ابراهیم غزنوی بسرمیبرد، بعداز وفات او بهندوستان رفته وبار با بهرام شاه بغزنه برگشت ، بسال چهارصد و سی وچهارم هجرت درآنجا درگذشته واز او است

یك روز دامن تو بگیرم که چند شب   در دوری تو اشك بدامن گرفته‌ام

(ص ۴۴۳۵ ح ۶ س)

ممتازالعلما — **سید علی ابن شمس‌العلما سید ابراهیم** - ابن ممتازالعلما سیّد محمد تقی مذکوردیل نقوی‌موسوی نصیرآبادی‌لکهنوئی، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **ممتازالعلما** از اکابرعلمای‌امامیّهٔ عصرحاضرهند میباشدکه نخست مقدمات را از اساتید و پدرخود خواند پس درحوزه عامه ی هند بتحصیل معقول ومنقول

پرداخت تا درسال هزار و سیصد و بیست و هفتم هجرت بمرام ادامهٔ تحصیلات علمیّه عتبات عرش درجات رفته ودرحوزهٔ درس سید محمدکاظم یزدی وملامحمدکاظم خراسانی و شیخ زین العابدین مازندرانی و شیخ ضیاءالدین عراقی ودیگر اکابر وقت حاضر شد، بعد از تکمیل مراتب علمیّه درسال هزار و سیصد و سی و دویم هجرت درموقع جنگ عمومی بموطن خود لکهنو برگشته وبتدریس وموعظه اشتغال یافت تا دریازدهم ذیحجهٔ هزار وسیصد وپنجاهوپنجم هجرت درهمانجا برحمت ایزدی نایل گردید واز تألیفات اواست

۱- اثبات النبوة ۲- الامامة ۳- البداء ۴- البرق الومیض فی محرمات المریض ۵- تحری الاجتهاد ۶- حرمة شرب الخمر ۷- طریق الصواب فی بعض المسائل الفقهیة ۸- الوقایة حاشیة علی الکفایة وغیراینها . ناگفته نماند با اینکه نامش سیدعلی میباشد با کنیه‌اش سید ابوالحسن مشهور است (ص ۲۸۳ ج ۶ع ن)

ممتاز العلما

سید محمدتقی ابن حسین بن دلدار علی- از بزرگترین علمای امامیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجری هند میباشدکه فقیه اصولی مجتهد ادیب نحوی مفسّر حکیم متکلّم جامع تمامی فنون عقلیّه و نقلیّه بود ، علوم متداوله را نزد والد معظّم خود تحصیل کرده ودرحداثت سنّ فراغت یافت، از او ونیز جواهر اجازهٔ روایت داشته وکتابخانهٔاو از بزرگترین ومهمترین کتابخانه‌های هند [illegible]، کتابهای نادرالوجود وکتابهای خطّی قرن سیّم وچهارم هجرت درآن بسیار [illegible] از صحیفهٔ سجادیّه نیز بخط شهید اوّل درآنجا موجود و تألیفات بسیاری دارد

۱- ارشادالمهتدین ۲- ارشادالمؤمنین ۳- حاشیهٔ شرح چغمینی ۴- حاشیهٔ شرح هدایهٔ ملاصدرا ۵- حدیقة الواعظین ۶- الدعوات الفاخرة ۷- الضراعات الی قاضی الحاجات ۸- مرشدالمؤمنین فی الفتنة ۹- طهیر الشیعة فی احکام الشریعة ۱۰- العباب فی علم الاعراب ۱۱- غوث اللائذ و عون العائذ ۱۲- الفرائد البهیة فی شرح الفوائد الصمدیه ۱۳ تا ۱۹- منتخب الاثار ، منهج الطاعات ، تحفة الدعوات ، تحفة المعجزات ، نزهة الواعظین ، هدایة المسترشدین فی شرح تبصرة المتعلمین ، سبایع الانوار فی تفسیر کلام الجبار ، [illegible]

وی درچهاردهم رمضان هزار و دویست وهشتاد ونهم هجری قمری در [illegible] وهشت سالگی درشهر لکهنوی هند وفات یافت، درحسینیهٔ خود مدفون شد، [illegible]

شمس‌العلما برحباره‌اش نمار حواند وسید محمد عباس شوشتری درتاریخ وفاتش گوید

مولــی بوفــاته التقی کالمیت ..... والعلــم سراحــه بعیر الــزیت
یــا آل محمــدتعــی صـــبرا ..... قدایتمکم فعیه اهل‌البیت=۱۲۹۸

(ص۶۷ ج ۱ احسن‌الودیعة)

ممشاد دینوری از اکابر عرفا و بزرگان مشایخ اواخر قرن سیّم هجری عراق میباشدکه در علم و حلم و زهد و تقوی و فنون طریقت طاق و شهرهٔ‌آفاق و اکمل حلفای جنید بغدادی بوده ومی‌گفته‌است‌که بیست (یا سی) سال‌است دل خودم را گم‌کرده و نحواسته‌ام بمن باز دهند وگویا مرادش این بوده‌که اصلاً اراده و قصدی بودن یا نبودن چیزی نداشته و همه چیز موکول باراده و مشیّت حق است وفات او سال دویست و نود و هفتم یا هشتم هجرت واقع شد وبنا بردوّیمی هریك از دوجملهٔ پیرمولی = ۲۹۸ و محبوب علم زنده‌دل = ۲۹۸ مادّهٔ تاریخ وفات او بوده و ظاهرآن‌است‌که لفظ ممشاد نام اصلی‌او است و الاّ نام دیگری از وی سطر نیامد وشاید محفّف محمد شاد باشد (ص۲ ج۲حه و۸۷ ج۱لر)

مملة لقب رجالی جعفربن موسی ویا پسرش محمد بن‌جعفر است

مناری احمد بن یوسف - سلیکی مناری، مکنّی به ابونصر، کاتب‌فاضل شاعر ماهرمنشی، از اعیان فضلا و اکابرشعرای قرن‌پنجم‌هجرت میباشدکه کتابهای بسیاری اندوخته و همهٔ‌آنها را وقف جامع آمد و جامع میافارقین نمود در معرّه با ابوالعلا ملاقات کرد ، ابوالعلا از حال خود شکایت نموده وگفت من از مردم کناره‌کشیده‌ام و بازهم مرا آزار میدهند ، مناری‌گفت مردم را با تو چه‌کارکه دنیا را بدیشان داده‌ای‌گفت نه دنیا بلکه‌آخرت را نیز بدیشان واگذاشته‌ام و این‌جمله را تکرار مینمود و متألّم میگشت واز اشعار مناری است

ولی عـــلام طال فی‌دقـــة ..... کخط اقلیدس لا عرض له
وقــد ساهی عمله جمـــة ..... فصار کالنقطة لاجزء له

ابن‌خلّکان گوید دیوان مناری عزیزالوجود و نایاب بوده لکن بعضی از قطعات آن در

دست مردم پیدا میشود وفات مناری سال چهارصد وسی وهفتم هجرت واقع شد ونسبت آن بمنارجرد میباشدکه شهری است مابین منبج و حلب در نزدیکی حصن زیاد

(ص ۷۶۵ ج ۱ س و ۴۷ ج ۱ کا)

مناوی **شیخ محمد بن علی بن زین العابدین - حدادی مناوی قاهری شافعی،** ملقب به زین الدین و عبدالرؤف، ازمتأخرین علمای عامهٔ اوائل قرن یازدهم هجری میباشدکه محدث ادیب فاضل از اکابر محدثین و ادبا ، اغلب علوم متداوله را جامع و بسیار صابر و قانع بود در تمامی روز و شب یکمرتبه صرف غذا مینمود ، از همهٔ مردمان انقطاع جسته و عزت را در عزلت یافته و بتألیف و تصنیف میپرداخت ، با این همه بارهم مورد طعن و حسد بیحقیقتان مهمل و [illegible] گردیده بود تاآنکه پنهانی مسمومش کردند ودرنتیجهٔ معالجه وکثرت دوا [illegible] و اطراف [illegible] گردید تا سال یکهزار و سی و یکم یا پنجم هجری قمری در قاهره وفات و در جامع ازهر بجنازه‌اش نماز خواندند ولادتش در سال نهصد و پنجاه و دو [illegible] تألیفات او است

۱- الاتحافات السنیه در احادیث مسندهٔ قدسیه ۲- التیسیر شرح الجامع الصغیر که در قاهره چاپ شده است **۳- شرح اسماءالله الحسنی** [illegible] بلدیهٔ اسکندریه موجود است **۴- شرح شمائل الترمذی** [illegible] **۵- شرح شهاب القضاعی ۶- شرح قصیدةالنفس** که قصیدهٔ [illegible] که از شیخ ابوعلی ابن‌سینا میباشد شرح کرده و درقاهره چاپ شده است **۷- کنوزالحقائق فی‌حدیث خیرالخلائق** که حاوی ده هزار حدیث نبوی بوده و درقاهره و [illegible] **۸- الکواکب الدریه فی‌تراجم السادة الصوفیة** که نسخهٔ خطی آن دردارالکتب [illegible] موجود است وغیراینهاکه ازصد متجاوز و محل توجه اکابر [illegible] نسبت مناوی بشهر منیه‌الخصیب از بلاد مصر است (ص ۲۴۸ هب و ۲۱ ج ۱ و ۱۱۸۹ مط)

منجی **اسلم بن مهور** - بعنوان **ابوالغوث** در [illegible] خواهد آمد

منتجب — سالم بن احمد بن سالم بن ابی‌الصقر معروف به منتجب، بغدادی نحوی عروضی، دارای اخلاق حسنه ومحبوب مردم واراسا بید یاقوت حموی صاحب معجم‌الادبا بود ازخورده‌ای درنحو وکتابی درصناعت شعر وکتابی در عروض وکتابی درقوافی تألیف داده و بسال ششصد و یازدهم هجرت درگذشت (ص ۳۰۸ ت)

منتجب‌الدین — اسعد بن‌محمود – درباب‌کنی بعنوان ابوالفتوح خواهدآمد

منتجب‌الدین — علی بن ابی‌القاسم عبدالله – بن ابی‌محمدحسن ملقّب به حسکا وحسکا ابن محمد بن حسن بن‌حسین بن‌حسن بن حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، مکنّی به ابوالحسن، معروف به شیخ‌منتجب‌الدین، از اکابر علما و فحول و مشایخ محدثین امامیّه میباشدکه عالم فاضل محدّث‌حافظ ثقه، کامل صدوق جلیل‌القدر و رفیع‌المنزلة، از احفاد شیخ حسین برادر شیخ صدوق، از معاصرین ابن‌ادریس حلّی و ابن‌شهرآشوب مازندرانی و نظائر ایشان، بالخصوص درعلم حدیث از هرجهت سماعا و جمعا و حفظا و ضبطا مبرّز، کثیرالمشایخ والروایه بود نظیرا والفتوح رازی، سید مرتضی رازی، سیدفضل‌الله راوندی و والدخود شیخ‌ابوالقاسم عبیدالله و سید ذوالفقاربن محمدحسینی مروزی و نظائر ایشان از جملهٔ مشایخ روایت وی بوده وعده مشایخ او ازصد متجاوز است وبواسطهٔ سید ذوالفقار مذکور ازشیخ‌طوسی و سید مرتضی علم‌الهدی روایت کرده و بواسطهٔ پدر خود نیز از اجداد خود تا از جدّ عالی خود صدوق اوّل علی بن حسین موسی بن بابویه قمی روایت مینمایدکه روایت از شش پدر مینماید.

در نجاالمقال هم در ردیف اشخاص مسمّی به علی، اشاره بمعاصر ابن ادریس حلّی بودن صاحب‌ترجمة و روایت‌کردن او بواسطهٔ سیّد ذوالفقار از سیّد مرتضی وهم روایت‌کردن او از پدر ششمین خود صدوق‌اوّل وملقّب به منتجب و مؤلف فهرست بودن اوکه ذیلاً مذکور است اشاره‌کرده وگوید

وابن عبدالله ذوالفهرست قد — روی عن‌الصدوق جداً بعد جد
منتجب معاصر الحلی — عن ذی‌الفقار عن اخی‌الرضی

رافعی عبدالکریم قزوینی شافعی از تلامذهٔ شیخ منتجب‌الدین بود ، درکتاب تدوین نام خودکه درشرح حال علمای قزوین‌است بسیارش ستوده وگوید تطویل‌کلام درشرح‌حال وی محض ایفای حق استادی او است‌که از تعلیقات و مکتوبات او استفاده‌های بسیاری کرده‌ام خواجه‌نصیرطوسی نیز بواسطهٔ شیخ برهان‌الدین محمدبن‌محمدبن‌علی‌همدانی قزوینی از شیخ منتجب‌الدین روایت میکند واز تألیفات او است

۱- **الاربعون حدیثا من‌الاربعین‌عن‌الاربعین فی‌فضائل‌امیرالمؤمنین ع** یعنی‌چهل‌حدیث از چهل نفر از مشایخ خود از چهل نفر صحابهٔ پیغمبر ص و از این‌کتاب‌کثرت مشایخ او ظاهر و هویدا است ۲- **تاریخ علماءالشیعة** وظاهر بلکه صریح‌کلام ذریعه‌آنکه این کتاب غیر از کتاب فهرست ذیل است ۳- **الفهرست**که به منتجب لقب مؤلفش موسوم ودرآن شرح‌حال‌علمای امامیّه را از زمان شیخ طوسی تا عصر خودش جمع‌کرده و بمنزلهٔ تتمّه وتذییل فهرست شیخ طوسی است

وفات شیخ منتجب‌الدین سال پانصد وهشتاد وپنجم هجری قمری درهشتاد وپنج سالگی واقع شد از کتاب اربعین مذکور ازابراهیم بن‌مهران نقل‌است‌که درهمسایگی ما درکوفه مردی وجود داشت‌که در سودا خوش معامله بود ، هرگاه شخصی علوی برای خرید چیزی نزد او میرفت فوراً آن را میداد و قیمت آنرا اگر داشت میگرفت والاّ بغلامش میگفت‌که‌آنرا بحساب حضرت علی بن ابیطالب ع بنویس ، بدین منوال میبود تاآنکه‌آن مرد معسر شد ، درخانه نشسته ودر دفتر حساب نگاه میکرد وبرای مطالبه حق‌خود پیش بدهکاران می‌فرستاد، هرکدام‌ازایشان‌که مرده بود یا چیزی‌نداشته خطّی بنام و بحساب او میکشید تاآنکه روزی بدر خانهٔ خود نشسته و باز بدفتر مراجعه میکردکه مردی‌ناصبی عبوراً بطریق‌استهزاء بدوگفت بدهکار بزرگ تو علی بن‌ابیطالب ع چه‌کرد ،آن مرد اندوهگین شده و بخانه رفت ، همان شب درخواب حضرت رسول ص را دیدکه حسنین ع نیزدرپیشروی‌آن حضرت راه میروند ،آن‌حضرت‌فرمودکه‌کجا است پدر شما ، امیرالمؤمنین ع‌که پشت‌آن حضرت بود عرض‌کردکه یا رسول‌الله اینک حاضر

هستم فرمود چرا حق این مرد را نمیدهی؟گفت این حق او است در دنیاکه‌آورده‌ام پس کیسه‌ای از پشم سفید بدان مرد داد و رسول خدا ص فرمودکه‌آن را بگیر وهرکس از فرزندان من چیزی از تو بخواهد ردّش نکن و دیگر بعد از این فقر و فاقه برای تو نیست آن مردگوید ازخواب بیدار شدم‌آن‌کیسه در دستم بود، زن خودراگفتم بیداری یا درخواب ؟گفت بیدارم‌گفتم چراغ را روشن‌کن ، چون نظرکردم هزار دینار (طلای هیجده نخودی) درآن‌کیسه بود ، دفتر حساب را خواستم معلوم شدآنچه بحساب علی بن ابیطالب ع نوشته‌ام بی‌کم و زیاد هزار طلا بوده وبس آن زن‌گفت ای مرد از خدا بترس و مبادا فقر وپریشانی وادارت‌کندکه بعضی ازتجّاررا فریب داده ومالش راگرفته باشی‌آن مردگفت نه والله قضیه چنین است

مخفی نماندکه شیخ حسن جدّ شیخ منتجب‌الدین‌که کنیه‌اش ابومحمد ، لقبش شمس‌الاسلام ، شهرتش حسکا یا حسکا بوده نیز از اکابر فقهای وقت‌خود ، تمامی مصنّفات شیخ‌طوسی (متوفی سال۴۶۰هـ ق = تس) و قاضی ابن‌البراج (متوفی سال ۴۸۱هـ ق = تفا) وسلاّر بن‌عبدالعزیز دیلمی (متوفی‌سال۴۶۳هـ ق = تسج) را ازخود ایشان‌خوانده وهم از ایشان اجازه داشته است و عمادالدین طبری محمد بن علی بن محمد ازعلمای اواسط قرن ششم هجرت نیز درکتاب بشارة المصطفی از وی روایت میکند . کتاب الاعمال‌الصالحة وسیرالانبیاء والائمةع وکتاب‌العبادات از تألیفات حسکا بوده وسال وفاتش بدست نیامد لکن ازقرائن مذکوره مکشوف میگرددکه از رجال اواخر قرن‌پنجم بوده ویا خود اوائل قرن ششم را نیز دیده‌است اما لفظ حسکا یا حسکا مخفّف حسن‌کیا است وکیا در زبان فارسی خصوصاً در اصطلاح مردم دارالمرز مازندران کلمهٔ تعظیم و مدح و احترام است و بمعنی جناب و حضرت و رئیس و مانندآنها استعمال نمایند

(ملل و ذریعة وص ۲۴۸هـ و۳۸۹ت و۴۶۵ مس وغیره)

منتجب

سالم بن احمد بن سالم بن ابی‌الصقر - تمیمی بغدادی ، مکنّی‌به **ابوالمرجی** ، معروف به **منتجب** ، ادیب‌نحوی‌عروضی وبالخصوص

درعروص وحید عصر حود و درعلوم عربیّه استاد یاقوت حموی سابق‌الدکر بود وارآثار قلمی او است

۱- ارحورة‌فی‌النحو ۲- صناعة‌الشعر ۳- العروص ۴- القوافی وی‌بسال‌ششصد ویاردهم هجری‌قمری درگدشت محفی‌نماندکه‌حرف‌چهارم لفظ منتحب‌را درمعجم‌الادبا با حرف ح نقطه‌دار ودر روصات با حیم نوشته‌اند چنانچه مدکور شد .

(ص ۱۷۸ ح ۱۱ حم)

منتحب‌الدین اسعد - همان منتحب‌الدین اسعد فوق است‌که در قاموس‌الاعلام حرف حیم‌آن را تبدیل به حای نقطه‌دار داده‌است

منتفق لقب رحالی اسود بن عبدالله است

منتوف عبدالله بن عیاش بن‌عبدالله - همدانی‌کوفی، **ابوالحراح** الکلبی، منتوف الشهرة، ارحواص ابوجعفر منصور دوانقی‌بوده‌که اشعار ... روایت نموده و هیثم بن عدی طائی هم ار او روایت مینماید درسال ... هشتم هجرت درگدشت وارآن‌روکه موی‌لحیه و ریش حودرا با دست برمیکند ... وصف منتوف شهرت یافته‌که شخص ریش‌کننده را گویند .

(ص ۳۵۸ ح ۱ بی و ۱۴ ح ۱ تاریخ بغداد)

منتوف وهیب بن حفص کوفی مصطلح‌علم‌رحال‌است و رحوع ...

منحم‌ندیم علی بن یحیی بن ابی‌منصور - مکنّی به **ابوالحسن**، ... منحّم، ارمشاهیر اهل‌نحوم و درنرد متوکّل دهمین‌حلیفه ... (۲۳۲-۲۴۷ه ق = رلب - رمر) و حلفای بعد ار او مقرّب و ارحواص ... بود و بهمین حهت به منحم ندیم شهرت داشته است بسیار عالم‌دوست ... و پیوسته منشأ حیر و صلاح ایشان ، درصنعت سرود و غنا ... عرب و ار تلامذهٔ **اسحق موصلی** بود شعر حوب هم میگفته **کتاب** ... **کتاب** ... **القدماء والاسلامیین** و**کتاب‌الطبیح** ارآثار قلمی او میباشد و ...

هجرت درسامره درگذشت .

شرح حال پسرش هارون بن علی نیز در باب کنی بعنوان ابن ابی‌منصور خواهد آمد پسر دیگرش یحیی بن علی بن یحیی بن ابی‌منصور معروف به ابن‌المنجم و مکنّی به ابواحمد نیز از افاضل عصر خود ، از منجّمین و اهل فنّ هیئت وفلك، ندیم مکتفی بالله هفدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۸۹ـ۲۹۵ه ق = رفط ـرصه) و بسیار مقرّب، معتزلیّ المذهب و ازجملهٔ متکلّمین بوده و با جمعی از ایشان نزد مکتفی حاضر میشدند تألیفات بسیاری بدو منسوب و از آن جمله است کتاب‌الباهر دراخبار شعرای مخضرمین دولتین امویّه و عبّاسیّه که با تمام آن موفق نشد وپسرش ابوالحسن احمد بن یحیی بپایانش رسانید یحیی شب دوشنبه سیزدهم ربیع‌الاول سیصد تمام هجرت دربغداد و به سالگی درگذشت وپسر مذکورش نیز ادیب شاعر منجّم فقیه متکلّم ودرکلام وفنون ادبیّه از رؤسای وقت خود بوده ودر ذیحجهٔ سال سیصد وبیست وهفتم هجرت درشصت وپنج ویا هفتاد وچندسالگی درگذشته و از آثار قلمی او است

۱ـ الاجماع در فقه ۲ـ الاوقات ۳ـ المدخل الی مذهب‌الطبری ودرفقه بمذهب ابوجعفر طبری می‌رفته است (ص۱۴۴ج۱۵ حمو۱ ۳۹۱ج ۳۷۸ و۱ج۲ کا)

منجی عبدالله بن ابی‌حفص ـ بن عبدالله یقطان ایذجی خوزی، معروف به غالب خوزستانی یا غالب خوزی (چنانچه در مجمع‌الفصحا است) ودر ریاض‌العارفین نام و نسب اورا بدین روش نوشته‌است عبدالله بن ابی‌عبدالله منجی ثانی ابن ابی‌حفص منجی ماضی ابن عبدالله یقطان ایذجی ، بهرحال وی بوفور کمالات موصوف ، ازفضلای متقدّمین وصاحب مصنّفات بسیاری بوده‌که ازآن‌جمله‌است طرازالذهب درفضائل و مناقب ائمّهٔ اثنی‌عشر و اثبات حقّانیت‌ایشان با براهین قاطعه با محیی‌الدین عربی (متوفی بسال ۶۳۴ه ق = خلد) معاصر و معاشر بوده وسال وفاتش بدست نیامد وازاشعار او است

بی‌تو نفسی قرار و آرامم نیست ... و ... وصف و ... ست

بی‌چاشنی تـو درجهـان کامـم نیست بی‌روی تو صبح وموی تو شامم نیست

(ص ۳۳۲ ح ۱ مع و۳۸۴ ریاض‌العارفین)

منذل یا منذل — با دال بی‌نقطه یا با نقطه، لقب رجالی عمرو بن‌علی ویا عمرو بوعلی بوده و موکول بدان علم شریف است .

منذری — عبدالعظیم بن عبدالقوی - بن عبدالله بن سلامة بن سعد منذری، شامی الاصل ، مصری المولـد والمدفن ، زکی‌الدین اللّقب ، شافعی المذهب ، ابومحمد الکنیة ، از اکابر اواسط قرن هفتم هجرت میباشدکه در فقه و تمامی علوم عربیّه و قرائات قرآنیّه وحید عصر و شیخ‌الاسلام وقت خود ، در تمامی فنون علم حدیث بی‌نظیر، درمعرفت احکام و معانی و غرائب و مشکلات‌آن متبحّر و به حافظ‌کبیر موصوف‌بود از ابوالقاسم عبدالرحمن بن محمد قرشی تفقّه نموده وازمشایخ مکّه و دمشق و اسکندریّه ودیگر اکابر وقت استماع‌حدیث‌کرده وازتألیفات او است

۱- اربعون حدیثا فی‌فضل اصطناع المعروف بین‌المسلمین و قضاء حوائجهم

۲- الترغیب والترهیب درحدیث و هردو در مصر چاپ شده وکتاب دویمی بزرگ ودو مجلّد است وی‌سال ششصد وپنجاه وششم هجری‌قمری درهفتاد وشش‌سالگی درگذشت

(کف وص۱ ۱۸مط)

منذری — محمد بن جعفر- یاابی‌جعفر هروی ، مکنّی به ابوالفضل،ازادبای اوائل قرن‌چهارم هجرت میباشدکه نحوی لغوی وازتلامذهٔ ثعلب و مبرّد بوده و درتهذیب‌اللّغهٔ ازهری از وی بسیار نقل میکند و ازتألیفات او است

۱- الشامل ۲- الفاخر ۳- الملتقط ۴- نظم‌الجمان وغیرایـنها وی در رجب سال سیصد و بیست و نهم هجرت درگذشت

(کف وص ۹۹ ح ۱۸ حم و سطر ۱۳ ص ۶۷ب)

مشار — شیخ‌علی - عاملی ، ملقّب بـه زین‌الدین، معروف بـه مشار ، از افاضل‌علمای قرن دهم‌هجرت میباشدکه پدرزن‌شیخ‌بهائی(متوفی سال ۱۰۳۱ه ق = غلا) واز تلامذهٔ محقّق‌کرکی (متوفی سال ۹۲۰ه و طم) بوده

الباب الثاني في الامساك وفيه مطالب الاول فيما يمسك عنه وهو اقسام القسم الاول الابتلاع بحب

الى هاهنا انتهى كلام المصنف

نمونهٔ خط شیخ علی منشار

و آن صفحهٔ آخر یك نسخه از بیان شهید اول میباشد که بخط منشار بوده است

(کلیشهٔ شماره ۱)

است کتابهای بسیاری از هند آورده و در ایران بعد از وفات استاد مذکورش طرف توجه وعنایات ملوکانهٔ شاه طهماسب صفوی (۹۳۰–۹۸۴ھ ق = طل - طفد) گردید و در اصفهان بمنصب شیخ الاسلامی مفتخر شد همین منصب بعد از وفات او بدامادش شیخ بهائی انتقال یافت و سبب آمدن شیخ حسین عاملی پدر شیخ بهائی ببلاد عجم و تقرب بی نهایت او در دربار شاه ایران نیز همین شیخ علی منشار بوده است

مخفی نماند دخترش نیز که زن شیخ بهائی بوده کثیر الفضل ، وافر العلم ، فقیههٔ محدثه و از تلامذهٔ پدرش بود ، درفقه و حدیث وغیره تدریس میکرد وچهار هزار کتاب از پدرش ارثاً بدو اختصاص یافته و بعد از وفات شیخ بهائی درقید حیات بوده است وسال وفات منشار بدست نیامد (ص۴۰۴ ت وخاتمهٔ قسم اول ریاض العلما)

منشد / منشی — در اصطلاح رجالی ، اولی لقب سلیمان بن سفیان ، دومی حسین بن علی اصفهانی و موکول بدان علم شریف است

منشی — نصرالله بن ابی‌الکرم- درباب‌کنی بعنوان ابن‌الاثیر خواهدآمد

منصف — محمد اسمعیل بن‌شمسا - از شعرای قرن یازدهم هجری شیراز و مردی بوده درویش‌مسلک که مدتی بهند رفته و اخیرا باز بایران برگشت و بجهت‌کثرت اقامت او در تهران به تهرانی شهرت یافت واز او است

با زشتی عمل چه‌کند‌کس بهشت را — ماتم‌سرا است خانهٔ آیینه زشت را

پیر گشتیم و همان سرگرم راه غفلتیم — عمرماچون‌آسیادرقطع یک‌منزل گذشت

سال وفاتش بدست‌نیامد مخفی نماندکه شریفا پسردیگرشمسا نیزشاعری‌بوده خوش‌[illegible] در اشعار خود به کاشف تخلّص میکرد ، مدتی هم متصدی قضاوت‌طرشت (از دهات ری) بوده ، درنظم و نثر نیز مهارتی بسزا داشته و ازتألیفات وآثار قلمی او است

۱ و۲ و۳- خزان وبهار ، در مکنون، سراج‌الخمرکه هرسه نثری و بهاب اطلاع ازسخنان خزان وبهار طاهر بوده واز اشعار او است

بایـد چـو سحـاب دُر بریزی — [illegible]

عمری است‌که انجمن‌فسرده‌است — می در بن شیشه خون مرده است

۴ و۵ و۶- عباس‌نامه ، لیلی‌مجنون ، هفت‌پیکر وسال وفات شریفا بدست نیامد

(ص ۲۵۱ تذکرهٔ نصرآبادی)

منصوردوانقی — دوّیمین خلیفهٔ عباسی و نام اصلی او [illegible] و منصور بین ارباب سیر محل خلاف و [illegible] محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ، کنیه‌اش ابوجعفر ، [illegible] منصور ابوالدوانیق ودوانقی یا دواسقی میباشد در سال یکصد و سی و ششم هجرت بعد [illegible] وفات برادرش سفاح بابوالذکر بخلافت او بیعت شد ، هشمیّه را [illegible] بدستیاری ابومسلم‌خراسانی اوّلین‌مؤسّس دولت عبّاسیّه عمّ خود [illegible]

اعلان خلافت داده بوده‌گشت ودر دوّیمین سال خلافت خود ابومسلم را نیز ازخوف نفوذ و اقتداری‌که داشته بقتل رسانید ، در سال یکصد و چهل و پنجم بغداد راکه از طرف ابوحنیفه موسوم به مدینةالسلام بوده مقرّ خلافت نموده و با رومیها محاربه‌ها کرد ، بلاد بسیاری از جهات سمت غربی آناطولی مسخّر نموده ودرسمت ماوراءالنهر نیز بپاره‌ای فتوحات موفق گردید

در ترقیات لازمهٔ علوم وفنون دایره وحمایت وتشویقات اهل‌علم وهنر فروگذاری نداشت و بنوشتهٔ بعضی از ارباب سیر (والعهده علیه) تدوین فقه و تفسیر وحدیث هم در زمان او شروع شد و تاآن وقت سینه بسینه و از حفظ خاطر نقل و روایت میکردند خندق اطراف‌شهر کوفه نیز ازآثار او میباشدکه ازتمامی اهالی‌آن شهر بحکم‌سرشماری یك دانق نقره‌گرفته وصرف‌آن‌خندق‌نمود وهمانا لقب ابوالدوانیق یا دوانقی یا دوانیقی او نیز از همین راه بوده‌است‌که دوانق یا دوانیق جمع دانق است ودانق هم بفتح وکسر نون یك ششم درهم و دینار را گفته و درجمع مفتوح دوانیق و مکسور دوانق گویند بنوشتهٔ بعضی دیگر، این لقب بجهت‌کثرت خساست او بوده‌که یك دانق را نیز ازفقرا مضایقه میکرد ویا درمقام محاسبه یك دانق را اهمیت میداد بشرحیکه درمحل خود نگارش یافته با علویها و بعضی طرفداران بنی‌امیّه درسر معارضه بود ، چندین مرتبه حضرت امام جعفرصادق ع را از مدینه بعراق‌آورد و عاقبت مسمومش‌گردانید

منصور بسال یکصد و پنجاه و هشتم هجرت درمکّهٔ معظّمه در اثنای مسافرت حج درشصت وسه سالگی درگذشت وپسرش مهدی جانشین وی‌گردید وگویندکه درحین وفات منصور، معادل یکصد و شصت ملیون ویا ششصد ملیون درهم وبیست وچهار ملیون دینار درخزانه اندوختهٔ او بوده ودرعهد هیچکدام از خلفای سلف بدین مقدار نرسیده بوده است باری رجوع به مقلاص هم نمایند

(بی ص ۱۷۶ لس و۵۳ ح ۱ تاریخ بغداد و ۴۴۴۸ ح ۶ س)

منصور عبیدی اسمعیل بن محمد - سیّمین خلیفه از فاطمیون مصر سابق الذکر میباشد که شرح حال او ضمن شرح حال پدرش تحت عنوان قائم - محمد مذکور شد.

منصوری موافق آنچه بروجردی از بحار نقل کرده لقب رجالی محمد بن احمد هاشمی است و در جائیکه بعد از آن جملهٔ عن عمّ ابیه باشد یعنی از عموی پدر خود روایت نماید مراد از آن عیسی بن احمد بن عیسی بن منصور است

منطقی امیرحسین - بعنوان میبدی خواهد آمد

منطقی محمد بن طاهر بن بهرام - در باب کنی بعنوان ابوسلیمان خواهد آمد

منعم میرزا محمد ابراهیم - از شعرای اواخر قرن سیزدهم هجری شیراز میباشد که به منعم متخلص، از قیود علایق مستخلص، بسی نیکو صافی نهاد، در خط نستعلیق اوستاد و از او است

مانند گلشنی که بویرانه گل کند　　آگه کسی نشد ز بهار و خزان من

مرا پروانه سان آتش بجان است　　که یارم شمع بزم دیگران است

بجز لطفی که او با ما ندارد　　کدامین لطف سر تا پا ندارد

نصیب جان هر کس نیست ورنه　　بلائی نیست کان بالا ندارد

در آثار عجم گوید در سال هزار و دویست و نود و هفتم هجرت از صحن بی بی دختران عبور میکردم که حجّار، قبری حجر میکرد، منعم نیز بر سر آن قبر نشسته بود و پس از اظهار مهربانی گفت این قبر را برای خودم تهیه مینمایم و مادّهٔ تاریخ خودم را نیز یا غفور = ۱۲۹۷ دیده‌ام تا اینکه بفاصلهٔ چند روزی وفات یافت و در همان قبر مدفون گردید

(ص ۵۶۸ عم)

منقری[1]

منقری نصر بن مزاحم بن یسار عطار کوفی منقری، مکنّی به **ابوالفضل** یا **ابوالمفضل**، مورّخ اخباری شیعی امامی صالح‌الامر و مستقیم الطریقه که ممدوح بعضی از اکابر علمای رجال بود، درهریك از **جمل** و **صفین** و **غارات** و **مقتل حسین ع** و **منافب** و **نهروان** وغیر آنها کتابی تألیف داده‌است، از ابومخنف (متوفی سال ۱۵۷هـ = ۷۷۴م) روایت‌کرده و درسال دویست ودوازدهم هجرت درگذشت مخفی نماندکه این تاریخ وفات نصر و روایت‌او از ابومخنف‌چنانچه مذکورشد ومصرّح به بعضی از اهل فنّ میباشد منافی اصحاب باقر ع بودن او است چنانچه ازشیخ طوسی نقل‌شده و تحقیق راید موکول بکتب مربوطه است

(الاعلام زرکلی وص ۲۲۵ ج ۱۹ جم وکتب رجالیه)

منمس بروزن محسن یا محدّث لقب رجالی علی‌بن‌حسان واسطی‌است

منوچهری حکیم **ابوالنجم احمد بن یعقوب** - یا قوس بن احمد **دامغانی**، از اساتید شعرای نامی و اکابر بلغا و سخنوران ایرانی و حکیمی است دانشمند و خردمندکه درتحصیل‌کمالات متنوعه رنجهاکشیده وگنجها برده است ، درهرعلمی حظّی وافی داشت و ازآن‌روکه دربدایت‌حال مدّاح‌فلك‌المعالی‌امیرمنوچهر بن شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر از سلسلهٔ آل‌زیار بوده به **منوچهری** تخلّص مینمود تا بعد از وفات امیر مذکور در سال چهارصد و یازدهم هجرت ازگرگان بغزنه رفته و قصیده‌ای درمدح عنصری سابق‌الذکرگفت درمجلس‌او بهمهٔ شعرای وقت حتی فردوسی و فرّخی نیز مقدّم‌بوده وهم بمعرفی او بدربار سلطان محمود غزنوی راه یافت ودرسلك شعرای درباری منسلك‌گردید و مدایح بسیاری دربارهٔ سلطان معظّم‌گفت و نجایزه‌های

۱ـ منقری - منسوب است به منقر (بروزن منبر) که پدر قبیله‌ایست ازسعد ویکی‌دیگر از تمیم در اصطلاح رجالی لقب اسلم بن ایمن ، بشار بن مزاحم ، حارث بن سریح، حسین بن احمد ، سلیمان بن داود و بعضی دیگر است

شاهانه نایل گردیده و ثروت بسیاری اندوخت بعد از وفات سلطان، در دربار پسرانش سلطان محمد وسلطان مسعود نیز تقرب یافت بلکه در دربار سلطان محمد منصب ترخانی نیز داشته که هروقتی که بی‌رخصت و اجازه حق حضور مجلس سلطان را داشتی وکسی را حق ممانعت نبودی درسال چهارصد وسی ودویم یا چهلم هجرت وفات یافت واز اشعار مشهوره‌اش قصیدهٔ لامیه ایست که مطلع آن این است

الا یا خیمگی خیمه فرو هل که پیشاهنگ بیرون شد زمنزل

نیز از اشعار او است که در وصف فصل پائیز گفته است

آمد خجسته مهرگان، جشن بزرگ خسروان نارنج ونار و ارغوان، آورد از هر ناحیه
نرگس همی در باغ در، چون صورتی از سیم زرد وان شاخهای مورد تر چون گیسوی پرغالیه
آن نارها بین رده رده، بر نار بن گرد آمده چون حاجیان درهم شده درروزگار ترویه

هدایت گوید شنیده‌ام که منوچهری سی هزار بیت شعر داشته ولی جز سه هزار از آن بما بدست نیامده‌است دیوانی که از منوچهری متداول و نسخ خطی و چاپی آن در دسترس مردم میباشد همانا گرد آوردهٔ هدایت است که در پاریس و دومرتبه هم در تهران [illegible] یك نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۲۹۱ ویك نسخهٔ دیگر نیز ضمیمهٔ دیوان عنصری بشماره ۳۸۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است نویسندهٔ قاموس الاعلام منوچهری از شاگردان سنجری، ملقب نجم الدین و شصت کله ملقب، دراصل از اهالی بلخ بوده و اخیراً بغزنه رحلت نموده، وفاتش هم درسال چهارصد وهشتاد وسوم بوده است و ازمعاصر بودن عنصری (متوفی بسال ۴۳۱ه ق = تلا) وسلطان مسعود غزنوی (متوفی درحدود سال ۴۳۴ه ق = تلد) صحت تاریخ فوق مکشوف و اشتباه قاموس الاعلام در تاریخ وفاتش روشن میگردد (ص۲۴۹ هـ و۲۵۴۲ ج۱ ع ۵۵ ۴۲ ج۶ س ۱

منوفی — **احمد بن عزالدین محمد بن محمد بن عبدالسلام - منوفی** [illegible]، مکنی به ابوالعباس، ملقب به شهاب الدین، معروف به ابن عبدالسلام مؤلف کتاب **الفیض المدید فی اخبار النیل السعید** میباشد که درسال [illegible]صد وسی [illegible] هجری

قمری در هشتاد و چهار سالگی درگذشت (ص ۱۸۰۷مط)

منهاجی **محمد بن بهادر** - بعنوان زرکشی مذکور افتاده است

منیر **محمد بن حسن بن محمد** - شافعی المذهب ، حلوتی الطریقة ، منیرالشهرة ، از اکابر صوفیه میباشدکه درحدود شصت سال به روزه مداومت داشت ، درآخر عمر نابینا شد ، درخانهٔ خود منزوی گردید بذکر و تدریس اشتغال داشته و ازتألیفات او است

۱- الآداب السنیة لمرید سلوك طریق الساده الحلوتیة ۲- الهام العزیز الحکیم فیما فی خبایا معانی بسم الله الرحمن الرحیم ۳- تحفة السالکین و دلالة السائرین لمنهج المقربین که درمصر دومرتبه چاپ شده است **۴- الدرالثمین فی مولد سیدالاولین والاخرین ۵- شرح الدرة ۶- شرح الطیبة** وفات او دریازدهم رجب هزار و صد و نود و نهم هجری قمری درصد سالگی درمصر واقع شد و درجامع ازهر بجنازه‌اش نماز خواندند

(ص ۱۲۲ ج ۴ سلك الدرر وغیره)

منینی **شیخ احمد بن علی بن عمر بن صالح بن احمد بن سلیمان** - حنفی المذهب ، طرابلسی الاصل ، منینی المولد ، دمشقی المنشأ والمدفن ، از افاضل علمای حنفیهٔ قرن دوازدهم هجرت میباشدکه درسال هزار وهشتاد و نهم درقریهٔ منین نامی از قراء دمشق متولد شد، بعداز قرائت قرآن مجید درسیزده سالگی بدمشق رفت ، بعد از تحصیل مقدمات لازمه در حوزهٔ شیخ عبدالغنی نابلسی و اکثر اکابر وقت بتکمیل مراتب عالیهٔ علمیه پرداخت ، درتمامی علوم متداوله خصوصاً در فنون ادبیه یدی طولی ودستی توانا داشت ، تمامی مدت عمر خود را درجامع اموی و عادلیهٔ کبری تدریس کرده وازتألیفات او است

۱- شرح قصیدة النور والامان فی مدح صاحب الزمان که با اصل قصیدهٔ شریفه که از شیخ بهائی و حاوی شصت وسه بیت است درآخر کشکول خود شیخ بهائی درقاهره چاپ شده است **۲- الفتح الوهبی علی تاریخ ابی نصر العتبی** که شرح تاریخ یمینی مؤلف در وقایع سلطان یمین الدوله محمود بن سبکتکین است وآن نیز درقاهره چاپ شده است **وفات منینی**

سال هزار و صد و هفتاد و دویم هجرت در دمشق واقع گردید

(ص ۱۸۰۸ مط وغیره)

موحد سراج‌الدین علی‌خان - از شعرای فرس و دراصل از قصبهٔ موهان از توابع شهر لکهنوی هند بود، پس قاضی‌القضاة کلکته شد و بعضی ازکتب فقه را از عربی بپارسی ترجمه نموده و از او است ؛

گل بلبل باشد وهم‌شمع باپروانه‌سوخت هرکسی را بهره از یـارش بـود الا مرا

درسال هزار و دویست و سی و هشتم هجرت درگذشت

(ص ۴۴۶۰ ج ۶ س)

موحدهمدانی از شعرای فارس قرن یازدهم هجرت بوده‌که بهندوستان رفته و برفاهیت زیسته واز اشعار او است

دارم‌گله‌ای ازتو اگر حوصله داری اما بوکجا حوصلهٔ این گله داری

درسال هزار و بیست و چهارم هجرت درگذشت (ص ۴۴۶ ج۶س)

موحی شـاعری است بدخشانی‌کـه دیوان شعری شش هزار بیتی بنام یوسف و زلیخا داشته و درسال نهصد و هفتاد و نهم هجری قمری درشهر اکره از بلاد هند درگذشته و شعر و اسم و مشخص دیگری بدست نیامد

(ص ۴۴۶۱ ج ۶ س)

مؤدب لقب رجالی عبدالله بن‌حسن، علی‌بن‌حسین ، قتیبة‌بن‌عش ، محمد بن‌جعفر ،محمد بن‌عبدالمؤمن، موسی‌بن‌محمد و بعضی‌دیگراست

مؤذن احمد بن‌عبدالملك - بن‌علی‌بن‌احمدعبدالصمد نیشابوری، مکنی به ابوصالح ، معروف به مؤذن ، مفسر صوفی فقیه محدث عامی حافظ و متولی اوقاف محدثین بوده و درمنارهٔ مدرسهٔ بیهقیهٔ نیشابور وقت بوقت نوبت اذان میگفته است و ازآثار قلمی او تاریخ مرو میباشد ودرنهم رمضان چهارصد ونود هجرت در هشتاد و دوسالگی درگذشت (ص ۲۲۴ ج ۳ ...)

مؤدن **محمد بن‌علی**- هروی نحوی لغوی، مکنّی به **ابوسهل**، معروف به **مؤدن**، از ادبای قرن پنجم هجرت بوده و از آثار قلمی او است

۱- **اسماءالاسد** ۲- **اسماءالسیف** ۳- **التلویح فی‌شرح الفصیح** که در قاهره چاپ شده و شرح کتاب فصیح نام ثعلب نحوی است وی در سیّم محرّم چهارصد وسی وسیّم هجرت در شصت و یك سالگی در مصر درگذشت

(کف وص ۲۶۳ ج ۱۸ حم و ۷۲۷ ب وغیره)

مؤدن **شیخ محمدعلی** - سبزواری خراسانی، معروف به **مؤدن**، ازمشاهیر عرفا و فضلای عهد شاه عباس ثانی صفوی که طریقت ذهبیّه را می‌پیموده بلکه سلسلهٔ عرفای ذهبیّه بدو منتهی بوده و ازتألیفات او است کتاب **تحفهٔعباسی** که بریك مقدّمه و دوازده باب مشتمل و معنی صوفی وتصوف و عقائد صوفیّه وفضیلت علم و زهد و صمت و سکوت و شب بیداری و عزلت و ذکر و توکل و رضا و تسلیم و دیگر مراحل سیر و سلوك را حاوی و درسال یك هزار و هفتاد و هفتم هجرت بنام شاه معظّم تألیفش داده و دراین‌اواخر مستقلاً و یکمرتبه نیز درحاشیهٔ سبع‌المثانی درتهران چاپ شده و تألیفات دیگری نیز بدو منسوب واز اشعار او است

عـارف اسرار یار میشودآن شیرمرد   کز سخن نیك وبدگشت بعالم خموش

سال وفاتش بدست نیامد   (ص۲۲۹ ریاض‌العارفین و۴۵۲ج۳ذریعة)

موردی لقب رجالی **احمد بن محسن** - است

موصلی[1]

موصلی **ابراهیم بن ماهان** - بعنوان ندیم خواهدآمد

۱ـ **موصلی** - منسوب‌است به **موصل** وآن بنوشتهٔ معجم‌البلدان و مراصدالاطلاع (بفتح میم وکسر صاد) شهری است بزرگ و قدیم و مشهور و یکی از مراکز بلاد اسلامی، در وسعت و عظمت وکثرت جمعیت بی‌نظیر، ممر و معبر وگذرگاه جمیع بلاد بوده و درحقیقت دروازهٔ عراق ، کلید خراسان ،آستانهٔ آذربایجان میباشد بعد از این جمله گویند بسیار شنیده‌ام که*

موصلی — علی بن ابی‌الوفاء سعد - بعنوان مهذب‌الدین خواهد آمد.

موفق‌الدین — احمد بن قاسم - در باب کنی بعنوان ابن‌ابی‌اصیبعه خواهد آمد.

موفق‌الدین — احمد بن محمد - بن‌عباس در باب کنی بعنوان ابوطاهر خواهد آمد

موفق‌الدین — احمد بن هبة‌الله بن ابی‌الحدید - از مشاهیر شعرای عرب میباشد بلکه ادیبی بوده کامل، فقیهی فاضل، به قاسم معروف به ابوالمعالی موصوف و برادر ابن‌ابی‌الحدید مشهور و از اشعار او است

قمر عدمت عواذلی فی عشقه	بل ما عدمت تراحم العشاق
یبدو فتسبقه العیون و انها	مأمورة بالغض والاطراق
عیبای قد شهدا بعشقك انما	لك ان تقول هما من الفساق

درسال ششصد و پنجاه و ششم هجرت درگذشت (ص ۵۹۳ ج ۱ س)

موفق‌الدین — احمد بن یوسف - بعنوان کواشی نگارش یافته است

موفق‌الدین — اسعد بن ابی‌الفتح - الیاس بن جرجس مطران طبیب نصرانی، ملقب به موفق‌الدین، مکنّی به ابن‌المطران، از مشاهیر اطبّای قرن ششم هجرت میباشد که علاوه بر مهارت بی‌نهایت علم طب، در علوم ادبیّه و حکمیّه نیز دستی توانا داشت، نخست برای تحصیل علوم دینیّهٔ نصرانیّت ببلاد روم رفت، سپس طب و علوم مذکوره را در بغداد از ابن‌التلمید و دیگر اکابر وقت اخذ نمود، اخیراً در دمشق حکیمباشی مریضخانهٔ نورالدین بن زنگی بوده و مشمول مراحم بیکران ملک ناصر

*بزرگترین بلاد دنیا نیشابور و دمشق و موصل است که اولی باب مشرق زمین دومی دروازهٔ مغرب زمین بوده و سومی نیز بهردو مقصد شرقی و غربی رسانده و کمتر شده که ... شرق یا غرب موصل را نبیند موصل گفتن آن هم بجهت آن است که عراق و جزیرة‌العرب را بهم وصل کرده و یا فرات و دجله را مربوط و موصول بهمدیگر می‌نماید و یا نام آن جزیرکه موصل نام داشته بدین اسم اختصاص یافته است بهرحال قبر جرجیس نبی در وسط داخل بوده و در مقابل سمت شرقی آن سر شهر نینوا است باری لفظ موصلی، در اصطلاح رجالی لقب ایوب بن ابی‌علاج، ایوب بن بکر، عبدالعزیز بن عبدالله و بعضی دیگر است

صلاح‌الدین ایوبی پادشاه مصر گردید تا سال پانصد و هشتاد و هفتم هجرت در همانجا درگذشت و دراواخر عمر موفق بدین مقدس اسلامی گردید و از تألیفات او است

۱- آداب طب‌الملوك ۲- الادوية المفردة ۳- بستان الاطباء و روضة الالباء ۴- المقالة‌الناصرية فی‌حفظ‌الامور الصحية ۵- المقالة‌الحمية فی‌التدابير الصحية وغرايبها

(ص ۱۷۱ مر و ۴۴۸۵ ج ۶ س)

موفق‌الدین عبدالعزیز بن عبدالجبار - سلمی ، ازمشاهیر اطبای‌اسلامی‌اوائل قرن‌هفتم هجرت میباشدکه نخست در دمشق بتحصیل‌فقه اشتغال داشت ، اخیرا بتحصیل طب پرداخت ، درنتیجهٔ کثرت مهارتی‌که در هردو قسمت علمی و عملی طب داشته و فقرای بیماران را طبابت مجانی میکرده بلکه دوا و غذای ایشان را نیز از مال شخصی خودش می‌بخشیده شهرت بی‌نهایت یافت و حکیم‌باشی بیمارستان مذکور فوق‌گردید و بسال ششصد و چهارم هجرت در شصت سالگی درگذشت

(ص ۴۴۸۶ ج ۶ قاموس‌الاعلام)

موفق‌الدین عبداللطیف بن یوسف بن محمدعلی - یا محمد بن علی بن سعد ، شافعی موصلی‌الاصل ، بغدادی‌المولد والمدفن ، موفق‌الدین و تاج‌الدین النّعب، و ابن‌اللباد الکمیة والشهرة ، از مشاهیر علما و ادبا و حکمای‌اسلامی میباشدکه درنحو و لغت و حدیث وکلام و علوم ادبیه و طب و فنون حکمت و فلسفه علامهٔ عصرخود بشمار میرود ، بکتب ارسطو علاقهٔ مفرط واهتمام تام داشته ودرفهمیدن مقاصدآنها متفرد بود ، سیاحتهای بسیاری در شام و روم و مصر و نواحی دیگرکرده و دراکثرآنها بتدریس علوممتنوعه اشتغال داشت، مدتی درقاهره اقامت‌کرده و راتبه‌های بسیاری از اولاد صلاح‌الدین ایوبی دید ، درگرانسالی مصر که درآن اوان حادث و غوص بسیاری تفحشده بودندکه بی تألیف داد و هرچیز حیرت‌آور راکه خودش مشاهده کرده و یا از مشاهده‌کننده شنیده بود درآن جمع و مندرج ساخت وآن را بکتاب الافادة والاعتبار فی‌الامور المشاهدة والحوادث المعاينة بمصر موسوم داشت و درتوبخه چاپ ، دربتدریس بس ترجمهٔ فرانسوی ، درمصر نیز یك مرتبه تنها ویك مرتبه هم با

ترجمةلا بیبی بنام مختصر اخبار مصر او العبر والخبر فی‌عجائب مصر چاپ‌شده وهمین‌است
که‌گاهی آثار مصر هم‌گویند مصنّفات بسیاری دارد

۱ و۲- آثار مصر و الافادة والاعتبار که فوقاً مذکور شدند ۳- تفسیرسورةالاخلاص
۴- ذیل الفصیح که تتمهٔ کتاب فصیح ثعلب است و درمصر چاپ شده ۵ تا ۸- شرح اربعین
حدیثا و شرح بانت سعاد و شرح سبعین حدیثا و شرح مقدمة ابن بابشاد ۹- غریب‌الحدیث
۱۰- مختصر اخبار مصر که فوقا مذکور شد ۱۱- الواضحة فی‌اعراب‌الفاتحه و غیر اینها
درسال ششصد و بیست و نهم هجری قمری مطابق هزار و دویست و سی و یکم میلادی
درهفتاد ودوسالگی درگذشت (ص۱۶۶ح۱س و۳۷۲ح۷مع و۱۲۹۲مه)

موفق‌الدین عبدالله بن احمد بن‌محمد - بن‌احمد بن قدامه بن مقدام، حنبلی،
مقدسی دمشقی صالحی ، جماعیلیّ‌الولادة، ابومحمد الکنیة، از
مشاهیر علمای عامّه میباشدکه دربلادبسیاری سیاحتهاکرده ، علوم ممنوعهٔ معمول زمان را
اکابر وقت فراگرفت ، در فقه و حساب و هیئت و علوم ادبیّه دستی توانا داشت ، بلکه
نوشتهٔ بعضی علوم ظاهر و باطن را جامع و مرید وشاگرد شیخ عبدالقادر گیلانی بوده و
از تألیفات او است

۱- الاستبصار فی‌نسب الانصار ۲- البرهان ۳- التبیین فی‌نسب القرشیین
۴- ذم‌التأویل ۵- ذم‌الوسواس ۶- الروضة ۷- العمدة ۸- فضل عاشورا ۹- الکافی
۱۰- المتحابون فی‌الله ۱۱- المقنع درفقه حنبلی که درقاهره چاپ شده است ۱۲- الهدایه
وغیراینها درسال‌ششصد وبیستم یا بیست و دوّم هجرت درسن هشتاد سالگی درگذشت
وبا تاریخ دوّیمی جملهٔ نورعلی‌نور — ۶۲۲ مادّهٔ تاریخ او است

مخفی نماندکه عموی صاحب ترجمه ، عبدالرحمن بن‌محمد بن احمد بن قدامه
جماعیلی حنبلی مقدسی صالحی ، ملقّب به شمس‌الدین نیز فقیه زاهد ، از مشاهیر فقها
ومحدّثین وقت‌حنبلیّه میباشدکه ازابوالفرج‌جوزی ودیگر اجلاّی محدّثین وقت استماع
حدیث نموده واز اکابر مشایخ محیی‌الدین نووی ، شیخ‌الاسلام ، قاضی‌القضاة شامات و
نخستین‌کسی است‌که درآن نواحی متصدی قضاوت‌حنابله بوده‌است کتاب المقنع مذکور

فوق را در ده مجلد شرح کرده وهمین شرح او میباشدکه به شافی موسوم و به شرح‌کبیر معروف‌است وفاتش‌سال‌ششصد وهشتاد ودویم هجرت درهشتاد وپنج‌سالگی واقع‌گردید
(ص ۷۴ ۳ و ۳۱۰۷ ج۴س و۳۶ ج ۷ فع و ۲۱۳ مط وغیره)

موفق‌الدین عمر بن محمد - درباب‌کنی بعنوان ابوطبرزد خواهدآمد

موفق‌الدین عیسی بن عبدالعزیز- بن‌عیسی بن‌عبدالواحد بن سلیمان، مکنّی به ابوالقاسم ، نحوی قاری شاعر ماهر محدّث کثیرالمشایخ بود که از هزار و پانصد نفر ازمشایخ حدیث روایت‌کرد، و ازمشاهیر ادبا میباشد وتألیفات وآثار قلمی بسیاری بدو منسوب دارند

۱- الازهار فی‌المختار من‌الاشعار ۲- البحر الاخضر ۳- التذکرة المختصرة من‌القرائات‌العشرة ۴- الجامع‌الاکبر والبحر الازخر درقرائات ۵- الثریا المضیئة من‌کلام سیدالبریة ۶- الدقائق والحقائق ۷- دیوان شعر ۸- الرسالة‌البارعة فی‌الافعال المضارعة ۹- الزهرة اللائحة فی‌کیفیة قرائة الفاتحة ۱۰- غایة‌الامنیة فی‌علم‌العربیة ۱۱- الملحة المعنیة (المعنیه حل) در نحو ۱۲- المنزلة العلیا فی‌تعبیر الرؤیا وغیر اینها در سال ششصد و بیست و نهم هجری قمری درگذشت
(کف وص ۸ ۵ وسطر ۱۷ ص ۸۴ت)

موفق‌الدین محمد بن علی بن محمد - بعنوان رحبی نگارش یافته است

موفق‌الدین محمد بن یوسف بن محمد بن قائد - موفق‌الدین‌اللّقب، بحرانیّ الولاده ، اربلیّ‌الاصل والنّشأة ، از مشاهیر شعرای عرب‌اواخر قرن‌ششم هجرت‌میباشدکه درعلوم‌عربیّه بردیگران تقدّم‌داشت، کتاب‌اقلیدس را حل‌کرده و درکودکی بنظم شعر پرداخته و این دوبیت را دربارهٔ غلامی ملیح سهم نامی‌که موی برعذارش دمیده بوده‌گفته‌است

قالوا التحی السهم فلتحصر حاشاك فالآن لایطیس
فالسهم لایبعد الرمایا الا اذا کان فیه ریش

درشب یکشنبه سیّم ربیع‌الاخر پانصد و هشتاد وپنجم هجری قمری دراربل درگذشت
(ص ۱۲۸ ج ۲ کا)

موفق‌الدین مظفر بن ابراهیم - } در باب کنی اولی بعنوان ابن‌جماعة ، دویمی بعنوان ابن‌جمیع ، سیمی بعنوان ابن‌یعیش و چهارمی بعنوان ابن‌التلمیذ خواهد آمد
موفق‌الدین هبةالله بن زید -
موفق‌الدین یعیش بن علی -
موفق‌الملك هبةالله بن صاعد -

مولانا حاج سید محمد - معروف به مولانا ابن سیدعبدالکریم موسوی، ازعلمای تبریز عصر حاضر واز اصدقای این نگارنده میباشد که دارای اخلاق فاضله وملکات حمیده بود، نخست مقدمات و ادبیّات متداوله را در تبریز خواند ، سال هزار و سیصد و دوازدهم هجرت درحدود نوزده سالگی برای ادامهٔ تحصیلات‌علمیّه بعتبات عرش درجات مشرّف شد، درحوزهٔ درس‌استدلالی فقهی و اصولی فاضل شرابیانی، شریعت‌اصفهانی، شیخ هادی طهرانی و بعضی‌از اکابر دیگر حاضر گردید ، قسمتی از معقول را نیز از میرزا احمد شیرازی‌خواند با اجازهٔ‌اجتهادی و روایتی‌اساتید



عکس حاج‌سیدمحمدمولانا تبریزی -۲

خود نایل‌آمد ودر اوائل سال هزار و سیصد و بیست و یکم هجرت . . . . . .
نمود و بتدریس و تألیف اشتغال یافت و از تألیفات او است

۱- براهین‌الحق فی برهةمن‌المسائل‌الفقهیه ۲- حاشیهٔشرح باب‌حادیعشر ۳- حاشیهٔ فصول ۴- طریق‌الهدایة فی‌علم الدرایة ۵- مصباح‌السالکین و زادالمسافرین ۶- مصباح الوسائل فی‌شرح الرسائل و این‌هرسه در تبریز چاپ شده است ۷- مصباح المطالب فی‌شرح المکاسب وغیرآنها درهریك از اثبات نبوت و اجتهاد و تقلید و استصحاب [illegible] اصالة و بعضی ازموضوعات دیگر رسالهٔ مفردهای نوشته است وشب‌جمعه . . . . . .
هزار و سیصد و شصت وسوم هجرت درتبریز برحمت‌ایزدی . . . . . .
شرح حال حاج میرزا محمود شیخ‌الاسلام مذکور داشته‌ایم و . . . . . .
صاحب ترجمه نیز منسوب دارند

مولانازاده **احمد بن رکن‌الدین** - ابی‌یزید بن محمد سرایی حنفی، ملقب به **شهاب‌الدین**، معروف به **مولانازاده**، از اکابر علمای حنفیه، درمعانی و فقه حنفی و دقائق عربیه، مقدم، درنظم و نثر نیز دستی توانا داشت، در کمتر از بیست سالگی تدریس میکرد، بهرحاکه میرفت محض پاس مراتب فضلی او مورد احترام و تجلیل اهالی میشد. اخیراً بمسلك تصوف گرایید و بسال هفتصد ونود و یکم هجرت دراثر حسد بعضی از رقباکه نوعاً دراین صنف درحکم غریزهٔ ثانوی میباشد مسموماً درگذشت (سطر۳۵ ص ۹۹ روضات‌الجنات)

مولوی **ملاعباس** - از افاضل عهد شاه‌سلیمان صفوی وازمعاصرین علامهٔ مجلسی (متوفی سال۱۱۱۱ه ق =غفیا) بوده واز تألیفات اواست

۱- **انوار سلیمانیه** که درسال هزار و صد ویکم هجرت بنام شاه معظم تألیف و حاوی تمامی احتجاجات ومناظراتی است که حضرت رسالت ص و ائمهٔ اطهار ع وعلمای ابرار با مخالفین عقائد حقهٔ اسلامیه نموده‌اند ویك نسخهٔ خطیِ آن بشمارهٔ ۱۸۱۸ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۲- **الفوائد الاصولیه السلیمانیه** که بسال هزار و هشتاد و چهارم هجرت دراثبات حقانیت فرقهٔ اثنی‌عشری وفرقهٔ ناجیه بودن شیعهٔ امامیه ایضا بنام شاه معظم تألیف داده‌است وسال وفاتش بدست نیامد (ص۴۲۹ ج۲ ذریعة)

مولوی **سید علی‌اکبر** - عالم فاضل عابد زاهد فقیه قاری شاعر، متخلص به **مولوی**، از افاضل اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری شیراز میباشدکه بالخصوص درعلم تجوید وقرائت قرآن مجید در درجهٔ کمال بود، درسال‌هزار وسیصدوهفتم‌هجرت درشیرازوفات یافت،در تکیهٔ حافظیه‌مدفون‌شد وازاشعاراو بدست نیامد (ص ۴۳۹ عم)

مولوی‌معنوی **محمد بن بهاءالدین‌محمد** - بلخی‌ّ الاصل‌والمولدوالمنشاء، رومیّ وقونویّ الموطن والمدفن، ملقب به **جلال‌الدین**، معروف به **مولوی معنوی** و ملای رومی و **مولانای رومی** حکیمی است عارف ماهر شاعر ماهر، از



عکس منسوب به ملای رومی است -۳

اکابر عرفا و پیشوایان طریقت واهل اسرار که صیت وآوازهٔ او در تمامی اقطار در نهایت اشتهار ، در اصول عرفان و طریقت طاق ویگانهٔ آفاق، نسب او با بوبکر خلیفه موصول و طریقت مولویّه از سلاسل عرفا بدو منسوب میباشد ولادتش سال ششصد وچهارم هجرت درشهر بلخ واقع شد وهم درآنجا نشأت یافت و هریك از دو جملهٔ مولوی مهتاب دین=۶۰۴ ومولوی پدرمکرم=۶۰۴ مادّهٔ تاریخ ولادت میباشد

قاضی نورالله شوشتری گوید

درپنج سالگی الهام غیبی بدو رسید، درشش سالگی در هرسه چهار روز یکمرتبه افطار میکرد ، عاقبت در فقر و عرفان از اکابر اهل ذوق و وجدان گشت ودرعلوم ظاهری وباطنی یگانهٔ دهر گردید مشهوراست که قریب بچهارصد طالب علم درحلقهٔ درس وی جمع شده و هرکدام باندازهٔ استعدادخود استفاده مینمودند یکی‌را بهره مخموری ومستی - یکی‌را رستن ازپندار وهستی انتهی کلام القاضی ملخصاً

مولوی در نوسالگی بمصاحبت پدرش (که مجملی از شرح حال او را بعنوان سلطان العلما محمد نگارش داده‌ایم) سیاحت بعضی از بلاد روم پرداخت و بزیارت بیت الله مشرّف شد ، دراین اثنا با فریدالدین عطّار ملاقات نمود و ازطرف آن پیر روشن‌ضمیر بموفقیت بی‌نهایت درحشان آینده مستبشر گردید تا بعداز مراجعت ازآن سفر قریب بنوده

رفته و مشمول مراحم شاهانهٔ سلطان علاءالدین سلجوقی شد و بعد از وفات پدر متمکن مسند تدریس بود، در نتیجهٔ کمالات فوق‌العادة در زمانی اندك شهرت بسیار یافت، افاضل هر دیار از بلاد بعیده درحوزهٔ وی حاضر و بسا بودی که در اثنای راه رفتن نیز از وی جدا نمیشدند و اکثر اشکالات علمی را با بیانات وافیهٔ او درآن حال حل مینمودند بعد از مدتی دراثر جذبات و لذاید روحانی که درسفر مکّه از مذاکرات عرفانی بعضی‌ازاکابر طریقت جاگیر قلب او شده و بمشام جانش رسیده بود باصول طریقت و تصوف‌گرایید تا آنکه شمس‌تبریزی معروف سابق‌الذکر حسب‌الاشارهٔ پیرخود شیخ رکن‌الدین‌زرکوبی بقونیه رفت ، مولوی دست ارادت بدو داده ومجذوب اوگردید و **دیوان معروف بشمس** را هم بنام او در رشتهٔ نظم‌آورد ، از اهتمام علوم رسمی ظاهری منصرف‌گردید وبه طی مراحل عرفان و تصوف اشتغال ورزید، درموقع تبعید شمس بمصاحبت او بتبریز رفته و عاقبت باز بقونیه مراجعت کرد و بسال پنجم جمادی‌الاخرهٔ ششصد و هفتادم یا هفتاد و دوم هجرت در همانجا درگذشت بنا بردویمی که اقرب بصحت است جملهٔ **شاه دین نورالهی** = **۶۷۲** مادّهٔ تاریخ سال وفات‌او است کلمات حقایق سمات مولوی بسیاراست کتاب مثنوی او حاوی مراحل عرفان و تصوف و اخلاق و شهرهٔ آفاق میباشدکه بارها در ایران وغیره چاپ شده ودراساسات تبحر فضلی عرفانی وجلالت قدر ومتانت رأی وکثرت فهم و زرانت طبع و توسّع فکر او برهانی قاطع بوده و خودش در وصف‌آن‌گوید

هردکانی راست کالای دگر	مثنوی دکّان‌فقر است ای پسر
مثنویّ ما دکان وحدتست	غیرواحد هرچه‌بینی‌آن‌بتاست

عابدین پاشا درشرح‌آن‌کتاب، این دوبیت را بجامی نسبت داده‌که دربارهٔ جلال‌الدین رومی و این‌کتاب مثنوی اوگفته است

آن فریدون جهان معنوی	بس بود برهان ذاتش مثنوی
من چه‌گویم وصف‌آن عالیجناب	نیست پیغمبر ولی دارد کتاب

لکن بنا برمشهور همین بیت ثانی را بشیخ بهائی منسوب دارند باری همین‌کتاب مثنوی

محل توجه عالم و عامی ، امامی و غیرامامی بوده و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند

۱- **شرح شیخ اسمعیل انقروی مولوی** (متوفی سال ۱۰۴۲ ه ق عصب) ... مجلد بوده و بنامش **فاتح الابیات** است ۲- **شرح فارسی کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی** (متوفی سال ۸۴۰ ه ق = صم) که بنامش **کنوز الحقائق فی رموز الدقائق** است ۳- **شرح عابدین پاشا** حاشیه اشاره شد و آن ابیات مشکلهٔ هر سش جلد مثنوی را بزبان ترکی شرح کرده و در استانبول چاپ شده است ۴- **شرح شیخ علاءالدین علی بن محمد** معروف به مصنفك ... شرح ... شده و آن شرح فارسی بعضی از ابیات مثنوی است ۵- **شرح فارسی ملامصطفی** بن ... به سروری سابق الذکر ۶- **شرح حاج ملاهادی سبزواری** سابق الذکر است که بعضی از ابیات مشکلهٔ آن را بفارسی شرح کرده و در طهران چاپ شده است و غیر اینها که بسیار است

بنا بر مشهور کتاب **مثنوی شش مجلد** بوده و همین است که بارها چاپ شده است ولی شیخ اسمعیل انقروی شارح مذکور فوق مثنوی، پس از آنکه رشتهٔ قلم او ... شرح جلد ششم رسیده یك جلد هفتمی نیز پیدا کرده و بعد از ... و ... در ... و نکات ودقائق آن قطع و یقین کرده است بر اینکه آن نیز مثل شش جلد مشهور ... انفاس مولوی میباشد ، آنرا نیز شرح کرده و در اول آن شرح گوید **الحمدلله الذی جعل المثنوی المولوی مثل السموات السبع** الخ و باعتراضات منکرین آن ... بودنش را شدیداً انکار مینمایند جوابات بسیاری داده و حاصل آنرا ... حسد و عدم ممارست بمزایای کلام مولوی وقدرت نداشتن بر ... آن ... دیگران همین جلد هفتمی را از او ندانند باری از اشعار دیباچهٔ همین ...

چونکه از چرخ ششم کردی گذر — سر فراز چرخ هفتم ...
سعد الاعداد است هفت ای بوالهوس — زانکه تکمیل عدد ...
کوکب سیار هفت و هفته هفت — هر یکی از وی ...
هم سما را آفریده هفت طاق — وز ... سبع سموات طباق

تا آنکه گوید

ای ضیاءالحق حسام الدین سعید — دولت ...

درجایی دیدم‌که دیوانی موسوم به عجائب‌صدبرگ در اصول طریقت و حقیقت و شریعت نیز علاوه برمثنوی مشهور ازآثار قلمی مولوی میباشد و بنام نصاب مولوی معنوی در بمبای چاپ سنگی شده‌است درجای دیگر دیدم‌که مولوی علاوه برمثنوی یك دیوان شعر سی هزار بیتی هم داشته و بعضی رساله‌های متفرقه نیز بدو منسوب دارند و تحقیق این مراتب درصورت‌اقتضا موکول بکتب مربوطه میباشد اشعار مثنوی ازکثرت‌شهرت محتاج نقل نیست و بعضی از اشعار دیگر منسوب به مولوی را بذکر میدهد

هردیده‌که در جمال جانان نگرد | شك نیست‌که در قدرت یزدان نگرد
بیزارم ازآن دیده‌که در وقت اجل | از یار فرومانده و درجان نگرد

کی باشد وکی باشد وکی باشد وکی | می باشد و می باشد و می باشد و می
من باشم و من باشم و من باشم و من | وی‌باشد و وی باشد و وی باشد و وی

ای‌شاه‌جسم وجان‌ما خندان‌نکن دندان‌ما | سرمه‌بکش چشمان‌ما ای‌چشم‌جان‌را توتیا
ماکوی سرگردان تو اندر خم چوگان تو | گه جوانبش سوی‌طرب‌گه رانیش‌سوی‌بلا
جانراتوپیداکرده‌ای‌مجنون‌وشیداکرده‌ای | گه عاشق کنج خلا گه عاشق روی و ریا
طرفه درخت‌آمدکزاوگه‌سیب‌رویدگه‌کدو | گه‌زهرروید‌گه‌شکر،گه درد رویدگه دوا
گه‌خار رویدگاه‌گل‌گه سرکه‌گرددگاه مل | گاهی دهل‌زن‌گه دهل‌بامیخورد زخم‌عصا

(کف وص۲۴۹هب و۷۳۷ب و۱۴۳لس و۹۱ص و۱۸۲۵ ج۳س و۴۱۹ ج۳فع وغیره)

مولی

آقا عبدالمولی - از شعرای ایران میباشدکه اصلاً اصفهانی بود، بیشتر در سبحان امراز حیات میکرد ، اکثر خطوط را بسیار خوب مینوشت ، درسال هزار و دویست و ششم هجرت درگذشته واز او است

شبها درآب وآتشم از اشگ وآه خویش | درماندم خو صبح بروز سیاه خویش

ظاهرا لفظ مولی تخلّص شعری او بوده‌است (ص ۴۴۸۸ ج۶س)

مولی‌مروج

شیخ علی بن عبدالعالی - کرکی بعنوان محقق‌کرکی مذکور افتاده است

مؤمن تخلّص شعری چند تن از شعرای ایرانی است که بطور اجمال بذکر میدهد

۱- **ملاحسین یزدی** از تلامذهٔ ملاّمیرزاجان شیرازی (متوفی سال ۹۹۴ه ق - طصد) که دراکثر علوم و فنون متنوعه بابهره بوده واز او است .

مؤمن ، بدی نیست کسی مانندت / وین طرفه که خلق نیک میخوانندت
یک چند چنان بدی که خودمیدانی / یک چند چنان باش که میدانندت

۲- **دامغانی** که نام و مشخّص دیگرش بدست نیامد واز او است

فرنگ زاده نگاهی بکن به مؤمن بیدل / شوم فدای صنم خانه‌ایکه کافرش است این

۳- **سرواری** که با تقی اوحدی (متوفی سال ۱۰۳۰ه ق - غل) معاصر و نام او ... مجهول واز او است

اوّل همه جام آشنائی دادی / آخر ز پیش زهر جدائی دادی
چون کشته‌شدم بگفتی این کشتهٔ کیست / داد از توکه داد بیوفائی دادی

۴- **میرمحمد استرآبادی** که از اکابر سادات وعلمای آنجا و مدتی معلّم شیخ حیدر صفوی (متوفی سال ۸۹۳ه ق = ضصج) بوده و اخیرا بهندوستان رفته واز او است

آنکه گفتی عشق را درمان بهجران کرده‌اند / کاش میگفتی که هجران راچه درمان کرده‌اند

۵- **محمد بن میرزا بدیع‌الزمان** بن سلطان حسین بایقرا که شاعری بوده شیرین زبان ، درهیجده سالگی تکمیل علوم کرد، درسال نهصد وسی‌ام هجرت بامر پدرش که مست بوده بدست برادرخود ابوالحسن میرزا مقتول شد واز اشعاری است که درهمه [illegible] است

ناجوانمردی که بی‌جرمم دراین بس میکشد / کافری سنگین‌دلی گشته‌است مؤمن میکشد

(۴۴۸۹ ح ۶ س)

مؤمن **امیرمحمد مؤمن** - بعنوان **حکیم‌مؤمن** نگارش یافته است

مؤمن‌الطاق **محمد بن علی بن نعمان** - بن ابی‌طریفهٔ بجلی کوفی صیرفی [illegible] گاهی بحدّس نیز منسوب داشته ومحمد بن نعمان هم گویند [illegible]

ثقات اصحاب حصرت امام صادق و امام کاظم ع میباشد ىلکـه ىفرمودهٔ ىعصی ار علمای رحال ار حصرت سحّاد ع و حصرت ىاقر ع ىیر روایت ىموده است کسیه‌اش **ابوحعفر**، لقىش **احول**، سیار حاصرالحواب متکلّم حادق وکثیرالعلم ىود و ىمدلول ىعصی ارآثار دیىیّه محىوب‌ترین مردماں ارمردگاں و رىدگاں ىرد حصرت‌امام‌صادق ع عبارت‌ىوده‌اىد ار رراره، محمد ىں مسلم، یرید ىں معاویهٔ عحلی وهمیں ابوحعفر احول. ابوحعفر در **طاق‌المحامل** کوفه دکاں صیرفی داشته وىهمیں‌حهت درمیاں‌حاصّه ىه **طاقی** و **صاحب‌الطاق** و**مؤمں‌الطاق** وگاهی ىه **شاه طاق** موصوف و ملقّب ىوده و ىحهت حسر ىی‌که درعمل‌صیرفی داشته وگفته‌های او مطاىق واقع درآمدی ویا ىهرسىی‌که ىوده دراصطلاح ىعصی ارعامّه ىه **شیطاں‌الطاق** اش موصوف دارىد ایىکه درقاموس‌گفته طاق قلعه‌ایست درطبرستاں‌که مسکں محمد ىں ىعماں شیطاں‌الطاق‌ىوده اشتباه وار اعلاط‌آں‌کتاب است چىاىکه‌اشاره شد متکلّم حادق حدلی ىوده و ىمدلول ىعصی‌ار احبار وارده درىاب امامت حصرت امام صادق ع ىا رید ىں علی ىں الحسیں ع مىاطره‌ها کرده و ملرمش گرداىیده وىا اىوحىیفه ىیر مىاطراتی داشته است

روری ىعد ار وفات امام صادق ع اىوحىیفه گفت امام تو وفات یافت گفت ىلی لکں امام تو تا قیامت ىمی‌میرد **فَهُوَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ** ىیر روری اىوحىیفه ار او پرسیدکه معتقد رحعت هستی یا ىه‌گفت ىلی رحعت حق است‌گفت پس پاىصد دیىار (طلای مسکوك هیحده ىحودی) ىمں قرص ىده‌که در رحعت پس میدهم گفت قىول دارم ىشرط ایىکه‌کسی دیگر صماىت‌ىمایدکه رحعت‌ىو ىهمیں‌شکل امروری اىساىی حواهد ىود ریراکه رحعت مردم، فراحور اعمال حودشاں میىاشد و میترسم‌که رحعت ىو ىشکل عیراىساىی ىوده ومں ترا ىشىاسم و حق مں صایع‌گردد ىیر اىوحىیفه حکم متعه را اراو استفسار ىمودگفت حلال‌است اىوحىیفه‌گفت پس رىاں حودت را امر کں‌که متعه شوىد و ار ایں ممرّکسب مال و معیشت ىمایىد گفت مقامات مردم محفوظ میىاشد و چىیں ىیست‌که هر کار حلال مىاسب مقامات وشئوىات هر کس ىاشد، تو در ىىید

چه می‌گوئی ابوحنیفه گفت حلال است گفت زبان خود را امر کن که درد کاکین نشسته و سبدفروشی کند و برای بوکسب مال ومعیشت نماید وغیرایها و سیاری از آنها درفهرست ابن‌الندیم مذکور است از تألیفات او است **الاحتجاج فی امامة علی ع و افعل لاتفعل و امامت والحمل والرد علی‌المعتزلة فی‌امامة المفضول و مجالس ابی‌حنیفة** وغیرها سال وفاتش بدست نیامد

(خاتمه وس ۲۵ ف و ۱۹۲ هب و ۷۱ لس وکتب رجالیه)

مؤید — **محمد بن‌علی - ابوسعد** الکنیة، آلوسی الولادة، دجیلی المنشأ، بغدادی المسکن، مؤید الشهرة، از مشاهیر شعرای قرن ششم هجری عرب میباشدکه نخست در زمان مسترشدبالله‌عباسی(۵۱۲-۵۲۹ه ق **نسب ثکط**) سمت چاوشی داخل خدمت شد، اخیراً درخدمت سلطان مسعود بن ملکشاه سلجوقی ۵۲۹-۵۴۷ه ق = **ثکط-ثمز**) ازملوکانه ابی داخل گردیده وغزلیات ومدایح وهجویات سیاری گفت و سبب هجویه‌ای که در حق مقتفی لامرالله سی و یکمین خلیفهٔ عباسی ۵۳۰-۵۵۵ه ق = **ثل - ثنه**)گفته بوده ده سال حبس شد و سال پانصد وپنجاه وپنجم هجرت در موقع جلوس مستنجد بالله از زندان خلاص گردید و دراین تاریخ زندان چشمهایش کم نور شده بود باینکه بموصل رفته ودرسال پانصد و پنجاه و هفت دراینجا وفات یافت واز اشعار او است

رسلوا فأتبت الدموع لبعدهم	**من بعدهم و بحبت اذ انا باق**
و علمت ان‌العود یقطر مائه	**عند الوقود لفرقة الاوراق**

(ص ۴۴۹۴ ح ۶ س)

مؤیدالدوله — **اسامة بن مرشد** - درباب کنی بعنوان ابن‌منقذ خواهد آمد

مؤیدالدوله — **بویة بن رکن‌الدولة حسن** - از حکام دیالمه بوده و در ... کنی تحت عنوان آل‌بویه اشاره خواهد بود

مؤیدالدین — **بن زمك بن‌مبارك - عرضی یا عروضی** دمشقی، از ... قرن هفتم هجرت میباشدکه در حکمت و ... ...

داشت ، درهندسه وآلات رصدی نجومی سرآمد اسای زمان خود بود، یك آلت رصدی برای ملك منصور حکمران حمص تعبیه کرده بود، برای شرکت وکمك در رصد خواجه نصیر طوسی بامر هلاکو ازدمشق درمراغه احضارشد و رساله‌ای درکیفیت ساختن کرهٔ کامل وکتابی در شرح آلات رصدی مراغه تألیف داد ودر دیباچهٔ آن از ملکات فاصله خواجه میستاید چنانچه خواجه نیزدراوّل کتاب بقاءالنفس بعد فناءالجسد که بدرخواست مؤیدالدین تألیفش داده بسیارش تمجید مینماید وفات مؤیدالدین سال ششصد و شصت و چهارم هجرت بموت فجأه درمراغه واقع گردید و نام اصلی او بدست نیامد و دور نیست که لفظ مؤیدالدین همان نام اصلی او باشد (اطلاعات متفرقه)

مؤیدالدین حسین بن علی - اصفهانی بعنوان طغرائی نگارش یافته‌است

مؤیدالدین عرضی یا مؤیدالدین عروضی { همان مؤیدالدین بن برمك مذکور فوق است

مؤیدالدین محمد بن احمد - در باب کنی بعنوان ابن‌العلقمی خواهدآمد

مهابادی حسن بن علی - بعنوان ماهابادی نگارش داده‌ایم

مهاجر لقب زجاجی محمد بن ابراهیم است

مهائمی شیخ علی بن احمد - بن‌ابراهیم بن اسمعیل کوکنی نوائتی هندی، معروف به مخدومعلی مهایمی، از اکابر علما و عرفای هند ، از مشایخ اهل طریقت و دارای مکارم اخلاق وشهرت بی‌نهایت بوده واز تألیفات او است

۱- ادلةالتوحید ۲- تبصیرالرحمن و تیسیرالمنان ببعض مایشیر الی اعجازالقرآن که درواهره ودهلی‌چاپ شده ویك نسخه خطی‌آن نیز درخزانهٔ رضویه موجوداست درکشف‌الظنون تفسیر موسوم بهمین اسم را بشیخ زین‌الدین علی بن احمد بن احمد اموی حنبلی (متوفی سال ۸۳۵ه و = دی) منسوب داشته‌است ۳- تفسیر رحمانی وآن نام دیگر تبصیرالرحمن مذکور است ۴- الزوارق فی‌شرح عوارف‌المعارف ۵- شرح‌الفصوص لمحیی‌الدین ۶- شرح‌النصوص للقونیوی ۷- مرآت‌الدقائق فی‌شرح مرآت‌الحقائق که در بمبای چاپ شده است مهایم بندری است از ناحیهٔ کوکن بمبی از نواحی دکن هند ، نوائت هم (بروزن‌نوابت) قومی

است از قریش که در زمان حجّاج سلاد دکن رحلت کرده واقامت گزیده است . از بعضی ظاهر میشود که مهایم محرّف ماهم است و ماهم نام دیهی است در یك فرسخی بمبای . وفات مهایمی سال هشتصد وسی و پنجم هجرت درشصت سالگی درهمان دیه وقوع یافته است

(کف وص ۱۸۲ ج ۳ و۲۷۴ ج ۴ دریعة و ۱۷۱۷ مط)

مهتار ابراهیم بن یوسف - مکی ، ازمشاهیر ادبا وشعرای قرن یازدهم هجرت میباشدکه نوادر و اخبار و اشعار بسیاری را حافظ ، در میان علما و ادبا محترم و صحبتش محل رغبت ایشان بوده و وفاتش بعداز یك هزار و چهلم هجرت وقوع یافته است درسلافة العصر گویدکه بسیار هرزه گو بود ، بعداز وفات، دو روز درخانه‌اش ماند وکسی بمرگ او وقوف نیافت تاآنکه بدلالات بعفن بدن مستحضر شده و باآن حال بخاکش سپردند واز اشعار او است

الا لا تعصبن لمن تعالی	ولا بدالوداد لمن جفاکا
ولا تر للرجال علیك حقا	اذاهم لم یروا للمثل ذاکا

(ص ۲۴۴ سلافة العصر و۵۸۴ ج ۱ س)

مهجور سیدحسین قمی -
مهجور حاج ملا عبدالله -
مهجور محمدعلی اصفهانی-
{ دوّیمی بعنوان وصال، اوّلی و سیّمی در ضمن شرح حال او خواهند آمد

مهدی عبیدالله - مکنّی به ابومحمد، ملقّب به مهدی، اوّلین مؤسّس دولت خلافت فاطمیّهٔ مصر سابق الذکر ، اسم و نسب وی از نسبت سید محل خلاف ونظر بوده ومابین عبیدالله بن محمد بن اسمعیل بن جعفر دو عبدالله بن حسین تقی بن احمد وفی بن عبدالله رضی بن محمد بن اسمعیل بن جعفر دو علی بن حسین بن احمد بن عبیدالله بن حسن بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع ، سعید بن حسین بن احمد مردّد وبنا به دوقول اخیر که اسمش سعید بن است عبیدالله را لقب وی دانند

بهرحال عبیدالله سال دویست و نود و ششم هجرت درجنبه دسی وهـ ت ...

درشهر سجلماسه از بلاد افریقا بخلافت قیام کرد ، تمامی آن بلاد را از تصرف بنی‌عباس درآورد ، روز جمعهٔ بیست و یکم ربیع‌الثانی دویست ونود و هفتم بعد از مراجعت از سجلماسه درمنابر قیروان و رقاده ازآن بلاد بنام وی خطبه خوانده وبخلافت وی دعوت نمودند . عبیدالله در افریقا بسال سیصد و سیّم هجرت در دومنزلی قیروان شهری بنا نهاده ودر سیصد و هشتم بپایانش رسانید و بجهت انتساب بخودش که لقب مهدی داشته به مهدیه‌اش موسوم نمود وهم شب سه‌شنبه پانزدهم ربیع‌الاول سیصد و بیست و دویم در همانجا درگذشت و پسرش محمد ملقّب به قائم که شرح حالش را بهمین عنوان قائم نگارش داده‌ایم خلف وی گردید (ص ۱۷۸ و ۲۹۳ ج ۱ کا)

مهذب عبدالله بن اسعد - درباب کنی بعنوان ابن‌الدهان خواهدآمد

مهذب‌الدین احمد بن حسین - بعنوان بدیع‌الزمان همدانی مذکور شده‌است

مهذب‌الدین احمد بن عبدالرضا - از اکابر علمای امامیّهٔ اواخر قرن یازدهم هجری بوده ویا اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده است با شیخ حرّ عاملی و مجلسیّین معاصر و از تألیفات او است

۱- آداب المناظرة والاخلاق ۲- الاعتقادیة ۳- تجویدالقرآن ۴- تحفة ذخائر کنوزالاخبار ۵- الدرة النجفیة دراصول فقه ۵- فائق‌المقال فی‌علم‌الرجال که بسال هزار و هشتاد و پنجم هجرت درحیدرآباد هند هنگام مسافرت از بلاد خراسان بدان سامان از تألیف آن فراغت یافته است سال وفاتش بدست نیامد

(متفرقات ذریعة)

مهذب‌الدین احمد بن منیر - در باب کنی بعنوان ابن‌منیر خواهدآمد

مهذب‌الدین عبدالرحیم بن علی - مکنّی به ابومحمد، ملقّب به مهذب‌الدین، موصوف به دخوار، از مشاهیر اطبّای اسلامی اوائل قرن هفتم هجری میباشدکه دربدایت حال مانند پدرش بکحّالی اشتغال داشت، اخیراً ریاضیّات و فنون حکمت و علم طب را بتکمیل و بطابات و معالجه آغاز کرد ، درنتیجهٔ مهارتی که

درعلم طب داشته رئیس‌الاطبّاء و حکیم‌باشی بیمارستان‌کبیر دمشق گردیده و ثروت و سامان معتنی به رسید، و بسیاری از کتب طب وغیره را بخط خودش‌که بسیارخوب بوده نوشته و بسال ششصد و بیست و هشتم هجری قمری بلاعقب درگذشت و خانهٔ خود را برای مدرسه ساختن جهت تدریس طب وقف نمود وکتب علمیّه وتمامی دارائی خود را نیز بهمان مدرسه تخصیص داد **تلخیص اغانی ابوالفرج اصفهانی و تلخیص‌کتاب حاوی ابوبکر رازی** وکتاب **الحیضة** وبعضی ازآثار نفیسهٔ دیگر از تألیفات او میباشند .

(ص ۴۴۹۸ ج ۶ س)

مهذب‌الدین **علی بن ابی‌الوفاء سعد بن علی بن‌عبدالواحد - موصلی،** از مهرهٔ شعرای عرب میباشدکه در اکثر بلاد موصل سیاحتهاکرد ، امرا و خلفا و سلاطین را مدایح بسیاری گفت ، **دیوانی دومجلدی** دارد و از اشعار او است

فافخر فانك من‌سلالة معشر	**عقدوا عمائمهم على‌التیجان**
كـل‌الانام ســواء لكنما	**بالفضل تعرف قیمةالانسان**

درآخرصفرپانصد وچهل وسیّم هجرت درگذشت (ص۳۹۶ج۱کا)

مهذب‌الدین **علی بن عبدالرحیم** - بعنوان **ابن‌قصار** درباب‌کنی خواهد آمد

مهذب‌الدین **یاقوت بن عبدالله** - رومیّ‌الاصل ، بغدادیّ‌المنشأ ، **مهذب‌الدین** اللّقب ، **ابوالدر** الکنیة ، از مشاهیر ادبا وشعرای اوائل قرن هفتم هجرت میباشدکه دراصل از اسرای روم بوده و ابومنصور جیلی در بغداد ابتیاعش نمود ، درهمانجا نشو و نماکرده و فنون ادبیّه و عربیّه را در مدرسهٔ نظامیّهٔ آن اوان وقت خوانده و قرآن مجید را حفظ‌کرد حظّش خوب و ملیح ، معلش صحیح ، در ادبیّات و حسن‌خط و ضبط ممتاز ، اشعار او هم‌که بیشتر درمحبت و غزل و تصابی بوده بسیارلطیف وباامتیاز ومحل‌توجه تمامی‌طبقات‌بود **دیوان شعری** داشته واکثر قدر یش در و بلاد شرقیه این قصیدهٔ اورا حفظ مینموده‌اند

حسدی لبعدك یـا منیر بلابلی	**دنف تحنك ما اثل‌بلی (بلاحذا) بلی**
یـامن اداملام فیـه لـوائمی	**اوضحت عذری بـالعذار السائل**

ءاحير قتلی فی‌الوحير لقـاتلی | ام حـل فی‌التهذيب ام فی‌الشامل
ام فی‌المهدب ان يعـذب عاشق | ذومقلـة عبری و دمع هـاطل
ام طرفك الفتاك قد افتاك فی | تلف النفوس بسحر طرف بـابلی

در وفيات‌الاعيان گويدکه اين‌اشعار بسيار و لکن آنچه درآن موقع دسترسش بوده همين پنج بيت است ياقوت بسال ششصد و بيست ودو در بغداد وفات يافت ودراواخر نام‌اصلی خود ياقوت را بعبدالرحمن تبديل داده بوده واو غيراز ياقوت حموی و ياقوت مستعصمی و ياقوت ملکی است وشرح حال هريك ازايشان نيز بعنوان حموی و مستعصمی و ملکی در اين‌کتاب نگارش يافته است

(ص ۳۴۷ ج ۲ کا و ۳۱۱ ج ۱۹ جم و ۴۷۸۵ ج ۶س)

مهذب‌الملك احمد بن منير- درباب‌کنی بعنوان ابن‌منير خواهدآمد

مهذب‌هيتی راکی بن‌کامل بن‌علی- مکنّی به ابوالفضائل ، ملقب به‌اسيرالهوی، از ادبا و شعرای اواسط قرن ششم هجرت ميباشدکه فاضل و رقيق‌الشعر بوده واز اشعار او است

غيبـاك لحظهمـا امضی من‌القـدر | و مهجتی منهمـا اضحت علی خطر
يا احسن الناس لولا ان نحنهم (انحلهم خ ل) | مـاذا يضرك لـو متعت بـالنظر
جد بـالخيال و ان ضنت يداك به | فقدعذرت(حذرت خ ل)وماوقيت من حذر

درسال پانصد و چهل و هشتم هجری قمری درگذشت

(ص ۱۵۱ ج ۱۱ جم)

مهرانی لقب رجالی احمد بن حسن بن عبيدالله وحکم بن نافع و بعضی ديگر است

مهری[1]

مهری‌عرب سيدعلی - جبل‌عاملی، دراواخر عهدصفويّه دراصفهان ميزيست، اندکی زبان فارسی‌آموخت ، اشعـار مخلوط از کلمات عربی و

۱ـ مهری- بوزن سعدی لقب رجالی اسمعيل بن محمد ، سويد بن طالب ، عبدالله*

فارسی می‌گفت ، بعضی از کلمات فارسی را باصول و قواعد کلمات عربی بکار برده ومعرّب می‌نمود، این طرز اختراعی شعری او پسنده افتاده وجمعی همان طرز را تعقیب میکردند و سیاق اشعار او شعر میگفتند و بحر طویلها میپرداختند واز اشعار او است

الا یا ایّها السّاقی ادرکأساً و ناولها | حمار البادة الدوشیمة گشتی اهل محملها
گفتی بیار خویش که یا ایّها الفلان | ما من قبیلة عربی ات برکمسان
لا تو زبان ما است نفهمد ولا من است | لولا المحتست نمس کان ترجمان

سال وفاتش بدست نیامد (ص ۳۸ ج ۲ صبح)

مهری هروی نام وتخلّص شعری یکی از شعرای نامی قرن یازدهم هجری فهری زبان هندوستان میباشدکه مضامین طریفه را نظم میکرد وسخنان دقیق و نازك میگفت و از او است

حلّ هر نکته که برپیر خرد مشکل بود | آزمودیم بیك قطرهٔ می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می | در هر کس که زدم بیخود و لایعقل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع | داشتی خود بزبان آنچه مرا در دل بود
درچمن صبحدم ازگریه و از زاری من | لالهٔ سوخته خون در دل وپا در گل بود
آنچه از بابل و هاروت روایت کردند | سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را | حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود

مهری با نورجهان بیگم (که شرح حالش را بعنوان مخفی نگارش داده ام) الفت داشته و از نزدیکان او بود روزی در بالای قصر در خدمتش بوده که ناگاه خواجه جهان ، شوهر مهری ظاهر شد ، نورجهان مهری را گفت که خواجه را بطلبد چون خواجه از این معنی مستحضر گردید میخواست که خود را با سرعت و اضطراب تمام بخدمت بیگم برساند

* بن خداسه و بعضی دیگر میباشد و سبب آن بمحلهٔ مهر نامی در بصره و ا قبلهٔ ... از قبائل طی ویا منسوب به مهرة بن حیدان که پدر قبیله‌است بزرگ ... است که بنی‌مهری یکی از بطون قبائل قحطانیه است

ممکن نشد و بجهت سرعت و تعجیل، حرکاتی عجیبه از وی مشاهده میشد بیگم بمهری گفت که همان حال خواجه را بنظم آرد پس مهری بالبداهة گفت

مرا با تو سر یاری نمانده | سر مهر و وفاداری نمانده
ترا از ضعف و پیری قوت و زور | چنانکه پای برداری نمانده

بیگم بسیار خندیده و انعامی بسزا بمهری ارزانی داشت سال وفات مهری بدست نیامد

(ص ۳۳۴ مرآت الخیال)

مهستی

از مشاهیر شعرای نسوان فارسی زبان عهد سلطان سنجر (۵۱۲-۵۵۲ه ق = ثیب - نب) میباشد که بسیار لطیف الطبع وحسن النظم واز اهل گنجه یا بنوشتهٔ بعضی از اکابرزادگان نیشابور و بلقب مهستی مشهور بود مهستی بمعنی خانم بزرگ میباشد که از دو لفظ مه بمعنی بزرگ و ستی بمعنی خانم و بی بی ترکیب یافته است بعضی ستی را مخفّف سیدتی دانسته اند و بقول بعضی، روزی سلطان گفت که من از کبیران سلطان کهستم یعنی کوچکتر هستم سلطان گفت مه استی بکسر میم یا و ج آن یعنی بزرگتر هستی و یا ماه هستی پس او نیز همین کلمه را محض بجهت کلمهٔ سلطان بودنش تخلّص شعری خودش نمود بهرحال در مجلس سلطان حاضر میشد روزی سلطان وضعیت هوا را از وی پرسید بالبداهة برف آمدن را با این بیت اشعار نمود

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد | وز جملهٔ خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرّین نعلت | بر گل ننهد پای، زمین سیمین کرد
قصّاب چنانکه عادت اوست مرا | بفکند و بکشت و گفت کاین خوست مرا
سر باز بعذر می نهد در پایم | دم میدهدم تا بکند پوست مرا

نام و مشخّص دیگری از وی بدست نیامد و شاید بنا بروجه اوّل فوق نام اصلیش هم همان مهستی باشد سال وفاتش نیز بدست نیامد و بعضی اورا از معموران عهد سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ه ق = شفر - تکا) دانند

(ص ۳ ج ۱ ج ۳ خیرات حسان وغیره)

مهلبی[1]

مهلبی

احمد بن علی بن معقل - ازدی مهلبی حمصی، مکنّی به **ابوالعباس**، ادیبی است فاضل شاعر ماهر نحوی عروضی شیعی امامی عابد زاهد عاقل ، درعلوم عربیّه خصوصاً درنحو و عروض یگانهٔ عصر و سرآمد اقران خود بود ، مصنّفات بسیاری دراین دوعلم داشته ودوکتاب **ایضاح وتکملهٔ** ابوعلی فارسی‌را نظم کرده است سال ششصد و چهل و چهارم هجرت درهفتاد وهفت سالگی درگذشت ودر تشیّع غلوّ و افراط داشته است (ص ۱۱۶لس وغیره)

مهلبی

حسن بن محمد بن حسن - بن هرون بن ابراهیم بن عبدالله بن یزید بن حاتم بن قبیصة بن مهلب ، کنیه‌اش **ابومحمد**، نسبش به مهلب بن ابی‌صفرهٔ مذکورفوق موصول، ازمشاهیر ادبای شعرا، فاضل کامل وسیع الصدر و رفیع القدر وعالی همّت، بجود وکرم وشعر وادب وفصاحت معروف، **وزیر معزالدولهٔ دیلمی** احمد بن بویه بود و درخلال آن احوال امور وزارتی مطیع لله بیست و سیّمین خلیفهٔ عباسی(۳۳۴-۳۶۳ه ق = شلد شسج) را نیز اداره میکرد وعاقبت ازطرف خلیفه بوزارت منصوب و **ذوالوزارتین** گردید

بسیار دوستدار ادبا و شعرا و ارباب فضل وکمال و معارف ، مجلس او پیوسته مرجع ارباب علم و ادب بود ، صله و انعامات بسیاری درحق ایشان مبذول میداشت و ابوالفرج اصفهانی ازآن جمله بوده‌است دریاب ادب وکرم وسخاوت‌او بوادری منقول است و پیش‌از وزارت درنهایت فقر و فاقه بود حتی در یکی از [illegible] دچار مشقّتی شدیدگردیده و اشتهای‌گوشت کرد لکن بهیچ‌وسیله مقدورش نشد وآرزومند مرگ بود واین اشعار را انشا نمود

۱- مهلبی- دراصطلاح رجالی لقب احمد بن معقل ازدی ، عالم [illegible] و [illegible] میباشد و نسبت آن به مهلب (بروزن مسلط) بن ابی‌صفرهٔ ازدی [illegible] است که از مشاهیر تابعین ودر زمان عبدالملک مروان از طرف او [illegible] است

الاموت یبـاع فاشتریـه — فهذا العیش ما لاخیر فیه
الا موت لذیذالطعم یأتی — یخلصنی من الموت الکریه
اذا ابصرت قبرا من بعید — وددت بـأنی ممـا یلیه
الا رحم المهیمن نفس حر — تصدق بالوفاة علی اخیه

چون ابوعبدالله صوفی یـا ابوالحسن عسقلانی که رفیق راهش بوده این ابیات را شنید معادل یك درهم گوشت خریده و احسانش کرد وهمدیگررا وداع نمودند تاآنکه بمدلول تِلْكَ الایّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ مهلبی بوزارت رسید و رفیق مذکورش درتنگنای فقر و فاقه محبوس گردید و به مهلبی بنگاشت

الا قل للوزیر فـدته نفسی — مقـال مذکر ما قـد نسیه
اتذکر اذ تقـول لضنك عیش — الا مـوت یبـاع فـاشتریه

مهلبی این اشعـار را خوانده و ایّام گذشتهٔ شدت خود و رفاهت رفیق خود را متذکّر شد ، از روی جـود وکرم فطری هفتصد درهم بدو عنایت کرد و این آیـهٔ شریفه را هم (مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِاٰةُ حَبَّةٍ واللهُ یُضاعِفُ لِمَن یَشاءُ) در رقعهٔ وی بنگاشت، بعدازاحضارخلعتش داده و اورا برای عملی بگماشت که باتمام رفاهیّت امرار معاش نماید

وفات مهلبی بسال سیصد وپنجاه ودویم هجرت درشصت و دوسالگی دراثنای راه واسط واقع شد وجنازه‌اش ببغداد نقل ودرمقبرهٔ نوبختیّه ازمقابر قریش مدفون‌گردید ازآثار قلمی او یك دیوان رسائل است و ابن‌الحجاج حسین بن احمد (که شرح حالش در باب‌کنی بعنوان ابن‌الحجاج خواهدآمد) مرثیـه‌اش گفته و درهمان سال وفات مهلبی ، معزّالدوله اهل‌بغدادرا بالزام بنوحهٔ ماتم و نوحه وعزا در روز عاشوراکرده وامر بتعطیل و بستن بازار و دکان نمود ، زنان شیعه لطمه‌زنان و نوحه‌کنان از خانه‌شان خارج‌شدند وتا چند سال دیگر نیز معمول بوده است

(ص ۲۵ و ۱۷۸ ج ۳ بی و ۲۱۲لس و ۲۱۷ت و ۱۹۴ف و ۱۵۵ ج ۱ کا و ۱ ۴۵ ج ۶ س و ۱۱۷ دستورالوزراء)

مهلبی **علی بن احمد** - نحوی ، مکنّی به **ابوالحسن**، از پیشوایان نحو و لغت میباشدکه دراخبار و سیر ومعانی‌اشعار نیز ماهر ومرجع استفادهٔ جمعی‌کثیر و در نزد معاصرین خود از حکمرانان مصر نیز قربی بسزا داشته واز ندمای ایشان بود با متنبّی مشهور ملاقات نمود و معنی این شعر عنوانی

یا عمر وان لم تـدع شتمی و منقصتی **اصرنـك حتی تمول الهـامة اسقـونی**

بین ایشان محل مشاجره شد ، متنبّی میگفت که کلمهٔ آخر آن شعر اسْقُونی با شین نقطه‌دار است چنانچه‌گویند شَقَتْ رَأسَهُ بِالْمِشْفاه وَ هُوَالْمُشْط مهلّبی شفاهاً از چندین جهت تخطئه‌کرده وتغلیطش‌مینمود یکی اینکه اصل‌روایت با سین بی‌نقطه است، دومی آنکه بنا برگفتهٔ متنبّی لازم‌بودکه اشفونی نگوید(باهمزه بعدازفاف) نه اشفونی (بی‌همزه) ، ثالثاً متنبّی ازموارداستعمال‌این‌لفظ بی‌اطّلاع‌است چون‌مادامیکه برصاحب هامه قصاص نشده طلب سقایت‌کرده و اسقونی میگویدگویاکه عطشان‌است و بعدازقصاص ازخون سیراب میشود وسکوت میورزد وفات مهلّبی بسال‌سیصد وهشتاد وپنجم هجرت در مصر واقع‌گردید (ص۲۱۴ ج ۱۲- م)

مهنه ابوسعیدفضل‌الله‌است‌چنانچه در باب کنی بهمین‌عنوان‌خواهدآمد

مهیار بن‌مرزویه-کاتب‌فارسی دیلمی، مکنّی‌به **ابوالحسن** ، **ابوالحسین**، از مشاهیر شعرای قرن پنجم هجرت میباشدکه در بدایت حال مجوسی بود ، اخیراً حسب‌الارشاد سید رضی شرف‌اندوز دین مقدّس اسلامی گردید ، و خود اسلامش بدست سید مرتضی‌بوده وقرآن را پیش‌او خوانده و بعدازآن نزد سیدرضی هم تحصیل‌علم و ادب‌پرداخته‌است، مدتی‌هم‌متصدی‌امرکتابت‌آل‌بویه بود، اشعار بسیار نغز ولطیف‌میگفت، بنوشتهٔ بعضی‌ازشعرای‌اهل‌بیت‌بود، اشعار بسیاری‌در بارهٔ خانوادهٔ رسالت‌ص گفته واکثرقصائد سید رضی را استقبال‌کرده‌است وگویند اشعار خوب او ازاشعار خوب سید رضی بهتر و نیکوتر بوده ولکن سید رضی اصلاً شعری ردی نگفته وخطیب بغدادی گویدکه مهیار بتمامی شعرای عصر خود تقدّم داشته است **دیوان مهیار** چهار مجلّد

بزرگ میباشدکه حلد، اوّلش در بیروت چاپ شده و اشعار سیاری در مرثیهٔ سید رضی گفته است قصیدهٔلامیهٔ مهیار یکی از قصائد طریفهٔ مشهوره بوده وسید احمد ابن‌طاوس آتی‌الذکر (در باب کنی) شرحی برآن نوشته و به الازهار فی‌شرح‌لامیة مهیار موسومش داشته واز اشعار او است

بـا نسم الريح من كاظمـة	شد مـا هجت‌البكا والبرحا
من غدیری یـوم شرقی‌الحمی	من هوی وجد بقلبی مرجا
الصبـا ان كان لابـد الصبا	انهـا كانت لقلبـی اروحا
اذكروا بمثـل ذكرانـا لكم	رب ذكـری قربت من نزحا

وفات مهیار شب شنبه پنجم جمادی‌الآخره از سال چهارصد و بیست و ششم یا هشتم هجرت واقع گردید

(ص ۲۲۶ لس و ۵۳۲ ج ۱ دریعة و ۲۴۶ ج ۲ بی و ۲۷۷ ج ۲ کا و ۲۷۶ ج ۱۳ تاریخ بغداد و ۱۲۵ ج ۱ منن‌الرحمن وغیره)

میافارقین — بوشتهٔ مراصد (بفتح‌اوّل وبتشدید ثانی) مشهور ترین بلاد دیار بکر میباشدکه بقول بعضی بناهای سنگی‌آن از نوشیروان وآخری آن از پرویز است وبعد از این جمله خودش ازبناهای روم بودنش را تأییدکرده بعلت اینکه از بلاد ایشان است درضمن شرح حال حسن بن ابراهیم فارقی سابق‌الذکر از روضات‌الجنّات گوید درخبر دارم‌که فارقین شهری است از دیاربکر در قرب موصل که دختری بنام مبا بدین شهر پیش ده و بدین جهت بدو اضافه داده و میافارقین گفته‌اند، این است که درنسبت بدین شهر میگفتند ولکن بون جمع را بجهت‌علمیّت اسقاط نمی‌نمایند (یعنی فارقینی گویند) بهرحال جمعی از اکابر از آنجا برخاسته‌اندکه درمواضع متفرقه از این‌کتاب بشرح نمره و بعضی از ایشان را برموافق روضات بعنوان فارقی نگارش‌دادیم

میبدی (با دال بی‌نقطه)[1]

میبدی **امیرحسین قاضیمیر بن‌معین‌الدین** - حسینی یزدی ، میبدی‌الاصل والولادة، کمال‌الدین اللّقب، منطقی التخلّص، عالم متبحّر فاضل متکلّم صوفی شاعر ماهر ادیب باهر از اکابر علما و متکلّمین متأخّرین صوفیّه میباشد که اصل و ولادت او درقریهٔ میبد بود ، در شیراز از جلال‌الدین دوانی و دیگر اساتید وفحول وقت ادبیّات وفنون متنوعهٔ معقول ومنقول را تکمیل‌کرد وبالخصوص درتصوف و هیئت و منطق و فنون حکمت شهرت بی‌نهایت یافت در فنون شعری نیز مهارتی تمام داشته و به منطقی تخلّص مینموده واز او است

سکه باید مهر حیدر هردم از سیمای من — آسمان را سروری باشد از بالای من
چون‌سخن گویم‌زمعراجش که‌آندوش نبیست — پای در دامن‌کشد فکر وبال پیمای من
مهر وصّافی او سر تا قدم گشتم زبان — تا نگردد غیر مدحش‌ظاهر اجزای من
طبع من باگشت چون دریا زفیض مرتضی — از گوهر بار جویند فیض از دریای من
گر نبودی ذوالفقار مهر او در دست دل — لمعه‌ای‌کردی مرا این‌نفس اژدرهای من
خاك راهش دردوچشم من‌بجای سرمه‌است — نیك دیدم ، آفرین بر دیده بینای من
ای صبا درگردش خاکم بر سوی نجف — بعد مردن چون فرو ریزد زهم اعضای من

ازبهر فساد وجنگ جمعی مردم — کردند بکوی گمرهی خود را گم
درمدرسه هرعلم‌که آموخته‌اند — فی‌الشر بصرهم ولا ینفعهم

تألیفات طریفه دارد

۱- **جام‌گیتی‌نما** بفارسی درحکمت وفلسفه قدیمه بسال ... و بود ...

۱- **میبدی** - منسوب است به میبد وآن (بروزن مسجد) دهی ، بزرگی است درحدود ده فرسخی یزد و معرب آن با دال نقطه‌دار است ، درآنجا فرشهای نخی خوب بافته و بنقاط دیگر نقل می‌نمایند و افاضل بسیاری ازآنجا برخاسته‌اند و بنوشتهٔ قاموس سابقاً از جملهٔ بلاد مشهوره و قصبه وکرسی بلاد یزد بوده است

مطابق عدد جملهٔ وضع جدید = ۸۹۷ است تألیف و درپاریس با ترجمهٔ لاتینی چاپ شده است ۲- حاشیهٔ تحریر اقلیدس خواجه ۳- حاشیهٔ شرح ملخص قاضی‌زادهٔ رومی در هیئت ۴- دیوان معمیات ۵- شرح‌حدیث‌العسکری ع صعدنادری‌الحقائق ۶- شرح دیوان مشهور منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع بفارسی‌که دومرتبه در طهران مستقلاً و درحاشیهٔ شرح نهج‌البلاغهٔ نواب چاپ شده ودر دیباچهٔ این‌کتاب قواعد متصوّفه و مقداری از عقاید و رسوم وآداب ومجاری‌حالات ایشان و انسان‌کبیر و انسان صغیر ومراتب ترقیّات‌بشری را ضمن هفت فاتحه (مقدمه) بسط داده و درفاتحهٔ هفتم مقداری وافی ازمناقب وفضائل ومعجزات ومکارم اخلاق حضرت امیرالمؤمنین ع را نگارش داده وگوید حروف‌نورانیّهٔ مقطّعه‌که در اوائل سور قرآنی است بعداز اسقاط مکرّرات‌آنها این‌جملهٔ علی صراط حق نمسکه برمیآید نیز از ترمذی از انس از حضرت نبوی ص روایت‌کرده‌که فرمود رحم‌الله علیا اللهم ادرالحق معه حیث‌دار نیز گویدکه حضرت امیر ع از اسرار علم جفر مطّلع بوده و خلفا وحاشیه‌نشینان‌آن‌حضرت نیز احوال و وقایع‌عالم را ازآن‌علم استخراج میکردند و درسال دویست و یکم هجرت‌که مأمون ، حضرت علی بن موسی‌الرضا ع را ولیعهد خودگردانیده و بیعت نمود و عهدنامه‌ای درهمین موضوع نوشت ، ازآن‌حضرت نیز خواستار نوشتن مثل آن گردید پس آن‌حضرت در پشت نامهٔ مأمون مرقوم فرمود الجامعة والجفر یدلان علی ضد ذالك الخ ناگفته نماندکه این دیوان منسوب بحضرت امیر ع اگرچه بسیاری از اشعارش درکتب اخبار و تواریخ و سیر نیز هست لکن حکم بصحت و صدور همهٔ آنها ازآن بزرگوار محل تردید و اشکال وما نیز مؤلف‌آن را در دیباچهٔ دیوان‌المعصومین منسوب نگارش داده‌ایم ۷- شرح‌شمسیه‌که سال ۱۳۲۷ه ق = عسکر در حاشیهٔ میزان‌الانتظام در استانبول چاپ شده است ۸- شرح طوالع ۹- شرح کافیهٔ ابن‌حاجب ۱۰- شرح‌الهدایة الاثیریة درحکمت‌که بشرح‌میبدی معروف ودرطهران‌چاپ شده است وغیراینها در روضات‌الجنّات خود هدایهٔ اثیریّه را ازتألیفات میبدی‌شمرده وآن اشتباه محض است بلکه کتاب هدایهٔ اثیریّه تألیف اثیرالدین ابهری سابق‌الذکر بوده و میبدی و اکابر دیگرآنرا شرح کرده‌اند

وفات میبدی درحدود سال نهصد و چهارم و یا درسال نهصد ویازدهم بوده و لفظ قاضی هم مادّهٔ تاریخ وفات میباشد و یا برغم بعضی درسال نهصد ونهم بحضرت مقتول گردیده است ناگفته نماندکه صاحب روضات اورا در ردیف علمای عامّه مذکور داشته ولکن ظاهر ذریعة و بعضی از احلای دیگر تشیّع او است وکلمات مذکورهٔ خود میبدی که از فاتحهٔ هفتم شرح دیوانش نقل‌کردیم نیز صریح در تشیّع وی میباشد

(کف وص ۲۵۰هب و ۲۵۸ت و ۳۱۳ص و ۱۹۵۹ ج ۳ س و ۱۱۶ ج ۳ مع و ۲۹۳ سفینه و ۳۱۳ تاریخ یزد وغیره)

میبدی **حاج سیدعلی** - بن محمدعلی حسینی یزدی میبدی عالمی است ربّانی و فقیه صمدانی و محقّق مدقّق از تلامذهٔ فاضل‌اردکانی و شیخ‌العراقین شیخ عبدالحسین طهرانی بوده و از تألیفات او است

۱- **اثبات حرمة حلق‌اللحیة** ۲ و۳- **بدیع‌اللغة وکشکول** و هردو در تهران چاپ شده است ۴- **الهدایة‌البصیریة** ۵- وجیزه در نحو ودرسلخ‌محرّم هزاروسیصد وسیزدهم هجری قمری وفات یافت (ملخص از کتاب بدیع‌اللغة وغیره)

میثمی[1]

میثمی علی بن اسمعیل بن شعیب بن میثم بن یحیی -کوفی‌الاصل، بصری المسکن ، **ابوالحسن** الکنیة که‌گاهی من‌باب نسبت بجدّ، به علی بن میثم نیز موسوم، نسبش به میثم تمار از خواص‌اصحاب‌حضرت‌امیرالمومنین ع موصول و خودش از اصحاب حضرت علی‌بن موسی‌الرضا ع واز اعیان متکلّمین امامیّه و نخستین کسی است‌که باب علم‌کلام را مفتوح داشت ودراثبات حقّانیّت مذهب شیعه امامیّه ، با **نظام** و **ابوالهذیل علاف** (که شرح حال هریکی درمحل خود از این‌کتاب نگارش رفته)

۱- **میثمی**- بکسر اول لقب رجالی احمد بن حسن بن اسمعیل، علی بن‌اسمعیل، علی بن حسن ، محمد بن حسن بن زیاد ، معاویة بن وهب و بعضی دیگر و اشهر از همه علی بن اسمعیل مذکور است‌که شرح حال اجمالی وی مینگاریم و سبب آن تشخیص میثم نمی است و شاید در هرکسی منسوب به میثم نامی از پدرانش باشد

و دیگر مخالفین و نصاری و ملاحده مناظره‌ها داشته است

گویند روزی وارد مجلس حسن بن سهل وزیر مأمون عبّاسی شد، یکی از ملاحده پهلوی حسن نشسته بود و حاضرین دیگر هم احتشام عظیمی از وی داشتند، میثمی از این حال بر آشفته ودرمقام طعن بعقیدهٔ آن ملحد، حسن را مخاطب داشته وگفت امروز چیز عجیبی دیدم و درجواب استفسار ازآن چیز گفت یك کشتی بدون کشتیبان مردم را از یك جانب دجله بجانب دیگرش نقل میداد و اصلاً ناخدا وکشتیبانی با وی نبود آن ملحد تحمّل نکرده و بوزیر گفت که این مرد دیوانه وضعیف العقل وکم‌مغز است میثمی گفت این حرف من چه دلالت و ربطی بدیوانگی وکم مغزی دارد ؟ ملحدگفت جمادی راکه بدبیر رفتار بوده و بی‌عقل و بی‌حس و بی‌شعور است چگونه باشدکه مردم را بی‌مدبّری بغیر ذهاب و ایاب ممکن بوده ومردم را بحدودی خود ازآب عبوردهد میثمی گفت عجب‌تر آنکه آبهای نهرها ودریاها وقطرات بارانها بی‌صانعی حکیم‌مدبّری برروی زمین‌جریان یافته و نباتات گوناگون برویانند پس‌چگونه بی‌ناخدا حرکت‌کردن‌کشتی‌را انکارمی‌کنی و بی‌صانع بودن این‌عجائب‌کون و زمین وآسمان را معتقد میباشی فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ آن ملحد مبهوت وپا درگل ماند و اصلاً قدرت حرف زدن نداشت

روزی درمقام اثبات‌کمال امام‌که از شرائط امامت است بابوالهذیل گفت آیا میدانی‌که ابلیس از هرخیری نهی‌کرده و بهرشری امر مینمایدگفت آری ،گفت البته بدانسته امر و نهی‌کردن خارج از امکان است ابوالهذیل تصدیق نمود میثمی‌گفت پس‌ابلیس‌بتمامی طرق خیر و شرّ عارف خواهد بود باز ابوالهذیل تصدیق نمود میثمی‌گفت آیا امامی‌که بعد از حضرت رسالت ص تابع وی میباشی بتمامی آنها محیط است یانه گفت نه گفت پس باقرار خودت ابلیس را اعلم از امام خود میدانی ابوالهذیل مبهوت‌گردید

از مردی نصرانی علت خاج را پرسید گفت بجهت‌آن است‌که خاج شبیه چیزی است‌که حضرت مسیح را برروی‌آن بدارکرده‌اند میثمی‌گفت‌آیا مسیح خوش‌میداشت‌که برآن چیز حمل شودگفت نه میثمی‌گفت آیا آن خری راکه بجهت رفع حوائج سوار

میشده دوست میداشت یا به گفت ملی میثمی گفت پس تو چیزی راکه خوش آمد آن حسرت بوده ترك کرده و بچیزی که مکروه طبع وی بوده و با نفرت وکراهت سوارش کرده بودند گراییده و طوق گردن خودکرده‌ای، شایسته آن بودکه برعکس این رویه ، الاغ راکه مرکب دلخواهی آن حسرت بوده بگردن آویخته و حاج را ترك میکردی این گونه مناظرات دینی ومذهبی او بسیار است ودرهریك از امامت و طلاق و متعه و نکاح وغیره تألیفی دارد و سال وفاتش بدست نیامد

(ص ۲۵ هب و ۷۳۱ ج ۱ مه وکتب رجالیه)

میدانی[1]

میدانی

احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم - نیشابوری میدانی، مکنّی به **ابوالفضل** ادیبی است فاضل کامل نحوی لغوی از مشاهیر ادبا واهل لغت که با زمخشری معاصر ومعاشر بود، ملاطفاتی بین ایشان جریان داشته که ذیلاً اشاره خواهد شد میدانی با دسترنج خود امرار معاش مینمود ، علوم ادبیه و عربیه را از علی بن احمد مفسّر واحدی و دیگر فحول وقت اخذ و همهٔ آنها را متقن ساخت بالخصوص درلغت و امثال عرب بمقامی بس عالی رسیده وگوی سبقت ازدیگران ربود و کتابهائی طرفه و نفیس تألیف داده است

۱- **الانموذج فی النحو** ۲- **السامی فی الاسامی** که در ایران با ... در بکجا چاپ شده وآن را **سعیدی** نیز گویند ۳- **سعیدی** که همان سامی است ۴- **مجمع الامثال** که حاوی شش هزار و اندی از امثال متنوعهٔ دائره درلسان عرب بوده درطهران وقاهره چاپ شده و بهترین ومهمترین کتابی میباشدکه دراین موضوع نگارش یافته است وپس از آنکه بنظر زمخشری رسید از روی حسد یك حرف نون باوّل کلمهٔ میدانی افزود (نمیدانی)

۱- **میدانی** - بفتح اول منسوب به **میدان** وآن محله‌ایست دربغداد، دیگری در اصفهان، سمی درخوارزم ، چهارمی درنیشابور و همین آخری را بجهت انتساب به زیاد بن عبدالرحمن، **میدان زیاد** نیز گویند و ازهریك از آنها فضلائی برخاسته و بهمین سبب میدانی معروف شده‌اند و بعضی از ایشان را تذکرمیدهد وشاید دربعض موارد منسوب به موضع **میدان** نام دیگری شد

پس میدانی هم در معنی از مصنّفات زمخشری حرف میم را مبدل بنون نمود (زنخشری) و معنی آن موافق آنچه از طبقات النّحاة سیوطی نقل شده فروشندهٔ زن خود است گویا لفظ شری درآخر آن کلمه را از کلمهٔ شراء عربی گرفته که بمعنی خرید و فروش است و دراین صورت حرف خ زاید و بی‌مورد میشود از ابن الخشائی نقل شده که بعد از این اعتراض گفته است زنخشری بمعنی زن ناصالح میباشد زیراکه خشر در استعمالات عجم بمعنی جماعت اوباش است پس زن منسوب بایشان (خشری) کنایه از زن ناصالح میباشد پس زمخشری کتبا عذرخواهی کرد و میدانی هم درجواب نگاشت **اذا رجعت رجعنا و قبلت عذرك** نیز گویندکـه زمخشری بعد از تألیف کتاب **مستقصی** که درامثال میباشد بهمین کتاب مجمع‌الامثال میدانی وقوف یافت، بمقدار دقّت نظر، حسن وضع وتألیف و بسط عبارت وکثرت فوائدآن درحیرت افتاده‌خود وکتاب خودرا ازهمه جهت پائین‌تر ازآن دیده و بتألیف‌آن نادم و پشیمان گردید **۵- نزهة‌الطرف فی‌علم‌الصرف** که درقاهره چاپ شده است **۶- هادی‌الشادی** درنحو

وفات میدانی روز چهارشنبه بیست و پنجم رمضان پانصد و هیجدهم هجرت در نیشابور واقع شد و درباب میدان مدفون گردید و درحین وفات این دوشعر راکه نطق ابن‌خلّکان ازخود او میباشد بسیار میخوانده است

تنفس صبح الشیب فی لیل عارضی	**فقلت عساه یکتفی بعذاری**
فلمّا فشا عاتبته فاجابنی	**ایا هل تری صبحا بغیر نهار**

ابوسعد سعد یا **سعید بن احمد میدانی** پسر صاحب ترجمهٔ نیز ادیبی است فاضل و از تألیفات او است

۱- الاسمی فی‌الاسماء که اسلوب کتاب سامی درزیر مشتمل بود **۲- غرب‌اللغة ۳- نحوالفقهاء**

وی در سال پانصد و سی و نهم هجرت درگذشت

(ص ۲۵۱ هب و۴۸۹ ج ۱ کا و۷۹۹ت و۴۵۹ ج ۵ حم وغیره)

میدانی سعدبن‌احمد ـ ضمن شرح حال پدرش احمد میدانی مذکورشد

میر دراصطلاح اهالی ما درصورت اطلاق وهم درجایی که لفظ خط را بدان اضافه دهند (خط میر) همان میرعماد قزوینی مذکور ذیل است

میرالهی ازشعرای قرن یازدهم هجری هند، از معاصران قدسی (متوفای سال ۱۰۵۰ه ق = عن) سابق الذکر، با سلاست طبع موصوف بوده واز اشعار او است

ای رحمت تو سرخط لوح نجات ما — دیباچه‌ای ز صنع تو دیوان ذات ما
بخت آن بود که خاتم پیغمبران تو — سازد نشان بمهر نبوت برات ما
تاآنزمان که مهر ز مغرب کند طلوع — بی‌شام فتنه باد الهی حیات ما

نصرآبادی گوید میرالهی ازسادات اسدآباد همدان وسخنوری است درست سلیقه و زاهد که تعلّقی باسباب دنیا نداشت ملاطغرای مشهدی که درویشان صاحبدل هند را نوشته میرالهی را سردفتر ایشان قرار داده ونیز از اشعار او است

دل خود بروزگار جوانی کباب بود — موی سفید شد نمکی برکباب ما

نگارنده گوید از جملات مذکور استظهار میشود که میرالهی همان الهی شاعر همدانی (متوفای ۱۰۵۷ه = عنر) سابق الذکر است و رجوع بدانجا نمایند

(ص ۱۰۲۷ ج ۲ س و ۲۵۵ تذکرهٔ نصرآبادی)

میربزرگ بعنوان قوام الدین مرعشی مذکور شده است

میرجلایر از شعرای قرن دهم هجرت و بعنوان جلایر نگارش یافته است

میرحاج شاعر ایرانی بعنوان امیرحاج مذکور افتاده است

میرخواند محمد بن برهان الدین محمد خاوندشاه بن سیدکمال الدین محمود - بلخی ملقّب به میرخواند وامیرخواند، موصوف به خاوند شاهی، ازمشاهیر ادبا ومورّخین عهد سلطان حسین میرزای بایقرا (۸۷۵-۹۱۱ه = ضعه - ظیا)، درعلم تاریخ و وقایع عمومی عالم متمهّر و متبحّر، با عبدالرحمن جامی سابق الذکر و نظائر وی معاصر و مشمول مراحم و توجّهات خاصّهٔ امیرعلیشیرنوائی بود و ...

مشهور روصةالصفا فی‌سیرةالاسیاء والملوك والخلفا راکـه وقایع عمومی عالم را ار بدو حلقت تا رمان حود با قلم فارسی فصیح و شیوا نگارش داده و درتمامی اقطار در نهایت اشتهار بود و بترکی و بعضی ار السنهٔ دیگر بیر ترحمه شده بنام‌آن وریر علم‌دوست و روشن‌صمیر تألیف داده است میرحواند اشعار حوب بیر میگفته وار او است

هرکه دست ارآب حیـوان شست حصر وقت او است

وانکـه ار طلمات نفس آمـد بـرون اسکـندر است

پدر یاحدّمادری بودن میرحواند نسبت به حواندمیرسابق‌الدکر (مؤلف‌تاریخ‌حبیب‌السّیر) بین‌علمای‌سیر محل‌خلاف ونطراست، بنوشتهٔ‌احمد رفعت وقاموس‌الاعلام وکشف‌الظّنون و رصاقلی‌حان هدایت و بنوشتهٔ دررالشّیحان حدّ مادری او میباشد و نگارنده بیر بهمین قول رفته و درتأییدآن گوئیم‌کـه مؤلف حبیب‌السّیر در اوّل کتاب دستورالوررای حود حودش را عیاث‌الدین بن همام‌الدین ملقّب به حواندمیر معرفی‌کرده و بعضی دیگر بیر نام یا لقب پدرش را حمیدالدین نوشته‌اند، بهرحال موسوم یا ملقّب به همام‌الدین یا حمیدالدین بودن مؤلف روصةالصفا درحایی بنطر برسید وحنانچه درصدرعنوان مدکور داشتیم نامش محمد و لقب مشهورش هم میرحواند است و بس علاوه‌کـه موافق نقل معتمد ، حود حواندمیر درحلد سیّم حبیب‌السّیر درضمن علمای معاصر سلطان‌ابوسعید گورکان بشرح‌حال میرحواند وپدرش حاوندشاه پرداحته وگوید سیدبرهان‌الدین محمد حاوندشاه پسر سیدکمال‌الدین محمود نسب به رید شهید رساند و درحال صغر بعد ار وفات پدرش سیدکمال‌الدین برای تحصیل علم ارنجارا نبلح رفته و دراندك رمانی بمقام اکابر علما رسید پس بهرات رفته و صحبت مشایح عطام را دریافت و احیراً بسمد رفته وهم درآنجا وفات یافت و درمقابل ساحت احمد حصرویه مدفون شد وسه پسر اراو باقی ماندند یکی سید نطام‌الدین سلطان احمد ، دیگری سید نعمت‌الله محـدوب ، سیّمی میرحواند محمد مؤلف روصةالصفا که پدر مادر این نگارنده (مؤلف‌حبیب‌السّیر) است انتهی موضع‌الحاجة ملخصاً این‌حمله‌صریح‌است درانکه میرحواند مؤلف روصةالصفا ،

جدّ مادری خواندمیر مؤلف حبیب‌السّیر بوده وپدر دانستن او دور از تحقیق وناشی از قلّت تتبّع و منافی کلام صریح خود خواندمیر است

عجب از رسیل فرهاد میرزا است که مؤلف کتاب حبیب‌السّیر را غیر از مؤلف کتاب خلاصة‌الاخبار داشته وگوید که اوّلی نوهٔ دختری مؤلف روضة‌الصّفا و دوّیمی پسر او است و حال آنکه (چنانچه درشرح حال خواندمیر نگارش داده‌ایم) این هردوکتاب حبیب و خلاصه از تألیفات او میباشد ودر دیباچهٔ اوّلی هم تصریح کرده براینکه پیش از کتاب حبیب‌السّیر چندین کتاب دیگر بنام اخبارالاخیار وخلاصه‌الاخبار ودستورالوزرا و مآثرالملوك وغیر اینها تألیف داده است عجب‌تر کلام محمد فخری هروی است که با نقل معتمد درکتاب لطائف‌نامه ترجمهٔ فارسی مجالس‌النفائس ترکی‌امیرعلی‌شیر نوائی، خواندمیر مؤلف حبیب‌السّیر را خواهرزادهٔ میرخواند مؤلف روضة‌الصّفا دانسته و در تذکرهٔ نصرآبادی نیز بهمین عقیده تصریح کرده است و دور نیست که کلمهٔ خواهرزاده تصحیف کلمهٔ دخترزاده باشد باری **وفات میرخواند** بسال نهصد و سیم یا چهارم هجرت درشصت و هفت سالگی واقع گردید

(دررالبیحان وص ۲۵۲ هب و۲۴۵ ج ۶ درنمه و ۴۷ تذکرهٔ نصرآبادی وغیره)

میرداماد **میرمحمدباقر بن‌شمس‌الدین‌محمد** - استرآبادی‌الاصل ، اصفهانی المنشأ والموطن ، نجفی المدفن ، اشراق التخلّص ، میرداماد الشّهرة، وگاهی به **داماد** **وسید داماد** نیز ملقّب، دخترزاده محقّق کرکی علی بن عبدالعالی سابق‌الذکر و پدرش بدامادی محقّق مذکور مفتخر بود و بهمین جهت بداماد شهرت داشت و بعداز وفات او ارثاً لقب مشهوری افراد خانوادهٔ اوکه من‌جمله همین میرداماد است گردید

گویندکه محقّق کرکی حسب‌الامر رؤیائی حضرت امیرالمؤمنین ع دختر خود را بعقد ازدواج شمس‌الدین محمد فوق درآورده که بفرمودهٔ آنحضرت فرزندی از او ظاهر خواهد شدکه وارث علوم انبیا و اوصیا خواهدگردید لکن بعد از چندی نیز

برحمتك یا ارحم الراحمین وصلی الله علی

رحمت تو ای بخشاینده‌ترین بخشایندگان

سیدنا محمد رسول الله المصطفی

وعلی آله الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ما قد قرأ علیّ الصحیفة

الکریمة السجادیة وهی زبور

آل محمد علیهم السلم قراءة ضبط

واتقان ودرایة واستفهام

وانهاها استفادة واستکشافا

واستبانة واستکشافا اسبل الله

افاضاته علیه واسبغ کراماته لدیه

وبلغه قصوی المعارج فی تأثیره

وقصیا المدارج فی تکمیل قوتیه

اجزت واحببت له ان

نمونهٔ خط میرداماد - ۴

صفحهٔ بالا یک نسخهٔ خطی مرحوم از صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه که کاتب و تاریخ کتابتش معلوم نبود در بعضی از کتابخانه‌های شخصی موجود و به مفخر عالم اسلامی میر محمد باقر داماد قدس سره خوانده شده و آن عالم ربانی در روی صفحهٔ آخر آن که سه سطر نوشته هم **(برحمتك - الطاهرین)** از دعای آخر صحیفه برای استکمال عموم بوده در سنه ۱۰۲۹ ه = **عکط** درحدود سیزده سال پیش از وفات خود بخط انیق خودش اجازهٔ روایت کردن آن صحیفهٔ مبارکه را برای قاری آن نوشته است **و احسن صورة للانسان ماکتب**

آنکه فرزندی بوجود آید آن دختر وفات یافت ومحقق از بی نتیجه گی ظاهری آن رؤیای رحمانی درحیرت بود تا بار دوّیم بار درخواب آن حضرت فرمودکه همانا مراد ما دختر دیگرت بوده نه این دختر متوفّی ، اینك آن امر جهان مطاع را امتثال کرده و دختر دیگرش را بعقد شمس الدین درآورد وبعدازچندی همین میرداماد بوجودآمد و بمدارج عالیهٔ علمیّه ارتقا یافت و مصداق آن رؤیای رحمانی گردید اینکه درالسنهٔ بعضی دایر ودرقاموس الاعلام نیزخود محمدباقررا داماد شاه‌عباس ماضی دانسته و این لقب مشهوری داماد و میرداماد را نیز مستند بدان داشته همانا ناشی از قلّت تتبّع و بی اطلاعی از حال ایرانیان است .

میرداماد ازفحول ومتبحّرین علمای قرن‌یازدهم امامیّه و اعاظم‌فلاسفه وحکمای اسلامیّه ، جامع علوم عقلیّه و نقلیّه و اصلیّه و فرعیّه ، حکیم بصیر ومتکلّم خبیر و درحلّ بعضی از مشکلات فقهیّه و حدیثیّه نیز بی‌نظیر بوده است

عقلیش از قیاس عقل برون نقلیش از قیاس نقل فزون

اسکندر بیگ منشی‌که معاصرش بوده در تاریخ عالم‌آرای عباسی در وصف این عالم ربّانی‌گویدکه در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار خود و جامع‌کمالات صوری و معنوی ، کاشف دقائق انفس وآفاق بود، دراکثرعلوم حکمیّه و فنون عربیّه و ریاضی و فقه و تفسیر و حدیث درجهٔ علیا یافته و فقهای عصر فتاوی شرعیّه را بتصحیح آنجناب معتبر میشمارند و اشرافات فضائل وکمالاتش برساحت آمال طالبهٔ علوم درخشان است

میرداماد در بعضی‌ازمصنّفاتش خودرا درمقام معلمی با فارابی هم‌تراز ودر ریاست حکمای اسلامیه با شیخ‌الرئیس انبار میدارد علاوه برمراتب علمیّه ، در زهد و تقوی و عبادات و قیام او بوظائف مقرّرهٔ دینیّه نیز نوادری معقول است گویندکه در تمامی اوقات تکلیف خود بجمعه و جماعت و ادای نوافل یومیّه مواظبت داشت ، پس‌از وفات او فوت شد ، چهل سال در موقع خواب دراز نکشید ، در هرشبی نصف قرآن (پانزده جزو) خوانده و بیست سال هم مساجد را با حد وجوب و ضرورت نرسیدن مرتکب

نشدی با شیخ بهائی معاشر بود و نسبت بیکدیگر وظائف ادب و احترام تمام و لوازم صداقت و اخلاص خاص الخاص را معمول میداشته‌اند بطوری که نظیر آن را در سلسلهٔ اهل علم خصوصا بین المعاصرین کمتر سراغ توان کرد روزی شاه عباس برای تفرّج سوار بود و این دوعالم ربّانی نیز که تقرّب تمام داشته‌اند حاضر رکاب بوده‌اند شاه محض امتحان صدق وصفای باطن ایشان، نزد میرداماد که بجهت بزرگی جثّه‌اش عقب‌ترمیآمد وآثار خستگی در بشره‌اش ظاهر بود آمد وگفت این شیخ (بهائی) اصلاً وظیفهٔ تمکین و وقار را رعایت نکرده وجلوترمیرود واسب‌بازی میکند برخلاف جناب‌شماکه باکمال تمکین و وقار هستید میرداماد گفت مطلب نه چنین است بلکه اسب شیخ ازکثرت فرح و انبساطی‌که از حامل بودن وجود محترمی مانند شیخ را دارد رقص و وجد میکند و نمیتواندآرام بگیردکه عالم معظّمی مثل شیخ بروی سوار شده است پس شاه پنهانی پیش شیخ رفته وگفت‌که میر، ازکثرت فربهی و بزرگی جثّه اسب را هم خسته‌کرده و بزحمت انداخته بطوری‌که تاب حرکت ندارد شیخ گفت مطلب نه چنین است بلکه‌آن خستگی‌که دراسب میر مشاهده میشود فقط درا زعجز وناتوانی ازبار برداری علمی‌است که‌کوههای بزرگ از تحمّل‌آن عاجز هستند سلطان در دم پیاده شد و درمیان‌آن‌همه جماعت حاضرین رکاب، محض شکرانهٔ‌آن نعمت بزرگ صفای باطن و پاکدلی علمای عصر او، بروی خاک افتاده وسجدهٔ شکر بجاآورد یاسبحان‌الله قلم و رقم از بیان مناقب شاه علم‌پرور عالم‌دوست آنچنانی وذکر فضائل ومکارم اخلاق اینچنین علمای ربّانی عاجز و ناتوان و توفیق تأدّب بآداب ایشان را از درگاه خداوندی مسئلت مینماید

میرداماد از تلامذهٔ شیخ حسین عاملی پدر شیخ بهائی و خال مفضال خود شیخ عبدالعالی پسر محقّق‌کرکی و بعضی از اکابر دیگر بوده واز ایشان روایت نموده است و یگانه فیلسوف اسلامی ملاّ صدرای شیرازی و بعضی دیگر از اجلاّی وقت نیز از تلامذهٔ میر بوده‌اند از اقوال‌نادرهٔ میر، قول بذاتی بودن دلالت‌الفاظ (نه وضعی) وقول بعموم منزله درمسألهٔ رضاع ومانندآنها است شرحی‌که درمحل خود نگارش‌یافته‌است

مصمات طرفه و عجیبهٔ میر هم بسیار و دراثبات تمشّ وتحسّر معقولی و منقولی او برهانی قاطع میباشد و درطرز و اسلوب همهٔ آنها متکر میباشد

۱- اثبات سیادة المنتسب بالأم الی هاشم ۲- الاربعة ایام ۳- الاعضالات العویصات فی فنون العلوم والصناعات وآن جواب بیست مسئلهٔ معضله میباشد که پنج آخری فقهی و اصولی و بقیه هم از مشکلات ریاضی و حکمی و کلامی و منطقی بوده و باکتاب سبع شداد مذکور ذیل خود میر، درطهران چاپ شده است ۴- الافق المبین درحکمت الهی ۵- امانت الهی در تفسیر فارسی آیهٔ امانت ۶- انموذج العلوم که بیست اشکال ازمشکلات فنون ریاضی وکلام و اصول فقه را درآن حل کرده است وظاهراً همان اعضالات مذکور فوق است ۷- الایقاظات فی خلق الاعمال و افعال العباد ۸- الایماضات والتشریقات فی مسئلة الحدوث والقدم و این هردو در حاشیهٔ قبسات مذکور ذیل چاپ شده است ۹- تأویل المقطعات فی اوائل السور القرآنیة ۱۰- تشریق الحق ۱۱- التصحیحات والتقویمات که شرح کتاب تقویم الایمان ذیل است ۱۲- التصحیحات که حاوی بعض تصحیفاتی است که در بعض از اخبار و ادعیه واقع شده است ۱۳- تفسیر سوره الاخلاص ۱۴- تقدمة تقویم الایمان ۱۵- التقدیسات درحکمت الهی و رد شبهة ابن کمونه ۱۶- تقویم الایمان ۱۷- الجذوات بفارسی که دربیان جهت عدم احتراق جسد حضرت موسی موقع احتراق جبل بجهت تجلی برای شاه عباس تالیف داده و در بمبئی چاپ سنگی شده وداراى تحقیقاتی در علم حروف میباشد ۱۸- الجمع والتوفیق بین رأیی الحکیمین فی حدوث العالم ۱۹- جواب السؤال عن تنازع الزوجین فی قدر المهر وتصدیق وکیل الزوجة للزوج ۲۰- حدیث الراویة ۲۱- حاشیهٔ استبصار شیخ طوسی که حاشیه براحادیث آن کتاب شریف بوده و یک نسخه ازآن بشمارهٔ ۱۸۹۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود و از ...... است که بفرمودهٔ روضات درمسائل اصول فقه میباشد ۲۲- حاشیهٔ الهیات شفا ۲۳- حاشیهٔ رجال کشی ۲۴- حاشیهٔ شرح مختصر عضدی ۲۵- حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه که داراى ...... بوده و با شرح صحیفهٔ سید نعمت الله جزائری درطهران چاپ ودو نسخهٔ خطی آن ...... ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ فوق موجود است ۲۶- حاشیهٔ کافی که باسقاطها ...... رواشح سماویهٔ مذکوردیل است ۲۷- حاشیهٔ مختلف علامه ۲۸- حاشیهٔ من لایحضره الفقیه ۲۹- الحبل المتین درحکمت ۳۰- حدوث العالم ذاتاً وقدمه زماناً جداگانه در ...... شده است ۳۱- خلسة الملکوت و این هردو درحاشیهٔ قبسات مذکور ذیل چاپ شده است ۳۲- خلق الاعمال ...... مسارالسیعه دریکجا چاپ وآن غیرازایقاظات مذکورفوق است ۳۳- دیوان شعر ...... ۳۴- الرواشح السماویة فی شرح الاحادیث الامامیة ۳۵- السبع الشداد ...... چاپ شده است ۳۶- سدرة المنتهی درتفسیر قرآن ۳۷- شارع النجاة ...... ۳۸- شرح استبصار که فوقاً ضمن حاشیهٔ استبصار اشاره شد ۳۹- شرح تقویم الایمان ۴۰- شرح مختصر الاصول

عصدی **۴۱- شرعة التسمیة** وآن رساله‌ایست مبسوط درحدود دوهزار بیت در حرمت تسمیه و تکنیهٔ حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه در زمان غیبت **۴۲- الصراط المستقیم** در حکمت **۴۳- ضوابط الرضاع ۴۴- عیون‌المسائل المطوی علی لطائف الدقائق و طرائف‌الحلائل ۴۵- القبسات** درحکمت که درطهران با اثولوجیای‌ارسطو و بعضی‌ازکتابهای دیگر خود نیز چاپ شده‌است **۴۶- مشرق‌الانوار** که مثنوی‌است **۴۷- نبراس‌الضیاء ۴۸- نفی‌الجبر والتفویض** وغیرایها اشعارنغز وطرفهٔ‌عربی وفارسی نیز بسیاراست وچنانچه‌اشاره‌شد به **اشراق** تخلّص مینموده واز او است

ای ختم رسل دوکون پیرایهٔ تست	افلاك یکی قشر ز پایهٔ تست
گر شخص ترا سایه نیفتد چه عجب	تو نوری وآفتاب خود سایهٔ تست

--

درمرحلهٔ علی نه چون است ونه چند	در خانهٔ حق زاده بجانش سوگند
بی‌فرزندی که خانه زادی دارد	شك نیست که باشدش بجای فرزند

نیز از اشعار افتخاریهٔ او است که رباعی مشهور ابن‌سینا را استقبال‌کرده است

تحصیل من ای عزیزآسان نبود - بن از شبهات
محکم‌تر ازایمان من ایمان نبود - بعد از حضرات
مجموع علوم ابن سینا دانم - با فقه و حدیث
ویتها همه ظاهراست وپنهان‌نبود - جز بر جهلات

کالدر ولدت یا بنام‌الشرف	**فی‌الکعبة واتخذتها کالصدف**
فاستقبل الوجوه شطر الکعبة	**والکعبة وجهها تجاه النجف**

-

نتوان زغم تو دل بتدبیر برید	کودك نتوان بجهد از شیر برید
برمن نتوان بست بزنجیر دلت	ور تو نتوان دلم بشمشیر برید

درکعبهٔ **قبل تعالوا** از مام‌که زاد	از باروی باب حطّه خیبرکه گشاد
بر روضهٔ **لایؤدی الا** که نشست	بردوش شرف پای کراسی‌که نهاد

وفات میرداماد هنگام تشرّف بزیارت عتبات عرش درجات درسال هزار وچهلم یا چهل و یکم یا دوم هجری قمری مابین کربلا ونجف واقع شد ، جنازه‌اش بنجف‌اشرف نقل ودرآن ارض اقدس دفن‌گردید . بنا بر قول، جملهٔ **عروس‌علم دین را مرده داماد = ۱۰۴۰**

و سا بردوّیم ، هریك ار کلمهٔ الرضی = ۱۰۴۱ وجملهٔ ، عروس علم و دین را مرد داماد = ۱۰۴۱ وبا برسیّمی بیر کلمهٔ الراضی = ۱۰۴۲ مادّهٔ تاریخ وفات میباشد ودر ردیف محتّدین ار نحبة المقال گوید

والسید الداماد سبط الکرکی معصه(الراضی=۱۰۴۲) عجب المسلك

(قص وص ۱۱۱۴ت و ۲۰۹۸ ح ۳ و۴۱۸۷ ح ۶ س و۷۵ ح ۲ مع و متعرقات دریعه و مدارك مدکوره در صمن شرح حال)

میرزباعی سید محمد بعنوان حامه باف نگارش یافته است

میرزاآقا میرزا معصوم بعنوان معصومعلی شاه مدکور شد

میرزاابوطالب عالم فاصل ادیب کامل نحوی لغوی فقیه محدّث متکلّم مفسّر ار علمای امامیّهٔ قرن سیزدهم هجرت وار اکابر تلامذهٔ سیدعلی صاحب ریاض سابق الذکر میباشد . حاشیهٔ سیوطی او معروف ودرسال هرار و دویست و بیست وسیّم هجرت ار تألیف آن فراعت یافته و بارها درحاشیهٔ خود سیوطی چاپ ودر سریر مستقلاً بیر بطبع رسیده است وفات او سال هرار و دویست و سی وهشتم هجری قمری در راه مکّه واقع شد و او عیرار میرزا ابوطالب اصفهانی ابن علیرضا بن محمدعلی بن میرزاکوچك بن حکیم داود است که اسلاف این دانشمند ارمشاهیر حکما و اطبّا بوده و ارمقام طبابت بتولیت آستان قدس رضوی منصوب و سی و هفت سال متصدی این مقام عالی بوده و درسال هرار و دویست و شانردهم هجرت درگدشته است وباید این دوعالم جلیل را بجهت متّحدالعصر والمصر والاسم بودنشان یکی پنداشت

(س ۱۸۳ ح ۳ بی و ۴۴۸ ح ۶ عن و۴۱۶ ح ۲ مطلع الشمس وعیره)

میرزابابا میرزا ابوالقاسم- درصمن شرح حال پسرش سیدمحمد تحت عنوان مجدالاشراف نگارش یافته است

میرزابابا میرزا محمدتقی - طبیب بعنوان ملك الاطبا نگارش دادیم

میرزابزرگ میرزا عیسی - بعنوان قائم مقام نگارش یافته است

میرزا بهائی در ضمن شرح حال پدرش تحت عنوان **بلداقبال** مذکور شده است

میرزاجان ملاحبیب‌الله - باغنوی، شیرازی البلدة، اشعری الاصول، شافعی الفروع ، از اکابر علمای معقولی عامّه میباشد که متکلّم منطقی اصولی محقّق مدقّق ، به ملامیرزاجان معروف، درکلمات بعضی‌ازاجلّه به فاضل باغنوی موصوف ، در دقّت نظر و حدّت ذکاوت و اهتمام تمام بمطالعات‌علمیّه مشهور، نوشتهٔ روضات‌الجنّات با ملاجلال دوانی سابق‌الذکرمعاصر وموافق آنچه‌ازکامات‌کشف‌الظّنون برمیآید از تلامذهٔ ملاجلال مذکور بوده واز تألیفات او است

۱- **حاشیهٔ اثبات‌الواجب جدید دوانی** ۲- **حاشیهٔ اثبات‌الواجب قدیم دوانی** که در سال نهصد و هشتاد و سیم هجرت از تالیف‌آن فراغت یافته است ۳- **حاشیهٔ شرح جدید تجرید خواجه** ۴- **حاشیهٔ شرح مختصرالاصول عضدی** که موسوم به **الردود والنقود** است

صاحب ترجمه درسال نهصد و نود وچهارم هجرت وفات‌یافته وآینکه بعضی نهصد ودویم و دیگری چهارم نوشته‌اند ظاهرا اشتباه است و باغنو نام یکی از محلات شیراز است

(کف وص ۵ ۲ ت و ۲۵۲ هب و ۱۸۴ ج ۳ بی)

میرزارفیعا محمد بن حیدر - بعنوان نایینی خواهدآمد

میرزارفیعا محمد با محمدرفیع بن فرج بعنوان ملارفیعا مذکور داشتیم

میرزارفیع‌الدین همان محمد بن حیدر مذکور فوق است

میرزاکمالا محمد بن‌معین‌الدین محمد -فارسی‌شیرازی‌فسوی‌اصفهانی،ملقّب به کمال‌الدین، معروف به میرزاکمالا ومیرزاکمال‌الدین‌ازعلمای امامیّهٔ قرن دوازدهم هجرت ، داماد ملامحمدتقی مجلسی اوّل وفقیهی‌است مفسّرادیب فاضل‌کامل واز تألیفات او است

۱- **بیاض‌کمالی** به ـ‌ارای مباحث متفرقه و اکثرآنها فوائد رجالیه و تاریخیه است ۲- **شرح‌شواهد مطول** ۳- **شرح‌قصیدهٔ‌تائیهٔ دعبل‌خزاعی** که درسال هزار و صد و سیم هجرت تالیف و در طهران چاپ شده است ۴- **العقودالوافیة فی‌شرح‌الشافیة** که در علم صرف و شرح

شافیهٔ ابن‌حاجب است و سال وفات میرزا کمالا بدست نیامد .
(ص ۱۷۰ ج ۳ ذریعه و ۱۸۹ ج ۳ بی و ۵۱۹ ت)

میرزا مخدوم — میرزا محمدعلی - درضمن شرح حال پدرش شمس‌الدین محمد بن علی گذشت

میرزای آشتیانی — حاج میرزا محمدحسن - بعنوان آشتیانی نگارش یافته‌است

میرزای استرآبادی — میرزا محمد - بعنوان صاحب‌الرجال مذکور شده است

میرزای ایروانی — حاج میرزاعلی بن شیخ عبدالحسین بن ملاعلی‌اصغر - ایروانی الاصل ، نجفی المولد والمسکن والمدفن ، از اجلاء علمای امامیهٔ عصر حاضر ما میباشد وشرح حال اجمالی آن عالم ربانی آنکه از چهارده سالگی ، بعد از وفات والد ماجدش در نتیجهٔ اهتمام تمام‌که در تحصیل علوم داشته دراندك مدتی درسهای سطحی متداولی را بپایان رسانید پس معقول را ازشیخ علی‌محمد نجف‌آبادی خواند ، در فقه حاضر حوزهٔ آقای سیدمحمدکاظم یزدی آتی‌الذکر شد، دراصول هم در حوزهٔ آخوند خراسانی ملامحمدکاظم سابق‌الذکر حاضر گردید ، بعد از



عکس میرزای ایروانی آقای حاج میرزاعلی -۵

وفات ایشان مدتی هم درکربلای معلّی در حوزهٔ درس میرزا محمدتقی شیرازی آتی‌الذکر تکمیل مراتب علمیّه پرداخته و مبانی فقه و اصول را متقن ساخت ، بعد از وفات او بنجف مراجعت‌کرده و بتدریس استدلالی فقه و اصول اشتغال ورزید - روز جمعه

دوازدهم ربیع‌الاول هزار و سیصد و پنجاه و چهارم هجری قمری درپنجاه و یك سالگی وفات یافت و دریکی از حجرات صحن مقدّس مرتضوی مدفون شد و تألیفاتی خوب بیادگار گذاشت ·

۱- **تحریرالاصول** دردومجلد ۲- **حاشیهٔ کفایةالاصول** استاد خودآخوندخراسانی در دومجلد ۳- **حاشیهٔمکاسب‌شیخ‌مرتضی‌انصاری** که اخیراً درطهران‌چاپ‌شده‌است ۴- **فروع‌العلم الاجمالی** ۵- **کتاب‌الحج** ۶- **کتاب‌الصلوة** ۷- **کتاب‌الطهارة** وغیرها

(اطلاعات متفرقه)

میرزای جزائری **سیدمحمد**- بن سید شرف‌الدین‌علی بعنوان سید میرزا نگارش یافته است

میرزای‌جلوه **سیدابوالحسن** - بعنوان جلوه نگارش یافته است

میرزای رشتی **حاج میرزا حبیب‌الله** - بعنوان رشتی مذکور شده است

میرزای شیرازی **آقامیرزاعلی**- ذیلاً در ضمن شرح حال والد معظّم خود حاج میرزا محمدحسن شیرازی مذکوراست

میرزای شیرازی **میرزا محمدتقی** - ابن‌عارف‌کامل حاج‌میرزا محبّعلی ابن‌میرزا محمّدعلی گلشن شیرازی ، از فحول علمای امامیّهٔ عصر ما میباشدکه عالمی بوده عامل فاضل کامل عابد زاهد متّقی مجتهد اصولی ادیب بارع دقیق‌النظر والفکر، از تلامذهٔ فاضل‌اردکانی سابق‌الذکر وحاج میرزامحمدحسن‌شیرازی مذکور ذیل ، شعر خوب و طرفه نیز میگفته و بعد از وفات استاد معظّم شیرازی خود در سامره متصدی ادارهٔ حوزهٔ علمیّه و تدریس شد و اخیراً بنجف اشرف رفته و مرجع استفادهٔ فحول‌گردید و ریاست علمیّهٔ فرقهٔ محقّه بوعا بدو منتهی و مرجع تقلید اکثر شیعیان بوده و ازتألیفات وآثار قلمی او است

۱- **شرح مکاسب شیخ مرتضی انصاری** که درطهران چاپ شده است ۲- **شرح منظومهٔ رضاعیهٔ سید صدرالدین عاملی** ۳- **القصائد الفاخرة فی‌مدح‌العترة الطاهرة** وفاتش دردههٔ اوّل ذیحجّهٔ سال هزار و سیصد و سی هشتم هجری قمری در شصت و هشت سالگی در



عکس میرزای شیرازی میرزا محمدتقی -۶

نجف واقع و تعطیل عمومی شد و باکمال تجلیل تشییع وجنازه‌اش فوراً بکربلای معلّی نقل گردید، شریعت اصفهانی سابق‌الذکر بجنازه‌اش نماز خوانده و در یکی از حجرات صحن مقدّس حسینی دفن کردند وچنانکه درمحل خوداشاره نمودیم‌او برادرزادهٔ قاآنی شاعر مشهور بوده است

(احسن‌الودیعة و اطلاعات متفرقه)

میرزای شیرازی **حاج میرزا محمدحسن** - بن محمود بن اسماعیل بن فتح‌الله، حسینی‌ّ النسب، شیرازی‌ّ الاصل والولاده، اصفهانی‌ّ التحصیل، سامرّائی‌ّ المسکن، نجفی‌ّ التکمیل والمدفن، از فحول علمای‌امامیّه ومتبحّرین‌فقهای‌اثنی‌عشریهٔ اوائل‌قرن‌حاضر چهاردهم هجری میباشد نخست بعدازتکمیل‌مقدّمات وادبیّات‌متداوله دراصفهان حاضرحوزهٔ سیدحسن مدرّس وحاجی‌کلباسی شد، مبانی و اصول شرعیّه را متقن داشت ، اخیرا بمرام تکمیل مراتب‌علمیّه درحدود سال هزار و دویست و پنجاه ونهم هجرت بنجف‌اشرف مشرّف و درحوزه‌های علمیّهٔ وقت حاضر واجتهاد او مورد تصدیق شیخ‌الفقها صاحب‌جواهر بود، مدتی هم بشیخ مرتضی‌انصاری تتلمذ نموده و بعداز وفات شیخ درآن ارض‌اقدس بتدریس

یک فقره عکس که بنام میرزای ... به حاج میرزا محمدحسن شیرازی منسوب میباشد مجرد اشتباه بوده و آن عکس متعلق به سید اسمعیل صدر سابق‌الذکر است و در آنجا چاپ شده ... شهره لااصل له

اشتغال یافت و اغلب فحول وقت از تلامذهٔ وی بوده‌اند .

جلالت قدر و عظمت مقام وکثرت علم و فهم و حافظه و تمکین و وقار ومتانت و حسن خلق و تأدّب او بوظائف دینیّهٔ علمیّه وعملیّه و تخلّق او بکمالات نفسانیّه در غایت شهرت بوده وحاجت باطاله دراین مقاله نداریم نوادر وحکایات بسیاری از کرایم اخلاق او منقول و تشرّف او بشرف ملاقات حضرت ولی‌عصر عجّل‌الله تعالی‌فرجه وبعض کرامات دیگر از معتمدین اهالی مسموع شدکه اصلاً محل تردید نمیباشد این استکه در اصطلاح علمای وقت به میرزای مجدد شهرت یافته‌کـه در رأس قرن سیزدهم هجرت مجدّد مذهب جعفری بوده است

علاوه برمقامات عالیهٔ علمیّه و مدارج سامیهٔ عملیّه بطرق ریاست وحسن اداره نیز دانا ، در اصول سیاست بینا ، درنزد ملوك و درباریان و اکابر هرطبقه بسیارمحترم وبا مهابت بوده وازکثرت نفوذ ملّی وی‌اندیشناك‌بوده‌اند صاحب ترجمه درنجف‌اشرف مشغول انجام وظائف دینیّه بود تا بسال هزار و دویست و نود و یکم هجرت درسامره اقامت نمود وآن بلدهٔ شریفه نیز ازمیامن وجود شریفش دارالعلم ویکی‌ازمراکزعلمیّه بود و روز بروز درشهرتش افزوده میشد و بتصدیق جمعی ازفحول و اکابر وقت ریاست عامّهٔ علمیّه نوعاً بدو منتهی ومرجع‌تقلید شیعه بوده تا درهشتم یا بیست وچهارم شعبان هزار و سیصد و دوازدهم هجری قمری در هشتاد ودو سالگی درآن ارض اقدس وفات یافت، جنازه دوش‌بدوش پیش‌ازدفن بنجف‌اشرف نقل شد ودرجوارحضرت‌امیرالمؤمنین مدفون‌گردید ، شعرای نامدار مراثی‌بسیاری‌گفته ودر تمامی بلاد شیعه اقامهٔ عزا نمودند صاحب ترجمه ازکثرت اشتغالاتی‌که بجهت ترتیب و تنظیم مهمّات حوزهٔ علمیّه وحسن تربیت محصّلین و طلاّب علوم دینیّه و مدافعه از بعضی سیاسات مخالف دیانت مقدّسهٔ اسلامیّه داشته تألیفی از وی بظهور نیامد حاج‌آقا رضا همدانی ، حاج شیخ فضل‌الله نوری ، حاج میرزا ابوالفضل طهرانی‌کلانتری ، حاج شیخ احمد شاهنسار، سید میرزا حسین غاوی ، میرزا محمدتقی شیرازی دوم و جمعی‌کثیر دیگر از متبحّرین علمای

وفت که از فحول و دارای مصنّفات نافعهٔ بسیاری هستند و شرح حال هریکی در محل مقتضی از این کتاب نگارش یافته از تلامذهٔ وی بوده‌اند

ناگفته نماند آقای سید میرزاعلی فرزند ارجمند صاحب ترجمه نیز از اکابر علمای عصر ما میباشد ، در پنج سالگی در خدمت والد معظّم خود بسامره رفت ، از میرزا محمدتقی شیرازی فوق وسید محمد فشارکی سابق الذکر ودیگر اکابر تلامذهٔ وی مراتب علمیّه‌را متقن ساخت تاآنکه شایستهٔ حوزهٔ درس خود وی گردید ودرحدود بیست سالگی، اجتهاد او ازطرف قرین الشّرف آن عالم ربّانی مورد تصدیق شد وبعد از وفات او مشغول تدریس بود ، در بعضی از اوقات خصوصی باز در درس میرزا محمدتقی مذکور حاضر و اجتهاد او از طرف آخوند خراسانی و دو نفر استاد مذکورش نیز تصدیق گردید وآوازهٔ او در بلاد شیعه منتشر ودر ردیف مراجع علمیّه معدود و مرجع تقلید وافر ازشیعه بود باآن همه تبحّری که درفقه و اصول وعلم معقول داشته درکلام وحکمت و طب و تاریخ و فنون ادبیّه نیز متبحّر، تقوی و زهد و ورع و اخلاق کریمه و احتیاطات او زاید بروصف میباشد درسال هزار و سیصد وهفدهم عازم زیارت حضرت ثامن الائمه ع شد، دربلاد ایران مورد تعظیم تمامی طبقات گردید ، مظفّرالدین شاه قاجار در بلدهٔ حضرت عبدالعظیم با وی ملاقات کرد ودراثر علوهمّت وشهامت هاشمیّه که داشته وازکسی دیناری قبول نمیکرد تمامی تحف و هدایای شاه و صدراعظم ودیگر طبقات را ردّ نمود ، عزّت قناعت و شهامت نفس را بتمامی دنیا ترجیح میداد کتاب سبع المبهم از تألیفات او است و شب چهارشنبه هیجدهم ربیع الثانی هزار وسیصد وپنجاه وپنجم هجری قمری درشصت و هشت سالگی در نجف اشرف وفات یافت

(ص ۱۶۱ ج ۱ عه و ۱۹۳ ج ۳ ذریعه و ۲۵۲ هب وغیره)

میرزای قمی **میرزا ابوالقاسم بن حسن** - یا محمد بن حسن ، گیلانیّ الاصل ، قمیّ المسکن والمدفن ، معروف به **میرزای قمی** و گاهی به فاضل قمی و محقق قمی ملقّب ، از فحول ومتبحّرین علمای امامیّهٔ قرن سیزدهم هجری

عهد فتحعلیشاه قاجار میباشد که بسیار محقق ومدقق، در حقیقت از ارکان دین مقدس اسلامی و استادالمتأخرین بود با آن‌همه تبحری که در علم‌فقه داشته وفقاهت او مسلم یگانه و بیگانه ومورد تصدیق تمامی فحول آن‌عصر بوده در علم‌اصول نیز ازمؤسسین علمای شیعه معدود و علاوه برمراتب علمیه بآداب حسنهٔ دینیه و تحلّی وی باخلاق کریمهٔ الهیه معروف و از تلامذهٔ آقای بهبهانی سابق الذکر وسیدحسین خوانساری بوده و از بهبهانی و شیخ محمد مهدی فتونی و دیگر اجلّه روایت کرده‌است شیخ اسدالله شوشتری صاحب مقابیس ، محقق اعرجی سید محسن ، حاج محمدابراهیم کرباسی ، حجةالاسلام رشتی سید محمدباقر ، سید عبدالله شبّر و بسیاری از فحول وقت از تلامذهٔ وی بوده و از او روایت مینمایند هریك از مصنّفات وآثار قلمی او بهترین معرّف تنوع علمی وتبحّر فضای وکثرت احاطهٔ علمیهٔ او میباشد

دو نمونه از خط میرزای قمی است اولی خط ثلث، از دومی هم سه‌شعر عربی بخط نسخ متداولی (از ابیات قصیدهٔ نونیهٔ سیدمحمد حائری) سه شعرفارسی نیز بخط نستعلیق نیم‌شکسته (از ابیات ترجمهٔ فارسی نظمی همان قصیده) و از خود میرزا است -۷ و۸

۱- **بیع الفضولی** ۲- **بیع المعاطاة** واین هردو درآخر کتاب غنائم درذیل واولی درضمن

جامع‌الشتات مذکور ذیل نیز چاپ شده‌اند ۳- ترجمهٔ قصیدهٔ نونیهٔ عربی بیست و چهار بیتی سید محمد ، خادم حائر شریف حسینی و مجاور آن ارض اقدس که در توبیخ آب فرات گفته و تعریضات بسیاری بدان وارد آورده و میرزای قمی همان قصیده را با یک قصیدهٔ نونیهٔ فارسی چهل و شش بیتی ترجمه و اصل قصیده و ترجمهٔ آن که هردو بخط نسخ و نستعلیق میرزا میباشد چندین سال پیش درقم درکتابخانهٔ شخصی آقای میرزا فخرالدین از اسباط خود میرزا بنظر این نگارنده رسیده ویک چند بیت ازآن را اصلاً و ترجمتاً زینت اوراق می‌نماید

نهرالفرات ایمضی السبط ظمآنا	**ومن مناهلك تروی الاس والجانا**
ای فرات آیا رود سبط پیمبر از جهان	تشنه وتو سیر گردانی زآبت انس وجان
هلا طغوت بطوفان لتغرق من	**طغوا علیه فحاکی الدم طوفانا**
ای چرا طوفان نکردی تاکنی غرق بلا	سرکشان را تاکه طوفانی زخونها شد روان
هلا تعثرت مثل النیل حین عدا	**دماً عبیطا لمن عادی ابن عمرانا**
ایچرا توخون نگشتی چون حسین از تو نخورد	مثل رود نیل مصر اندر دهان قبطیان
هلا جمدت بعاشوراء عن حسن	**کبحر نسی الذی من حول کوفانا**
ای‌چرا در روز عاشورا نخشکیدی ز غیظ	مثل دریای نجف در حول شهر کوفیان
لان الحدید لداود النبی و للسبط ابن زمزم منك الفلك مالانا	
والبحر دان لموسی حین شاهده	**یعنی العبور و منك الطبع مادانا**
چون نظر افکند موسی سوی دریا تاکند	زان گذر برخود فروشد آب مثل خاضعان
نورچشم ساقی کوثر بحسرت داشت چشم	سویت ای بی‌آبرو مایل نگشتی سوی آن

۴- **جامع‌الشتات** در اجوبهٔ سؤالات متفرقهٔ ادبیه و اعتقادیه و فقهیه وغیرها که در طهران چاپ و اغلب آن فارسی و در بسیاری از موارد که سؤال عربی بوده جواب نیز بعربی اسئدلالی است ۵- **حاشیهٔ تهذیب‌الاصول علامهٔ حلی** ۶- **حاشیه زبدةالاصول شیخ بهائی** ۷- **حاشیهٔ شرح مختصر عضدی** ۸- **دیوان شعر پنجهزار بیتی مخلوط از عربی و فارسی** ۹- **الرد علی الصوفیة والغلاة** ۱۰- **غنائم‌الایام فی‌مسائل الحلال والحرام** که در طهران چاپ شده است ۱۱- **الفرائض والمواریث** ۱۲- **القضاء والشهادات** ۱۳- **قوانین‌الاصول** که بسی مشهور و بارها چاپ و از کتب درسی اصول و محل توجه فحول بوده و حواشی بسیاری برآن نوشته‌اند و

در دو دسته چهل و هفت فقره از آنها را که محمله حاشیهٔ شیخ مرتضی انصاری است تعلیق تحریر آورده است ۱۴- **مرشدالعوام** در فقه فارسی ۱۵- **معین‌الخواص** در فقه ویك نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۲۵۵۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۱۶- **مناهج‌الاحکام** در طهارت و صلوة وبسیاری از ابواب دیگر فقه ۱۷ و۱۸- **منظومهٔ بدیعه و سابقه** که اولی صد و چهل تمام و دومی صد و هفت بیت مناسب و هردو راکه بخط خود میرزای قمی بوده در کتابخانهٔ شخصی میرزا فخرالدین فوق دیدم وغیر اینها و درهریك از **اصول دین و تسامح در ادلهٔ سنن و جزیه و حبوه و حکم مدرسهٔ مجهول‌البانی و شروط فاسده دربیع و طلاق و عموم حرمت ربا درتمامی معاوضات و منطق و وقف** وغیره رساله‌ای مفرده نگاشته است

وفات میرزای قمی بسال هزار و دویست و سی و یك هجری قمری در بلدهٔ طیبهٔ قم در هشتاد و یك سالگی واقع شد و قبر شریفش در وسط قبرستان بزرگ آن بلده‌که اخیراً بباغ ملّی تبدیل یافته باگنبدکاشی معروف ومزار است وجملهٔ **ازین‌جهان بجنان صاحب قوانین رفت** = ۱۲۳۱مادّهٔ تاریخ‌وفات‌اومیباشدودر تحفةالمقال نیز درردیف‌محمدبن‌گوید

و ذوالقوانین فریدة الزمن	**ابوالقاسم‌الحبر الجلیل‌ابن‌الحسن**
و شیخه الجلیل بهبهانی	**بعد «وداع» «بان فی‌الرضوان»**

عدد ابجدی‌کلمهٔ **وداع** = ۸۱مدت عمر او است وجملهٔ **بان فی‌الرضوان** = ۱۲۳۱ هم تاریخ وفات او میباشد از اینکه اورا در ردیف **محمدبن** نوشته ظاهر میگرددکه نام میرزای قمی بعقیدهٔ صاحب تحفه محمد و ابوالقاسم‌کنیه‌اش‌بوده واین خود ازمنفردات تحفه است‌که اصلاً درجایی دیگر ندیده و ازکسی مسموع نگردیده ومخالف خطوط و امضاهای خود میرزا میباشدکه در چندین جا بخط خودش ابوالقاسم بن حسن جیلانی بنظر این نگارنده رسیده است

(ص ۵۱۶ ت و ۳۶ هب و ۳۹۹ مس و ۱۳۹ ح ۸ عن وغیره)

میرزای‌مجدد همان میرزای شیرازی حاج میرزامحمدحسن مذکورفوق‌است

میرسیدشریف سیدعلی بن‌محمد - بعنوان سیدشریف‌جرجانی نگارش یافته است

میرشاهی **آقاملك** - بعنوان **امیرشاهی** نگارش یافته است

میرصدرالدین بعنوان **صدرالدین خطاط** نگارش داده‌ایم

میرعالم سید ابوالقاسم بن سید رضی‌الدین بن سید نورالدین بن سید نعمت‌الله موسوی حزائری هندی حیدرآبادی، عالمی است فاضل که از طرف امرای هند لقب میرعالم یا میرعالم بهادر داشته و مؤلف کتاب حدیقة‌العالم معروف تاریخ قطب شاهیه است این کتاب در دومجلد چاپ شده یکی در تواریخ ملوك قطب شاهیهٔ حیدرآباد هند ودیگری درتواریخ ملوك آصفیه تا سال هزار ودویست وچهاردهم هجری و هردو مجلد بطبع رسیده است سال وفات میرعالم بدست نیامد وعموزاده‌اش سید عبداللطیف خان بن سید ابوطالب بن سید نورالدین فوق کتاب تحفة‌العالم راکه در سال هزار و دویست وشانزدهم هجرت بپایان رسانده ودر بمبای هم چاپ شده امر وی تألیف وهم بنام او موسومش داشته‌است

(ص ۱۱۳ و ۲۹۴ ج ۸ ص و ۴۵۱ ج ۳ و ۳۸۸ ج ۶ ذریعة)

میرعلیشیر بعنوان نوائی جغتائی خواهد آمد

میرعماد حسنی قزوینی - ازمشاهیر خطاطین وسادات معروف به سیفی شهر قزوین عهدشاه‌عباس اوّل صفوی (۹۹۶-۱۰۳۷ه و طفوـ علر) میباشدكه بنا برمشهور سیدحسنی نسب بوده و چندین فقره خط خودش هم در همه جا بامضای عمادالحسنی بنظر این نگارنده رسیده است لکن درص ۲۹ جلد اوّل ذریعة میرعماد حسینی نوشته واگرچه حمل آن باشتباه مؤلف یا مطبعه صورت‌امکانی دارد لکن درکتاب پیدایش خط و خطاطان بعد از توصیف او با حسنی، به حسینی النسب بودن وی تصریح کرده وگوید میرعماد حسنی قزوینی ازسادات کرام حسینی بوده وپدر واجداد او بکتابداری سلاطین صفویه مفتخر، خاصه جدّ اعلای اومیرحسنعلی از کتاب ومنشیان دیشان بوده و حسنی لقب مینمود و اخلافش نیز تا میرعماد همگی حسنی لقب مینمودند باآنکه شجرهٔ حسینی داشتند نیز میرعماد بنوشتهٔ بعضی لقب عمادالملك داشته ومیرعماد گفتن نیز ازهمین‌راه بوده ودرکتاب پیدایش مذکور گوید میرعماد نظر باینکه باعمادالملك که یکی از بزرگان دربار پادشاه بوده معاشرت داشته و نسبت باو طریق ارادت مینموده





دو نمونه از خط خطاط شهیر میرعماد حسنی قزوینی ۹ و ۱۰

بلقب عماد ملقب و مشهور گردید

میرعماد در بدایت حال درمولد خود قزوین بعد از تحصیل مقداری کافی از علوم متداوله ، تعلّم خط را تصمیم داد، از عیسی رنگ نگار و مالک دیلمی که هردو خطّاطی بی‌نظیر بود بد اصول خط را فراگرفت تا آنکه از ایشان مستغنی شد وبمرام تکمیل این مقصد بتبریز رفت ، در خدمت ملامحمدحسین خطّاط مشهور که قبلاً شنیده بود (ما هم شرح حال اورا بعنوان تبریزی نگارش داده‌ایم) مشغول مشق گردیدند ، آثار و خطوط مشاهیر خطّاطان را تتبّع و در نتیجهٔ کثرت مواظبت و استعداد فطری ترقّی بسیاری کرد، روزی یکی از قطعات سیاه مشق خود را بهمین استاد خود ارائه داد وحالت حیرت وی گردید ، تحسین و تشویق بی‌اندازه کرد ودیگر بیشتر رعایت حال اورا مینمود تا طولی

بکشید که خط او بخط استاد خود نیز تقدّم یافت ، پس بلاد روم وخراسان و هرات و گیلان و رودبار مسافرتها کرد ، در هرجا محترم و مرجع استفادهٔ طالبان حسن خط بود تا درسال یك هزار و هشتم هجرت باصفهان که پایتخت صفویّه و مجمع علما و فضلا و ادبا بوده رفت ، دراثر حسن و شیوائی خطّ نستعلیق (که درواقع بی بدل ومصدوقهٔ سحر حلال وتا زمان حاضر ما ضرب المثل بوده و نظیر آن نیامده بلکه بحکم تشابه ازمان بعد از این نیز نخواهدآمد) محل توجه درباریان و مشمول عنایات ملوکانه گردید، از طرف دیگر دراثر سیاحت بلاد عثمانی واستحضار از وضعیّات آنها ، تعصّبات گوناگون دربار شاه ایران (که اساس سلطنت صفویّه برای مملکت گیری برروی آنها بوده) پسندش نشده وآرزومند رفع این اختلافات بین دو دولت وملّت اسلامی میبود اینك رقبا و اهل حسد این مطلب را دست آویز کرده وسعایت نمودند وبدین سبب دل سلطان از وی منصرف شد و بطرف علی رضای عباسی سابق الذکر که بزرگترین رقیب میرعماد بوده معطوف وبا توجهات بی اندازه مفتخر گردید ، میرعماد ملول و اندوهگین شد ، بعلما و شرا ، کتباً و شفاهاً شکایتها از شاه و درباریان مینمود تا وقتی این اشعار را برای شاه فرستاد

جواهری که بمدح تو نظم میکردم — بدل شد از خنکی تو سرد خون اله
چه سودم از ید بیضا چو تو نمیدانی — بیان صحبت موسی ز بانگ گوساله

چند مرتبه بعضی اشعار دلخراش دیگر نیز در طی مکتوب بشاه فرستاد و ارکان دولت نیز که بحکم النّاسُ عَلَىٰ دِینِ مُلُوکِهِمْ اظهار بی میلی نسبت بمیرعماد میکردند مکتوبی فرستاده و این قطعه را در ضمن آن بگذاشت

هنر چه عرصه کنم برجماعتی که زجهل — ز بانگ خر نشناسند نطق عیسی را
کمال خطم ازشرح ووصف مستغنی است — بآفتاب چه حاجت شب تجلّی را

این است که رنج خاطر شاه و ارکان دولت بنهایت رسید ، میرعماد نیز با تمام افسردگی در زاویهٔ اعتزال میگذرانید تا سال هزار و بیست و چهارم یا هفتم هجری شبی بحسب دعوت ، بخانهٔ مقصود بیگ مسگر که از بزرگان شاهسونهای قزوین بود میرفته در بین

راه چند تن از احامر و اوباش در شصت و سه سالگی بقتلش آوردند و جسد او تا صبح برروی خاك ماند ازآنروکه بیشهای قلمی میر، بست شاه وکم لطفی شاه نسبت باو اظهر من الشمس بودکسی جرأت حاضر بودن درسر نعش اورا نداشت، شاه نیز بمجرّد شنیدن قضیه اظهار اسف کرده و فرمان داد تا جارچی باشی درکوچه و بازار اصفهان جار زدکه کشندگان میر، در امان هستند، بیایند و ازشاه انعام بگیرند، ایشان نیز بطمع مال حاضرشدند، شاه فرمود تا جلاّد حاضر شد وایشان را چهارپارچه نمود تا عبرت مردمان گردد اوّل کسی که ناله کنان و بی ترس و بیم برسر نعش میر، حاضر شد **میرزا ابوتراب** و سایر شاگردان و دوستان حسود میر بودند و ازطرف شاه نیز جمعی از شاهزادگان و درباریان حاضر ودرمحله‌ای که دراین اواخر بظلمات مشهور است درمسجد مقصود بیگ مدفونش ساختند وبعد از انتشار خبر، دراکثر بلاد، مجلس ترحیم برای او اقامه کردند

از تاریخ عالم آرای عباسی نقل است که میرعماد، بین الجمهور بتسنّن مشهور بوده و لذا استاد مقصود مسگر قزوینی ازغلوّ تشیّع ویا رفع مظنهٔ تسنّن که عامّهٔ اهل قزوین بدان متّهمند مرتکب قتل وی گردید وبالجملة آنچه مسلّم است میرعماد بدستور شاه عباس اوّل کشته شدکه از وی دلتنگ بود و حسب الامر او عده‌ای ازمأمورین بطور ناشناس شبانه اوراکشتند ودر روز مطلب را بطوردیگر وانمودکرد وچون اسکندر بیگ مؤلف تاریخ عالم آرا منشی مخصوص شاه بوده نخواسته است که حقیقت را بنویسد

در تذکرهٔ نصرآبادی گوید ازکثرت محبّتی که شاه عباس نسبت بحضرت علی ع داشته بجهت همان شهرت کاذبهٔ تسنّن میر، با وی عداوت کرده ومقصود بیگ راگفت کسی هست که این سنّی را بکشد مقصودبیگ نیز درهمان شب که میر، بحمام میرفته اوراکشت

در تذکرهٔ حسینی گوید شاه عباس هفتاد تومان برای میر فرستادکه شاهنامه را برای شاه بنویسد میر هم قبول کرد بعد از یکسال شاه کس فرستاده و شاهنامه را مطالبه نمود میر نیز هفتاد بیت ازآن راکه نوشته بوده بحضور شاه فرستاد وپیغام دادکه آن پول عنایتی شاه زیاده از این را نشاید شاه بی دماغ شد و ابیات را پس فرستاد وهفتاد تومان

را مطالعه نمود میر هم هریك بیت را با مقراض بریده و بشاگردانش داد ایشان نیز هر یکی یك تومان داده و همگی هفتاد تومان را بگماشتهٔ شاه تسلیم نمود ، این جریان نیز علاوه بر رنج خاطر شاه گردید و فرمود کسی نیست که مرا از دست این شقی نجات دهد پس مقصود نامی درآخرشب جمعه که میر، بحمام میرفته برحم کاردش کشته وشاه نیز جهت انتظام ملکی فرمود تا تفحّص کردند قاتل پیدا نشد

کتاب **آداب المشق** دراصول نوشتن خط نستعلیق ومقدمات آن تألیف **میرعماد** چاپ شده ویك نسخهٔ خطّی آن نیز بشماره ۶۴۸ و۲۷۶۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود ویك نسخه ازکتاب تحفة الاحرار جامی هم **بخط میرعماد** درکتابخانهٔ شهید علی پاشا دراستانبول موجوداست دراینجا چندمطلب را تذکّر میدهد ۱ــ درهیچ کدام از مدارکی که سطر این نگارنده رسیده نامی برای میرعماد نبوده ودور نیست که همین کلمهٔ میرعماد ، نام اصلی وی باشد ویا خود نام اصلی او عمادالدین و مانند آن بوده و بجهت سیادتش به میرعماد شهرت یافته است لکن ظاهر کلام پیدایش خط و خطّاطان که میرعماد بجهت معاشرت عمادالملك از اهل دربار ، لقب میرعماد را داشته (حاشیه وفقاً نقل شد) آن که عماد یا میرعماد نام اصلی وی بوده است ۲ــ در روضات الجنّات میرعمادرا شاگردمیرعلی، مخترع خط نستعلیق ومعاصر شاه عباس ثانی (۱۰۵۱ــ۱۰۷۷ هق **نما ـ ععز**) دانسته و این خود اشتباه است وچنانچه فوقاً مذکور شد میرعماد معاصر شاه عباس اوّل بوده و موافق آنچه بعنوان تبریزی نگارش داده ایم میرعلی، مخترع نستعلیق هم از رجال قرن هفتم بوده و زمان بسیاری جلوتر ازمیرعماد است ۳ــ میرعماد پسری **میرابراهیم** نام و دختری **گوهرشاد** نام داشته که ایشان نیز از مشاهیر خطّاطین و مرجع استفاده درحسن خط بوده‌اند ۴ــ از مکتوبات میرکه بشاه واهل دربار نوشته مکشوف میگرددکه علاوه برمراتب عالیهٔ خطّی ، درفنون شعری نیز ماهر بوده واز او است

جان از من و بوسه از تو بستان و بده ... زین داد و ستد هنوز ... و ... ده
شیرین سخنی چو نیست دشنامی تلخ ... گرد لب شکرین نگهدار و بده

(ص ۱ ج ۵ س و ۸۵ ج ۵ فع و ۴۴۷ ت و مدارك مذكوره درضمن کلمات فوق)

میرغنی — **محمد عثمان بن محمد بن ابی بکر بن عبدالله میرغنی**، مکّی البلدة، حسینی النسب، حنفی المذهب، از افاضل قرن سیزدهم هجری مکّهٔ معظّمه میباشد که در ده سالگی بعد از وفات پدرش فقه و حدیث و تفسیر و دیگر علوم متداوله را از عموی خود سید یاسین که از اکابر علمای مکّه بوده اخذ کرد پس نفس او بتصوف مایل و اصول طرق صوفیّه را از مشایخ نقشبندیّه و قادریّه و شاذلیّه و جنیدیّه و میرغنیّه فراگرفت، دراقطار حجاز بنشر طریقت میرغنیّه که مسلک جدّش سید عبدالله میرغنی بوده پرداخت تا سال هزار و دویست و شصت و هشتم هجرت در طایف وفات و جنازه‌اش بمکّه نقل شد و از تألیفات او است

۱- الانوار المتراکمة ۲- تاج التفاسیر لکلام الملك الکبیر ۳- السر الربانی فی مولد النبی ص ۴- النفحات المدنیة فی المدائح المصطفویة ۵- النور البراق فی مدح النبی المصداق ص که دوّیمی و پنجمی در قاهره وسه دیگری درمصر چاپ شده‌اند

(ص۱۸۲۸مط وغیره)

میرفرشته — **ابوالوفا** - بعنوان **خوارزمی ابوالوفا** نگارش یافته است

میرك — **احمد بن معین الدین** - بعنوان **نظام الدین** خواهد آمد

میرك — **محمد بن مبارك شاه** - هروی، ملقّب به **شمس الدین**، معروف به **میرك بخاری**، ازعلمای قرن هشتم هجرت و **شرح حکمة العین** علی بن عمر دبیران کاتبی قزوینی سابق الذکر (متوفی سال ۶۷۵ه ق = **خعه**) از تألیفات او است که در ایران چاپ شده وسید شریف جرجانی (متوفی بسال ۸۱۶ه ق = **ضیو**) هم حاشیه‌ای بهمین شرح نوشته است سال وفات میرك بدست نیامد

(کف وص۱۶۳۲مط)

میرك هرائی — **پسرمیرزا بدیع الزمان** - از شعرای نامی فرس میباشد که در انشا و خط نسخ بی‌نظیر ودرسال نهصد وسی ودویم هجرت درگذشته و بنوشتهٔ مونس الاحرار میرك تخلّص شعری او بوده‌است اسم وشعر ومشخّص دیگری

ار وی بدست نیامد و نیز نوشتهٔ قاموس‌الاعلام لفظ میرك تخلّص شعری چند تن دیگر ارشعرای فرس بوده یکی اصفهانی‌که درنقاشی نیز ماهر ومصوّر باشی شاه‌طهماسب‌صفوی (۹۳۰_۹۸۴ه ق = طل ـ طفد) بوده وار اشعار او است

دوهفته‌شدکه ندیدم بت دوهفتهٔ‌خودرا | کجا روم بکه‌گـویم غم نهفتهٔ خود را

دیگری سبزواری، سیّمی شیرازی، چهارمی هندی بوده و شرح حال معتدبهی ارایشان بدست نیامد (ص ۴۵۱۰ ح ۶س)

میرکی ار شعرای ایران میباشدکه در اصل بلخی بوده وباصفهان رفت، مشمول مراحم شاه‌عباس اوّل (۹۹۶_۱۰۳۷ه ق = طصو ـ علز) گردید ، اخیراً بمرض وسواس مبتلا شد ، هرروز چندین مرتبه غسل میکرد و تمامی بدن خود را می‌شست تاآنکه روزی بار برای غسل ، بحوضی‌که آبش بسیار سرد بوده رفت و درآتر برودت‌آن درسال یکهزار وشانردهم هجرت درگذشته وار اشعار او است

ز دیده قطرهٔ خون ار جگر برآورده | ندیـدن تو دل ار دیـده سر برآورده

نام و مشخّص دیگری بدست نیامد (ص ۴۵۱۱ ح ۶ س)

میرم‌چلبی محمود بن‌محمد ـ چلبی، ارمشاهیرعلمای‌عثمانی قرن دهم‌هجرت میباشدکه درتاریخ و ادبیّات عرب وهیئت و فنون ریاضی یدی طولی داشته و معلّم ریاضیّات سلطان بایزید خان ثانی هشتمین سلطان عثمانی (۸۸۶_۹۱۸ه ق = ضفو ـ ظیح) بود سپس ار طرف بهمین ایشان سلطان سلیم‌خان اوّل (۹۱۸_۹۲۶ه ق = ظیح ـ ظکو) بقضاوت‌عسکریهٔ آناطولی منصوب‌شد ودرسال نهصد وسی ویکم هجرت بعد ار مراجعت ار زیارت بیت‌اللّه‌الحرام وفات یافت وار تألیفات او است

۱ـ **دستورالعمل فی‌تصحیح الجدول** وآن شرح زیج الغ‌بیگ میباشد که در رجب سال نهصد وچهارم هجرت بامرسلطان بایزیدفوق بفارسی شرحش‌کرد و اهدای دربار نمود ۲ـ **شرح رسالهٔ فتحیه نام جد مادریش علی قوشچی** سابق‌الذکر وآن شرحی است نافع و درموقعی که طاشکبری راده همین رساله را ار وی میخوانده همین شرح را تألیف داده است (کف و۴۵۱۱ ح۶س وغیره)

مرمساه　قرویمی یا هراتی که نحهت مایل سیاهی بودن رنگ او ، به مرم سیاه شهرت یافته است یکی ارشعرای ایرانی میباشدکه تصوف منتسب بود ویك دیوان درهرلیّات ولطائف ویکی هم درحدیّات داشته وعاقبت در ماوراءالنهر درگذشت وار اشعار عارفانهٔ او است

ای روح قدس را بجناب تو التجا　بادا هرار جان مقدّس ترا فدا
عیرار تو کیست شاه سراپردهٔ وجود　یامن بدا جمالك من کل ما بدا

نام وسال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد　(ص ۴۵۱۱ ج۶س)

مرمحدوم　سید میرزا ابوالفتح شریفی معروف به **میرمحدوم** بعنوان **شریفی ابوالفتح** نگارش یافته است

مرمحدوم　**مرمحمد** - ار شعرای عرفای قرن نهم هجرت میباشدکه پس ار تحصیل علوم طاهری فیض حضور حضرت سیدقاسم الانوارسابق الذکر (متوفّی سال ۸۳۵ه = صله) را درك کرد ، درائر ارشاد و تربیت آن سیّد عالی مقام ، مقامات عالیهٔ عرفانی را طی نموده و خلیفهٔ وی گردید و ار اشعار او است

مطرب بزن ترانه و ساقی بیار جام　خوش حلال بادکه گفتست می حرام

سال وفات و مشخّص دیگر او بدست نیامد و قبرش درقریهٔ مهرآباد نیشابور است
(ص۲۷۲ سفینةالشعرا)

میمی[1]

میسی　ابراهیم بن علی بن عبدالعالی در باب کنی بعنوان **ابن مفلح** خواهد آمد

۱ــ **میسی**ــ بفتح اول منسوب به دیهی میس نام ارقراء جبل عامل در نواحی شام در تنقیح المقال احتمال بعید داده که منسوب به **میسان** باشد وآن ناحیه ایست بزرگ مابین واسط وبصره که بدیهات و نخلستانهای بسیاری مشتمل ، قصبه ومرکز آن ناحیه نیز بهمین اسم موسوم وقبر عزیر نبی هم درآنجا مشهور و معمور و جماعت یهود بخدمات آن قیام نموده وموقوفاتی هم بدان دارند بهرحال لفظ میسی در اصطلاح رجالی لقب احمد بن محمد بن حسن بن زهرهٔ حسینی ، جعفر بن علی بن عبدالعالی ، حسن بن ابراهیم ، عبدالعالی عاملی ، عبدالعلی وبعضی دیگر است

میسی — **علی بن عبدالعالی** - عاملی میسی ، معروف به **ابن‌مفلح**، مکنّی به **ابوالقاسم**، ملقّب به **نورالدین**، از فحول و متبحّرین علمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت میباشدکه با محقّق کرکی علی بن عبدالعالی سابق‌الذکر معاصر واز اساتید و مشایخ شهید ثانی و شوهرخاله و پدرزن او بود شهید هم‌گاهی بلاواسطه اجازتاً وقرائتاً وگاهی بواسطهٔ سیدحسن بن جعفر بن فخرالدین از وی روایت‌کرده وسند شهیدکه بواسطهٔ او روایت میکند اعلای اسناد شهید است

صاحب ترجمه عالمی است عامل متبحّر محقّق مدقّق جامع بارع عابد زاهد، درکلمات اکابر به **علامةالعلما** و نظائرآن موصوف ، مقام زهد و تقوی و وثاقت و علم و عمل او خارج از قوهٔ تحریر وکرامات بسیاری بدو منسوب میباشدکه پیش‌از وفات او و بعد ازآن بروز یافته است او از معاصر فوق خود محقّق کرکی و فقیه سعید محمد بن محمد حریری معروف بابن‌المؤذن پسرعموی شهید اوّل روایت کرده وبا دو واسطه از ابن‌فهد حلّی و شهید اوّل روایت میکند واز تألیفات او است

۱- شرح جعفریهٔ محقق‌کرکی ۲- **شرح صیغ‌العقود والایقاعات** محقّق مزبور

وفات صاحب‌ترجمه درسال‌نهصد و سی و سیّم یاهشتم هجری‌قمری واقع‌گردید وچنانچه روشن شد او غیراز محقّق‌کرکی سابق‌الذکر است و شاید اتّحاد اسم و زمان و لقب و اسم پدر و بعضی مزایای دیگر منشأ اشتباه‌گردد و همچنین او غیراز علی‌بن عبدالعالی عاملی میسی دیگر است‌که معاصر شیخ‌حرّ عاملی بوده ودرامل‌الآمل اورا پیش‌ازصاحب ترجمه ذکرکرده و بفاضل و صالح و ورع و زاهد بودنش ستوده‌است و بس

(ملل وص ۴۰۷ ت و ۲۳۶ هب و ۴۳ مس)

میسی — **شیخ‌لطف‌الله** - در بابُ‌کنی ضمن شرح‌حال جدّش ابراهیم‌بن‌علی تحت عنوان **ابن‌مفلح** خواهدآمد

میکالی — **عبدالرحمن بن احمد** - مکنّی به **ابوالفضل**، از احفاد یزدجرد ساسانی میباشدکه از مشاهیر ادبای خراسان بوده و در نظم ونثر

عربی مهارت بسزا داشت و از آثار قلمی او است

۱- دیوان اشعار ۲- دیوان الرسائل ۳- مخزن البلاغة ۴- المتحل وفاتش در سال چهارصد و سی و ششم هجرت واقع شد و از اشعار او است

ان لی فی الهوی لسانا کتوما و جنانا یخفی حریق حواه
غیر انی اخاف دمعی علیه ستراه یفشی الـذی ستراه

در کشف الظنون از روضة الصفا نقل کرده که کتاب مخزن البلاغة در فن تاریخ تألیف ابو الفضل عبیدالله بن احمد بن علی بن میکال میباشد و ظاهر آن است که همین صاحب ترجمه است که نام او بنوشتهٔ قاموس الاعلام عبدالرحمن است

(کف وص ۷۵۲ ح ۱ و ۴۵۲ ح ۶ س)

میکالی — محمد بن اسمعیل بن عبدالله بن محمد بن میکال - مکنّی به ابوجعفر، از افاضل قرن چهارم هجرت میباشد که فقیه لغوی ادیب شاعر بود، فقه را از قاضی الحرمین سابق الذکر فراگرفت و ابن البیع محمد بن عبدالله هم (که شرح حال او در باب کنی خواهد آمد) از تلامذهٔ وی بوده و درسال سیصد وهشتاد و هشتم هجرت درگذشت (ص۲۹ ح ۱۸ حم)

میمذی[1]

میمذی — ملاحاج محمود - ذیلاً بعنوان میمندی مذکور است

میمندی[2]

میمندی — احمد بن حسن - ملقّب به شمس الکفاة، وزیر سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ه ق= شمر - تکا) میباشد که با کثرت کفایت واستعداد

۱- میمذی - منسوب به میمذ (بکسر میم اول و فتح دوم و دال نقطه‌دار در آخر) بنوشتهٔ مراصد کوهی ویا شهری است در اران یا آذربایجان

۲- میمندی - منسوب است به میمند وآن بفتح میم ثانی وکسر یا فتح اول دیهی است در فارس و موضعی است از نواحی غزنه ویا از توابع بلخ

ممتاز ، دراکثر کمالات بالامتیاز، خصوصاً درفنّ خط و املا بی‌همتا بود ودرسال چهارصد و بیست و چهارم هجرت درگذشت . (ص۱۲۸ پیدایش خط و خطاطان)

میمندی **ملاحاج محمود بن میرعلی - میمنی یا میمندی مشهدی**، ازافاضل اوائل قرن دوازدهم هجری میباشدکه عالم فاضل عابد صالح صدوق و ثقه وشاعر، با شیخ حرّ عاملی (متوفی سال۱۱۰۴هـ = عقد) معاصر بود، بهردو زبان عربی و فارسی شعر میگفته و تألیفاتی دارد

۱- اشرف‌العقائد ۲- ترجمة‌الصلوة ۳تا۸- حدائق‌الاحباب وحیاة‌القلوب و سلاح المؤمن و القول الثابت و الکلم‌الطیب و المعام‌الامینکه اوّلی و چهارمی درمعرفة‌الله وبقیه در دعا است سال وفاتش بدست نیامد و لکن درسال هزار و صد و هفتم هجرت بملاّ ابوالحسن شریف عاملی اجازه داده است (ملل ومتفرقات ذریعة)

میمون لقب رجالی عبدالله بن علی است

میمونی[1]

میمونی **ابراهیم بن محمد بن عیسی - مصری، میمونی‌الولاده**، ازمشاهیر علمای عامّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشدکه درادبیّات ومعانی و بیان و علوم عقلیّه وحید عصر خود بود ، حواشی بسیاری براصول و تفسیر بیضاوی و مختصر ومواهب لدنیه‌نوشته ودرسال‌هزار وهفتاد ونهم هجرت درهشتادسالگی درگذشت

(ص۵۸۴ ج ۱ س)

میا **سلطانعلی خان** - از شعرای ایرانی اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشدکه به میا تخلّص مینمود ، دیوانی مرتب ساخته

۱- **میمونی** - لقب رجالی علی بن عبدالله بن عمران قرشی مخزومی میباشد و نسبت آن شخصی میمون نام ویا نهر میمون نامی‌است در واسط ویا بقصبهٔ میمون نامی است در صعید مصر درسمت غربی نیل نزدیکی فسطاط

و مدهب نموده و در تصرف اولاد او است اشعارش دلپسند و حودش ار طایفهٔ رند بوده و ار او است

ار چه ای شوح بچشم تو حیائی بود هیچ اندر دل تو مهر و وفائی بود
بکمان ابروی‌حود تیرمره‌داری و دل بیك دادکه درآن تیر حطائی بود
ار می وصل بتا ساعر مینا پرکن که در این گنبد مینای نقائی بود

وفات مینا بسال هرار و سیصد و دویم هحری قمری در طهران واقع شد

(ص ۵۶۹ عم)

مینا

میررا صادق - نصرآبادی ، پسر میررا صالح و عموی میررا محمدطاهر مؤلّف تدکرهٔ نصرآبادی ، ار افاصل اواسط قرن یاردهم هحرت میباشدکه درکمال استعداد و قابلیّت ، در اعلب فنون متداوله حصوصاً در حساب و اسطرلاب و هندسه و اصول ریاصی بهره‌ور ، ولادتش در هند بود چون درحین اسب حهابدن افتاده و یك چشمش ناقص شد و حشمی مصنوعی ار مینا بحای‌آن گداشته بودند به **مینا** شهرت یافت علاوه برمراتب فصلی در شحاعت و سپاهیگری نیر ممتار بود ، حنگهای مردانه با متمرّدین بنگاله در دریا و صحراکرده و شرح‌آنها را بنطم‌آورده وار او است

بنام حداوند مینا و می حداوند چنگ وحداوند نی
ار او ساعر ماه گردون نشین ور او دور حام سپهر برین
دف اردکر نامش‌شودگرحموش برآتش بدار ندش ار باب‌هوش
عحب نیست بی‌سایه حیرالانام کش‌ار نور می‌باپدیداست حام

مینا بسال یکهرار و شصت و یکم هحری قمری در هندوستان درگدشت

(ص ۶۴ تدکرهٔ نصرآبادی)

منتهی

اسعد بن ابی‌نصر بن ابی‌الفصل - مکنّی به **ابوالفتح** ، ملقّب به **محدالدین ومحب‌الدین**، ار مشاهیر فقهای شافعیّه میباشدکه در

فقه و علم خلاف بدیگران تقدّم داشت ، درمرو تفقّه نموده پس بغزنه رفته و اخیراً بغداد رحلت نمود ، چندی درمدرسهٔ نظامیّهٔ آنجا بتدریس مشغول شد ومرجع استفادهٔ جمعی‌کثیر بود تا درسال پانصد و بیست و هفتم هجرت بسمت سفارت از بغداد بهمدان اعزام و درآنجا درگذشت درحین موت برروی خود لطمه زده وگریه کرده و میگفته است یا حسرتا علی مافرطت فی‌جنب‌الله میهن دیهی است از دیهات خاوران میان سرخس و ابیوردکه تولد اسعد درآنجا بوده‌است

(ص ۷۱ ج ۱ کا و ۹۱۱ ج ۲ س وسطر ۱۹ ص ۱ اب)

باب « ن »

ناب لقب رحالی حماد بن عثمان از اصحاب اجماع و بمعنی رئیس قوم است

نابغه[1]

نابغهٔ جعدی قیس بن عبدالله - یا قیس بن کعب بن عبدالله بن عامر بن ربیعة بن جعدة بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه ، مکنّی به **ابولیلی** ، از مشاهیر اصحاب و مخضرمین شعرای عرب میباشد که زمان جاهلیّت و دورهٔ مقدّس اسلامی را دریافته و درهردو عهد شعر گفته است پیش از اسلام نیز بوحدانیّت حق‌تعالی معتقد بوده و ازمسکرات و انصاب و ازلام وبعضی از منهیّات اسلامیّه بحکم عقل فطری خود اجتناب می‌نمود واز اشعار زمان جاهلیّت او است

الحمدلله لا شریك لـه **من لم یقلها فنفسه ظلما**

۱ـ **نابغه** - کلمه‌ایست عربی واز نبوغ (بمعنی خروج و ظهور و شهرت در هرچیز که باشد) اشتقاق یافته و بالخصوص خوب شعر گفتن و مهارت درفنون شعری ، خصوصاً آنچه اصلی و ارثی بوده وشخصی باشد بلکه ظاهر کلام صحاح آنکه منحصر بهمین‌معنی بوده وشاعراصلی را نابغه نمی‌گویند عمرو بن عاص را ابن‌النابغة گفتن هم بمناسبت همان معنی ظهور وشهرت میباشدکه زناکار بودن مادرش ظاهر و مشهور بوده‌است همچنین مرد جلیل‌القدر وعظیم‌الشأن را نیز که در موضوعی تخصص داشته و معروف باشد نابغه گفتن از همین راه است و بنابراین معنی ، حرف‌آخرآن برای مبالغه است مثل حرف‌آخر راویه و علامه و مانندآنها بالخصوص عنوان مشهوری بعضی از شعرای نامی میباشد و بوسیلهٔ قاموس نابغه‌های شعر عبارتند از زیاد بن معاویهٔ ذبیانی ، قیس بن عبدالله جعدی ، عبدالله بن مخارق شیبانی، یزید بن ابان حارثی، حارث بن بکر یربوعی ، حارث بن عدوان‌ثعلبی پرواضح است که این قبیل اوصاف بااختلاف زمان و مکان وعقیدهٔ اشخاص مختلف میباشد ودراینجا فقط بشرح‌حال اجمالی همان سه‌نفر اولی مذکور فوق که دیگر مشهورتر هستند میپردازیم (کتب لغت وغیرها)

با تشرّف بحضور مبارك حضرت رسالت ص مباهات می‌کرده و یك قصیدهٔ رائیه درآن محضر مقدّس فرو خوانده که ازابیات همان قصیده است

بلغنا السماء مجدنا و جدودنا } وانا لنبغی فوق ذالك مظهرا
علونا علی طرالعباد تکرما جرا } و یتلو کتابا کالمجرة سرا
اتیت رسول‌الله اذقام بالهدی } بوادر تحمی صفوه ان یکدرا
ولاخیر فی‌حلم اذا لم یکن له

پس موردتحسین آن‌حضرت شد وفرمود یا ابالیلی آن مظهر کجاست عرض‌کرد یارسول‌الله بهشت‌است‌فرمود بلی‌انشاءالله‌پس‌فرمود **لایفضض‌الله‌فاك** وبابروایت‌دیگر **لایفضض فوك** یعنی البته خدا دهانت را نشکند ویا البته دهانت شکسته نشود ابولیلی از جریانات عهد خلافت عثمان افسرده‌شد، بهمین جهت خلیفه وحسنین ع را وداع‌کرده وبار بقبیلهٔ خود ملحق‌گردید و درمحاربهٔ صفّین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین ع حاضر بوده‌است

گویندکه ابولیلی صد وبیست سال عمرکرده وازابوحاتم دویست‌سال وازابوقتیبه هم دویست وچهل‌سال نقل‌شده وموافق نقل معتمد ابن‌الاثیر دفع استبعاد ازقول‌ابن‌قتیبه کرده باستناد اینکه ابولیلی درعهد عمر (متوفی سال ۲۳ه ق =-کج) صد و هشتاد سال عمر داشته و بعدازآن تا زمان خلافت عبدالله بن زبیر (متوفی سال ۷۳ه عج) هم درقید حیات بوده است و علاوه‌که ابولیلی با لیلی اخیلیه معشوقهٔ توبة بن حمیر مهاجاه داشته ولیلی هم بعدازسال هشتادم هجرت (که سال وفات‌عاشق مذکورش‌میباشد) سالیان درازی درقید حیات بوده است

گویندکه در تمامی عمر خود دندانهایش سالم و مانند گل بابونه برّاق و اصلا آسیبی ندیده بود ، هرکدام از ثنایای او افتادی عوض‌آن برآمدی درناسخ‌التّواریخ گوید این قضیه دراثر دعای حضرت نبوی ص بوده‌که بعداز پایان رساندن قصیدهٔ رائیه (که سه بیت ازآن فوقاً مذکور شد) آن‌حضرت دومرتبه فرمودند **لایفضض‌الله‌فاك** این بود که باکبرسن چندانکه پیر فرتوت شد هرگز دندانهای او آسیب نیافت و هرگاه دندانی افکند ازنو برآورد

جعدی گفتن او بجهت انتساب بجدّ اعلایش جعده و نابغه گفتن او نیز بدان سبب بوده که بعد از تشرّف باسلام تا سی سال دیگر اصلاً شعری نگفته و بعد از این مدت ، باز شعر گفتن آغاز کرد و بنابغه مشتهر گردید که گویا شاعری او بعد از اختفا بعرصهٔ ظهور آمده و یا بدرجهٔ کمال رسیده است اما اسم نابغهٔ جعدی چنانچه موافق مدارك موجوده نزد این نگارنده نگارش دادیم قیس بن عبدالله یا کعب بوده و در اینکه قاموس الاعلام نام اورا حسان بن قیس بن عبدالله نوشته مأخذی ندیدم و سال وفات او بدست نیامد (تنقیح المقال و ۴۵۳۲ ج ۶ س وغیره)

نابغهٔ ذبیانی زیاد بن معاویة بن ذباب - مکنّی به **ابوامامه** و **ابوثمامه**، ملقّب به **نابغه** و بجهت اتّصال نسبش بسعد بن ذبیان از بطون قبیلهٔ مضر به **ذبیانی** موصوف ، از مشاهیر و طبقهٔ اوّل شعرای زمان جاهلیّت میباشد که سایر شعرای وقت مقدّم ، نزد ایشان بسیار محترم ومقامی ارجمند داشت اعشی وحسان بن ثابت و دیگر شعرای نامی عصر ، اشعار خودشان را درتوی خیمه وچادری چرمینه (که دربازار عکاظه برای او نصب شده بوده) پیش او خوانده و نظر و تصدیق وی میرسانیدند عمر بن خطّاب وعبدالله بن عباس هم باستناد بعضی از اشعار او ، به **اشعر العرب** موصوفش میداشتند

ذبیان با نعمان بن منذر مأنوس و از ندمای وی بوده و بتمامی درباریان وی تقدّم داشت ، مدایح بسیاری درحق وی گفته واز این راه ثروت بسیاری اندوخته بود و همواره درظروف طلا و نقره صرف غذا مینمود تاآنکه روزی منخل بن عبید یشکری بجهت رنج خاطر و افسرده دلی که با حسد و رقابت توأم بوده نزد نعمان از وی سعایت و بدگوئی کرد و بدان جهت درنظر نعمان مغضوب شد ، بدربار غسانیان شام رفت و نزد عمر بن حارث غسانی وبعد از او نزد برادرش نعمان غسانی با احترام و عزّت میزیست اخیراً بهروسیله که بوده باز نزد نعمان بن منذر برگشت ، قصائدی در اعتذار و اظهار برّی از گفته های منخل نظم کرد و اعتذاریات نابغه مشهور ودر بعضی از کتب تراجم مذکور است موافق آنچه تحت عنوان **اصحاب معلقات** اشاره نمودیم ایشان برغم بعضی از ارباب

سیر، ده تن بودندکه یکی ازآنان همین نابغهٔ ذبیانی میباشدکه قصیدهٔ دالیهٔ پنجاه بیتی وی (که از لطائف اشعار او است) یکی از قصائد معلّقه و حاوی توحید و حکمت و خداشناسی او و مدیحهٔ نعمان و مراحم دیرینهٔ او و اعتذار از جریانات گذشته وجنایت سعایت کنندگان بوده واز ابیات همان قصیده است

یا دار میة بالعلیاء فالسند	اقوت وطال علیها سالف الابد الامد
وقفت فیها اصیلا کی اسائلها	اعیت جوابا وما بالربع من احد
قالت الالیتما هذا الحمام لنا	الی حمامتنا او نصفه فقد
فحسبوه فالفوه کما زعمت	ستا و ستین لم تنقص ولم ترد
	تسعاوتسعین جدا (ای بعدان ضم الیه نصفه)
فکملت مأة فیها حمامتها	واسرعت حسبة فی ذالك العدد
فلا لعمر الذی مسحت کعبته	و ماهریق علی الانصاب من جسد
والمؤمن العائذات الطیر تمسحها	رکبان مکة بین الغیل والسعد
ما ان اتیت بشیء انت تکرهه	اذ افلا رفعت سوطی الی یدی
اذا فعاقبنی ربی معاقبة	قرت بهاعین من یأتیك بالحسد
هذا لابرء من قول قذفت به	طارت بوافده حرا علی کبدی

نیز از اعتذاریات او استکه بنعمان بن منذر نوشته است

حلفت فلم اترك لنفسك ریبة	ولیس وراء الله للمرء مطلب
لئن کنت قد بلغت عنی جنایة	لمبلغك الواشی اغش واکذب

اشعار نابغهٔ ذبیانی بسیار، دیوان او مرتّب و درمصر و پاریس چاپ شده است وفاتش درسال ششصد و چهارم میلادی مطابق شانزده یا هیجده سال پیش از هجرت بوده و عهد سعادت بعثت حضرت رسالت ص را درك نکرده است

(رجال المعلقات العشر وص ۴۵۳۲ ج ۶ س و ۹۰۸ مط وغیره)

نابغهٔ شیبانی عبدالله بن مخارق - ازمشاهیر شعرای بادیه‌نشین ونصرانی‌مذهب عرب میباشدکه‌گاهی درشام بردحلهای‌امویّه رفته ومدح‌میگفت و صله میگرفت، بالخصوص عبدالملك بن مروان و پسرش ولید ششمین ایشان (۸۶-۹۶هـ = فو-صو) و دیگراخلاف اورا مدایح بسیاری گفته‌است وباقتضای عصبیّت مذهبی

مذهبی در اشعار خود از انجیل و زهبان و دیگر اصطلاحات مذهبی نصرانیّت بسیار یاد میکرد و سال وفاتش بدست نیامد (س ۲۷۰ ج ۱ ع و ۴۵۳۳ ج ۶ س)

نابلسی[1]

نابلسی عبدالغنی بن اسماعیل بن عبدالغنی — حنفیّ المذهب ، قادریّ المشرب، دمشقیّ البلدة ، نابلسیّ الشهرة ، از اکابر عرفا وصوفیّه میباشد که احوال و مناقب او بین این سلسله مشهور است پس از آنکه اصول وفقه ونحو و صرف ومعانی و بیان و فنون حدیث را از اکابر وقت متقن ساخت بتصوف گرایید واز طرق آن ، طریقت قادریّه را بستود ، اصول آن طریقت را از سید عبدالرّزاق گیلانی فراگرفت ، درکتب محیی الدین عربی و دیگر کتب صوفیّه مطالعات بسیاری کرد، بعداز مسافرتهای بسیار عاقبت در دمشق اقامت کرد تا عصر روز یکشنبه بیست و چهارم شعبان هزار وصد وچهل وسیّم هجرت در نود وسه سالگی درهمانجا در گذشت واز تألیفات اواست

۱— ابانة النص فی مسئلة القص (قص اللحیه) **۲— انوار السلوك فی اسرار الملوك** **۳— ایضاح الدلالات فی (جواز) سماع الالات** که در دمشق چاپ شده است **۴— ایضاح المقصود من معنی وحدة الوجود** **۵— البدیعیة فی مدح خیر البریة** **۶— بغیة الله خیر بعد الفناء فی السیر**

۱— **نابلسی** — بضم لام و بای ابجد، بنوشتهٔ مراصد شهری است نظیف وپر آب ومستطیل درمیان دو کوه در ده فرسخی بیت المقدس وآن مسکن طایفهٔ سمره نام یهود بوده و بدون ضرورت کار وغیره درجای دیگر سکونت نمایند درآن شهر مسجد بزرگی هست که برعم ایشان قدس و بیت المقدس عبارت از همان مسجد بوده و این بیت المقدس معروف را بی اصل و ملعون دانند بطوری که موقع عبور از آن سنگی برداشته و برآن زنند

در قاموس الاعلام گوید ، نابلس قصبه ایست مابین دو کوه عیبال و عزریمك که در پنجاه و پنج کیلومتری سمت شمالی بیت المقدس و یکصد و نود کیلومتری سمت جنوبی بیروت واقع ، آبهای جاری و باغات پردرخت و مساجد آن بسیار ، شمارهٔ نفوس آن شانزده هزار بوده و از آن جمله هزار نفر یهود و نصاری و بقیه مسلمان میباشند این شهر قدیماً از توابع فلسطین و نامش سخم بود با بعد از استیلای سامریها مرکز ایشان شد، درعهد طوائف الملوك ماکدونی تعمیر و توسعه یافته و بنام نئاپولیس (یعنی تازه شهر) موسوم گردید و نابلس اسم امروزی آن نیز محرف همان اسم قدیمی ماکدونی آن است

۵- التحریر الحاوی فی شرح تفسیر البیضاوی ۸- تحریک الاقلید فی فتح باب التوحید ۹- تحقیق الانتصار فی اتفاق الاشعری والماتریدی علی الاختیار ۱۰- تحقیق الذوق والرشف فی معنی المخالفة بین اهل الکشف ۱۱- تعطیر الانام فی تعبیر المنام که درمصر و قاهره چاپ شده است ۱۲- جمع الاسرار فی منع الاشرار عن الطعن فی الصوفیة الاخیار ۱۳- جواهر النصوص فی حل (شرح) کلمات الفصوص که شرح فصوص الحکم محیی الدین عربی بوده و درقاهره چاپ شده است ۱۴- الحدیقة الندیة فی شرح الطریقة المحمدیة در تصوف که درمصر و استانبول چاپ شده است ۱۵- خمرة بابل و غناء البلابل که دیوان غزلیات او است ۱۶- خمرة الحان ورنة الالحان ۱۷- دفع الاختلاف من کلام القاضی والکشاف ۱۸- ذخائر المواریث فی الدلالة علی مواضع الاحادیث ۱۹- رساله فی حل نکاح المتعة علی الشریعة ۲۰- زهر الحدیقة فی ترجمة رجال الطریقة ۲۱- زیادة البسطة فی بیان العلم نقطة ۲۲- سلوی الندیم وتذکرة العدیم ۲۳- صرف الاعنة الی عقائد اهل السنة ۲۴- الصلح بین الاخوان فی حکم اباحة الدخان ۲۵- العقود اللؤلؤیة فی طریق المولویة که در دمشق چاپ شده است ۲۶- الفتوحات المدنیة فی الحضرات المحمدیة ۲۷- کفایة الغلام فی جملة ارکان الاسلام علی مذهب ابی حنیفة که در دمشق و قاهره و اسکندریه چاپ شده است ۲۸- کنز الحق المبین فی احادیث سید المرسلین ص ۲۹- لمعان الانوار فی المقطوع لهم بالجنة والمقطوع لهم بالنار ۳۰- نفحات الازهار علی نسمات الاسحار فی مدح النبی المختار که شرح قصیدهٔ بدیعیّهٔ خود نابلسی میباشد ودر دمشق وقاهره چاپ شده وغیر اینها که درموضوعات متنوعه بسیار است

(ص ۳۰۸ ج ۴ س و ۱۸۳۲ مط و ۳ ج ۳ سلک الدرر)

نابلسی عبدالغنی بن عبدالواحد ـ بعنوان جماعیلی نگارش یافته است

ناقابه لقب رجالی حسن بن ابراهیم است

ناجم سعد بن حسن ـ مکنّی به ابوعثمان، معروف به ناجم، ادیبی است فاضل شاعر نیکو قریحه که با ابن الرومی آتی الذکر مودّت و و مصاحبت داشته واز اشعار او است

عِلْمی بِاَنَّکَ جاهِلٌ ... هُوَ حُجَّةٌ لَکَ مِنْ عِبادی

وَالصَّمْتُ عَنْکَ وَ صَرْمُ حَبْـ ... ـلِی مِنْکَ اَبْلَغُ مِنْ عِتادی

وَ جَوابُ مِثْلِکَ اَنْ یُقا ... لَ بِالسُّکُوتِ عَنِ الْجَوابِ

عیاب = اعتیاب

درسال سیصد وچهاردهم هجری قمری درگذشت (ص۱۹۳ ح ۱۱ حم)

ناحدا **احمد** - ازشعرای یرد میباشدکه به **ناحدا** تحلّص‌میکرد، درهزار و هشتاد و سیّم هجرت درمکه درگذشته واز او است

در دعوی ما چو غیرحق قاصی نیست مستقمل حال ما کم از ماصی نیست

در جنگ قصا اگر فتد حا دارد هرکس‌که بدادهٔ حدا راضی نیست

(اطلاعات متفرقه)

ناحدا **میرزا محمدحسین‌حان** - شیرازی ، ادیبی است‌کامل و شاعر ماهر که دراشعار خود به **ناحدا** تحلّص میکرد وازطرف دولت‌ایران بسمت‌سفارت به بنگالهٔ هند رفته وازآثار قلمی‌اوکتاب **انیس‌العارفین** میباشد وآن‌مثنوی فارسی است‌که درسال هزار ودویست ونود وپنجم هجرت نظم‌کرده ودرتاریخ‌آن‌گوید

سال عین و صاد و را و ها بود که نوك خامه‌ام این‌نکته بگشود

سال وفاتش بدست نیامد و این کتاب در لکهنو چاپ و حاوی حکایات نافعه و بسیاری از حالات فتحعلی شاه قاجار است (ص۱۴۶۱ح۲ذریعة)

نادری‌سمرقندی از شعرای فرس قرن دهم هجرت میباشدکه درزمان همایون‌شاه گورکانی (۹۳۷-۹۶۳هـ = **طلز- طسج**) ازملوك هند بهندوستان رفت وهم درسال نهصد و شصت و ششم هجرت درآنجا وفات یافت واز اشعار او است

وه چه حرام است قد یار را بنده شوم آن قد و رفتار را

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد مخفی نماندکه چهار نفر دیگر از شعرای فرس نیزکه یکی **سیالکوتی لاهوری** و سه دیگری **شوستری ومشهدی** و **هراتی** میباشند دارای تخلّص نادری بودند و همچنین محمدچلبی از شعرای عثمانی هم به نادری متخلّص بود و لکن شرح حال معتنائی از ایشان بدست نیامد (ص ۴۵۴۲ ح۶س)

نادری کاررو نی

حاج میررا اىراهیم- یا محمدا براهیم ، حکیمی است واقف ، سالکی است عارف ، درفىون حکمت معروف، کمالات طاهری و ىاطىی را حامع ، در علم طب حادق ، در فىون شعری ماهر، ىا رصاقلی حاں هدایت معاصر ومعاشر ىود اشعار ىسیاری درهرمقوله ارعرلیات و قصائد وترحیعات وعیرآ ىها گفته است یك **دیوان اشعار** وچىد مثىوی ىىام **انىس وآفاق وچهل‌صباح و شایق ومشتاق وگلستان حلیل و مشرق‌الاشراق و منهج‌العشاق** ارآثار قلمی او ىوده وار او است

ىکش رقید علایق چورادمرداں دست ىىه ىىراه هدا ار ىی هدایت پا

که ىا ىمىرل اقصی رسی ىری ر حطر وىا ىمقصد اصلی رسی عری ر حطا

درسال هرار و دو ىست و ىىحاه و هشتم هحرت درگدشت

(ص ۳۲۸ عم و ۵۶۷ ص)

نادم

ملامحمد - حاحرمی، شاعری ىوده ىدله‌گو و مطایىه‌حوکه ىهحو و ىدگوئی حرصی قوی داشت ، ىالاحره ىوىه‌کرده و ىمدّاحی حصرات ائمهٔ اطهار ع پرداحت **دیوان هشت هرار بیتی** اوکه اعلب‌آں هحویّات ىوده ىدست متشاعری افتاده و تحلّصش را ىعییر داد ومال حلال حودش‌کردایید وار او است

شه مرداں‌که اصلش ار ترکاں لیك چىدی میاں ىاحیاك‌است

اىدریں شهر حاىه‌ای دارد که ىىای مىاره ىردیك است

وفاتش در سال هرار و دویست و ىیست و دویم هحرت واقع گردیـد

(ص ۵۰۲ ح ۲ مع)

ناروىه

اىراهیم - ىیشاىوری‌ّ المىشأ والمدفں، **ابواسحق** الکىیه، **ناروىه** اللّقب ، ار مساهیر و معتىریں عرفای اوائل قرن‌چهارم هحرت میباشدکه ىا مقتدر عباسی (۲۹۵ـ۳۲۰ه = رصه ـ شك) معاصر ىود وىسىت طریقتی او ىشیح اىوعثماں حیری موصول ، سال وفاتش محهول ، قىرش درقىرستاں ىررگ ىیشاىور مشهور و ىحهت حوىی صوت و صورت ىهمیں لقب ملقّب ىوده است

(ص ۱۳۹ ح ۲ مه)

ناسب لقب رجالی هشام بن‌محمد است

ناشری علاوه برایسکه لقب رجالی عیسی بن هشام و مشمعل بن سعد میباشد ، چنانچه در تنقیح‌المقال گفته عنوان مشهوری عمر بن عبدالوهاب ملقّب به سراج‌الدین ازعلمای عامّهٔ قرن دهم هجری هم هست واصل‌مشروع بودن عیدکردن پنجشنبهٔ اوّل ماه رجب راکه معمول و متعارف اهل زبید بوده از وی استفسار و استفتاکردند ، جواباً این ابیات را نگاشت

و سائل سئل عن قوم و عادتهم — عیدالخمیس الذی فی‌مبتدا رجب
اسئلة هـــو اولا اوصحوه لنـــا — وما لتمییز هذا الیوم من سبب
فقلت ذا مبـــدع الاسلام فی‌یمن — عیدالخمیس الذی فی‌مبتدا رجب
اتی معـــاذ بامرالله فیـــه لنـــا — بالاتباع الی منهـــاج خیر نبی
فصار ذالك عیدا عندنـــا فلذا — نخصه بمزیـــد الحب فـــی‌القرب
ولا نقول بتخصیص الصیام لـه — ولا صلـــوة ولا شیء من‌القرب
نعم لنا فیه تخصیص الدخنة اذ — کان النجاة لنـــا فیـــه من‌العطب
فصار اقباله فیـــه القبول علی — قوابل القـــابلین الاکل عن ارب
ثم‌الصلـــوة مع‌التسلیم لانـــرحا — علی محمد خیرالعجـــم والعرب
والال والصحب ثم‌التابعین لهم — ماانهل مزن علی‌الاشجار والکثب

وفات‌ناشری سال نهصد وهشتاد ودوم هجری‌قمری درشهر زبید از بلادیمن واقع‌گردید
(ص ۳۵۳ نور سافر)

ناشی[۱]

ناشی‌اصغر علی بن عبدالله بن وصیف (بروزن‌کمیل) بن عبدالله - یا علی بن وصیف بن عبدالله ، بغدادیّ‌الاصل والمدفن ، مصریّ‌المنشأ ،

۱ــ **ناشی** - شعر بی‌کسی راگویندکه در فنی از فنون شعری نشو ونما کرده ودرآن فن شهرت یافته باشد (چنانچه بعضی گفته) و ظاهرآن است هرکسی راکه در فنی و صنعتی نشأت نماید بطور اطلاق، خواه فن شعری باشد یا غیرآن، بمناسبت معنی لغوی اورا ناشی گفتن‌صحیح است بهرحال لفظ **ناشی** در اصطلاح رجالی علی بن وصیف میباشدکه مذکور میشود و او نخستین‌کسی است‌که بهمین لقب ناشی ملقب گردیده است

موصوف به حلاء ، مکنّی به ابوالحسن یا ابوالحسین ، ملقّب به ناشی که گاهی درمقابل ناشی اکبرمذکوره ذیل اورا ناصغر یا صغیر مقیدکرده و ناشی‌اصغر یا ناشی صغیر نیز گویند چنانچه بجهت سکوت او درباب الطاق بغداد به طاقی نیز موصوف میباشد متکلّمی است جلیل القدر و عظیم الشأن ، کاتب بارع و شاعر ماهر معروف به کاتب بغدادی، از اکابر و نوابغ متکلّمین شیعه و مشاهیر شعرای طراز اوّل قرن چهارم هجرت ومحبّین خا وادهٔ عصمت و طهارت علم‌کلام را از ابوسهل متکلّم نوبختی اسمعیل بن علی آتی‌الذکر که از اکابر شیعه بوده فراگرفت ، اشعار او دارای مقاصد جمیله ودقائق ونکات بدیعه بوده و قصائدی علناً درمدایح و فضائل این‌خانوادهٔ جلیله گفته‌است، دراین باب حدّی سرشار داشته و بهمین جهت به شاعر اهل‌بیت موصوف و معروف گردید در حلب سیف‌الدوله بن حمدان را نیز مدیحه گفته و مشمول اکرامات وی شد ناشی از مبرّد و ابن‌المعتز روایت کرده و شیخ مفید و ابوبکر خوارزمی و متنبّی و ابن‌فارس لغوی هم ازشاگردان او بوده واز او روایت مینمایند واز اشعار ناشی است

انی لیهجرنی الصدیق تجنبا	فاریه ان لهجره اسبابا
و اخاف ان عاتبته اغریته	فاری له ترك العتاب عتابا
و اذا بلیت بجاهل متغافل	یدعو المحال من‌الامور صوابا
اولیته منی السکوت تجنبا	و اری‌السکوت عن‌الجواب جوابا

از اشعاری‌که در مدح حضرت امیرالمومنین ع گفته است

ولو آمنوا بنبی الهدی	و بالله ذی الطول ما خالفوکا
ولو ایقنوا بمعاد لما	ازا لوا النصوص ولا نابذوکا
و لکنهم کتموا الشك فی	اخیك‌النبی ص و ابدوه فیکا

درنامهٔ دانشوران ضمن شرح‌حال ابن‌فارس ، اشعار مذکور ذیل را نیز بهمین علی بن وصیف ناشی نسبت داده است

بآل محمد عرف الصواب	و فی ابیاتهم نزل الکتاب
هم حجج الاله علی البرایا	بهم و بجدهم لایستراب
طعام سیوفهم مهج الاعادی	و فیض دم الرقاب لها شراب

ولا سیما ابوحسن علیا | له فی‌العلم مرتبة الکتاب
طعام حسامه مهج الاعادی | و فیض دم‌الرقاب له شراب
اذا نادت صوارمه نفوسا | فلیس لها سوی نعم جواب
و بین سنانه والدرع صلح | و بین‌البیض والبیض اصطحاب
علی الدر والذهب المصفا | و باقی الناس کلهم تراب
هوالبکاء فی‌المحراب لیلا | هوالضحاك ما اشتد الضراب
هوالنبأ العظیم و فلك نوح | و باب‌الله و انقطع الخطاب
کأن سنان ذابله ضمیر | فلیس عن‌القلوب له ذهاب
و صارمه کبیعته بخم | معاقدهامن‌الناس (القوم‌خ‌ل)الرقاب

از خود ناشی نقل است‌که سال سیصد و بیست وپنجم هجرت درجامع‌کوفه اشعار خود را املاکرده و مردم مینوشتند ، متنبّی‌که درآن اوقات هنوز شهرتی نداشته وملقّب به متنبّی‌هم‌نبوده نیز درآن مجمع‌حاضرمیشد روزی‌که همین‌قصیدهٔ بائیّه را املا می‌کردم متنبّی دوشعرآخری مذکور فوق راکه در مدح و ستایش حضرت امیرالمؤمنین ع است نوشته وبنا خویشتن نداشت ، بعد از زمانی دیدم‌که مضمون‌آنها را دریکی‌ازقصائد خود بدین روش درج کرده است

کأن الهام فی‌الهیجا عیون | و قد طبعت سیوفك من رقاد
و قد صغت الاسنة من هموم | فما یخطرن الا فی‌فؤاد

در نامهٔ دانشوران بعد از نقل این قصیده و قصیهٔ مذکوره گوید امر این اشعار بی‌عجب نیست‌که درکتب معتبره بسه‌قائل مختلف‌الاسلوب منسوب داشته‌اند چنانچه مهذّب‌الدین احمد بن عبدالرضای سابق‌الذکر درکتاب تحفة‌الذخائر بهمین‌ناشی نسبت داده ومحدّث نیشابوری بابن‌الفارض‌آتی‌الذکر منسوبش داشته وصاحب کفایة‌الخصام از عمرو بن‌عاص صاحب معاویه‌اش دانسته‌که در روز غدیر خم‌گفته است وخود صاحب نامه درتأیید قول اوّل‌گوید ظن غالب‌آن است‌که از ناشی باشد بعلّت اینکه سبك وسیاقت ومضمون ونظم این سخن را نه با اسلوب صدر اوّل موافقت است ونه با لسان ابن‌الفارض

وفات‌ناشی سال سیصد و شصتم یا شصت و پنجم یا ششم هجرت در بغداد واقع شد

و موافق آنچه از معالم العلماء نقل شده حسدش را سورانیدند کتابی در امامت وکتابی در علم کلام تألیف او بوده و تصانیف بسیاری بدو منسوب است حلاّءگفتن او بجهت آن است که مس و روی را بطرزی خیلی خوب نقاشی میکرد و در این صنعت مهارتی بسزا داشت و حلاء بصیغهٔ مبالغه کسی را گویند که حلیه و زینت و زیور سازد ویاخود لفظ حلاّء لقب پدرش بوده که حلیهٔ شمشیر میساخته است و بعداز وفات او لقب مشهوری پسرش سرگردید

ناگفته نماند که صاحب ترجمه ، موافق آنچه در معجم الادباء و وفیات الاعیان نوشته‌اند ناصغر موصوف میباشد و ناشی اصغرش گویند (چنانچه فوقاً مذکور داشتیم) و اینکه در روضات الجنّات و نامهٔ دانشوران اورا ناشی اکبر نوشته‌اند ظاهرا اشتباه ویا سهوالقلم کاتب است و همانا ناشی اکبر، عبدالله بن محمد نام دارد که در باب کنی بعنوان ابن شرشر خواهد آمد

(ص ۴۸ ب و ۳۸۹ ج ۱ کا و ۲۵۳ هب و ۲۳لس و ۱۹۱ ج ۳ بی و ۲۸ ج۱۳جم)

ناشی اکبر	عبدالله بن محمد - در باب کنی بعنوان ابن شرشر خواهد آمد
ناشی صغیر	همانا ناشی اصغر مذکور فوق است
ناصح الدین	احمد بن محمد - بعنوان ارجانی ابوبکر نگارش یافته است
ناصح الدین	عبدالواحد بن محمد - بعنوان آمدی عبدالواحد مذکور شده است
ناصر	تخلّص شعری ناصرالدین شاه قاجار است و ذیلاً بهمین عنوان ناصرالدین مذکور میشود
ناصر ارجانی	احمد بن محمد - بعنوان ارجانی ابوبکر مذکور گردیده است
ناصر اصفهانی	میرزا محمد - بعنوان گلکار نگارش دادیم
ناصر بخاری	معروف به درویش ناصر و خواجه ناصر، از مشاهیر شعرای فرس قرن هشتم عهد شاه شجاع ، دوّمین حکمران آل مظفر (۷۶۰-

۷۸۶هـ =دس - دغو) میباشد که صاحب ذوق وحال وسالکی بوده حمیده خصال، درویش

مشرب و لاابالی ، پیوسته باکلاهی نمدی درسر وحرقه‌ای کهنه در بر وکتابی کهنه در بغل سیاحت میکرد و پیرامون علائق دنیوی نمی‌گشت وار او است

دل مجروح را پروای تن نیست / شهید عشق ، محتاج کفن نیست

مرا دل می‌کشد جایی که آنجا / صبا را زهرهٔ آمد شدن نیست

ما را هوس صحبت جان‌پرور یار است / ورنه غرض ازباده نه مستی نه‌خمار است

آتش نفسان ، قیمت میخانه شناسند / افسرده دلان را بخرابات چه کار است

در مدرسه کس را نرسد دعوی توحید / منزلگه مردان موحّد سر دار است

تسبیح چه‌کار آید و سجّاده چه باشد / بر مرکب بی‌طاقت روح اینهمه بار است

ناصر اگر از هجر ننالد عجبی نیست / مهجور ز یار است وپریشان ز دیار است

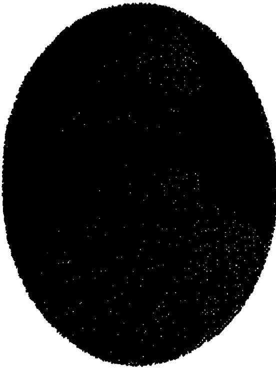
روزی ناصر در بغدادکنار دجله با سلمان ساوجی سابق‌الذکرملاقات‌کرد، پیش‌ازشناسائی، سلمان‌پرسیدکه چه‌کسی؟گفت مردی غریب شاعر، سلمان برای امتحانش‌گفت **دجله‌را امسال رفتاری عجب مستانه بود** پس ناصر فی‌الحال‌گفت **پای در زنجیر وکف برلب مگر دیوانه بود** لطف طبعش را تحسین کرده و بخانه‌اش برد و چند روزی بوظائف ضیافت قیام نمود وفات ناصر درسال هفتصد و هفتاد و نهم هجرت واقع‌گردید

(ص ۲۵۹ ص و ۴۵۴۸ ح ۶ س و ۵۶ مجل)

ناصرحسین سید ناصرحسین ملقّب به **شمس‌العلما** ، فرزند صاحب‌عبقات سید حامد حسین سابق‌الذکر (متوفی سال ۱۳۰۶ﻫ = **عشو**) عالمی است متبحّر فقیه اصولی محدّث رجالی کثیرالتتبّع وسیع‌الاطّلاع دائم المطالعة ، از اعاظم علمای امامیّهٔ هندوستان و مفتی و مرجع اهالی‌آن سامان‌که از والد معظّم خود و سید محمد عباس تحصیل مراتب علمیّه‌کرد ، درتمامی فضائل وکمالات بمشابهت طاق و پدر والاگهر خود را وارث بالاستحقاق وآن منبع فضل و شرف را نعم‌الخلف ومصداق این شعر بود

زنده است کسیکه در دیارش / باشد خلفی بیادگارش

فرّخ رخ آن پدر که چو وی باشدش پسر
خرّم دل آن پسر که چو او باشدش پدر



عکس سید ناصر حسین -۱۱

این عکس در کتابخانه خود با بزرگترین سعی برداشته شده است

از تألیفات و آثار قلمی سید ناصر حسین است

۱- اثبات ردالشمس لأمیرالمؤمنین ع و دفع ما اورد علیه من الشبهات ۲- تتمیم عبقات الانوار والد معظم خود و تا حال چند مجلد از آن طبع شده است **۳- دیوان الخطب ۴- دیوان الشعر ۵- المواعظ ۶- نفحات الازهار فی فضائل الائمة الاطهار ع**

ولادت صاحب ترجمة در نوزدهم جمادی الاخرة هزار و دویست و هشتاد و چهارم هجرت میباشد و در بیست و پنجم ذیحجة سال هزار و سیصد و شصت ویکم هجری قمری برحمت ایزدی نایل شد و هریك از چند جملهٔ **ناصر الحفاظ = ۱۳۶۱ وچشم براه لطف خاص ۱۳۶۱ و قضی نحبه ناصر آل طه = ۱۳۶۱ و منطق بی نطق و سرگشته = ۱۳۶۱ و کلام خموش و برق زده = ۱۳۶۱ ومعقول ومعقول ازحسرت ناله کنان = ۱۳۶۱** مادهٔ تاریخ وفات او میباشد اما **سید ذاکر حسین** برادر ناصر حسین نیز از علمای هند عصر ما میباشد و **حواشی برکتاب عبقات** مذکور فوق والد ماجد خود نوشته و شرحی دیگر بدست نیامد

(ص ۱۰۸ ج ۱ عه و ۱۷۷ هب وغیره)

ناصر الحق

حسن بن علی - بن حسن بن علی بن عمر اشرف بن الامام السجاد علی بن الحسین ع ، مکنّی به **ابومحمد** ، ملقّب به **ناصر الحق و ناصر الدین و ناصر کبیر**، موصوف به **اطروش و اصم** جدّ مادری سید مرتضی وسید رضی ومادرشان فاطمه دختر ابومحمد حسن بن احمد بن ابی محمد ناصر الحق حسن بود وموافق نقل معتمد ، سید مرتضی درشرح مسائل ناصریّه ضمن وصف اجداد مذکورین خود گوید اما ابومحمد ناصر کبیر حسن بن علی، فضیلت او درعلم و زهد وفقاهت اظهر من الشّمس میباشد و او است که دین مقدّس اسلامی را در بلاد دیلم منتشر کرد و مردم را از غروب ضلالت وجهالت نجات داده وبشاهراه هدایت آورد، اوصاف حمیدهٔ او خارج ازحدّ حصر

بوده و قایل حقا و انکار نمیباشد . از ابن ابی‌الحدید نیز نقل است که ابومحمد حسن بن علی فوق ، صاحب سیف و قلم ، از اکابر و محققین علما وفقهای امامیّه ، شیخ طالبیین و عالم و زاهد و ادیب و شاعر ایشان و ملقّب به ناصرالحق بود، جنگهای بزرگی بین او و سامانیان واقع و بلاد دیلم و جبل را تملک نمود و در تحفةالمقال گوید

والسید الناصر للحق الاصم جد المرتضی عالم لایتهم

بالجمله، علاوه بر کلمات مذکورهٔ سید مرتضی ، علاّمه و نجاشی و بعضی از اجلاّی دیگر هم به معتقد امامت بودن وی تصریح کرده‌اند اینکه طایفهٔ زیدیّه درطبرستان بامامت وی معتقدشده وابن‌شهرآشوب نیز اشتباهاً بامام زیدیّه‌اش موصوف داشته قادح درجلالت او نمیباشد و موافق آنچه ازشیخ بهائی و ریاض‌العلما وبعضی دیگر ازمتتبّعین نقل‌شده خودش از این قضیه تبرّی میکرده است در ریاض‌العلما گویدکه ازعلمای زیدیّه نزی و مانند اسم خود حسن‌الاعتقاد بوده و نظائرآن زیاد است‌که بسیاری از اتباع ، متبوع خودشان را باوصافی متصّف‌دارندکه برخلاف رضای‌او میباشد ، چنانچه‌جمعی بالوهیت وخالقیّت‌حضرت‌امیرالمؤمنین ع معتقد بودند وهرچه‌آن‌حضرت تبرّی می‌کرد دراصرار خودشان‌میافزودندتاآنکه‌ایشان‌را درآتش‌سوزانید. ظاهرآن‌است‌که مرادابن‌شهرآشوب نیز معتقد بامامت وی بودن زیدیّه است نه اینکه خودش مدّعی امامت بوده است علاوه‌که اگر خود ناصرالحق داعیهٔ امامت داشتی نواش سید مرتضی باآن همه جلالت علمی‌آفاقی وتعصّب مذهبی وقرب‌نسبی و زمانی و اطّلاعات خارجی و تاریخی‌که نسبت بحال او داشته و بالقطع بیشتر از دیگران است اورا بقرار مذکور فوق نستودی

با قطع نظر ازهمهٔ اینها تألیفات‌خود ناصرالحق بهترین معرّف حال‌او میباشد

۱- **اصول‌الدین** ۲- **الأمالي** دراخبار و بسیاری ازفضائل عترت طاهره را حاوی‌است ۳- **الامامةالصغیر** ۴- **الامامةالکبیر** ۵- **امهات الاولاد و احکام بیعهن** ۶- **انساب الائمة و موالیدهم الی صاحب‌الامر ص** ۷- **الایمان والنذور** ۸- **تفسیر قرآن مجید** که بتفسیر اطروش معروف و درمطاوی مطالب‌آن با هزار بیت شعر احتجاج‌کرده وغیراینهاکه تا صد تألیف بدو نسبت داده‌اند

اما لقب اصم و اطروش که بمعنی ناشنوا میباشد بجهت آن بوده که رافع بن هرثمه با تازیانه‌اش زده ویا دریکی از محاربات ، جراحتی بسرش رسیده و این تازیانه یا جراحت سبب ناشنوائی و ثقل سامعهٔ وی شده و بهمین لقب مشتهر گردیده است . وفات ناصر بسال سیصد و دویم یا چهارم هجرت درآمل طبرستان در هفتاد و نه سالگی واقع شد ویا موافق جمعی از ارباب سیر مقتول گردید، قبرش هم درآنجا معروف است و قصّهٔ مشهوری هم دارد و بسط زاید را موکول بکتب مربوطه میدارد .

(کتب رجالیه و متفرقات ذریعة وص ۱۶۷ت)

ناصرخسرو علوی اصفهانی بلخی ، بن خسرو بن حارث بن علی بن حسن بن محمد بن علی بن موسی الرضا ع - ویا خود حارث مذکور پسر عیسی بن حسن بن محمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا ع میباشد بهرحال نام اصلیش ناصر، لقب وی هم مانند اسم پدرش خسرو، کنیه‌اش ابومعین واز مشاهیر شعرا و عرفا بلکه فلاسفه و حکما و اعجوبهٔ روزگار واز نوادر زمان و جامع علوم ظاهریّه و باطنیّه بود درفقه وحدیث ومراتب حکمیّه وعرفانیّه وفلسفیّه یدی طولی داشت، دراشعارش به حجت تخلّص میکرد ، بجهت کثرت اقوال و کلمات حکیمانه‌که داشته بلکه ازآثار حکما بوده به حکیم موصوفش نموده و حکیم ناصر میگفتند بلکه گاهی به سیدالحکما ملقّب‌اش میداشتند

خلاصهٔ ادوار زندگانی او بعد از تطبیق کامل مدارک موجوده آنکه **ولادت او** درسال سیصد و نود و چهارم هجرت واقع شد ، درنه سالگی قرآن و احادیث بسیاری را حفظ کرد ، پنج سال دیگر در تحصیل علم صرف ونحو ولغت وعروض وقافیه بسر برد، سه سال نیز در رمل و نجوم و هیئت پرداخت تا پس از هفده سالگی یا زده سال هم در تکمیل فقه و تفسیر و اخبار وناسخ ومنسوخ و وجوه قرائات مختلفه صرف اوقات نمود، قریب بهفتصد تفسیر مطالعه کرد ، بسیاری ازکتب فقهی و اخباری متداوله و جامع کبیر و سیر کبیر محمد بن حسن شیبانی حنفی را خواند ، همچنین کتاب شامل بنام حضرت

رصا ع را (که ظاهراً همین فقه رضوی مشهور بین‌العلما است) خواند و بعد از تفطن تفاوت این دوکتاب شامل وکتاب شیبانی، اوّلی را مصاحب‌خود نمود، درسی ودوسالگی مشکلات تورات و انجیل را بفضلای یهود و نصاری آموخت، علاوه برمراتب عالیهٔ علمیّهٔ عقلیّه و نقلیّه درعلوم غریبه وتصرفات درامور عجیبه و تسخیر جنّ وعلم‌طلسمات و نیرنجات نیز دستی توانا داشت، با عارف بلاثانی، شیخ ابوالحسن خرقانی (متوفّی سال ۴۲۵ه‍ ق = تکه) ملاقات‌کرده واز وی‌کسب آداب و فنون طریقت نمود، چندی درخدمت‌او بتهذیب‌باطن وانجام وظائف سیر وسلوك‌اشتغال‌داشت، با ریاضات فوق‌الطّاقة امرار حیات می‌نمود بطوری‌که‌گویند (والعهدة علیهم) ماهی فقط یك مرتبه صرف طعام میکرده است

مدتی هم بنواحی‌گیلان و رستمدار و مصر و شام و ایران و فلسطین و حجاز و بلخ و بدخشان و خراسان و جزیرةالعرب سیاحتهاکرد، درمصر و بغداد بوزارت رسیده و ازطرف خلیفه برسم سفارت نزد رئیس ملاحدهٔ اسماعیلیّه رفت سیاحتنامه‌ای دایر بمسافرتهای ایران و شام و فلسطین و مصر و جزیرةالعرب نوشت، مشهودات خودراکه دراین مسافرتها دیده و لطائف و محاوراتی راکه بین او و اکابر بلاد واقع‌شده نگارش داد، همین‌سیاحتنامه بااصل متن فارسی وترجمهٔ فرانسوی‌آن باهتمام بعضی‌ازمستشرقین درپاریس طبع شده‌است دراثنای این‌مسافرتها با فضلای هردیاری مباحثات علمی‌کرد، از طرف اهل ظاهرکه نسبت بحقایق عرفانی بیگانه بوده و قابلیّت درك بعضی‌ازمطالب دقیقهٔ عمیقه را نداشتند بسوء عقیده متّهم شد بلکه مورد تحقیر وتکفیر ایشان‌گردید، بالخصوص بعدازتفسیرقرآن مجیدکه درهمان‌اوقات سفارت‌بامر و اجبار رئیس‌اسمعیلیّه نوشته واز راه تقیّه بعضی ازآیات شریفه را موافق مسلك ایشان تأویل نموده بود بیش از پیش مورد طعن و تکفیر علمای وقت بوده و بالحاد و زندقه‌اش متّهم داشتند تاآنکه بدست جمعی از شاگردان خودش بقتل رسید ویا بنوشتهٔ ریاض‌العارفین با هزار مشقّت از چنگ رئیس ملاحده مستخلص شد، بهرجاکه میرفت بار جبر تکفیر می‌شنید تا در

نیشابور با برادر خود ابوسعید، بجهت اصلاح و مرمت موزهٔ خود بدکان موزه دوزی رفت، ناگاه درآخر بازار غوغائی برخاست، موزه‌دوز نیز پی آن غوغا رفت، در برگشتن پارهٔ گوشتی برسر درفش کرده بود، درجواب سئوال ازحقیقت قصه گفت یکی ازشاگردان ناصرخسرو بدین‌شهر آمده واشعار اورا میخواند مردم نیزقربتاً الی‌الله بجهت‌ثواب‌آخرت اوراکشتند من نیز بهمین‌جهت قدری ازگوشت اورا برسر درفش کرده وآوردم پس‌ناصر بدان موزه‌دوز گفت‌آن موزه را زود بمن بده، دیگر درشهری‌که نام ناصرخسرو بزبان آید و شعر اورا بخوانند نخواهم‌ماند ودرهمان‌حال از نیشابور بیرون رفت ودرمغاره‌ای ازکوهستانات بدخشان منزوی و سالها بریاضت و عزلت گذرانید و مشمول احترامات اهالی‌آن نواحی‌گردید تا درسال چهارصد وبیست و هشتم یا سی و یکم یا هشتاد ویکم هجری قمری درهمان مغاره وفات یافته و مدفون‌گردید

بملاحظهٔ سیاحتنامهٔ مذکورکه حاوی مشهودات وی از چهارصد و سی وچهار تا چهل و یك هجری میباشد دوتاریخ اوّلی دور از صحت بوده و تاریخ سیمی را تأیید مینماید اما سال پانصد وسی وچهارم هجرت‌که مجمع‌الفصحاء تاریخ وفات‌ناصرخسرو نوشته دیگر مستبعد بوده وبا تاریخ ولادت اوکه فوقا از خود مجمع‌الفصحا نقل‌کردیم التیامی ندارد وبنا برآن باید ناصر درحین وفات صد وچهل سال داشته باشد وکسی از ارباب سیر از معمّریتش ننوشته است و ملاقات او با حکیم قطران نیز تحت عنوان قطران مذکور شد

عمدهٔ مذهبی ناصرخسرو درکلمات ارباب تراجم بین ملحد و زندیق و تناسخی و عارف موحّد و سنّی و شیعی زیدی یا اسماعیلی بودن مردّد میباشد بعضی‌از ایشان درتأیید تشیّع ناصر، سه شعر سنائی راکه درشرح حال‌ش نوشتیم (و اوّل‌آنها جملهٔ گو بدکه پیغمبر الخ میباشد) برخلاف مشهور باو نسبت داده‌اند در مستدرك گویدکه ناصرخسرو حظّی در دین نداشته وکلام او شایستهٔ اعتماد نبود و بمراحل دور از این عوالم است در قاموس‌الاعلام‌گویدکه احوال ناصرخسرو ازقبیل معمّا است وهم اثر

بحکم پاره‌ای قرائن قویّه اسماعیلی بودنش را تأیید نمائیم قضاوت دراین موضوع را اگر مقتضی باشد بعهدهٔ خود ارباب رجوع محول میداریم

تألیفات وآثار قلمی ناصرخسرو بدین شرح است

۱- **الاکسیرالاعظم** درحکمت ۲- **دستوراعظم** ۳- **دیوان‌اشعار** او که بضمیمهٔ **رساله و روشنائی‌نامه** و **سفرنامه** و **سعادت‌نامهٔ** خود او درطهران چاپ شده‌است ۴- **رساله‌ای نثری** درجواب بود وبه سئوال فلسفی ومنطقی ولغوی وطبعی ودینی وتأویلی وغیره ۵- **روشنائی‌نامه** که منظومهٔ فارسی‌است ومذکور شد ۶- **زادالمسافر** یا **زادالمسافرین** که موافق عقائد اسماعیلیه از روی قواعد حکمی و فلسفی تألیف و در برلن چاپ شده است ۷- **سعادت‌نامه** که مذکور شد ومنظومهٔ‌فارسی‌است ۸- **سفرنامه** که‌مذکورشد ودربرلن وپاریس‌نیزچاپ وظاهراًهمان‌ساخت‌نامه است ۹- **ساخت‌نامه** که فوقاًمذکورشد ۱۰- **قانون‌اعظم** ۱۱- **کنزالحقائق** ۱۲- **المستوی** درفقه اما اشعار وی بسیار وبا دیوان او که دسترس عموم است حاجتی بنقل‌آنها نیست و ازطرائف‌آنها **قصیدهٔ دالیهٔ** او است‌که درجواب قصیدهٔ سؤالیهٔ حکیم مجدالدین‌کسائی سابق‌الذکر در وصف عقل و روح گفته است

بالای هفت چرخ مدوّر دوگوهرند | کز کاینات و هرچه درو هست برترند
بی‌دانشان ، اگرچه نکوهش‌کنندگان | آخر مدبّران سپهر مدوّرند
گوئی مراکه جوهر دیوان رآ سست | دیوان این زمان همه ازگل مخمّرند
جزآدمی نزاد زآدم دراین جهان | اینها زآدمند چرا جملگی خرند
دعوی‌کنند آنکه براهیم زاده‌ایم | چون نیك بنگری همه شاگردآزرند
در بزمگاه ، مالك شاخ ربابه‌اند | این ابلهان‌که در طلب حوض‌کوثرند
این سنّیان‌که سیرتشان بغض‌حیدراست | حقّاکه دشمنان ابوبکر و عمرند
واما بکه هست شان بابوبکر دوستی | چون دوستندچون‌همگی‌خصم‌حیدرند
گرعاقلی زهردو جماعت سخن مگوی | بگذارشان بهم‌که نه افلح نه قنبرند

وبعضی‌دیگرازابیات‌این‌قصیده‌رادرشرح‌حال‌کسائی‌حکیم‌مجدالدین‌مروری‌مذکورداشتیم

(ص ۶۰۷ ج ۱ مع و ۷۶۲ ت و ۳۴۳ مس و ۴۵۴۸ ج ۶ س وغیره)

ناصر الدولة حسن بن ابی‌الهیجاء عبدالله بن حمدان - بن‌حمدون بن‌حارث بن نعمان یا لقمان تغلبی که به ابومحمد مکنّی و بجهت انتساب جدّش به حمدانی موصوف میباشد در بدایت حال سیابت از طرف پدر صاحب موصل و نواحی‌آن بود ، در سال سیصد و هفدهم هجرت بعد از وفات پدر صاحب بالاستقلال‌آن نواحی‌گردید توضیح این اجمال‌آنکه حمدان مذکورکه جدّ ناصرالدّولة و سرسلسلهٔ آل‌حمدان (بنی‌حمدان) است و هریك از افراد این خانواده بجهت‌انتساب‌او به حمدانی موصوف میباشد بقبیلهٔ بنی‌تغلب ازقبائل عرب منسوب وازامرای معتضدبالله شانزدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۷۹-۲۸۹ه = رعط -رفط) بوده وپسرش ابوالهیجا عبدالله حمدانی نیز از طرف هفدهمین ایشان مکتفی‌بالله (۲۸۹-۲۹۵ه = رفط -رصه) بایالت موصل ودفع اکراد یزیدی مأمور و باکمال نفوذ و اقتدار حکومتی قریب باستقلال مینمود، درخلال این‌احوال‌پسرش حسن بن ابی‌الهیجا حمدانی نیابت ازپدر صاحب و والی‌موصل ونواحی آن‌بوده تا درسال سیصد وهفدهم یا بیست و دویم هجرت ، ابوالهیجا در واقعهٔ قاهر بالله پسر معتضد مذکور مقتول شد وپسرش حسن، خلف وی‌گردید، درموصل ونواحی بطور استقلال حکومت راند، درموقعی‌که متقی بالله بیست ویکمین ایشان(۳۲۹-۳۳۳ه = شکط - شلح) درسال سیصد و سی‌ام بموصل‌آمد حسن و برادرش ابوالحسن علی حمدانی هردو درخدمت خلیفه مشمول مراحم شدند وبامتیازات سیاری نایل‌آمدند، حسن بلقب ناصرالدولة مفتخر و بحکومت موصل ونواحی منصوب‌گردید ، علی نیز بلقب سیف‌الدوله ملقّب و بایالت حلب و مضافات‌آن نامزد شد پس‌ازآن‌که معزّالدولهٔ دیلمی در سال سیصد و سی و چهارم هجرت بغداد را مسخّر نمود ناصرالدوله تاب مقاومت در موصل نیاورد و برادرش سیف‌الدوله ملحق شد اینك دولت آل‌حمدان صورت اتّحاد بزخود گرفت ، سیف‌الدولة با نصارای شمال سوریه و فرنگیهائی‌که حمله برسوریه داشته‌اند محاربات سیاری‌کرده و دراغلب غالب شد ، بآناطولی نیز حمله برد، تاآماسیه رفته و غنائم سیاری آورد ،گرد وغباری راکه در محاربات مختلفه بر بدن و روی و رخسارش

جمع میشده گردآورده و خشتی باندازهٔ کف دست درست کرد ، همان خشت را بحسب وصیّت خودش در لحد زیررویش گذاشتند سیف‌الدولة در میان ملوك بنی‌حمدان که تماماً با صباحت روی وفصاحت‌زبان وسماحت دست و رجاحت‌عقل‌امتیازدارند سیادت ایشان معروف و واسطة‌العقد ایشان بشمار میرفت ، دربار او مجمع ادبا وشعرا وفضلا ، خودش نیز ادیب شاعر ماهر علم‌دوست و معارف‌پرور بود ، شعر خوب را بسیار دوست میداشته و قریحهٔ شعریّه‌اش بس‌عالی بوده‌است گویندکنیزکی داشته ازشاهزادگان روم در نهایت جمال و بجهت‌کثرت محبّت سیف‌الدولة‌که بدو داشته محسود دیگران‌گردید وسوءقصدی در بارهٔ وی‌داشته‌اند سیف‌الدولة هم از راه احتیاط اورا بقلعهٔ‌محکمی‌فرستاده و این شعر را انشا نمود

راقبتنی العیون فیك فاشفقـــــــت ولم اخل قط من اشفاق
و رایت العدو یحسدنی فیـــــــك، مجدا بانفس الاعلاق
فتمنت ان تکونی بعیدا والذی بیننا من‌الودباق
رب هجر یکون من خوف هجر و فراق یکون خوف فراق

وقایع و اخبار سیف‌الدولة‌که با متنبّی و سری رفاء و ببغا و دیگر اکابر شعرای وقت داشته بسیاراست، عهد او ازحیث قدرت و سطوت ومعارف وترقّیات علمیّه مشعشع‌ترین اوقات دولت‌آل‌حمدان میباشد **وفات سیف‌الدولة** روز جمعه بیست و پنجم صفر سیصد وپنجاه وششم هجری قمری بامرض حبس‌البول درحلب واقع‌شد، جنازه‌اش‌را بمیافارقین نقل داده و درمقبرهٔ پدرش ابوالهیجا دفن‌کردند

بعد از وفات او پسرش **ابوالمعالی سعدالدولة‌حمدانی** و بعد از وفات سعدالدولة نیز پسرش **ابوالفضائل حمدانی** چندی در حلب حکومت راندند تاآنکه حلب مسخّر فاطمیّون شد و دولت‌آل‌حمدان منقرض گردید

بعد از وفات سیف‌الدولة برادرش ناصرالدولة ازکثرت محبّتی‌که نسبت بوی داشته باختلال حواس ومشاعر مبتلاگردید بحدی‌که نزد اولاد و خانواده وعشیره‌اش نیز موهون شد و بقلعهٔ اردشت معروف بقلعهٔ کواشی نقلش داده ودر زندانش‌کردند تاآنکه

عصر روز جمعه دوازدهم ربیع‌الاول سیصد و پنجاه وهفتم یا هشتم هجرت درگذشت ودر تل‌توبه ازشهر موصل بخاکش سپردند موافق نوشتهٔ قاموس‌الاعلام اگرچه ابراهیم وحسین پسران ناصرالدولة بعد از وفات پدرشان باجازهٔ شرف‌الدولهٔ دیلمی بطرف مصر رفته و درحین ورود موصل والی آنجا را کشتند ، ملك موروثی پدرانشان را تملك نموده وسه سال هم حکومت کردند لکن سال سیصد و هشتادم هجرت محکوم بزوال و فنا شده و آن‌همه کوششهای ایشان که در تسخیر ملك موروثی‌شان متحمل بوده‌اند بهدر رفته و بی‌نتیجه ماند توان گفت که آخرین حکمران آل‌حمدان ابوالفضائل مذکور پسرسعدالدولهٔ فوق است بلکه ازآنروکه ابوالفضائل نیزفرصتی برای اجرای حکومت نیافته درحقیقت آخرین ایشان همان سعدالدولة میباشد و اصل حکمران سلسلهٔ آل‌حمدان ، ناصرالدولة و سیف‌الدوله و سعدالدولة و تمامی مدت حکومت این خانواده (بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام) درحدود شصت سال بوده‌است

احمد رفعت گوید بنی‌حمدان یکی از قبائل عرب میباشدکه درسال سیصد و بیست و سیّم هجرت بدستیاری ناصرالدولة حکومتی درموصل و حلب تشکیل داده و درسال سیصد و شصت وهشتم منقرض گردیدند درمجالس‌المؤمنین گوید حکومت بنی‌حمدان از سال دویست و نود و دویم هجرت تا نود ونه سال دیگر امتداد داشت و درسال سیصد و نود ویکم منقرض گردیدند پرواضح است که این اختلافات ناشی ازاختلاف نظرمورّخین درکیفیّت حکومت بعضی ازحکام وملوك میباشدکه بعضی از ایشان ایّام‌ضعف وازپاافتادگی ملوك را نیزکه محض اسم بوده داخل درحساب کرده و جزو ایّام حکومت دانسته‌اند و بعضی دیگر فقط ایّام شوکت و اقتدار را دورهٔ سلطنت شمرده و ایّام ضعف را کالعدم پنداشته‌اند ونظائرآن بسیار است

ناگفته نماندکه نوهٔ ناصرالدوله **ذوالقرنین حمدانی** که پسرحمدان بن ناصرالدولهٔ فوق وملقّب به **وحیدالدولة** ومکنّی به **ابوالمطاع** بوده‌شاعری‌است ظریف وخوش‌قریحه که درمقاصد عالیه اشعار ظریفهٔ بسیاری گفته واز او است

ابی لاحسد لا فی اسطر الصحف	اذا رأیت اعتناق اللام للالف
وما اظنهما طـال اعتناقهما	الا لما لقیا من شدة الشغف

ومسترشد للرأی قلت له استمع	کفاك رشادا ان اقول وتسمعا
و بنت نعدادا لفقدی تفجعت	و حق لمن فارقت ان یتفجعا
ولا غرو ان تأسی بلاد سکنتها	علی اذا ماسرت عنها مودعا

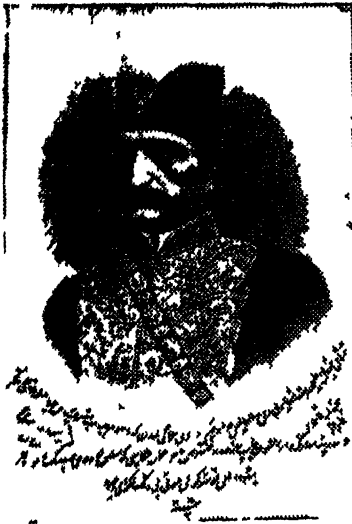
ذوالقرنین درماه رجب چهارصد وچهاردهم هجرت ازطرف ظاهر بن حاکم عبیدی صاحب دیار مصریّه متقلّد حکومت اسکندریّه و نواحی آن بوده و بفاصلهٔ یکسال بدمشق برگشت، درماه صفر چهارصد و بیست وهشتم درگذشت ولفظ ذوالقرنین نام اصلی وی بوده ولقب نیست (ص ۱۵۲ و ۲۰۰ و ۴۰۰ ج ۱ کا و ۱۹۸۱ ج ۳ س و ۱۲۷ ج ۳ مع و ۱۸۹ لس)

ناصرالدین — **احمد بن محمد بن محمد** - بعنوان قاضی احمد بن محمد بن محمد نگارش یافته است

ناصرالدین — **احمد بن محمد بن منصور** - در باب کنی بعنوان ابن منیر احمد بن محمد میآید

ناصرالدین — **سعید بن مبارك** - درباب کنی بعنوان ابن الدهان خواهد آمد.

ناصرالدین شاه — **بن محمد شاه بن عباس میرزا بن فتحعلیشاه قاجار** - شب یکشنبه ششم ماه صفر هزار و دویست و چهل و هفتم هجری قمری در تبریز آذربایجان از مخدّرهٔ معظّمه بانو مهد علیا دختر امیرمحمدقاسم خان و دخترزادهٔ فتحعلی شاه متولد شد، بعد از وفات محمد شاه درسال هزار و دویست و شصت و چهارم بسلطنت رسید، پنجاه سال فرمانفرما وحکمران بالاستقلال کشور ایران وعهداو مشعشع ترین دورهٔ سلطنت قاجاریّه بود، درمذهب اثنی عشری و محبت خانوادهٔ رسالت ص اعتقادی راسخ داشت، بزیارت حضرت رضا ع مشرّف و محض افتخار خدمت باهل بیت عصمت مقداری از صحن مقدّس رضوی ع را جاروکرد، درسال هزار و دویست وهشتاد وهفتم بعتبه بوسی ائمّهٔ عراق ع رفت و مخارج گرافی محض احیای مذهب مصروف نمود، در بغداد درحدود صد هزار تومان بهتزیینات مرقد امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی



عکس ناصرالدین شاه قاجار -۱۲

خرج کرد، درحین ورودکربلا بعدازغسل زیارت، تشرّف بحرم حضرت ابوالفضل ع را تصمیم داد ، اطرافیان جسارتاً بعرض رسانیدندکه معمولاً تشرّف بحرم حسینی را مقدّم میدارند درجواب فرمودکه این دستگاه سلطنت است و باصول آن من آشناتر از شما هستم کسی که بخواهد بحضورشاهنشاه برود باید نخست، وزیر دربار را دیده واستجازه نماید

در حرم مطهّر حسینی نیز که خلوت کرده بودهاند خواستار روضه‌خوانی شد، فوراً سیدحبیب روضه‌خوان عرب حسب‌الامر همایونی حاضر شد، درپیشروی قبرمطهّر ایستاده وعرض‌کرد ای‌جدّ مظلوم، ناصرالدین عرض میکند فراموش نمیکنم آن ساعتی راکه در عرصهٔ کربلا یکّه و تنها پشت به نیزه کرده و هَلْ مِنْ ناصِرٍ میگفتی ایناک آمدم ولی افسوس بعداز وقت آمدم، شاه ازکثرت بیتابی غش کرده و بیحال شد ، برواق مطهّرش آوردند و بحکم الناس علی دین ملوکهم درباریان وی نیز بنا بنای مساجد و تزیینات و تعمیرات مشاهد مقدّسه و طبع کتب دینیّه و اقامهٔ مجالس دینی وغیرآنها مصدر خدمات مذهبی بزرگی بودهاند ناصرالدین شاه درنظم ونثر وادبیّات فارسی ماهر و سفرنامهٔ اوکه جریانات مسافرت خود باروپا را بقلم خودش نوشته چاپ شده و معروف است اشعارش متوسط بوده وبه ناصر تخلّص میکرد و اگرچه در جایی ازکتب متداوله بنظر نرسیده لکن موافق آنچه درالسنه دایر ومشهور میباشد اشعار ذیل را بدو منسوب دارندکه درمسافرت عتبات درکربلای معلّی گفته است

حرّم دلی که منبع انهار کوثر است — کوثرکجا ز دیدهٔ پراشك بهتر است

نام‌حسین‌وقبرحسین(کرب‌وبلاجا)هردودلربا است — نام علی اکبر ازآن دلربا تر است

رفتم بکربلا سر قبر هرشهید — دیدم‌که تربت شهدا مشك وعنبر است

هریك شهید مرقد او چار گوشه داشت | شش گوشه یك ضریح در این هفت کشور است
پرسیدم از کسی سببش را بگریه گفت | پائین پای قبر حسین قبر اکبر است
پائین پای قبر علی اکبر جوان | هفتاد و یك شهید چو خورشید انور است
در سمت راست مرقد، یك پیر جلوه کرد | در گوشهٔ رواق که نزدیکی در است
پرسیدم از مجاورم اینجا مزار کیست | گفتا حبیب نور دو چشم مظاهر است
در جنب نهر علقمه دیدم یکی شهید | گفتم چرا جدا ز شهیدان دیگر است
گفتا خموش باش که عباس نامدار | منظور او ادب بجناب برادر است
رفتم بخیمه گاه و شنیدم بگوش دل | آنجا فغان زینب و کلثوم اطهر است
وارد شدم به حجلهٔ داماد شاه دین | دیدم عروس قاسم دستش ز خون تر است
رفتم ز کربلا بسر مرقد علی | دیدم که بارگاه علی عرش اکبر است
ناصر چو بر نجف برسید و بگریه گفت | هرصبح و شام چشم امیدم بدین در است

نیز در نجف اشرف خطاب بحضرت امیرالمؤمنین ع گوید

اسکندر و من ای شه معبود صفات | هردو بجهان، صرف نمودیم اوقات
بر همّت من کجا رسد همّت او | من خاك در ت جستم و او آب حیات

وفات ناصرالدین شاه - روز جمعه دوساعت بعد از ظهر هیجدهم ذیقعدهٔ ۱۳۱۳ هجری قمری مطابق اوّل مه ۱۸۹۶ میلادی که درصدد اجرای مراسم معمولهٔ سلطنت پنجاه ساله بوده اند بواسطهٔ عدم مساعدت تقدیر خداوندی در حرم امامزادهٔ واجب التعظیم حضرت عبدالعظیم حسنی ازخاك ری بدست میرزا رضا نامی کرمانی بقتل رسید، در بقعهٔ مخصوص بین الحرمین (حضرت امامزاده عبدالعظیم و امامزاده حمزه بن موسی الکاظم ع) مدفون گردید
(اطلاعات متفرقه)

ناصرالدین عبدالله بن عمر - بعنوان **بیضاوی** نگارش یافته است

ناصر کبیر حسن بن علی - بعنوان **ناصرالحق** مذکور افتاد

ناصرلدین الله **احمد بن مستضیء بنورالله حسن** - سی و چهارمین خلیفهٔ عبّاسی بغدادی است که در پانصد و هفتاد و پنجم هجری قمری در بیست

وسه سالگی بعدار وفات پدر بخلافت نشست ، بسیار عادل ومقتدر بود، علاوه بر توسعهٔ بلاداسلامی مساجد ومدارس و بنگاهها ومؤسّسات خیریّهٔ بسیاری تأسیس داد، بنوشتهٔ حاج شیخ عباس قمی ناصر اظهار تشیّع کرده و بمذهب امامیّه مایل بود وار اعیان الشیعة نقل است که سرداب غیبت در سامرا نیز ار بناهای ناصرلدین‌الله است ار ابن الطقطقی هم نقل است که ناصر ار افاضل و اعیان خلفا و بسیارکارآزموده وسیاسی و ماهیت وصولت بود ، به رأی امامیّه می‌رفته و بسیار دوست میداشت که کارهای رعیّت را خودش بنفسه انجام داده و مباشرت نماید شبها برای استعلام احوال رعیّت میگشت ، زیاده ارحدّ مسجد و کاروانسرا و مهمانخانه و موقوفات وآثار خیریّه بیادگارگذاشته است شاعر و مؤلف ومحدّث بوده و بسیاری ار اکابر ار وی روایت میکنند چندین کتاب تألیف داده و ارآن‌جمله کتابی است **درفضائل حضرت امیرالمؤمنین ع** ، قبر مطهّر حضرت موسی بن جعفر ع را هم مأمن قرار داده بوده که هرمقصّری بدانجا ملتجی میشد موردعفو واغماض میگردید پس چندشعری که صریح در تشیّع هستند ار وی نقل کرده است ناصرلدین‌الله بیشتر اردیگر خلفای عباسی چهل وهفت سال خلافت کرده تا درسال ششصد و بیست ودویم هجرت وفات یافت و موافق آنچه درشرح حال خواجه نصیر طوسی اشاره نمودیم در رصافهٔ دمشق مدفون گردید ودراینکه ناصرلدین‌الله درسمت پایین پای حضرت موسی بن جعفر ع قبری برای خودش تهیه کرده بوده ویکی ار قرائن مثبتهٔ تشیّع او است رجوع بشرح حال خواجه نمایند (ص ۴۵۴۹ ج۶س و۱۹۳۹ ج۳بی وغیره)

ناطق اصفهانی **ملا زمان** - ار شعرای ایرانی عهد شاه عبّاس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ه ق = عس - عع) میباشدکه ولادتش درقهپایه و نشو و نمایش دراصفهان بود، اشعارقدمارا فی الجملة تتبّع کرده و به **ناطق** تخلّص مینموده وارا واست

چومرغ دل بآن زلف آشیان کرد پریشانی مرا زنجیرنان کرد

بآن زلف پریشانی که داری نما یك روزرهم شب میتوان کرد

در اواسط سلطنت شاه معظّم درگذست (ص ۴ ۴ تذکرهٔ نصرآبادی)

ناطق اصفهانی **میرزا صادق** - از نامداران شعرای ایرانی قرن سیزدهم هجری قمری میباشد که در تاریخ گوئی وعددجوئی قدرتی عجیب داشت، دراین فن گوی سبقت از دیگران ربوده بود چنانچه عدد ابجدی هریك مصراع ازاکثر قصائدش ، مادهٔ تاریخ سال یکی از وقایع بود درتاریخ هرسائی چندین قصیدهٔ فریده بهمین اسلوب تمام مینمود، من جمله قصیده‌ای در تاریخ اتمام تذهیب ایوان وگنبد مطهر حضرت معصومه (که سال هزار و دویست وهیجدهم هجرت درتحت توجهات خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار بوقوع پیوسته) در قم انشا کرده است که مشتمل برستایش آن مخدرهٔ معظمه و مدح خاقان و توصیف گنبد مطهر و حاوی شصت و دوبیت (یکصد و بیست و چهار مصراع) بوده و عدد ابجدی هرمصراعی مطابق عدد همان سال مذکور میباشد عجب تر آنکه عدد ابجدی هریك از جملات ذیل نیز علاوه برهریك مصراع قصیده مطابق عدد همان سال است

بسم‌الله الرحمن الرحیم باسم موجود کریم=۱۲۱۸
این قصیده مسما بقصیدهٔ معجزیه است=۱۲۱۸
شصت‌ودو بیت=۱۲۱۸ یکصد و بیست‌وچهارمصراع=۱۲۱۸

از آن‌روکه از طُرف وعجائب قصائد است بنقل همهٔ ابیات‌آن میپردازد

این قبّه گلبنی است بزیور برآمده=۱۲۱۸
یا پاك گوهریست بزرار زیور آمده=۱۲۱۸
این دوحه‌ایست کامده از جنّت‌العلا=۱۲۱۸
یا کوکبی است سعد و منوّر برآمده=۱۲۱۸
این زیب عرش یاکه بود کوی‌آفتاب=۱۲۱۸
یا نور حق‌که برهمه اشیا درآمده=۱۲۱۸
این قبّه را چه اوج‌که با ارتفاع آن=۱۲۱۸
این‌قبّه راست‌اوج‌بجائی که‌پیش وی‌جا=۱۲۱۸
صدر فلك بچشم ملك احقرآمده=۱۲۱۸

وین قبّه راست‌حای سحابی که پایه‌اش=۱۲۱۸

ار اوح مهر و ماه و رحل بر تر آمده -۱۲۱۸

وین قبّهٔ رفیع بداںجا رسانده قدر=۱۲۱۸

کر قدر با سپهر برین همسر آمده=۱۲۱۸

وین قبّه و رمین رهمین رفعت‌وحلال=۱۲۱۸
تا این‌شکوه و وسعت این‌قبّه ورمین‌حا=۱۲۱۸

عرشی بدهر با فلکی دیگر آمده ۱۲۱۸

وین صحن به رصحن‌حنا بست بهر آںك=۱۲۱۸

آش به ار بقا و به ارکوبر آمده ۱۲۱۸

ار دل سؤال کردم وگفتم مرا بگو=۱۲۱۸

کین صحن ارچه‌رو، رحنان بهتر آمده -۱۲۱۸

دل‌درحواب گفت که اینك‌دراین‌سؤال=۱۲۱۸

عقل طویل قاصر و فهم اقصر آمده ۱۲۱۸

بهتر بود بحسن وعلو ارحنان درآن=۱۲۱۸

مسکن که بنت موسی بن جعفر آمده ۱۲۱۸

رهرا عفاف فاطمهٔ بنت موسی آںك=۱۲۱۸
شمس حلال فاطمهٔ بنت موسی آن حا=۱۲۱۸

بروی شرف ر فاطمه و حیدر آمده=۱۲۱۸
کاحفاد حاص فاطمه و حیدر آمده حا=۱۲۱۸

معصومهٔ که در ره ایوان ابدسش=۱۲۱۸

ارقدر وصدق حور وپری چاکر آمده -۱۲۱۸

شهرادهٔ که هردو سرا حدّش ار عطا=۱۲۱۸

با طالبان مدهب حق یاور آمده=۱۲۱۸

محدومهٔ مکرمه‌آن بحم اوح دین=۱۲۱۸

کر مهر و ماه رأس بکوش ابور آمده=۱۲۱۸

از اوج علم وفضل وادب کوکب جمیل=۱۲۱۸
ور درج حلم ومجد وشرف گوهر آمده=۱۱۲۸
جدّ آمده رسول حق و جدّه اش بتول=۱۲۱۸
با یمن عصمت از پدر و مادر آمده=۱۲۱۸
یك جدّ او سپی شرف کل کاینات=۱۲۱۸
کز جود حق زجمله رسل مهتر آمده=۱۲۱۸
یك جدّ او علیست که ازعون کردگار=۱۲۱۸
در روز جنگ صفدر و نام آور آمده=۱۲۱۸
یك جدّ او حسن علی آنك در سخا=۱۲۱۸
جدّ دگر حسین علی دان که از سخا جدا=۱۲۱۸
مولای عاصیان و شه محشر آمده=۱۲۱۸
جدّ دگر علی حسین است کار کرم=۱۲۱۸
دین داور و رحیم و رهی پرور آمده=۱۲۱۸
باشد علی برادر وی آنکه نور ماه=۱۲۱۸
عکسی ز نور اوست بدیبی برآمده=۱۲۱۸
موسی کاظم آمده باب وی و وزان=۱۲۱۸
احسان وعدل وجود وسخایی مر آمده=۱۲۱۸
به به ز جدّه اش بجهان فطرتی نکو=۱۲۱۸
درگیتی از نسب به ازو به به شیوی جدا=۱۲۱۸
به مثل جدّ عالی آن صفدر آمده=۱۲۱۸
دردهر ازحسب به از او بهتر آمده جدا=۱۲۱۸
برمسلمین ز مجد و همم کرد رهبری=۱۲۱۸
بر رایرین بجود و کرم رهبر آمده=۱۲۱۸

روی جهان ز درگـه او یـافت آبرو=۱۲۱۸

پشت فلـک سجـدهٔ او چنبـر آمده ۱۲۱۸

روی امید جملـهٔ عالم بدین در است=۱۲۱۸

حاجت هرآنچه بوده ازاین‌در برآمده -۱۲۱۸

فوج ملـک ز شوق دمـادم گشوده پر=۱۲۱۸
اهل ملک‌گشاده پر وبال روز وشب‌جا=۱۲۱۸

وز عرش برزمین پـی یکدیگر آمده=۱۲۱۸

یک جا زبهر چاکری زایران اوست=۱۲۱۸

یک جـا زبهر خـادمی این درآمده ۱۲۱۸

کردم بدل خطاب‌کـه این فـتهٔ چنین=۱۲۱۸

قدر ازکه‌یافت ازکه بزیب و فرآمده -۱۲۱۸

گفتـا بعون ایزد و سلطـان عصرآن=۱۲۱۸
گفتا ز لطف ایزد و قاآن عصرآن جا=۱۲۱۸

کـو راز لطف فتح علی یـاورآمده ۱۲۱۸

سلطان عهد فتحعلی شـاه آن کـز او=۱۲۱۸

بستـان ملک وگلشن جـا برآمده=۱۲۱۸

زیب و نشاط دهر همه‌کشورآمده جا ۱۲۱۸

آن پـادشاه کـز اثـر عدل و داد او=۱۲۱۸

شهباز وکبـک هم پر وهم شهپرآمده—۱۲۱۸

بستان ملک الخ جا

آن خسرو زمین‌کـه باوج قـدوم او=۱۲۱۸

اورنگ و ملک را بفلک سر برآمده=۱۲۱۸

کشورگشای عـالم و زین ملوك آن=۱۲۱۸
کـر او کمال و قـدر بهر کشورآمده=۱۲۱۸
فرماندهی کـه برد کمین سدهٔ سراش=۱۲۱۸
هرشاه بـوده بـده و فرمان برآمده=۱۲۱۸
عبد ومطیع و بنده وفرمان برش رحان=۱۲۱۸
کسرای ورای وسحر واسکندرآمده=۱۲۱۸
حاقان برای بـندگی او ز ملك چین=۱۲۱۸
حاقان بعدل چاکر وی آمده زچین حا=۱۲۱۸
ار طـرف روم رایـر او قیصرآمده=۱۲۱۸
ور روم بنده اش ز مس قیصرآمده حا=۱۲۱۸
ار بهـر سود بردر دربـار عدل وی=۱۲۱۸
ار راه عجز بـر در دربـار عدل اوحا=۱۲۱۸
نوشیروان ز وجـد روان ار سرآمده=۱۲۱۸
وی را هرار بنده بودکر شکوه وشأن=۱۲۱۸
هر بنده صدملك شه وصد سحرآمده=۱۲۱۸
هم آن بداوران ز سحا آمده کفیل=۱۲۱۸
هـم آن سروران ز عطا سرورآمده=۱۲۱۸
با امن شاه آمـده دادار ملك ودین=۱۲۱۸
بـا عدل شاه صاحب بـوم و برآمده=۱۲۱۸
تیهو حلیس و موس بـاز حری شده=۱۲۱۸
تیهو بزیرچـنگل شاهین نموده حا حا=۱۲۱۸
آهـو انیس و حـارس شیر برآمده=۱۲۱۸
واهـو مدام همسر شیر بـرآمده حا=۱۲۱۸
ارعالمش فرون صف میدان ومعرکه=۱۲۱۸
ار انجمش فـرون سپه ولشکرآمده=۱۲۱۸

رمح و حسام آن شه دوران بگاه حرب=۱۲۱۸
صمصام و رمح شاه چوموساکه سرد حا=۱۲۱۸

بیضا بچنگ گاهی وگاه اژدر آمده=۱۲۱۸

انجم سپاه ماه رکاب و فلک خیام=۱۲۱۸

مهر از سرای شاه همی افسر آمده ۱۲۱۸

شمشیر و برم ومحلس ومیدان وطبل وی=۱۲۱۸
شمشیر وطبل ومحلس عالی و برم وی حا=۱۲۱۸

زاوصاف هریك از دگری اشهر آمده=۱۲۱۸

از مهر او سرم ولی آمده صبا=۱۲۱۸
خون میچکد زحنجر و ارسینه حسود حا=۱۲۱۸

ازکین او بحلق عدو خنجر آمده=۱۲۱۸

کز مهر او هلال ابدا خنجر آمده=۱۲۱۸

هرروز بهر چاکر آن داور زمین=۱۲۱۸

حبك فلك بطوع به زین زرآمده=۱۲۱۸

در بحر جود وبرج عطا حلم و بیدقش=۱۲۱۸

آن آمد است لنگر وآن محور آمده=۱۲۱۸

دوران جمال ومحلس ویرا چودید گفت=۱۲۱۸

مهری ز اوج جود سوی خاور آمده=۱۲۱۸

نه نه ز روی بزیر فلك بوده است شاه=۱۲۱۸

نه مثل او بروی زمین داور آمده=۱۲۱۸

این قصّه زیب زین شه والاتبار دید=۱۲۱۸

کز برو قدر داور بحر و بر آمده=۱۲۱۸

گفتم ز جود شاه بعالم قصیدهٔ=۱۲۱۸

کز آن دهان فکر پر از سکر آمده=۱۲۱۸

کردم رقم ز یمن اله این قصیده را=۱۲۱۸

کز یمن آن بدفتر من جوهر آمده=۱۲۱۸

ابیات این قصیده هر آن یك بدلبری=۱۲۱۸

مانند حسن روی بتان دلبر آمده=۱۲۱۸

گفتم قصیدهٔ که چنان لعل پر بها=۱۲۱۸

مقبول طبع قابل هر اشعر آمده=۱۲۱۸

هر مصرعی از این چو یکی حور لاله‌رو=۱۲۱۸
مصراع این قصیده بتمامی ثنا جدا=۱۲۱۸

هر بیت آن دو ماه پری پیکر آمده=۱۲۱۸

هر یك عیان چو ماه باین دفتر آمده جدا=۱۲۱۸

ناطق دعا بگوکه بمرآت طبع وعقل=۱۲۱۸

پیدا دعای شاه عطاگستر آمده=۱۲۱۸

تا اسم نرگس آمده و لاله در زبان=۱۲۱۸

تا نام اصفر آمده و احمر آمده=۱۲۱۸

چهر موالی شه و روی عدوی شاه=۱۲۱۸

از شوق احمر و ز عنا اصفر آمده=۱۲۱۸

خود ناطق اصفهانی بعد از شعر آخری فوق این سه شعر ذیل را گفته وموافقت عدد ابجدی هر یك از دو جملهٔ **شصت و دو بیت** و **یکصد و بیست وچهار مصراع** را با تاریخ مذکور فوق (اتمام تذهیب ایوان وگنبد حضرت معصومه) مصرّح داشته‌است چنانچه فوقاً اشعار داشتیم

ز طبع من چو شد نظم این قصیده — که هر بیتش دو درّ شاهوار است
بود (**شصت و دو بیت**=۱۲۱۸) ابیاتش اما — (**مصارع یکصد و بیست‌وچهار**)=۱۲۱۸ است
از آن تاریخ ابیاتش هویدا است — از این تاریخ مصراع آشکار است

مخفی نماندکه دو نسخهٔ تاریخ قم چاپی موسوم به مختارالبلاد و تذکرهٔ زینت‌المدایح

حطّی تألیف محمد صادق وقایع نگار از معاصرین ناطق (که شرح حال اجمالی او عنوان هما اشاره خواهیم کرد) در چندی از ابیات این قصیده مغایر هم بودند ، ماهم بعضی از آنها را بطور نسخه بدل بعلامت (خ‌ل) بذکردادیم چنانچه تاریخ قم را اصل قرار داده و نسخهٔ زینت‌المدایح‌را بعلامت‌خ‌ل اشعارداشتیم وبعضی‌دیگرراکه درزینت‌المدایح بعوض بعضی از اشعار تاریخ قم بوده و عنوان نسخهٔ بدلی را مناسبت نداشت ذیلاً بذکر میدهد چنانچه بعد از شعر هفتمی فوق (وین قبّه و زمین ـ الخ) این شعر

وین قبّهٔ مطهّر و این قصر ناشکوه=۱۲۱۸

هر یک بلطف الطف و نیکوتر آمده ۱۲۱۸

بعد از شعر هیجدهم فوق (یک حدّ او سی ـ الخ) این شعر

حبر دل را کمال ز مبرلکه نیست=۱۲۱۸

که از مبرات بکل ملك سرور آمده ۱۲۱۸

بعد از شعر سی‌ام فوق (کردم بدل خطاب ـ الخ) این شعر

با حب و ابتهاج مرا دل جواب گفت=۱۲۱۸

کی در بیان ز زهره دلت ازهر آمده ۱۲۱۸

این قبّه زیب‌جست زسلطان‌عصر آن=۱۲۱۸

کو زار لطف فتح علی یـ'ور آمده ۱۲۱۸

بعد ازشعر سی وسیّم فوق (آن پادشاه کز اثر ـ الخ) این شعر

خم نارگه‌که نیـدق نصر من‌اللّهیش=۱۲۱۸

اندر سپهر وقر و عطا محور آمده ۱۲۱۸

بعد از شعر چهل و هفتم فوق (شمشیر و طبل و مجلس ـ الخ) این شعر

این‌یك‌چوجنّت آمده‌وان‌یك‌چو بوستان=۱۲۱۸

وان یك‌چو برق‌آمده وین‌سدر آمده=۱۲۱۸

بعد از شعر پنجاه و سیّم فوق (ان قبّه زیب زین شه ـ الخ) این شعر

حاصل چوقتّه اوج برداد مهر گفت = ۱۲۱۸

این قتّه قدر و زیب و اوج برآمده = ۱۲۱۸

ر زینت‌المدایح بعوض بعضی‌از اشعار دیگر مختارالبلادبوده وناگفته نماندکه مجموع
بیات این قصیده‌که در تاریخ قم و زینت‌المدایح نقل‌کرده شصت ویك بت است وحال
نکه هردو بشصت و دوبیتی بودن‌آن تصریح‌کرده‌اند و ظاهرآن است‌که یك بیت از
لم‌افتادهٔ هرکدام یکی‌ازهمان ابیات اضافی دیگری‌بوده و اشکالی در تکمیل عدد شصت
دو نمیباشد بلکه بنابرآ نچه بعنوان‌نسخه بدل مرقوم شده وچند بیت استقلالی‌که وفقاً
ر زینت‌المدایح‌نقل‌گردیده مجموع ابیات دونسخه بیشتر ازعدد مذکور میباشد ظاهر
ن است‌که همهٔ آنها از خود ناطق میباشدکه نخست ، قصیدهٔ شصت و دوبیتی انشا کرده
بعداً بعوض بعضی از ابیات‌آن‌که بجهت انزحاف وزن ویا جهاتی دیگر پسندهٔ طبع
قاد خوش‌نبوده یك بیت یا یك مصراع دیگر از نو انشاکرده‌که علاوه‌بر سلاست ومطبوع
ودن ابیات قصیده ، قدرت شعری و بالخصوص تخصّص او دراین‌نحوهٔ تاریخ‌گوئی دیگر
وش برگردد

ناطق غیراز قصیدهٔ فوق قصیده‌ای نیز در **تاریخ اتمام تعمیرات مدرسهٔ فیضیهٔ قم‌که**
ر باهتمام خاقان مغفور فتحعلی شاه‌قاجار درسال هزار ودویست و هفدهم هجری‌قمری
قوع یافته انشاکرده‌که شمارهٔ ابیاتش نوزده بیت و عدد ابجدی حروف هرمصراع‌آن
نیز مطابق عدد سال مذکور است

سلطان عهد فتحعلی شاه آن کسرو = ۱۲۱۷

بفروز زیب و زینت دهر وسرای علم = ۱۲۱۷

دارای مهررای جم اجلال وکی‌نشان = ۱۲۱۷

کز رای وی گرفته بلندی هوای علم = ۱۲۱۷

جمشید روزگارکه از حکم وی شده = ۱۲۱۷

تـا برفلك بلنـد بهرجا لـوای علم = ۱۲۱۷

سلطان حـم نگین انوشیروان سیر- ۱۲۱۷
کز حسن وعدل اوست شکوه و بهای علم ۱۲۱۷

شاه زمان خدیو زمانه آن‌کـه ازو= ۱۲۱۷
قدر وکمال وزیست واوج وصفای علم ۱۲۱۷

شاهی کار امر او شده برپا لوای دین= ۱۲۱۷
شاهی کار اسم او شده برپا سمای علم ۱۲۱۷

ازحکم او بجاست نکیهان ستون دین= ۱۲۱۷
ازامر وی بپاست بگردون ندای علم ۱۲۱۷

با سهم او فتـاد برلرل بجسم جهـل= ۱۲۱۷
از عدل او ورود برفع سمای علم - ۱۲۱۷

عقل ومعال او شده بهجت نمای جود= ۱۲۱۷
عدل وکمال او شده برهت ورای علم ۱۲۱۷

زیبا بماه جود وی آمد عـدار عدل= ۱۲۱۷
باسان بچهر رای وی آمد لقای علم ۱۲۱۷

سیاد شد ز عاطفت او معام امن= ۱۲۱۷
آبـاد شـد ز مرحمت او بنای علم ۱۲۱۷

شد از عطـای شاه بسـا مدرسی نقم= ۱۲۱۷
کار وی رسید برهمه گیتی نوای علم ۱۲۱۷

ماریب مدرسی ورهرحجره صبح‌وشام= ۱۲۱۷
آید درون بحجرهٔ جنّت صلای عام- ۱۲۱۷

در او مکین بود بسـادت وقیه عقل= ۱۲۱۷
در او قرین بود بساحات دعای عام ۱۲۱۷

روزی دراو بکسب علوم آنکه جست جای= ۱۲۱۷
شد عقل و نقل او حکم و رهنمای علم ۱۲۱۷

چون ریب‌حست وارپی‌تعلیم‌اهل‌دین=۱۲۱۷
کردند حادرآن‌چو‌آ‌نحاست‌حای‌علم=۱۲۱۷
ناطق صفا وحسن باین‌قطعه‌دادوگفت=۱۲۱۷
برپای شد ر لطف شه دین سای علم=۱۲۱۷
هرمصرعی ار این پی اتمام او گواه=۱۲۱۷
هر بیت‌آن چو علم دوان ار قفای علم=۱۲۱۷
بادا بقـای دولت و اقبـال شه بدهر=۱۲۱۷
با بـساد اوج ملّت و دین و بقای علم=۱۲۱۷

قصائد بسیار دیگری نیر بهمین اسلوب و رویّه بدو منسوب است اگرچه نطیرآنها ار محتشم‌کاشانی سابق‌الدکر و راغب قمی سابق‌الدکر وچنانچه حواهدآمد ار وحشی‌بافقی و میررا امین نصرآبادی و میررا محمدطاهر نصرآبادی و بعضی دیگر نیر صدور یافته و دارای بعضی ار امتیارات دیگر نیر میباشند لکن توان‌گفت‌که این‌همه توسّع وسعهٔ صدر دراین‌رشته ، ارامتیارات‌حاصّهٔ **ناطق** است و بعبارت‌دیگرساحری‌است نه شاعری **وفات‌ناطق** بسال هرار و دویست و سی تمام هجری قمری واقع‌گردید
(ریت‌المدایح وص ۸۸ محتارالبلاد و ۵۲۶ ح ۲ مع)

ناظم‌الاطباء **میررا علی‌اکبرحان** - بن محمدحسن بن علی‌اکبر بن محمدعلی بن محمدکاظم بن‌ابوالقاسم بن‌محمدکاظم بن سعیدشریف نفیسی، معروف به **ناظم‌الاطباء** ، ار اطبّای نامی قرن حاصرچهاردهم هجری میباشد، در بدایت حال تا نورده سالگی تحصیلات مقدّماتی معمولی را درمولد حودکرمان ار بلاد ایران حاتمه داد ، دربرد مدرّسین معروف‌آن بلده بحواندن متداولی حکمت آغارکرد ، در پایان سال هرار و دویست و هشتاد و دوم هجرت برای تحصیل طبّ بطهران رفته ودر دارالفنون‌آنجا (که سال حهارم سلطنت ناصرالدین شاه قاجار ار طرف میررا تقی‌حان امیرکبیر معروف تأسیس یافته) بتحصیل‌آن فنّ شریف پرداحت، بفاصلهٔ سه سال‌که هنور



عکس ناظم‌الاطباء میرزا علی‌اکبرخان -۱۳

دورهٔ آن علم را بپایان رسانیده و مطابق مقررات ... طبابت فوج مهندسی ... در سال هشتاد و هشت ... مردم علاوه بر قحط و غلای سخت مبتلای امراض گوناگون بوده‌اند در خدمات طبابتی و اعمال وظائف معالجه اهتمام تمام بکار برد، در هشتاد و نهم فارغ‌التحصیل شد و بریاست بیمارستان دولتی و عضویت مجلس حفظ‌الصحة علی‌الترتیب منصوب گردید، چندی نیز طبیب مخصوص دربار همایونی بود، مدتی هم باصفهان وقمشه ونواحی بختیار مسافرت کرده و بعد از مراجعت در طهران بانجام وظائف طبابت عمومی اشتغال یافت، در سال سیصد و نهم و دهم که اکثر اطبا بجهت وبای عمومی فرار کرده بودند باکمال شهامت در طهران مانده و بیش از پیش اهتمام تمام در معالجات لازمهٔ بیماران بکار برد واز این‌رو دیگر مورد توجهات شاهانه شد ودراثر امانت وصداقت طبیب مخصوص اندرون شاهنشاهی گردید واز تألیفات او است

۱- **پزشکی‌نامه** در علم **ترابوتیك** (داروسازی) که از معروفترین کتب مؤلفه در این موضوع ومورد توجه اهل‌فن‌میباشد ودرسال یکهزار وسیصد وچهاردهم هجرت بتألیف و بفاصله سه سال درطهران چاپ شده است ۲- **تعلیمات ابتدائی** که نیز درطهران چاپ و چندین سال از کتابهای درسی سال اول و دوم مدارس جدید بوده است ۳- **دستور زبان فارسی** که نیز در طهران چاپ شده است و غیر اینها

وفاتش سال هزار وسیصدوچهل وسیم هجرت درهفتاد و نه سالگی واقع شد و **نفیسی** گفتن او نیز همانا بجهت انتساب بجدّ اعلی دهمینش حکیم **برهان‌الدین نفیس بن عوض کرمانی** است که معروفترین اطبای اواسط قرن نهم هجرت و به **طبیب نفیس** معروف بوده و در

کرمان میریسته‌است تا بجهت شهرتی‌که داشته ازطرف‌پادشاه عالم وعلم‌دوست الغ‌بیگ بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان (۸۱۴-۸۵۳هـ = صیدـصنح) در سمرقند احضار و در شمار دانشمندان‌آن دیار با احترام تمام میزیست تا بعد از وفات الغ‌بیگ باز بکرمان مراجعت‌کرده وتاآخر عمر بانجام وظائف مربوطه اشتغال داشت واز تألیفات او است

۱- سمومات ۲- **شرح‌الاسباب‌والعلامات**که‌کتاب‌عربی اسباب و علامات نام‌محمد بن علی بن عمر سمرقندی راکه از مهمترین کتابهای طبّی بوده شرحی خوب مزجی عربی نوشته و مطالب‌آن را بیش از انتظار واضح و مبین داشته و درسال هشتصد و بیست و هفتم هجرت از تألیفش فارغ و باهدای سلطان الغ بیگ فوق نموده است ۳- **شرح موجزالقانون** عربی **علی بن ابی‌الحزم** قرشی‌که شرح حالش درباب‌کنی بعنوان **ابن نفیس** خواهدآمد وچنانچه اصل کتاب‌موجز بهتر بن مصنّفات مختصر یا مطول طبّی ودر رشتهٔ خود بی‌نظیر است همین شرح نیز‌که عربی وبشرح‌نفیسی معروف میباشد بهترین‌شروح آن‌کتاب‌است ودراوّل ذیحجهٔ هشتصد وچهل ویکم هجرت درسمرقند از تألیف‌آن‌فراغت یافته و درهند چاپ و درایران نیز با شرح اسباب‌فوق یکجا بطبع رسیده چنانچه شرح اسباب در لکناو و کلکته نیز چاپ شده است و سال وفات نفیس بدست نیامد

(کف وص ۱۸۶۴ مط و اطلاعات متفرقه)

ناظم‌الملك

میرزا جهانگیرخان- بن محمعلی حسینی مرندی ، ملقّب به **ناظم‌الملك** ، از اکابر فضلای درباریان ایرانی میباشدکه مدتی سفارت بغداد منصوب و مصدر خدمات کشوری بسیاری بود ، مقداری از طرف جام خراسان‌که متنازع فیه ایران و افغان بوده و همچنین بیست فرسخ از حدود کردستان راکه قبلاً تحت‌استیلای عاصابهٔ عثمانیها بوده باتکال مدارك رسمیهٔ متقنه ازچنگال‌خصم مستخلص و بخاك ایران ملحقّش نمود علاوه برخدمات کشوری درمراتب کمالیّه نیز ممتاز و دارای مقامی عالی بود ، درشعر نیز طبعی وقّاد داشته وخود را صافی تخلّص مینمود و ازآثار قلمی او است

۱- ترجمهٔ فارسی خطب نهج البلاغة ۲- تفسیر سورة العصر بپارسی ۳- دیوان شعر
۱تا ۷- سفرنامهٔ هر یك از استانبول و بغداد و کابل و موصل ۸- لوائح سرحدیه درمحاکمات
مربوطه بتعیین حدود ایران و عثمانی ۹- منظومهٔ عهدنامهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع که
بمالك اشتر نوشته و در ایران چاپ شده است ۱۰- منظومهٔ وصایای نبویه بشداد حضرت

وفات ناظم الملك در اوّل رجب هزار و سیصد و پنجاه و دوّیم هجری قمری واقع گردید
ونسب او به میرقلیج (که از اشراف سادات دیه مرند در ده فرسخی تبریز بوده ومقبره‌اش
هم در آنجا مزاری مشهور است) پیوندد (ذریعة و اطلاعات متفرقه)

ناظم هروی از شعرای ایران و درهرات از مدّاحان ایرانی شاملو بود ،
دیوانی مرتب و منظومه‌ای بنام یوسف و زلیخا داشته و درسال
یك هزار و پنجاه و هشتم هجرت درگذشته واز او است

سحرگاهان که فرزندان انجم — شدند از چشم یعقوب فلك گم
فلك برکانه قصد این حشم کرد — دمی گرگی نمود وگلّه رم کرد

در قاموس الاعلام ، نامی برای وی ذکر نکرده و درمرآت الخیال گوید ملافرج حسین
متخلّص به ناظم بزرگ و صاحب حال و ریش سفید، اصلش ازهرات بود، بعداز تکمیل
خویش به بنگالهٔ هند رفته و درشهر جهانگیر نگر اقامت گزید تا در صبح عاشورای
سال هزار و شصت و هشتم هجرت در سجدهٔ آخر نماز صبح جان بمالك جانان داد

حیات جاودان باشد چنین مرگ — اگر میرد کسی یارا باین مرگ

نگارنده گوید ظاهر آن است که همین ملافرج حسین همان ناظم هروی منقول از
قاموس الاعلام است (ص۴۵۵۱ ج۶س و ۱۲ مرآت الخیال)

ناعطی یا **ناعظی** — با طاء بانقطه یا بی‌نقطه لقب رجالی حسین بن نوف، زید بن
عاصم، سعید بن ضرار ، محمد بن سلیمان وبعضی دیگر است

نافع بن عبدالرحمن قاری - ضمن عنوان قراء سبعه مذکور داشتیم

ناکوری شیخ حسین - ازاکابر عرفای هند میباشد که اصول شریعت وطریقت
وحقیقت را جامع بود، کراماتی بدو منسوب و تفسیرقرآن وشرح

سوانح‌العشاق شیخ احمد غزالی وشرح قسم سیم مفتاح‌العلوم سکاکی از تألیفات‌او است ودر سال نهصد ویکم‌هجری‌قمری‌درگذشته وجملهٔعارف متقی - ۹۰۱ مادّهٔتاریخ‌وفات‌اواست (ص ۴۰۶ ج ۱ خزینةالاصفیاء)

ناگوری **حمیدالدین** - از اکابر عرفای قرن هفتم هجری قمری میباشد و یا خود اوائل قرن هشتم را نیز دیده است شیخ شهاب‌الدین سهروردی (متوفّی درحدود سال ۶۳۰ه = خل) دست ارادت داد ، بدست معین‌الدین چشتی (متوفّی سال ۶۳۴ه = خلد) خرقه‌پوشید، در ولایت ناگور هندوستان بادست خود زراعت میکرد وباکمال قناعت امرارمعاش‌مینمود ودو رسالهٔ **راحةالقلوب** و **عشق‌نامه** و بعضی از رساله‌های دیگر درتصوف ازآثار قلمی وی بوده واز اشعار او است

آن راکه بتهمت معاصی‌گیرد هرعذرکه گوید همه را بپذیرد
وانراکه بدوستی بخواند دربیش با تیغ بلا سرش ز تن برگیرد

سال وفاتش بدست نیامد (ص ۱۰۴ ریاض‌العارفین)

نامی **احمد بن‌محمد** - **ابوالعباس** الکنیة ، دارمیّ القبیلة ، مصیصیّ البلدة ، نامیّ الشهرة ، ازاکابر شعرا و ادبای نامی‌عرب میباشد که ادیب فاضل لغوی ، از فحول عصر خویش ، از خواص مدّاحین‌سیف‌الدولة ومقرّب دربار او بود مدایح بسیاری درحق وی‌سروده ودراشعار خود معارضاتی با متنبّی‌داشته است ابوالخطاب بن‌عون‌حریری شاعرنحوی‌گوید روزی دیدم‌که تمامی موی سر نامی سفید شده وتنها یك‌موی‌سیاه دارد وبس، بدوگفتم‌که درتمامی‌سرت جز یك‌موی‌سیاه پیدا نیست‌گفت بلی‌آن‌هم یادگار ایّام جوانی و وسیلهٔ دلخوشی من میباشد پس دربارهٔ همان موی سیاه این‌شعر را انشاکرد

رأیت فی‌الرأس شعرة بقیت سوداء تهوی‌العیون رؤیتها
فقلت للبیض اذتروعها بالله الا رحمت غربتها
فقل لبث‌السوداء فی وطن تکون فیها البیضاء ضرتها

پس‌گفت یك‌موی سفید هزار سیاه را در وحشت اندارد تا چه رسد بعکس‌آن‌که یك‌سیاه

زمیان هزار سعید

در اعیان‌الشیعة گوید تشیّع نامی محرز نیست و غیراز صاحب نسمةالسحر کسی دیگر اورا ازشعرای شیعه نوشته و تشیّع وی‌تصریح نکرده‌است از آثارقلمی‌نامی‌است

۱- الامالی ۲- دیوان شعر ۳- القوافی وفات او بسال سیصد و نود و نهم یا هفتادم یا هفتاد و یکم هجری قمری درحلب واقع شد ونسبت هریك ازدارمی ومصیصی را درمحل خود نگارش داده‌ایم

(ص ۷۳۵ س و ۴۱۰ ح ۱۰ عن و ۲۵۶ ح ۲ ع و ۴۰۹ ح ۱ کا)

ناووسیه عنوان مشهوری فرقه‌ایست ازشیعه‌که اتباع‌عجلان یا عبدالله بن ناووس بصری میباشند وحضرت امام جعفرصادق ع را امام حی حاضر غایب مهدی منتظر و قائم‌آل‌محمد می‌دانند و شخصی دانا درمیان ایشان بوده و دراندك زمانی منقرض گردیدند در مجمع‌البحرین بعد از ذکر این‌معنی بطوراحتمال گوید ناووسیه، اتباع شخص ناووس‌نامی هستند ویا برعم‌بعضی منسوب به دیهی ناووس یا ناووسه نام از دیهات شهر هیت نزدیکی انبار میباشند ازبعضی نقل‌کرده‌که ناووسیه معتقد هستند براینکه حضرت علی ع وفات یافته و درآخرالزمان ، زمین منشق خواهد شد وآن حضرت برآمده و تمامی عالم را پراز عدل و داد خواهد نمود

(اطلاعات متفرقه)

نایب محمدرضا- شاعر ایرانی اصفهانی ، متخلّص به نایب ، با شیخ محمدعلی حزین لاهیجانی سابق‌الذکر (متوفی سال۱۱۸۱ه - قمعا) معاصر بوده واز اشعار او است

ناله بپنداشت‌که درسینهٔ ما جا تنگ‌است رفت‌و برگشت‌سراسیمه‌که دنیا تنگ‌است

سال وفاتش بدست نیامد (ص۴۵۵۶ ح ۶ س وغیره)

نایب‌الصدارة یا **نایب‌الصدر** { آقا ابراهیم - از مشاهیر علمای مشهد مقدّس رضوی اواسط قرن دوازدهم هجرت میباشدکه بهمین عنوان ملقّب، دارا

مقام شیخ‌الاسلامی، درفقه وکلام وحکمت متبحّر وقوی‌الحافظة بوده وار تألیفات‌اواست **۱- تحریم صلوة‌الجمعة فی‌زمان الغیبة ۲- الفوائد الکلامیة** درمسائل کلام و حکمت که بچهل هزار بیت مشتمل‌است ودرموقع تألیف‌آن ارکتب حفظی‌که داشته بهیچ‌کتابی مراجعه نکرده وفقط اخبارمربوط بامامت‌را درمبحث خود ارمدارك‌آنها نقل‌کرده‌است **۳- العبیرورحة الطوسیة فی‌شرح الدرة العرویة** که درهٔ بحرالعلوم است ودرسال هزار و یکصد و چهل و هشتم هجری قمری وفات یافت (ص۴۶۹ح۵ع‌ص)

نایینی یا نائینی[1]

نایینی

حاج میرزا حسین - نایینی‌الاصل ، نجفی‌المسکن ، ار فحول علما و فقهای عصر حاضر ما میباشدکه بکثرت تحقیق و زیادت تدقیق و فصاحت و حسن‌خط وکمالات معروف وار تلامذهٔ سید محمد مدرّس عهد میرزای شیرازی حاج میرزا محمدحسن سابق‌الذکر و در بسیاری ار بلاد اسلامیّه مرجع تقلید شیعه بود علاوه بررسالهٔ عملیّه ، کتاب **تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة فی‌لزوم مشروطیة‌الدولة المتخذة لتقلیل‌الظلم علی افرادالامة** نیز ارآثارقلمی او میباشدکه دراوائل نهضت ملّی مشروطیّت ایران بفارسی تألیفش‌داده و درسال هزار و سیصد و بیست و هفتم هجرت چاپ وآخوند خراسانی ملامحمدکاظم و حاج شیخ عبدالله مازندرانی سابق‌الذکر و بعضی ار اجلاّی دیگر نیز تقریظاتی برآن نوشته‌اند **وفات نایینی** سال هزار و سیصد و پنجاه وپنجم هجرت واقع‌گردید



عکس حاج میرزاحسین‌نایینی -۱۴

(ص ۹۶ ح ۲ عه و اطلاعات متفرقه)

نایینی

میرزا رفیع‌الدین محمد بن حیدر - طباطبائی ، ارمتبحّرین‌علمای امامیّهٔ اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه فقیه‌اصولی حکیم

[1]- **نایینی** یا **نایینی** - منسوب به بلده‌ایست معروف ار مضافات اصفهان

متکلّم ، حاوی فروع و اصول ، جامع معقول و منقول ، علامهٔ عصر و وحید دهر خود، از اساتید مجلسی ثانی و شیخ حرّ عاملی و نظائر ایشان و از تلامذهٔ شیخ بهائی بود، از ملاعبدالله شوشتری و استاد مذکور خود روایت نموده ، لقبش رفیع‌الدین وشهرتش رفیعا و آقارفیعا و میرزا رفیعا و میرزا رفیع‌الدین و تألیفات طریفهٔ او بهترین معرّف مقامات علمیّه‌اش میباشد

۱- اقسام التشکیک و حقیقته ۲- الثمرة فی تلخیص الشجرة که ملخص شجرهٔ الهیهٔ مذکور ذیل است ۳- حاشیهٔ اصول کافی وسه نسخهٔ خطی آن بشماره‌های ۱۶۹۷ و۱۶۹۸ و ۳۳۸۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجوداست ۴- حاشیهٔ شرح ارشاد اردبیلی ۵- حاشیهٔ شرح اشارات خواجه نصیر طوسی ۶- حاشیهٔ شرح حکمة العین میرک بخاری ۷- حاشیهٔ شرح مختصر الاصول عضدی ۸- حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه ۹- حاشیهٔ مختلف علامه ۱۰- حاشیهٔ مدارک الاحکام ۱۱- الشجرة الالهیة بفارسی در اصول دین که در سال یك هزار و چهل و هفتم هجرت برای شاه صفی صفوی تألیفش داده است

وفات رفیعا بنوشتهٔ سلافة‌العصر درسال هزار وهشتادم هجرت واقع‌شد ، در بعضی مواضع ذریعه هشتاد و یکم و در بعضی مواضع دیگر از آن هشتاد و دویم نوشته است بهرحال وفاتش در اصفهان درحدود هشتاد و پنج سالگی بود و درمقبرهٔ تخت فولادآن شهر مدفون‌گردید ، مزارش معروف است ، قبّهٔ بلندی برروی قبرش بامر شاه سلیمان صفوی بنا و برسنگ مزارش موافق تاریخ سیّم مذکور نوشته شده است

تاریخ فوتش خردمند گفت مقام رفیع مقام رفیع = ۱۰۸۲

اینکه درمستدرك‌الوسائل تاریخ وفات اورا هزار ونود ونهم نوشته و ازکتاب قیص‌قدسی نیز همانطور نقل شده ظاهراً اشتباه واز سهوالقلم‌کاتب‌است زیراکه علاوه برسنگ مزار مذکور موافق نقل ذریعهٔ بعضی‌ازتلامذهٔ ملاخلیل‌قزوینی (متوفی سال ۱۰۸۹هـ = عفط) درکتاب مناهج‌الیقین تصریح‌کرده‌اند براینکه وفات میرزا رفیعا در حال حیات استادش ملاخلیل بوده است

(ص ۱۴۲ هب و ۴۰۹ مس و متفرقات ذریعة)

ثانی — **سید ابوالقاسم** - پسر سید محترم اشتبینی قره‌داغی تبریزی، از عرفای قرن سیزدهم هجرت میباشد که درویش مسلك وصوفی مشرب بود، اشعار بسیاری بزبان ترکی آذربایجانی گفته‌است، به **ثانی** یا **خان‌چوپانی** یا **مجنونشاه** تخلّص میکرده و **دیوان** او در تبریز چاپ شده واز اشعار ترکی او است

گوشهٔ وحدت نه‌غصب‌جایمش — سرّ نهان اوردا هویدایمیش

عاشق و دیوانه‌لرین منزلی — رتبه‌سه تاج عرش معلاّیمش

یك بحر طویل ثانی هم در حواشی دیوان فضولی چاپ شده است

اشتبین دیهی است از ناحیهٔ قره‌داغ از نواحی تبریز که ثانی دربدایت حال در آنجا نشو و نما کرده و اخیراً به اهر که‌کرسی آن ناحیه است رفت ، مدتی در بقعهٔ شیخ شهاب‌الدین مشغول ریاضت بود ، در اواخر عمر باز به اشتبین برگشته و درسال هزار و دویست و شصت و دویم هجرت درآنجا درگذشت

(ص ۴۱ ج ۳ دریعة و اطلاعات متفرقه)

ثانی — **احمدبن محمدبن‌مفرج**- درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الرومیة** خواهدآمد

ناطی — **علی بن یوسف** - بعنوان ناصی نگارش یافته است و دراصطلاح رجالی لقب حسن فتونی ، زین‌العابدین محمد ، سلیمان بن حسین ، عبدالنبی بن علی و بعضی دیگر میباشد

ثال / نطی — اولی لقب رجالی‌اسحق بن بشیر و **دویمی** هم عبدالکریم بن حسان و عمرو و بعضی دیگر است

نبهانی[1]

نبهانی — **یوسف بن اسمعیل** - محدّث فاضل بیروتی، از افاضل عصر حاضر ما میباشدکه رئیس‌محکمهٔ‌حقوقی بیروت‌بوده وازتألیفات‌اواست

۱- **نبهانی** - بفتح اول منسوب است به **نبهان** پدر قبیله‌ای ازبطون قبیلهٔ طی‌که نبهان بن عمرو بن غوث بن طی ویا نبهان بن حزم بن عمرو بن عوف بن طی‌میباشد ولفظ **نبهانی**﴿

۱- احادیث الاربعین فی امثال افصح العالمین ص **۲- احادیث الاربعین فی فضائل سیدالمرسلین** ص **۳- احادیث الاربعین فی وجوب طاعة امیرالمؤمنین** ع **۴- ارشادالحیاری فی تحذیر المسلمین من مدارس النصاری ۵- الأستغاثة الکبری باسماءالله الحسنی ۶- ترجیح دین الاسلام ۷- سعادة الانام فی اتباع دین الاسلام ۸- الشرف المؤبد لآل محمد** که مرتب بسه مقصد است **اولی** درآیهٔ تطهیر و حدیث ثقلین ، **دویمی** درشرف و مزایای آل محمد ، **سیمی** در سایر و فوائد محبت ایشان **۹- القصیدة الرائیة الصغری فی ذم البدعة الوهابیة ومدح السنة الغراء ۱۰- القصیدة الرائیة الکبری فی وصف الملة الاسلامیة والملل الاخری** وغیرایـها

که تا چهل و هشت کتاب بدو منسوب و تماماً درمصر یا بیروت چاپ شده‌اند علاّمهٔ معاصر شرف الدین سید عبدالحسین عاملی در کتاب الکلمة الغراء خود از همان کتاب شرف المؤبد فوق بسیار نقل و ازصفحهٔ هفتم آن نقل کرده که بطرق کثیرهٔ صحیحه بثبوت رسیده است که حضرت رسالت ص وارد خانه شد ، حضرت علی وفاطمه را پیش رو وحسنین را بردو زانو نشاند پس کساء را بدیشان پیچانده وآیهٔ تطهیر را فروخواند ، امّ سلمه عرض کرد کـه یا رسول‌الله من هم با شما اهل بیت هستم فرمودکـه تو از ازواج نبی هستی (اشعار براینکه داخل اهل بیت نیستی) و سید شرف الدین بعد از این جمله این اشعار را نیز از نبهانی نقل کرده است

آل طه یا آل خیر نبی		حدکم خیرة و انتم خیار
اذهب الله عنکم الرجس اهل ا------		- بیت قدما و انتم الاطهار
لم یزل حدکم علی الدین اجرا		غیر ودالقربی ونعم الاجار

زمان و سال وفاتش بدست نیامد (ص۱۸۳۸ مط و۱۹۷ ج۳ ن)

نبیل لقب رجالی ضحاك بن محمد (مخلد خل) بن ضحاك است

نثار **میرزا محمد** - شیرازی ، از شعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشدکه با میرزاآقا فرصت شیرازی سابق الذکر معاصر ودر زمان تألیف آثارعجم که درهزار وسیصد وسیزدهم هجرت خاتمه یافته درقید حیات بوده

*دراصطلاح رجالی لقب عبدالله بن فضل بن محمد، عبدالله بن فضل ، عمرو بن سواده ، محمد بن وهبان و بعضی دیگر است

است . عمری در تحصیل ادبیّات و عربیّات صرف نموده و صحبت اهل دل راغب بوده و از او است

عید قربان شد ومن سخت پریشانم از آن | که چه قربان تو جان کنم ای جان جهان
نقل و بادام اگر نیست میسّر چه غم است | از لب وچشم توخواهیم هم این را وهم آن

و سال وفاتش بدست نیامد (ص ۲۶۸ عم)

نثار **محمد مهدی - معروف به میرزا مهدیخان** پسر میرزا ابومحمد **انصاری اشلقی گرمرودی آذربایجانی**، از اکابر شعرای نامی عالیمقام ایرانی است که درادبیّات وفنون شعری ماهر وقلم معجز رقمش درخذلان شعرای معاصر (که بطور حقیقت ساحر هستند نه شاعر) مصداق فَاِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعیٰ میباشد ولادتش در قریهٔ اشلق نامی از قراء محال گرمرود آذربایجان ایران واقع شد ، نسبش بخواجه عبدالله انصاری موصول میشود لقبش **بیان الملك** ، تخلّص شعریش **نثار**، نیاگان او از بدایت دولت صفویّه دردربار سلاطین وقت با مناصب بلند سرفراز بوده اند پدرش نیز ازمنشیان جلیل الشأن وتمام عمر او درخدمت نایب السلطنة عباس میرزا مصروف وهماره دردیوان وی مصدر خدمات مهمّهٔ بسیاری بوده است

نثار از اوائل زندگانی بتحصیل کمالات متنوعه اشتغال داشت تاآنکه پدرش در چهارده سالگی وی وفات یافت پس امیر نظام محمدخان زنگنه که از اکابر امرا بوده اورا در ردیف منشیان خودش منسلك ساخت ویکی از ادبای آن دیار را بتعلیم وتربیت وی بگماشت اینك دراثر استعداد فطری ومساعدت بخت وطالع دراندك زمانی بترقّیات متنوعهٔ بسیاری نایل آمد وبحلیهٔ علم و ادب وخط و ربط ونظم ونثر آراسته شد، خطّش درخوبی بنهایت رسید، لهجه اش هم بزبان عربی وفارسی گویا شد و بهردو زبان، اشعار نغز وشیوا می گفت تا منشی دیوان رسائل زنگنه گشته وصدور تمامی احکام نظامی بعهدهٔ وی مقرّر گردید

در اثر هوش و ذکاوت علاوه برامور لشگری در امورکشوری نیز مبسوط الید

بود تا بعد از وفات رنگمه درسال ۱۲۵۷ﻫ = عزل کار او درآذربایجان بحری وحسار انجامید وکفایت امور بعهدهٔ امیرکبیر میرزا تقی‌خان موکول شد، او نیز بواسطهٔ سابقهٔ خصومتی‌که با نثار داشته بهیچ کارش نگماشت ، دستش ازکارکوتاه و حالش بعایت تباه و ازفلاکت بهلاکت انجامید بطوری‌که نزدیك بود سائل بکف شده و ازگرسنگی تلف گردد ، ناچار وضع خود را چنانکه مذکور میشود بامیرکبیر نگاشته وعذرتقصیرآورد ولی هیچگونه اثری و اشفاقی ندید

چنان بترك من ای میرکامران گفتی — کـه سالکان طـریق هـدی مناهی را
ولی من ازدل وجان شائقم بخدمت تو — چنانکه دورحیـان رحمت الهی را
دریغ و دردکـه در حق من پذیرفتی — ز قـول مدّعیـان حرفهـای واهی را
اگر هم ازمن، سهوی برفت درخدمت — بشرع و عرف پذیرند عذر ساهی را
دل تـو عاشق حرم است تـا بخشاید — وگرنه عرصه دهـم شرح بیگناهی را
بآن بزرگ خدائی‌که از توکرد قوی — بنای دولت و بـازوی پـادشاهی را
بجز خیال مدیح تـو نیست درسر من — حلاوت سخنم بس بـود گـواهی را
مگر نـوشته ز روز نخست کلك قضـا — بحـالت من و زلف بتـان سیاهی را
وگرنه نظم‌من وشرمن خو حکم امیر — گرفتـه بود بتسخیر مـاه و ماهی را
سروش غیب بگوشم سرود نکتهٔ خوش — که‌بس‌کن‌ایـن‌همه‌فریاد ودادخواهی را
عـلام خـاك نشینان عشق بـاش نثار — کـه سر فرود نیارنـد تخت شاهی را

چندین قصیده و اشعار دیگری نیز دایر بدرخواست خدمت و مدح امیرکبیر گفت لکن از هیچکدام اثری ندید تا آنکه امیرکبیر معزول شد و میرزا آقاخان صدراعظم نوری بصدارت نایل‌آمد ، نثار باز وارد خدمت شد و دراثر قصیدهٔ غرّا و شیوائی‌که در حق میرزاآقاخان‌گفته بوده بعزّت بی‌نهایت رسید و بصلهٔ‌آن قصیده بعد از اظهار عنایات و مراحم بی‌پایان بمنصب منشی‌باشی‌گری نظام مفتخرش‌گردانید، با احترام تمام میزیسته تا در سال هزار و دویست و هشتاد و سیّم یا هفتاد و نهّم هجری قمری درگذشت نثار

چندین قصیدهٔ طرفه در منقبت حضرت ولیّ عصر عجّل‌الله فرجه سروده و بعضی از ابیات آنها را زینت‌بخش اوراق مینماید

ای سرده برگست ز من ناتوان توان — همواره سوده برقدمت گلرخان رخان
سودن بخاکپای تو ای مه جبین جبین — بهتر ز تکیه برفلك عزّ و شأن ز شان
جانی بجسم از نفس روح‌بخش بخش — آبی بر آتشم ز رخ جون‌فشان فشان
زینجور وظلم شکوه‌برم‌پیش‌آنکه‌نیست — اندر دوکون ملجأ ما عاجزان جز آن
مهدی هادی آنکه وجود شریف او — دارد چو روح در تن‌کون و مکان مکان
شاهی‌که باد عدلش اگر در چمن وزد — گردد بزیر برگ روحشت جزان جزان
گر درجهان ظهور ترا حصم منکراست — شاهد بس است خاتم پیغمبران بر آن
شاها کنون زچهره بکش پردهٔ خفا — بنمای جلوه در نظر شیعیان عیان
اهل نفاق ساخته تیغ ستیز تیز — شمشیرکینه آخته مرّیخ سان جسان
ای حجّت خدای بکش تیغ انتقام — از روزگار داد دل دوستان ستان
امروز در ظهور تو گر نیست مصلحت — ای در طریق بندگیت خسروان روان
توفیق ده که از پی تنبیه اشقیا — بندد امیر زمرهٔ اسلامیان میان

دیوان نار درسال هزار و سیصد وبیست وچهارم هجری قمری درتبریز چاپ شده‌است (گنج شایگان و دیوان خود نار وص ۵۲۵ ج ۲مع وغیره)

نجات عبدالعالی - اصفهانی، ازمشاهیر شعرای‌ایرانی عهد شاه سلطان حسین صفوی (متوفی درحدود سال ۱۱۴۰هـ = عمم) میباشدکه بکتابخانهٔ وی مأمور ودر لطیفه‌گوئی مشهور واز او است

من کیستم وگناه من جیست — تا در خور رحمت تو باشد

سال وفاتش بدست نیامد (ص ۴۵۶۱ ج۶س)

نجاری لقب زجالی عمر بن حزم وجمع‌کثیر دیگر است

نجاشی[1]

نجاشی **احمد بن علی** - بن احمد بن عباس بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله نجاشی، یا عبدالله بن نجاشی اسدی کوفی، مکنّی به **ابوالخیر** یا **ابوالحسین** یا **ابوالعباس**، معروف به **ابن الکوفی** و **نجاشی** و **شیخ نجاشی** صاحب رجال مشهور، از اکابر وثقات ومعتمدین علمای امامیّه اواسط قرن پنجم هجری میباشد که ضابط صدوق جلیل القدر و عظیم الشأن، وثاقت و جلالت علمی او مسلّم یگانه وبیگانه ومصدّق مخالف ومؤالف وبالخصوص درفنّ رجال ازفحول رجال، کتاب رجالی او معروف وازمهمترین کتب آن علم شریف ومرجع ومحل استفادهٔ علمای امامیّه است. بجهت تخصّص او دراین فنّ شریف وکثرت احاطهٔ او درعلم تاریخ و انساب و سیر که نسبت بحال ایشان اخبر و ابصر بوده وبمناسبت اینکه کوفی بودن خودش بصیرتی نسبت بحال محدّثین و روات اخبار که اکثرشان ازآن دیار بوده‌اند داشته درمقام جرح و تعدیل ایشان قول

۱- **نجاشی** - بنوشتهٔ مستطرفات بروجردی بکسر اول و تخفیف جیم وحرف آخر بوده وگاهی مشدد میشود لکن اولی فصیح‌تر است دیگر تصریح نکرده براینکه حرف مشدد، جیم است یا حرف آخر ویا هردو

در تنقیح المقال گوید **نجاشی** بکسر اول و تخفیف جیم و حرف آخر نام ملک حبشه بوده وبفتح اول وتشدید جیم وتخفیف حرف آخر، کسی را گویند که صید وشکار را ازمکمن خود میرماند تا ازپیش چشم صیاد گذشته وصیدش نماید ودرهردو معنی حرف (ی) درآخر آن مخفف و جزو اسم بوده و برای نسبت نیست

بنوشتهٔ اعیان الشیعة و بعضی دیگر **نجاشی** نام ملک حبشه نبوده بلکه لقب وعنوان ملوک حبشه است مثل کسری نسبت بملوک فرس ومانند آن، اولش نیز بنا برمشهور مفتوح میباشد ولی بعضی مکسورش خوانده و بفتحه ترجیحش می‌دهند، حرف آخر آن نیز محل خلاف بوده، بعضی مخفف دانسته وبرخی مشددش خوانند وبعضی هردو را تجویز کرده‌اند و اما جیم، مخفف بوده وتشدید آن غلط است

بهرحال نجاشی در اصطلاح رجالی لقب احمد بن عباس صیرفی معروف بابن الطیالسی، احمد بن علی بن احمد بن عباس صاحب رجال معروف و بعضی دیگر بوده ومشهورترین ایشان همین احمد بن علی میباشد و درصورت نبودن قرینه نیز راجع باو بوده و بشرح حال اجمالی وی میپردازیم

اورا باقوال علمای دیگر رجال ترجیح میدهند بلکه علاّمه و شهید ثانی وصاحب‌معالم و صاحب مدارك و سیّد ابن‌طاوس و جمعی از اجلاّی دیگر قول اورا شیخ طوسی هم باآن‌همه جلالت و شهرت‌آفاقی که دارد مقدّم دارند

نجاشی از اکابر تلامذهٔ سید مرتضی علم‌الهدی بود ، از شیخ مفید ، تلعکبری هارون بن موسی و پسرش محمد بن هارون واز احمد بن نوح سیرافی وازپدرخود علی بن احمد و ابن‌الغضائری احمد بن حسین و بسیاری ازمشایخ وقت روایت‌کرده وجمعی ازاکابرآن‌عصر نیز از وی روایت میکنند چنانکه‌تحت‌عنوان عدهٔ‌نجاشی مذکورداشتیم او نیز مثل‌کلینی‌گاهی بواسطهٔ عدّه روایت‌کرده بلکه‌گاهی‌بواسطهٔ‌جماعت ونظائرآن‌نیز روایت میکند باگفته نماندکه عبدالله نجاشی جدّ اعلای صاحب ترجمه احمد بن علی نجاشی والی اهواز و زیدی مذهب بود ، اخیراً مستبصر شد وحضرت امام جعفرصادق ع هم رساله‌اهوازیّه‌را درجواب‌سؤال‌او مرقوم‌فرمود وهمین‌رساله عیناًدرکتاب‌کشف‌الریبهٔ شهید ثانی نقل و علاءالدین‌گلستانه نیز شرحش‌کرده است از تألیفات نجاشی‌است

اخبار بنی‌سنبس ، اخبارالوکلاء الاربعة ، اعمال‌الجمعة ، التعقیب ، تفسیر قرآن ، الحدیثان المختلفان ، رجال مذکور فوق ، فضل‌الکوفة ، مواضع‌النجوم وغیراینها

وفات او درسال چهارصد وپنجاهم هجرت واقع‌شد وجملهٔ **انالرحمة علیه=۴۵۰** تاریخ وفات او است و چنانچه در بعضی موارد اشاره کرده‌ایم در اعداد صورت مکتوبی حروف را منظور دارند (نه ملفوظی) اینك حرف تای رحمة راکـه در امثال این مورد بشکل (ه) می‌نویسند پنج حساب کنند و باقی واضح است در نخبة‌المقال در ردیف اشخاص مسمّی به احمدکه پدرشان علی است‌گوید

ودو رجـال النجـاشی حققه عمر (لمجا) بعد (شعب) صه بقة

عددلفظ **شعب=۳۷۲**اشاره بتاریخ‌ولادت وعددلفظ **لمج=۷۸** نیز اشاره بمدت‌عمرش‌میباشد

(ص ۱۷ و ۲۵۳هب و ۵۰۱ مس و ۱۰۲ ج ۱ عن وکتب رجالیه)

نجرانی } اولی لقب رجالی جمیل نجرانی و بعضی دیگر و **دویمی**نیز
نجفی } شرف‌الدین بن علی و جمعی دیگر است

نحمی ازشعرای فارسی‌زبان‌شهر اللهآباد هندوستان‌میباشدکه دردوازده سالگی تکمیل علوم‌کرده و شعرگفتن‌آغاز نمود ودرسال هزار و صد و هفتادم هجرت درشانزده سالگی درگذشته و از او است

عنچهٔ باغ امیدم شکفت   عمرچون بادخزان رفت وگذشت

نام و مشخّص دیگری بدست نیامد   (ص ۴۵۶۶ ج۶س)

نجم‌الائمة محمد بن حسن - بعنوان رضی‌استرآبادی نگارش یافته است

نجم‌الدولة حاج میرزا عبدالغفار- اصفهانی، فرزند میرزاعلی‌محمداصفهانی طهرانی،ملقّب به‌نجم‌الدولة، ازمشاهیر ریاضیّین‌اوایل‌قرن‌حاضر چهاردهم هجری ایرانی‌میباشدکه معلّم‌ریاضیّات دارالفنون طهران بود ، باآن همه مراتب عالیهٔ علمیّه درویش‌صفت وباهل‌فقر وسیر وسلوك‌اعتقاد زیاد داشت ریاضیّات ایرانی‌را نزد والد ماجد خود و ریاضیّات اروپائی وبسیاری ازفنون‌جدید را در دارالفنون تکمیل‌کرد، سالیان‌درازبتألیف وتصنیف فنون ریاضی مشغول‌شد، استخراج‌تقویم نیزسالها حسب‌الامر دولتی بدو محول بود وآثار قلمی علمی طریفهٔ بسیاری هم داشته‌که از آن جمله است



عکس حاج میرزاعبدالغفار نجم‌الدولة -۱۵-

۱- آسمان درهیئت و نجومکه ترجمهٔ فارسی‌کتب اروپائی است **۲- اصول جغرافیا ۳- اصول‌الهندسة** یا **کفایة‌الهندسة ۴ و۵ و۶و۷- بدایة‌الجبر وبدایة‌الحساب وبدایه‌النجوم و بدایة الهندسة ۸- التطبیقیة** در تطبیق دو تاریخ هجری و مسیحی **۹- کفایه الحساب ۱۰- کفایةالهندسة**که مذکور شد وغیراینها و بسیاری ازآنها چاپ شده‌است وفات اورا دربعضی از مواضع ذریعة هزار و سیصد و بیستم و دربعضی مواضع دیگرآن‌کتاب بیست

و ششم نوشته و لکن بحکم پاره‌ای قرائن قویّه صحت تاریخ دوّیمی را تأیید کرده و اوّلی را محمول برسهو چاپخانه میدارد

(ذریعة و اطلاعات متفرقه وص ۱۹۱ مآثر وآثار)

نجم‌الدین ابوالقاسم - بعنوان‌کاهی نگارش یافته است

نجم‌الدین احمد ابن ابی‌بکر بن‌محمد- نخجوانی که شارح‌اشارات‌شیخ‌الرئیس وکلمات قانون او میباشد و شرحی دیگر بدست نیامد

(ص ۷۷ ب)

نجم‌الدین احمد بن عمر بن علی - بعنوان نظامی‌عروضی خواهدآمد

نجم‌الدین احمد بن‌عمر بن محمد - ذیلاً بعنوان نجم‌الدین‌کبری مذکوراست

نجم‌الدین احمد بن‌محمدبن‌سری - بعنوان‌ابن‌الصلاح درباب‌کنی خواهدآمد

نجم‌الدین احمد بن محمد بن مکی - بعنوان قمولی نگارش یافته است

نجم‌الدین احمدبن‌موفق‌الدین - در باب‌کنی بعنوان ابن‌العالمة خواهدآمد

نجم‌الدین جعفر بن‌حسن - بعنوان محقق - شیخ‌جعفر مذکور شده است

نجم‌الدین جعفر بن محمد بن جعفر- درباب‌کنی‌بعنوان ابن‌نما خواهدآمد

نجم‌الدین حسن بن‌علی - بعنوان‌دهلوی حسن نگارش یافته است

نجم‌الدین شیخ خضر بن شیخ شمس‌الدین محمد بن علی - رازی حبلرودیّ الاصل ، نجفیّ المسکن ، نجم‌الدین اللّقب ، از علمای امامیّهٔ قرن نهم هجرت میباشدکه عالم فاضل فقیه متکلّم جلیل‌القدر ، بسیاری ازعلوم متداوله را جامع ، از تلامذهٔ شمس‌الدین محمد سابق‌الذکر (متوفی سال ۸۳۸هـ = ضلح) پسر سید شریف جرجانی معروف بوده واز تألیفات او است

۱- تحفة‌المتقین فی‌اصول‌الدین که درهمان تاریخ وفات‌استادش ازتألیف‌آن‌فراغ‌یافته است ۲- التحقیق‌المبین فی‌شرح‌نهج‌المسترشدین‌فی‌اصول‌الدین که کتاب نهج‌المسترشدین‌علامهٔ

حلی‌را شرح مزجی کرده و نسخهٔ آن درخزانهٔ رضویه موجود است ۳- **التوضیح الانور بالحجج الواردة لدفع شبه الاعور** وآن را درسال هشتصد و سی و نهم هجرت درشهر حله در رد کتابی که شیخ یوسف بن مخزوم اعور واسطی در ابطال مذهب امامیه نوشته بوده تألیف‌داده و نسخ المؤلف است ۴- **جامع الدرر فی شرح الباب الحادیعشر** درکلام و مبسوط است ۵- **جامع الدقائق** در منطق که شرح **غرة المنطق** استاد مذکور فوق خود میباشد چنانچه‌کتاب **کاشف الحقائق** نیز شرح **درة المنطق** استاد مذکورش است ۶- **حقائق العرفان فی خلاصة الاصول والمیزان** ۷- **الفوائد** ۸- **کاشف الحقائق** که فوقاً مذکور شد ۹- **مفتاح الغرر** که ملخص جامع‌الدرر فوق است

سال وفات او بدست نیامد و بقرینهٔ تاریخ بعضی از تألیفات او که فوقا مذکور شد شاید اواخر قرن نهم را دیده‌باشد اینکه در روضات‌الجنّات اورا ازعلماء اوائل دولت صفویّه (کـه آغازآن نهصد و ششم یا هفتم است) شمرده بحکم قرائن مذکوره مستبعد مینماید . **حلرود** دیهی است مابین ری و مازندران واز توابع ری میباشد

(ص ۲۶۵ت و متفرقات ذریعة)

نجم‌الدین **دایه** - نجم‌الدین رازی عبدالله مذکور ذیل است

نجم‌الدین **دبیران**، **علی بن عمر**- بعنوان **کاتب قزوینی** نگارش یافته است

نجم‌الدین **رازی**، شیخ خضر فوقاً مذکور شد

نجم‌الدین **رازی، عبدالله بن محمد** - بن شاهاور اسدی رازی ، یـا ابوبکر بن عبدالله مذکور از مشاهیر متصوفهٔ ایرانی میباشدکـه مولدش طهران ، لقبش **نجم‌الدین**، شهرتش **دایه** ، کنیـه‌اش **ابوبکر** (یـا موافق بعضی از مواضع کشف‌الظنّون ابوبکر نام خودش بوده و عبدالله نام پدرش است) از مریدان نجم‌الدین کبری مذکور ذیل بود، هنگام خروج چنگیزخان مغولی بدیار روم رفت ، درقونیه با صدرالدین قونیوی و ملاّی رومی ملاقات‌کرده و هنگام نماز مقتدا و امام ایشان شد و درهردو رکعت بعد از حمد سورهٔ قُلْ یٰا اَیُّهَا الْکٰافِرُونَ خواند ، بعد از اتمام نماز ، ملا صدرالدین گفت‌که یکبار برای شما خوانـد و یکبار هم برای ما وفات او سال ششصد و پنجاه و چهارم هجرت در بغداد واقع شد و نزدیکی قبر جنید بغدادی مدفون

گردیده و ار او است

دشمن ما را سعادت یار باد — در جهان ار عمر برخوردار باد
هرکه خاری مینهد در راه ما — خار ما در راه او گلزار باد

ای‌دل‌تو اگر مست نه‌ای هشیاری — زان‌پیش‌که‌نگذرد‌جهان‌نگذاری
کم‌خسب بوقت‌صبح‌کاندر پی‌تست — خوابی‌که قیامتش بود بیداری

هرسبزه‌که‌در‌کنار‌جوئی‌رسته‌است — گوبی زخط سمنشه‌موئی رسته‌است
تا برسر لاله پا بخواری ننهی — کان‌لاله‌زخاک‌لاله‌روئی رسته‌است

۱- بحر الحقائق والمعانی فی‌تفسیر السبع المثانی ۲- کشف‌الحقائق و شرح‌الدقائق
۳- مرصاد العباد من‌المبدء الی‌المعاد درسیر و سلوك و وصول و تربیت نفس .

(کف و۴۵۶۷ ح ۶س و ۲۴۸ ص)

نجم‌الدین

زرکوب - شاعری است تبریزی ایرانی‌که شهرتش ویا تخلص شعریش زرکوب بود ، با عسرت و تنگدستی میزیسته واین‌شعر را مناسب حال خودگفته است

منم زرکوب و محصولم ز صنعت — بجز فریادی و بانگی نباشد
همیشه در میان زر نشینم — و لیکن هرگزم دانگی نباشد

در ریاض‌العارفین همان دوشعر مذکور در شرح حال نجم‌الدین رازی مذکور فوق را (دشمن ما را الخ) با تفاوتی‌کم بعلاوهٔ چند شعر دیگر بهمین زرکوب نسبت داده‌است

دشمن ما را سعادت یار باد — روز و شب با عزّ ونازش کار باد
هرکه کافرخواند مارا گو بخوان — او میان مؤمنان دین دار باد
هرکه خاری مینهد در راه ما — خار ما در راه او گلزار باد
هرکه چاهی میکند در راه ما — چاه ما در راه او هموار باد
هرکه ملك ومال مارا حاسداست — ملك و مالش درجهان بسیار باد

هر که را مستی ز رکوب آرزواست گو که ما مستیم و او هشیار باد

سال وفاتش بدست نیامد (ص ۴۵۶۷ ج ۶ س و ۱۳۱۵ س)

سلیمان بن عبدالقوی بن عبدالکریم - حنبلی طوفی که به دیهی **طوف** نام از توابع بغداد نسبت دارد لقبش **نجم الدین** و شهرتش **ابن ابی عباس** است موافق آنچه از صفدی نقل شده فقیه مجتهد ادیب شاعر فاضل شیعی واز اکابر نحو و تاریخ و لغت بود ، دراصول نیز بهره داشته و تشیع خود را اظهار میکرد ، با خط او هجو شیخین پیدا شد و امر اورا بیکی ازقضاه موکول داشتند قاضی نیز بعداز تحقیق تشیع او ، تأدیبش کرده و شهر قوص تبعیدش نمودند پس بقرائت حدیث اشتغال یافت و بعدازآن عمل هجوی از وی سراغ ندادند و ازتألیفات او است

۱- شرح الاربعین النوویة ۲- شرح مختصر الروضة ۳- شرح المقامات ۴- مختصر الترمذی ۵- مختصر الروضة در اصول وغیر اینها در روضات الجنات اورا در ردیف علمای عامه مذکور داشته و تشیع اورا نیز که بواسطهٔ طبقات النحاة ازصفدی نقل کرده چنانچه مذکور داشتیم شدیداً انکار نموده وگویدکه در تراجم شیعه ومعاجم امامیه دلیلی براصل تشیع سلیمان نداریم تا چه رسد بآنکه از فقها و مجتهدین شیعه باشد و علاوه خود سیوطی صاحب طبقات النحاة اورا به حنبلی بودن موصوف داشته واگر قول صفدی صحیح بودی البته برای علمای امامیه مخفی نماندی و سیوطی اورا حنبلی نداستی که منافات کلی با مذهب امامیه داشته و ابعد مذاهب عامه ازطریقت امامیه میباشد در درر کامنه ، تشیع سلیمان را علاوه برصفدی از بعضی دیگر نیز نقل کرده وگوید از ادلهٔ تشیع او این شعر است که بدو نسبت داده‌اند

کم بین من شك فی خلافته و بین من قال انه الله

از ذهبی هم نقل کرده که سلیمان عاقبت از تشیع توبه نمود باری وفات سلیمان در رجب سال هفتصد و دهم یا شانزدهم هجرت واقع گردید

(ص ۳۲۳ ت و ۱۵۴ ج ۲ درر کامنه)

نجم‌الدین — عاملی، نجم‌الدین بن‌محمد حسینی‌عاملی، از فضلای فقهای امامیهٔ عصر شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ه ق = غلا) ویا متأخر از او میباشد از شیخ حسن صاحب معالم سابق‌الذکر اجازه داشته وکتاب اثنی‌عشریهٔ اورا شرح‌کرده است و مشخص دیگری بدست نیامد نگارنده‌گوید نام‌اصلی‌صاحب‌ترجمة همان نجم‌الدین است و بجهت شبههٔ لقب ثبت اوراق‌گردید

(باب نون از ریاض‌العلماء)

نجم‌الدین — عبدالرحمن - بعنوان بیضاوی‌عبدالرحمن نگارش یافته است

نجم‌الدین — عبدالغفار بن عبدالکریم - قزوینی شافعی ، ملقب به نجم‌الدین، ازمشاهیر فقهای‌شافعیه میباشدکه درفقه وحساب وحسن‌اختصار یدی طولی داشته وازتألیفات او است

۱- الحاوی الصغیر فی‌الفروع کـه ازکتب معتبرهٔ شـافعی ، وجیزاللفظ و بسیط المعنی ، محررالمقاصد و مهذب‌المبانی ، محل‌توجه فحول بوده و شروح بسیاری‌برآن نوشته‌اند اما حاوی‌کبیر نیز در فقه و تألیف علی بن محمد ماوردی سابق‌الذکر است

۲- شرح‌اللباب وفات او درسال ششصد و شصت و سیم یا پنجم هجرت واقع‌گردید

(کف و ۳۸ ج۴س‌وغیره)

نجم‌الدین — عبدالله بن‌محمد - بعنوان نجم‌الدین رازی مذکور شد

نجم‌الدین — علی بن عمر دبیران - بعنوان کاتبی قزوینی نگارش یافته است

نجم‌الدین — علی‌بن‌محمد - درباب‌کنی بعنوان ابن‌الصوفی خواهدآمد

نجم‌الدین — عماره بن ابی‌الحسن علی بن زیدان - یمنی مذحجی ، معروف به فقیه یمانی یا یمنی ، مکنی‌به ابومحمد ، ازمشاهیرشعرا وفقهای شافعیه میباشدکه درسال پانصد و سی و یکم هجرت ازمولد خود قصبهٔ مرطان از توابع تهامهٔ یمن بشهر زبید یمن رفت، چهار سال بتکمیل فقه پرداخت ، اخیراً بزیارت‌کعبهٔ

مشرّفه رفت ، در عهد ملوك فاطميّون مصر از طرف حكومت مكّه بسفارت بلاد مصر منصوب شد ودر دربار ايشان محترم بود ، بعد از سقوط ايشان درسال پانصد و شصت و هفتم هجرت‌كه نوبت ملك بلاد مصر بايوبيّان اختصاص يافت عماره مدايحى درحق سلطان صلاح‌الدين ايّوبى و جمعى ازخانوادهٔ اوگفته و بازهم مشمول عنايات سلطانى گرديد

از تأليفات وآثار قلمى او است

۱- **اخبار اليمن** يا **تاريخ‌اليمن** ۲- **ديوان شعر** كه اغلب اشعارش در نهايت خوبى و داراى عذوبت لفظ و دقت معانى است ۳- **المفيد فى‌اخبار زبيد** يا **فى‌اخبارالملوك بزبيد** ۴- **النكت العصريه فى‌اخبار الوزراء المصرية** واز اشعار او است

اذا لم يسالمك الزمان فحارب	و باعد اذا لم تنتفع بالاقارب
ولا تحتقر كيدالضّعيف فربّما	تموت الافاعى من سموم العقارب
فقد هدّ قدما عرش بلقيس هدهد	و خرّب فار قبل ذا سدّ مارب
اذا كان رأس‌المال عمرك فاحترز	عليه من‌الانفاق فى‌غير واجب
فبين اختلاف‌اللّيل والصّبح معرك	يكرّ علينا جيشه بالعجائب

عمارة درسال پانصد و شصت و نهم هجرى قمرى وفات يافت ، يا بجهت تشيّع او مقتول شد ، يا موافق نوشتهٔ ابن‌خلّكان درهمان‌آغاز حكومت صلاح‌الدين ، عماره باچند نفر ديگر دربرهم زدن حكومت ايّوبيّه و تجديد حكومت سابقى فاطميّه تبانى مينمودند تاآنكه صلاح‌الدين از باطن قضيه مستحضر شد و دربيست و سيّم شعبان سال مذكور همه‌شان‌راكه هشت‌نفر بوده‌اند دستگير كرد وبفاصلهٔ چند روزى دردوّيم رمضان همه‌شان را بقتل‌آورد و نوشتهٔ جواهرالادب نام صاحب ترجمه محمد بوده و اشتباه است

(س ۹ ۴ ح ۱ كا و۹ ۳۲ ح ۵س)

نجم‌الدين **عمر بن محمد بن‌احمد** ـ بعنوان نسفى خواهدآمد

نجم‌الدين **كاتبى** ـ همان نجم‌الدين على بن عمر كاتبى مذكور فوق است‌كه درقاموس‌الاعلام اشتباهاً لفظ كاتبى را بكاشى تبديل داده است

نجم‌الدین **کاهی** - بعنوان **کاهی ابوالقاسم** نگارش یافته است

نجم‌الدین **کبری، احمد بن عمر بن محمد** - صوفی خیوقی خوارزمی، مکنّی به **ابوالجناب**، ملقّب به **نجم‌الدین** و **طامةالکبری**، معروف به **نجم‌الدین کبری**، از مشاهیر عرفا و اکابر مشایخ متصوفه میباشد که عارفی بوده واصل، صوفی کامل، سلسلهٔ کبرویّه ازسلاسل صوفیّه بدو منسوب، کرامات بسیاری نیز در کتب مربوطه بدو منتسب، درارشاد وتربیت اهل‌سلوک رویهٔ مخصوصی داشته که دیگران نداشته‌اند

اصول طریقت و تصوف را از بابا فرج (فرج جا) تبریزی و شیخ اسمعیل قصری و بدرزن خود شیخ شطاح سابوالذکر و دیگر مشایخ وقت فراگرفته وبمقامی بس عالی رسید نجم‌الدّین رازی عبدالله، مجدالدّین بغدادی، سعدالدین حموئی، سیف‌الدین باخرزی، رضی‌الدین، بهاءالدین ولد پدر ملاّی رومی و اکثر مشایخ وقت (که شرح حال هریکی درمحل مقتضی از این‌کتاب نگارش یافته) از مریدان وی بوده‌اند از آن‌روکه بهرکسی نظر انداختی بمرتبهٔ ولایت وبمقامی‌عالی‌رسیدی‌اورا **شیخ ولی تراش** نیز گویند **کبری گفتن** او نیز بجهت آن‌است که ازکثرت فطانت وذکاوت تمامی‌مشکلاتی راکه از وی سئوال میکرده‌اند حلّ می‌نمود وچون هرکسی راکه با وی جدل ومناظره میکرد غالب میآمد اورا **طامةالکبری** میگفتند (بلای بزرگ) که طامه در زبان عرب از اسامی روز قیامت وهم داهیه‌ایست‌که بدیگر دواهی غالب و فایق آید وبعدازآن بجهت کثرت استعمال لفظ طامه را نیز انداخته و بهاکلمهٔ **کبری** لقب خودش نمودکه بضمیمهٔ دیگرش، به **نجم‌الدین کبری** مشهورگردید **ابوالجناب** گفتن او (بصیغهٔ مبالغه) بجهت کثرت اجتناب او از دنیا بوده وگویندکه این‌کنیه درعالم واقعه ازطرف حضرت رسالت ص بدو عنایت شده و دراین معنی گفته‌اند

قد قال له رسولنا فی‌الرؤیا **اذ شاهده انت ابوالجناب**

از تألیفات او است

۱- **رسالة الخائف الهائم عن لومةاللائم** و نظیرآن در طریقت تألیف شده است

۲- فواتح الجمال بفارسی ۳ و۴- منازل السائرین ومنهاج السالکین چنانچه بعضی گفته‌اند و در کشف الظنون فقط یك کتاب بهریك از این دواسم ذکر کرده ، اولی را بخواجه عبدالله انصاری سابق الذکر و دویمی را هم بشیخ اسمعیل مولوی انقروی سابق الذکر نسبت داده است و لکن تعدّد کتاب موسوم بهریك از این دواسم ممکن وکثیرالوقوع و با مجرّد ننوشتن کشف الظنون حکم بعدم نتوان کرد واز اشعار نجم الدین کبری است

درکوی تو میدهند جانی بجوی	جانرا چه محل که کاروانرا بجوی
از تو صنما جوی جهانی ارزد	زین جنس که مائیم جهانی بجوی

گر جهودی قراضه‌ای دارد	خواجهٔ نامدار و فرزانه است
وانکه دین دارد و ندارد مال	گر همه بوعلی است دیوانه است

حاکمان در زمان معزولی	همه شبلیّ و بایزید شوند
باز چون برسر عمل آیند	همه چون شمر وچون یزید شوند

این لاله رخان که اصلشان ازچگل است	یارب که سرشت پاکشان ازچه دل است
دل را ببرند و قصد جان نیز کنند	اینست بلا وگرنه زینسان چه گناه است

نجم الدین کبری درحدود ششصد و دهم ، یا بنا برمشهور هیجدهم هجری قمری، درفتنهٔ مغول درهفتاد و هشت سالگی درشهر خوارزم بدست مغولان مقتول شد و خودش پیش از وقت حدوث آن آتش سوزان وشهادت خودرا خبرداده بود وهریك از کلمهٔ جمعمت ۶۱۸ و جملهٔ منصورکبری = ۶۱۸ مادّهٔ تاریخ او میباشد و هریك از خوارزم و خیوق را تحت عنوان خوارزمی نگارش داده‌ایم چنانچه درعنوان مذکورشد نام اصلی نجم الدین کبری ، احمد بوده و اینکه در مجالس المؤمنین محمّدش نوشته از سهوالقلم مؤلف و یا کاتب است

(س ۴۶۶۸ ج ۶ س و ۲۵۳ هب و ۸۱ ت و ۱۳۶ لس و۷۴۹ ج ۷ فع و۶۳۳ ج ۱ مع و۴۸۹ و۱۴۹ ج ۲ طرائق وغیره)

نجم‌الدین محمد بن‌حسن - بعنوان رضی استرآبادی نگارش یافته است

نجم‌الدین محمد بن حسن بن احمد - بعنوان بهاءالشرف نگارش یافته است

نجم‌الدین محمد بن‌عبدان - در باب‌کنی بعنوان ابن‌اللبودی خواهدآمد .

نجم‌الدین محمد فلکی -شیروانی بعنوان فلکی‌محمد نگارش یافته است

نجم‌الدین یحیی بن محمد - در باب‌کنی بعنوان ابن‌اللبودی خواهدآمد

نجم‌الدین یعقوب بن صابر بن برکات بن عمار - حرّانی الاصل والولادة ویا بغدادی الولادة والمسکن‌والمدفن، ابن‌صابر و منجنیقی‌الشّهرة،

ابویوسف الکنیه ، از مشاهیر ادبا و شعرای عرب میباشدکه در چهارم محرّم پانصد و پنجاه و چهارم هجرت در حرّان یا بغداد متولد گردید ، بعد از تحصیل علم در بغداد داخل خدمت لشکری شد ، اشعار و تألیفات وآثار قلمی او و قدرت بی‌نهایت‌که در ادارهٔ امورکشوری و خدمات شایانی‌که درانجام وظائف‌لشکری سرورآورد سبب‌اشتهار وی‌گردید وبالخصوص بواسطهٔ مهارت فوق‌العادةکه درمنجنیق‌اندازی داشته به منجنیقی شهرت یافت واز تألیفات او است

۱- عمدةالسالك فی‌سیاسة‌الممالك‌که ازآثار جلیلهٔ او میباشد و درچندین فصل، ازفنّ محاربه و تعبیةالجیش و استحکامات وفتح‌ثغور و احوال سوارگی و اوضاع محاصره و ریاضت میدانیّه وحیل‌حربیّه واقسام و اوصاف‌اسلحه بحث‌میماید ۲- معانی‌المعانی که اشعار خود را دریکجا جمع‌کرده وبدین نامش نامیده است ودرحقیقت دیوان اشعار او میباشد

ابن‌خلّکان‌گوید اخبار یعقوب درحال‌حیات خودش بما میرسید و اشعار اورا هم نقل میکردند لکن باآن‌همه قرب مکانی‌که او ساکن بغداد ومن مقیم اربل‌بودم ملاقات نشد و باوجود این ازکثرت اطّلاعی‌که از جریانات وی داشتم و اشعار اورا میشنیدم بمنزلهٔ‌آن بودکه با وی معاشر هستم ، باشعار او نیز شعف مفرط داشته و اسلوب شعری

اورا سیار حوش داشتم و ارآنها است

کلمت نعلم المحیق ورمیه	لهدم الصیاصی وافتتاح المرابط
وعدت الی نظم القریض لشقوتی	فلم احل فی الحالین من قصد حائط

ایها المدعی المحار دع المحـــر	لدی الکبریاء والجبروت
نسج داود لم یعد لیلة العاـــر	وکان المحار للعنکبوت
و نقاء السمند فی لهب الناـــر	مزیل فضیلة الیاقوت
و کذاك النعام یلتقم الجمـــر	وما الجمر للنعام نقوت

نیز درشکایت ار پیری گوید

قالو ابیاض الشیب نور ساطع	یکسو الوجوه مهابة و ضیاء
حتی سرت وحطاته فی مفرقی	فوددت ان لا افقد الظلماء
و عدلت استبغی الشباب نعللا	بخضابها فصنعتها سوداء
لو ان لحیة من یشیب صحیفة	لمعاده ما اختارها بیضاء

نیر درنارهٔ حمعی ار صوفیّه که مهماس نودند و طعام و عدائی راکه برای ایشان تهیه کرده نوده نالتمام حوردند گفته و نرئیس ایشان فرستاد

مولای یا شیخ الرباط الندی	ابان عن فضل و علیاء
الیك اشکو جور صوفیة	باتوا ضیوفی و اودائی
اتیتهم بالزاد مستأثرا	وبت تشکو الجوع احشائی
مشوا علی الجسر ومن عادة الـ	زهاد ان یمشوا علی الماء
وهم الی الآن ضیوفی فجد	لهم بجسر او بحلواء
اولا فجدهم و اکفنیهم فما	یحس فی مثلهم رأیی

ناری همهٔ اشعار صاحب ترجمه نقول ان خلّکان لطیف وآندار است وما در نجهت اسکار معانی دقیقه که نکار نرده نقل این حد شعر او پرداختیم

نمناسنت اینکه رشتهٔ کلام نصوفیّه و پرحواری ایشان منتهی گردید چند جملهٔ دایر نهمین موصوع را نیر که ار نعص مجموعه‌های شهید اوّل نقل شده ثبت اوراق مینماید چنانچه گوید ارکثرت اهتمامی که صوفیّه نه پرحواری دارند نقش نگین نعصی ار ایشان **اکلها دائم** و نعصی دیگر **لاتبقی ولاتذر** و نرخی **آتنا غداءنا** میناشد نعضی ار ایشان **شجره ملعونه**

راکه درآیهٔ شریفه است نچوب حلال که بعد از صرف طعام و یأس از خوردن بجهت تمیز کردن دندانها آرند تفسیر می‌کنند وگویندکه تمامی عیش دنیا درمیان دوحشهٔ حوان طعام و چوب حلال است آفتابه لگن را برای دست‌شوری پیش از طعام آرند مبشّر و بشیر وآنچه راکه بعد از طعام آرند منکر ونکیر گویند گروهی از ایشان در تفسیر آیهٔ شریفهٔ الاخسرین اعمالاً گویند اخسرین کسانی هستندکه نان را اشکنه‌کرده وخودشان بخورند و قسمت دیگران باشد ویا بزعم جمعی ایشان کسانی هستندکه در ایّام جز بره کارد و چاقو نداشته باشند

وفات نجم‌الدین یعقوب صاحب‌ترجمة سال ششصد و بیست وششم هجرت در بغداد واقع و درباب مشهد معروف بموسی بن جعفر ع مدفون شد وپیش از مرگ می‌گفته است

اذ ما بت من ترب فراشی	وصرت مجاورالرب الرحیم
فهنونی اصیحابی و قولوا	لك البشری قدمت علی الکریم

(ص ۳۲۲ ج ۱ ی و ۵ ۵ ج ۲ کا و ۴۵۶۶ ج ۶ س)

نجیب لقب زجاجی سعد بن ابیطالب است

نجیب‌الدین احمد بن موسی - درباب کنی بعنوان ابن‌طاوس احمد خواهدآمد

نجیب‌الدین رضا - بعنوان زرگر مذکورشد

نجیب‌الدین علی بن برغش - ازکملین عرفا بود، باوجود غنا وثروتی که داشته دائما با فقرا و ضعفا امرار حیات می‌نموده و با ایشان بصرف غذا اشتغال داشت ، تمامی ثروت خود را بهمین روش تمام‌کرد و درجواب سئوال از سر توحیدکتابی بنام ترکی ایکی‌آیینه اورته سینده بیرآلما تألیف وبا لسان عارفانه جواب داد درسال ششصد و هفتاد و هشتم هجری قمری درگذشت وحرف دوّیم کلمهٔ برغش در کتب تراجم مابین راء بی‌نقطه و بانقطه مردّد و اظهر دوّمی است

(ص ۷۸ ج ۷ فع)

نجیب‌الدین علی بن محمد بن مکی- جبلی عاملی جبعی ، از افاضل علمای امامیّه میباشدکه فقیه فاضل محدّث کامل متکلّم مدقّق ادیب

منشی جلیل‌القدر و ازتلامذهٔ صاحب مدارك (متوفی سال ۱۰۰۹ه‍ ق = غط) و صاحب معالم (متوفّی سال ۱۰۱۱ه‍ ق = عیا) وشیخ بهائی (متوفّی بسال ۱۰۳۱ه‍ ق علا) ودیگر اکابر وقت بود، خطّی خوب وحافظهٔ عجیبی داشت، اشعار نغز وطرفه میگفت، دیوان استاد خود صاحب معالم را جمع و تدوین نموده واز اساتید خود وهم بواسطهٔ پدرخود ازجدّ خود ازشهید ثانی روایت مینماید شیخ‌حرّ عاملی (متولد۱۰۳۳ه‍ ق - علج) در اوائل سن خود پیش‌از بلوغ با وی ملاقات کرده و اولاد نجیب‌الدین و جمیع معاصرین‌او از او اجازه دارند بنا برنقل امل‌الآمل درسلافةالعصر بسیارش ستوده ودر پایان‌کلامش‌گوید ولیس ذالك بعجیب من نجیب وهم‌گوید مؤلفات‌او حاکی ازیدطولی علمی و فضلی وی میباشد وببلاد بسیاری از حجاز و یمن وهند وعجم وعراق مسافرتها کرده و درهمین موضوع رحلت خود، منظومه‌ای دقیق عجیبی سروده است سپس تقریبا صد بیت ازآن منظومه را (که درحدود دوهزار و پانصد بیت است) نقل‌کرده وشیخ‌حرّ عاملی در ایّام حواشیش همین منظومه را بخط خودش نوشته ودرپشت‌آن نیز چندشعری از خودش درمدح‌آن اضافه‌کرده است بالجملة از اشعار نجیب‌الدین است

یا امیرالمؤمنین المرتضی	لم ازل ارغب فی‌ان امدحك
غیر انی لااری لی فسحة	بعد ان رب‌البرایا مدحك
لی نفس اشکو الی‌الله منها	هی اصل لکل ما انا فیه
فملیح الخصال لاترتضیی	و قبیح الخصال لاارتضیه
فالبرایا لذا وذاك جمیعا	لی خصوم من‌عاقل وسفیه
علة شیبی قبل ایامه	هجرحبیبی‌فی‌المقال‌الصحیح
و یدعی العلة فی‌هجره	شیبی وفی‌ذالك دور صریح

درمرثیهٔ دواستاد معظّم خود صاحب مدارك و صاحب معالم‌گوید

اسفا لفقد ائمة لفواتهم	ایدی‌الفضائل والعلی جذاء
هم غرةکانت لجبهة دهرنا	میمونة و صاحة غراء
ان عد ذوفضل وعلم زاخر	فهم لعمری القادة العلماء
اوعد ذوکرم وفضل شامخ	فهم لعمری‌السادة الکرماء
خبران ما لهما وحقك ثالث	فاعلم بان الثالث العنقاء

نحران ماء هما فرات سائغ   عذب فمیه رقـة و صفاء

غیرایبهاکه سیار و تماماً فصیح و ملیح و لطیف و طریف وخالی ازتکلّف وتعسّف بوده ومحسنات لفظی ومعنوی‌را حاوی وانواع امثال وحکم‌را جامع میباشد وازتألیفات اواست

۱- حساب الخطأین ۲- رحلت منظومه ۳- شرح اثنی‌عشریهٔ صاحب معالم

سال وفات او بدست نیامد وازملاقات شیخ حرّعاملی پیش از بلوغ خود با او (چنانچه مذکور داشتیم) مکشوف میگردد که تاحدود هزار و پنجاهم هجرت درقیدحیات بوده‌است (والله العالم)

(امل الآمل)

نجیب‌الدین   محمد بن جعفر- درباب کنی بعنوان ابن نما خواهدآمد .

نجیب‌الدین   محمد بن علی - بعنوان سمرقندی نگارش یافته‌است

نجیب‌الدین   یحیی بن احمد - درباب کنی بعنوان ابن‌سعید خواهدآمد

نجیرمی[1]

نجیرمی   ابراهیم بن عبدالله - نحوی لغوی نجیرمی مقیم مصر، مکنّی به ابواسحق، از اکابر ادبا و شعرای اواسط قرن چهارم هجرت و مرجع استفادهٔ ابوالحسین مهلّبی و اکثر فضلای آن زمان بود در معجم‌الادباء در سال ششصد و دوازدهم هجرت از بعضی از اهل مصر نقل کرده‌که روزی فضل بن عباس نزد

۱- نجیرمی - منسوب به نجیرم است وآن بفتح اول و رابع وفتح یاکسرثانی محله‌ای بوده دربصره و نیز قصبه ویا شهری است کوچك بالای تپه و تلی درقرب بصره در ساحل دریا وآن را نحارم نیز گویند و درقاموس‌الاعلام محلهٔ بصره بودن‌آن را حمل برتوهم کرده است (صد و ج ۶ س)

(در معجم‌الادبا ضمن ترجمهٔ حال ابراهیم بن عبدالله نجیرمی از ابوسعد سمعانی نقل میکندکه نُجَیْرِمی منسوب‌است به نُجَیْرِمْ (که‌آنرا نَجارِمْ نیز گویند) وآن‌محله‌ای است در بصره وحودش معتقداست که نُجَیْرِمْ قریهٔ بزرگی است درساحل دریای فارس که بین‌آن وسیراف پانزده فرسخ فاصله است و در محاورات عمومی تخفیفاً یا تجلعاً جیم را اسقاط کرده و نَیْرَمْ گویند - ناشر)

کافور احشیدی (متوفّی سال ۳۵۶ه ق = شنو) روت و در مقام دعا و ثنا گفت . **أَدامَ اللهُ أیّامِ سَیِّدنا الاُستاذِ** و لفظ **ایام** را برخلاف قاعدهٔ لسان عرب که باید منصوب باشد باکسر میم خواند ، از این‌رو کافور به‌نحیرمی نگاه‌کرده وتبسّم نمود پس‌نحیرمی فوراً این اشعار را انشا نمود

لاعرو ان لحن الدّاعی لسیّدنا — وعصّ من هیبةٍ بالریق والبّهر
فمثل سیّدنا حالت مهابته — بین البلیغ و بین القول بالحصر
فان یکن خفض الأیّام عن دهش — من شدّة الخوف لامن قلّة البصر
فقد تفاءلت فی هذا لسیّدنا — والفأل نأثره عن سیّدالبشر
بانّ ایّامه خفض بلانصبٍ — و انّ دولته صفو بلا کدر

پس‌ازطرف‌کافور، سیصد دینار (طلای مسکوك هیجده نخودی) بدو عنایت‌گردید. بجهت تکثیر فائدهٔ معنی بعضی‌از فقرات‌آن را میبگارد **عص بالریق** گلوگیرشدن باآب دهن ودراینجاکنایه ازشدت‌خوف‌است **بهر** انقطاع نفس وپی‌درپی‌آمدن‌آن‌ازکثرت‌خستگی **حصر** کرحت شدن و لکنت زبان و سگی سینه‌که کلمهٔ **بالحصر** متعلّق به حالت است **خفض** وسعت وخوشحالی **نصب** هم تعب و شدت است سال وفات‌نحیرمی بدست‌نیامد (س ۱۹۸ ح۱حم وغیره)

نحاس[۱]

نحاس **ابوالمعالی** - درباب‌کنی بعنوان **ابوالمعالی نحاس** خواهدآمد

نحاس **احمد بن ابراهیم بن محمد** - شافعی دمشقی دمیاطی ، ملقّب به **محیی‌الدین** ، از افاضل اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه درفتنهٔ

۱- **نحاس**- بصیغهٔ مبالغه، لقب رجالی‌آدم ابوالحسن،آدم بن حسن ، مفضل بن‌صالح میباشد ضبط این‌کلمه مابین‌علمای‌رجال‌محل‌جدال‌است، برعم‌بعضی‌ازایشان با حای‌بی‌نقطه بمعنی مس‌ساز و مس‌فروش و بعقیدهٔ جمعی دیگر با حای نقطه‌دار بمعنی علاف وکنیر و حیوان فروش است وبنا براین معنی علاوه برسه نفر مذکور (که بعضی گفته‌اند) لقب بشر بن سلیمان ، جارود بن منذر ، رفاعة بن موسی، طرخان ، میمون بن یوسف و وهیب بن حفص میباشد

تیموری از دمشق رحلت کرده ودر دمیاط اقامت گزید ، در فقه وحساب وفرائض بصیرتی بسزا داشته و در فنون دیگر نیز بی بهره نبود و از تألیفات او است

۱- تنبیه الغافلین عن اعمال الجاهلین در بدع و امور مستحدثه ۲- مشارع الأشواق الی مصارع العشاق و مثیر الغرام الی دارالسلام که در قاهره چاپ و در فضائل جهاد است وآن ملخّص کتاب مصارع العشاق خودش میباشد و سال هشتصد و چهاردهم هجری قمری در موقع ازدحام فرنگیها مقتول گردید (ص ۱۸۴۸ مط)

نحاس

احمد بن اسمعیل - یا احمد بن محمد بن اسمعیل بن یونس مرادی مصری، ادیب نحوی لغوی فاضل مفسّر کامل واسع العلم کثیر التألیف والروایة ، ابوجعفر الکنیة ، نحاس الشهرة که بعمل مس یا ظرف و اوانی مسینه منتسب میباشد و بهمین جهت گاهی اورا صفار نیز گویند (که بمعنی مسگر است) نحاس حال محمد بن حسن نحوی زبیدی سابق الذکر واز تلامذهٔ زجّاج ومبرّد ونفطویه وابن الانباری و اخفش اصغر و دیگر اعیان ادبای عراق بود ، نحو را از ایشان فراگرفت و از کثرت تواضع ازسئوال وتفتیش اشکالات علمی مضایقه نداشته وبااهل نظر و دقّت مطرح مذاکره می نمود ، در ادبیّات و لغات قرآن مصنّفات بسیاری دارد

۱- ادب الکاتب ۲- الاشتقاق ۳- اعراب القرآن ۴- التفاحة در نحو ۵- تفسیر ابیات سیبویه ۶- تفسیر القرآن و ظاهر کلام کشف الظنون آنکه این کتاب همان اعراب القرآن است ۷- شرح المعلقات السبع ویك نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۱۸۰۱ درکتابخانهٔ بانکی‌پور ویك نسخه نیز برقم ۴۰۷ درکتابخانهٔ اسکوریال موجود است ۸- شرح المفضلیات ۹- طبقات الشعراء ۱۰- الکافی در نحو ۱۱- معانی القرآن ونسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۱۲- المقنع فی اختلاف البصریین والکوفیین فی مأة مسئلة ۱۳- ناسخ الحدیث و منسوخه ۱۴- ناسخ القرآن ومنسوخه ۱۵- الوقف والابتداء الصغیر ۱۶- الوقف والابتداء الکبیر

وفات نحاس روز شنبه پنجم ذیحجهٔ سال سیصد و سی وهفتم ویا بنا برمشهور سی وهشتم هجری قمری درمصر واقع شد و درسبب آن گویند که روزی در اوقات زیادتی آب رود نیل درساحل آن نشسته و مشغول تقطیع شعر بود ، یك نفر از عوام الناس بخیال اینکه

او رود نیل را بدان کلمات سحر میکند که آتش رایذ شده و مرح احساس گران تر گردد نزدیك وی رفت و با پایش زده و برود نیلش افکند و دیگر خبری از وی معلوم نشد مخفی نماند که صاحب ترجمه ابوجعفر نحاس را ابن النحاس هم گویند واو غیر از ابن نحاس مشهور محمد بن ابراهیم است که در باب کنی بهمین عنوان ابن نحاس خواهد آمد.

(ص ۶ ت و ۳۰ ج ۱ کا و ۱۸۲ ج ۲ ع و ۲۲۴ ج ۴ جم وغیره)

نحلیه اصحاب حسن بن علی نحلی است که امامت را فقط در اولاد امام حسن مجتبی صحیح میدانستند و در افریقای شمالی و مرکزی بوده اند

نحوی لقب رجالی احمد بن معقل، حسن بن خالویه ، خلیل بن احمد، طاهر بن احمد و بعضی دیگر است

نخاس با خای نقطه‌دار درضمن نحاس (با حای بی نقطه) مذکور است

نخجوانی[1]

نخجوانی احمد بن ابی بکر - بعنوان نجم الدین مذکور شد

نخجوانی ملامحمدعلی بن حاج خداداد - نخجوانی الاصل والولادة، نجفی المسکن والمدفن ، از مشاهیر علمای امامیّهٔ زمان خودمیباشد که فقیه اصولی محدّث رجالی نیکوسیرت صافی‌سریرت بود ، نسبت بخانوادهٔ رسالت خصوصاً حضرت سیدالشهدا ع محبت مفرط داشت ، همه روزه بعد از نماز صبح مصائب جانسوز آن امام مظلوم و وقایع روز عاشورا را ذکر کرده وگریه ونوحه مینمود وی از تلامذهٔ حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و فاضل ایروانی و فاضل شرابیانی مذکورین دراین کتاب بوده وبعد از وفات شرابیانی مرجع تقلید قفقازیّه و جمعی وافر از دیگر بلاد شیعه گردید از تألیفات او است

۱ـ **نخجوانی**- بفتح اول و ضم ثالث منسوب است به نخجوان از بلاد آذربایجان که فعلا در تصرف دولت روسیه است

۱- احتمساع الامر والنهی ۲- الاحماع المنقول ۳ و۴- حاشیهٔ رسائل و مکاسب شیخ مرتضی انصاری ۵- دعاة الحسینة که در بمبئی چاپ سده است ۶- مقدمهٔ واحب وغیرها

وفات او شب جمعه هفدهم ربیع الثانی هزار وسیصد و سی وچهارم هجری قمری درشصت و شش سالگی درکربلای معلّی واقع شد ، جنازهٔ اورا پیش از دفن بنجف اشرف نقل و درصحن مقدس مرتضوی درحجرهٔ متصل بمسجد عمران دفنش کردند

(ص ۲۲۰ ج ۱ عه وغیره)

نخشبی[۱]

نخشبی سید ضیاءالدین - هندی بدایونی ، از عرفا و ادبا و شعرای فارسی زبان هندوستان میباشد که ازمریدان شیخ نظام الدین ودر اصل از اهالی نخشب بوده وبهمان جهت به نخشبی تخلّص مینمود ، درهندوستان اقامت کرده و درشهر بدایون منزوی شد ، از مؤانست مردمان گسیخته و بمدح وقدح واعتقاد و انکار کسی اصلاً توجه نمی‌نموده و مشغول کار خود بود واز اشعار او است

۱- **نخشبی** - بروزن جعفری منسوب است به نخشب از بلاد ماوراءالنهر مابین جیحون و سمرقند و تاشکند که بزرگ و پرجمعیت و به دیهات بسیاری مشتمل وآب جاری آن فقط نهری است که از وسطش جریان دارد ودر بعضی از اوقات سال منقطع میگردد و باغات و زراعات ایشان ازآب چاه مشروب میشوند آن ، بزرگترین و معمورترین و زیباترین بلاد ماوراءالنهر است و بمسافت صد و پنجاه کیلومتر از جنوب شرقی بخارا واقع و توتون و دیگر محصولاتش بسیار وبعد از بخارا دویمین شهر و درحکم پایتخت دیگرآن نواحی میباشد و خان ماوراءالنهر گاهی درآنجا اقامت مینماید نام دیگرآن **نسف** بوده ودراین اواخر به **قارشی** معروف است وبانوشتهٔ بعضی ، **نسف** معرب **نخشب** بوده وقارشی نیز دراصل نام نهری میباشد که از وسط آن جاری است و قارسی گفتن خود شهر نیز بمناسبت مجاورت آن نهر است که بزبان ترکی بمعنی مجاور و مقابل است

این شهر منشأ ارباب کمال میباشد وبسیاری از علما وطبقات دیگر ازآنجا برخاسته‌اند که بعضی از ایشان به **نخشبی** معروف و برخی به **نسفی** شهرت دارند وماهم بقسمت اولی دراینجا اشاره کرده وقسمت دویمی را نیز تحت عنوان **نسفی** نگارش خواهیم داد ودرجائی دیدم که نخشب نام دیهی از عراق عرب هم هست

نخشبی خیر بسا زمانه بساز | ور نه خود را نشانه ساختن است
عاقلان زمانه می‌گویند | عاقلی با زمانه ساختن است

لاله یك داغ بدل دارد و عالم داند | من که صد داغ بدل دارم و کس محرم نیست

از تألیفات او است

۱- **سلك السلوك** ۲- **طوطی نامه** بزبان فارسی و آن حکایاتی است که ملاسکر نام بزاز زن تاجر صاعد نامی که بمسافرت رفته بوده از زبان طوطی انشا کرده و با مراجعت صاحبش آن زن را بدانها مشغول مساحت و بعضی از رومیها آنرا برای سلطان سلیمان خان بترکی ترجمه نموده است

۳- **عشرهٔ مبشره** ۴- **گل زر** ۵- **لذة النساء** که گویا ترجمهٔ بعضی از کتابهای هندوان بوده و بطور بی‌ادبانه نوشته شده است وفات نخشبی بسال هفتصد و پنجاهم یا پنجاه و یکم هجری قمری واقع شد و با بردویمی کلمهٔ **محدوب = ۷۵۱** مادّهٔ تاریخ وفات او است

(کف وس ۳۵۱ ج ۱ حه و ۲۹۸۱ ج ۴ و ۴۵۷ ج ۶ س)

نخعی[1]

نخعی **ابراهیم بن یزید بن اسود** - که نسبت او با نه واسطه بمالك بن نخع موصول و کنیه‌اش **ابوعمار** یا **ابوعمران** است از مشاهیر قدمای علما و فقهای تابعین کوفه میباشد که در تحصیل حدیث رنجها کشید و عایشه را ملاقات کرد، لکن حدیثی از وی نقل ننمود، از کثرت جلالتی که میان اهل سنّت و جماعت دارد ابوحنیفه با درك دیدار وی مفاخرت میکرد و در رجال شیخ اورا از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و حضرت سجّاد ع شمرده و ظاهرش هم امامی بودن او میباشد و در تنقیح المقال اورا امامی ممدوح دانسته است وفاتش درسال نود و نهم یا ششم هجرت

۱- **نخعی** - بروزن فدوی، منسوب به قبیلهٔ نخع (بروزن قمر) از قبائل یمن میباشد که از اولاد مالك بن نخع و یا حبیب بن عمرو موصوف به نخع هستند دراصطلاح رجالی بفرمودهٔ وافی ابوب بن نوح است وهمچنین ازالقاب ابراهیم بن یزید، حفص بن غیاث، حصین بن عمرو و جمعی دیگر بوده و دراینجا شرح حال بعضی از معروفین بهمین نسبت را بذکر میدهد

بوده و تحقیق زاید را موکول بکتب رجالیّه میداریم

(ص ۵۸۴ ج ۱ س و۶۸۹ ج ۱ مه و۲ ج ۱ کا و۷۸ ج ۷ مع وکتب رجالیه)

نخعی **اسود بن یزید** - یا یزید یا زید (علی اختلاف النسخ) از اکابر تابعین ائمّهٔ فقه و حدیث عامّه میباشدکه درمیان ایشان معتمد و دایی ابراهیم نخعی فوق بود موافق آنچه ازمختصر ذهبی نقل شده هشتاد مرتبه حجّ و عمره کرده (اگرچه این عدد واضح الاشکال است) ودر هردو شب یکمرتبه ختم قرآن می نمود ، ازکثرت روزه رنگش زرد واز زیادی گریه یك چشمش پوچ بود با اینهمه موافق آنچه تحت عنوان زهاد ثمانیه اشاره نمودیم یکی از چهار نفر اشقیای ایشان بوده که محض تدلیس و مردم فریبی ، زهد ظاهری را مصیدهٔ عوام قرار داده بودند و دل پاك حضرت امیرالمؤمنین ع از اعمال ایشان در درد و الم و هزاران مرتبه بیشتر از ضربت ابن ملجم متألم بوده است از ابن ابی الحدید هم نقل است اسود ازکسانی بوده که از آن حضرت منحرف شدند و بهمان حال مردند وفات اسود سال هفتاد وچهارم یاپنجم هجرت درکوفه واقع گردید (ص۷۸ ج۷مع وکتب رجالیه)

نخعی **شریك بن عبدالله** - از احفاد مالك بن نخع، مکنّی به **ابوعبدالله** عالمی است فقیه عابد فاضل کوفی بافطانت و ذکاوت، از قدمای فقها و محدّثین عامّه یا امامیّه که درسال نود و پنجم یا هفتاد و پنجم هجرت در بخارا متولد شد ودرعهد خلافت منصور دوّیمین خلیفهٔ عباسی (۱۳۶-۱۵۸ه ق = **قلو - قنح**) ومهدی سیّمین ایشان (۱۵۸-۱۶۹ه ق = **قنح - قسط**) بقضاوت کوفه پس اهواز منصوب گردید ، با علم و فضل معروف ، بسیار حاضرالجواب ، در قضاوت خود کثیرالصواب و نسبت بحضرت امیرالمؤمنین ع و خانوادهٔ رسالت ص محبت فوق العادة و بالعکس نسبت به بنی امیّه بغض بی اندازه داشت و نوادری دراین باب منقول است

گویند روزی نزد او از حلم معاویه مذاکره شد اوگفت کسی که نسبت بامر حق سفیه و بی شعور باشد وبا حضرت علی ع بسر مقابله درآید اورا حلیم گفتن روا نباشد

روزی نزد یکی از بنی امیّه که جلیس او بوده فضائل آن حضرت را مذکور داشت، آن مرد اموی نیز تصدیق کرد و گفت نعم الرجل علی یعنی آن حضرت مردی خوب بود پس نخعی برآشفت و گفت این عبارت (نعم الرجل) در حق آنحضرت روا نباشد آن مرد اموی بعدار سکوت کمی گفت که خدا یتعالی در ذات اقدس خود فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ و در ایّوب و سلیمان نعم العبد فرموده پس چگونه روا نداری که درحق حضرت علی ع هم عبارتی گفته شود که خداوند عالم دربارهٔ ذات اقدس خود و انبیای خود پسندیده است پس نخعی ملتفت شده ودر نظر او بمکافات آن اموی بیفزود

وفات او روز شنبه غرّهٔ ذیقعدهٔ صد وهفتاد و هفتم یا هشتم هجرت درعهد خلافت هرون درکوفه واقع شد ، هرون که آن موقع درحیره بوده بقصد نماز جنازهٔ او با شتاب تمام بکوفه رفت و لکن بعد از وقت رسید چنانچه درعنوان اشاره شد عامی و امامی بودن شریك بین علمای رجال ، محل بحث بوده و بعد از مداقه امامی بودن و جلالت وی جلوه گر میشود در تنقیح المقال هم امامی ممدوحش دانسته وتحقیق و بسط مطلب را موکول بکتب مربوطه میدارد و همین قدر تذکر میدهد که درموقع مراجعه بمدارك محذور اشتباه اسمی را درنظر داشته باشد

(تنقیح المقال وص ۳۲۷ ت و ۲۴۴ ج ۱ کا و ۲۷۹ ج ۹ تاریخ بغداد وغیره)

نخعی

علقمة بن قیس بن عبدالله بن مالك - بنوشتهٔ احمد رفعت ازاکابر تابعین ومشاهیر ائمهٔ فقه وحدیث عامّه و بنزد ایشان مقبول الروایة میباشد که درسال شصت و دویم هجرت درگذشت بفرمودهٔ بعضی از علمای رجال ع امّه از رجال شیعه و اولیای آل محمد ص و اکابر تابعین و رؤسا و زهّاد ایشان وفقیه قاری قرآن و عالم بفرائض وازثقات اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع وکنیه اش ابوشبل بود با معاویه عداوت بسیار داشت ، با برادر خود ابی بن قیس در صفّین حاضر رکاب مبارك آن حضرت بود ، برادرش بفیض شهادت نایل آمد و خودش ازپای آسیب خورده و اعرج شد بسال شصت و یکم یا دویم هجرت درکوفه وفات یافت ویا او نیز بنوشتهٔ شیخ طوسی

و بعضی دیگر از علمای رجـال در صفّین بشهادت رسید بالجملة جلالت و وثاقت و تشیّـع علقمة جای تردید نبوده و اصحاب صحاح ستّـه هم بروایات وی عمل مینمایند (ص ۲۰۳ ج ۳ ی ۷۸ ج ۷ فع وکتب رجالیه)

نخعی **کمیل بن زیاد** - بن سهل بن هیثم بن سعد بن مالـك بن حرث بن صهبان بن سعد بن مالك بن نخع ، از اجلاّ ی علمای وقت و عقلای زمان خود ، بسیار عابد و زاهد و متّقی ، از انجاب اصحاب ومقرّبین حضرت امیرالمؤمنین ع و حضرت امام حسن مجتبی ع وخواص ایشان بلکه از تلامذه واصحاب اسرار حضرت امیر ع میباشدکه دراثر تعلیم و تربیت‌آن مخزن علوم اوّلین وآخرین ، بحلّ معضلات و مشکلات بسیاری موفق شد و هم از طرف قرین‌الشرف آن بزرگوار بحکومت بلدۀ هیت و بعضی از بلاد دیگرعراق منصوب‌گردید ودعای معروف به **دعای‌کمیل** نیز بنام وی مشهور است در صفّین حاضر رکاب مبارك‌آن‌حضرت بود عاقبت درحدود سال هشتاد ودوّم یا سیّم هجرت با جمعی دیگر ازاکابرشیعه محض بجهت تشیّـع‌ایشان مقتول‌گردیدند موافق‌آنچه شیخ بهائی درشرح حدیث بیست ویکم ازاربعین‌خودگفته و بعضی از اجلاّ ی دیگر نیز تصریح‌کرده‌اند‌آن‌حضرت قتل اورا خبر داده بوده است قبر او درایـن اواخر کشف و درمیان نجف وکوفه نزدیکی قبر میثم تمّار در طرف راست کسی‌که ازکوفه بنجف‌میرود واقع میباشدکه لوح مزار وبنائی برای‌او درست‌کرده‌اند

چون اشارتی شدکه‌کمیل از اصحاب اسرار حضرت امیر ع بوده و بحل اسرار ومشکلاتی‌که دور از استعداد فهم دیگران‌بوده موفق‌آمده دوفقره ازآنها را زینت‌بخش ایـن اوراق پریشان مینمایـد در روضات‌الجنّـات از رجـال نیشابوری نقل کرده‌کـه **کمیل گفت یا امیر المؤمنین‌ما الحقیقه‌فقال‌ع‌ما لك‌والحقیقة، فقال‌کمیل او لست‌صاحب‌سرك‌قال‌بلی ولکن یرشح‌علیك ما یطفح منی فقال اومثلك یخیب سائلا فقال ع الحقیقة‌کشف سبحات‌الجلال من‌غیر اشارة قال زدنی بیانا قـال ع محوالموهوم و صحوالمعلوم فقال زدنی بیانا قـال ع هتك‌الستر لغلبة‌السر فقال‌زدنی‌بیانا قال ع نور یشرق من‌صبح‌الازل فیلوح‌علی‌هیاکل‌التوحید آثاره فقال زدنی بیانا فقال ع اطف‌السراج فقد طلع‌الصبح** نیز درمادۀ نخ‌ازمجمع‌البحرین

ازکمیل نقل کرده که بحضور مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع عرضه داشتم که **یا امیرالمؤمنین ارید ان تعرفنی نفسی قال ع یاکمیل ای نفس ترید قلت یامولای هل هی الا نفس واحدة فقال ع یاکمیل انما هی اربع - النامیة النباتیة والحسیة الحیوانیة والناطقة القدسیة والکلمة الالهیة و لکل واحدة من هذه خمس قوی وخاصتان-الحدیث** آنحضرت بعدازاین جمله بسط و بیان آن نفوس چهارگانه و دوخاصّه و پنج قوای هریك ازآنها پرداخت که نقل آنها اطناب و خروج از وضع کتاب و علاوه دور از حیطهٔ استعداد اغلب مراجعه کنندگان میباشد و جملهٔ فوق نیز محض من باب تیمّن و اشعار بحالات کمیل بودکه مجرّد این دوفقره سئوال به دوربینی فکر وکمال معرفت او مشعر و جوابهای آن مخزن علم الهی ازکمال استعداد وی حاکی واز نوادر احادیث اهل بیت بوده وسطر حقیقت عنوان درس عمری اکابر فلاسفه و حکما میباشد عنقا شکارکس نشود دام باز چین

(مجمع البحرین وص ۵۳۷ت و ۱۲۳لس وکتب رجالیه)

نخعی **مالك بن حارث** - بعنوان **اشتر** نگارش دادهایم

نخلبندشعرا **خاجوی کرمانی محمود** - بعنوان خاجو نگارش یافته است

ندیم[1]

ندیم **ابراهیم بن ماهان بن بهمن- ابواسحق الکنیة** ، ایرانیّ الاصل کوفیّ الولادة ، تمیمیّ القبیله ، موصلیّ الاقامه ، ازمعروف‌ترین موسیقی‌دانهای عرب میباشدکه آن‌فن راپیش‌استادان‌ایرانی تحصیل کردودرآوازونواختن‌عود مهارتی‌بسزایافت، درزمان‌خود درغنا وسرود وخوانندگی واختراع الحان‌متنوعه بی‌نظیر

۱- **ندیم** - دراصل لغت عرب ، همکاسه و همپیاله و همجلیس شراب راگویند واخیر مطلق همنشین و همداستان سب را اطلاق میکنند بفرمودهٔ تنقیح‌المقال درعرف اواخرکسی‌است که در دربار سلاطین محض بجهت قصه‌خوانی و تاریخ گوئی ودیگر مراسم این مجلس شاه (ا مطایبات و فکاهیات وغیرها) تخصیص یافته باشد و این کلمه در اصطلاح رجالی لقب احمد بن ابراهیم بن اسمعیل و محمد بن اسحق و بعضی دیگر است

بود ، درعهد مهدی و هادی و هرون عباسی مقام بلندی در دربار ایشان داشت دربات مهارت او در آواره‌خوانی نوادر حیرت‌آوری نقل می‌نمایند مثل بالا رفتن‌او در زنبیلی بخانه‌ای‌که زنان رامش‌گر درآن بوده‌اند وآمدن ابلیس پیش او وآوارهٔ شگفت‌آوری بدوآموختن و همچنین حرکت‌کردن مجلس در هروقتی‌که او سرودکرده و برادررش منصور معروف به زلزل هم سار و سور نواختی و مانند اینها وفات او سال دویست و سیزدهم هجرت در بغداد واقع شد ودرهمان روز مرگ او ابوالعتاهیهٔ شاعر معروف و ابوعمرو شیبانی نحوی هم درگذشتند ویا وفات‌او سال یکصد وهشتاد و هشتم هجرت در شصت و سه یا چهار سالگی واقع گردیده است

چنانچه اشاره شد اصلاً ایرانی و از خانوادهٔ بزرگی است در عجم و ازآنروکه مدتی در موصل اقامت‌کرده به **موصلی** شهرت یافته چنانچه تمیمی‌گفتن او هم بجهت‌آن بوده‌که در ایّام صغر بعدار وفات پدر تحت تربیت وکفالت بنی‌تمیم نشأت یافته است مخفی نماندکه‌گاهی لفظ ماهان اسم‌پدر ابراهیم را قلب بمیمون داده و**ابراهیم بن میمون** گویند **اسحق** پسر ابراهیم در مثل‌پدرش درموسیقی و اختراع‌آوارهای بسیارممتازی ماهر ، از حیث معلومات و تهذیب اخلاق نیز شایان تمجید، درعلوم بسیاری متفنّن، در اصول سرود و غنا ماهر و درخلافت هرون و مأمون مورد توجه بوده است و در دویست و سی و پنجم هجرت درهشتاد و پنج سالگی درگذشت

(ص ۸ ج ۱ کا و۳۶ و ۴۱ ج ۵ اغانی و ۱ ۲ ف وغیره)

احمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن داود بن حمدون - مکنّی به

ابوعبدالله ندیم کاتب نحوی لغوی ، از وجوه و اعیان و مشایخ اهل‌لغت ومصنّفین امامیّه، استاد مبرّد وابوالعباس‌ثعلب و ازمقرّبین حضورمبارك حضرت امام علی‌النقی و امام حسن‌عسکری ع بوده وازایشان روایت‌نموده وازمصنّفات‌او است

ندیم

۱- اسماءالجبال والمیاه والادویة ۲- اشعار بنی‌مرة بن همام ۳- کتاب‌بنی‌عقیل
۴- کتاب بنی‌کلب بن بربوع وعمرها وسال وفاتش بدست نیامد

(ص ۵۴ ب و۱۱۶ لس‌وغیره)

ندیم

میرزا زکی - مشهدیّ الاصل ، اصفهانیّ المنشأ ، نجفیّ الوفاة ، از شعرای ایرانی عهد شاه سلطان‌حسین صفوی بوده و بدو انتساب داشته و اخیراً بنادرشاه افشار منتسب گردید و از سطوت او درخوف و هراس بود تا در محاصرهٔ بغداد بزیارت نجف رفت ودرسال هزار وصد وپنجاه و دویم هجرت درآن‌ارض اقدس وفات یافت و از اشعار او است

کسی بحال‌کس از بیکسی نمیسوزد   بمدّعـای دل روزگـار میسوزم

(ص ۴۵۷۱ ح ۶ س)

نراقی[1]

نراقی

حاج ملااحمد بن حاج ملامهدی - یا محمد مهدی بن ابی‌ذر ، نراقیّ الاصل ، کاشانیّ المسکن ، از فحـول علمای دین و اکابر مجتهدین شیعه‌میباشدکه فقیه‌اصولی‌محدّث‌رجالی نجومی ریاضی‌معقولی منقولی، ادیب‌ماهر وشاعر متبحّر، زاهد متّقی، دراوصاف حمیده واخلاق فاضله طاق و مشهـور ، مجمع کمالات صوری و معنوی و علاوه برعلوم متداولهٔ عقلیّه و نقلیّه در بسیاری از علوم دیگر نیز مهارتی بسزا داشت ، شیخ‌مرتضی انصاری وحاج سیدمحمد شفیع جاپلقی و بسیاری از اجلاّی وقت از تلامذه‌اش بوده واز وی‌ازپدرش وسیدبحرالعلوم، شیخ‌جعفرکاشف‌الغطا



عکس منسوب به حاج ملااحمد نراقی که محتاج تحقیق است -۱۶-

روایت‌کرده وبواسطهٔ پدر ازشیخ یوسف بحرانی ازملامحمدرفیع‌گیلانی ازملامحمدباقر مجلسی روایت مینماید قسمت عمدهٔ تحصیلات نراقی در حوزهٔ والد ماجدش بوده و مقداری هم از اکابر علمای عراق تحصیل نمود تاآنکه حوزهٔ درس خودش دایر ومرجع

۱- نراقی- بفتح اول منسوب است به قریهٔ نراق از توابع کاشان در ده فرسخی آن

استفادهٔ اکابر گردید و باکمال شفقت متحمل تمامی مخارج و ضروریات و زحمات حوزهٔ علمیه و اشخاص ناتوان و بی‌بضاعت از طبقات دیگر نیز بود تألیفات وآثار قلمی او درفقه و اصول و اخلاق و موضوعات دیگر بسیار و ازآن جمله است

۱- **اجتماع الامر والنهی** وخودش بعدم اجتماع قائل‌است ۲- **اساس‌الاحکام فی‌تنقیح عمد مسائل‌الاصول بالاحکام** دراصول فقه ۳- **اسرارالحج** بفارسی‌که درایران چاپ و اعمال و آداب ظاهریهٔ حج و اسرار و حکم باطنیهٔ آن را حاوی است ۴- **حجیة المظنة** ۵- **خزائن** بزبان فارسی وبارها درایران‌چاپ وبمنزلهٔ کشکول شیخ‌بهائی وحاوی لطائف وظرائف ومحاورات و مطایبات و معمیات و نوادر و فوائد علمیهٔ متفرقهٔ بسیاری است ۶- **دیوان شعر فارسی‌**که بزرگ است ۷- **سیف‌الامة** بپارسی در رد پادری نصرانی‌که درتبریز چاپ سنگی شده‌است ودر مقام رد ، علاوه برادلهٔ متقنهٔ دیگر محض مزبات الزام‌گاهی عین الفاظ‌کتب‌آسمانی را نقل‌کرده و بپارسی ترجمه میفماید ۸- **شرح تجرید الاصول** والد معظم خودکه هفت جلد بوده و جمیع متعلقات این علم را حاوی‌است ۹- **طاقدیس یا طاقدیسی‌**که مثنویات‌او است وآن غیرازدیوان مذکور او میباشدکه درایران چاپ شده است ۱۰- **عوائدالایام من قواعدالفقهاء الاعلام و قوانینهم اللتی لابد فیها من‌الاعلام**‌که بارها درایران چاپ وحاوی قواعد عمدهٔ‌اصولیه وفقهیه و درموضوع خود بی‌سابقه میباشد و دونسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۸۴۸ و ۸۵۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۱۱- **عین‌الاصول** در اصول‌که از اوائل تألیفات او است ۱۲- **مثنوی طاقدیس‌**که بنام طاقدیسی مذکور شد ۱۳- **مستندالشیعة فی‌احکام‌الشریعة**‌که فقه استدلالی مبسوط وفقط ابواب عبادات تا حج وباب اطعمه و اشربه و صید وذباحه و قضا وشهادات و مقداری از بیع و قدری از نکاح بوده ودومرتبه درایران چاپ شده‌است ۱۴- **معراج‌السعادة** دراخلاق بفارسی وبارها درایران چاپ شده‌است ۱۵- **مفتاح‌الاحکام** دراصول فقه ۱۶- **مناهج الوصول الی علم‌الاصول** چنانچه در روضات‌است و لکن خود نراقی در دیباچهٔ‌آن‌گوید که‌آنرا به **مناهج‌الاحکام** نامیده است و بهرحال در طهران چاپ شده وآن غیراز شرح تجرید مذکور فوق‌است وغیراینها چنانکه اشاره شد درفنون شعری نیزمهارتی داشته وبه صفائی تخلّص میکرد و بالخصوص اشعار اخلاقی او بیشتر و اشعار عاشقانه وذوقی و عرفانی او نیز بسیار بوده واز او است

تاراج کنی تاکی ، ای غمزه ایمانها	کافر بوچه میخواهی ازجان مسلمانها
ای خضر مبارك پی بنمای بمن راهی	سرگشته چنین تاکی ، مانم به بیابانها

دامن مکش اردستم ای‌ت که بامّیدت — یکباره کشیدستم دست از همه داماںها
پروانه صفت گردم گـرد سر هرشمعی — ازروی توچون روشن‌شد شمع‌شبستانها
مقصود من محزون ارباغ تماشا نیست — چون بوی تو داردگل‌گردم بگلستانها

ـدین دردم طبیبی مبتلا کـرد — که درد هردو عـالم را دوا کرد
خوشا حال کسی کاـندر ره عشق — سری در باخت یا جانی فدا کرد
در میخـانه بررویـم گشادـند — مگر میخواره‌ای برمن دعـا کرد
صفائی ـا مریـد میکشان شـد — عـادتهـای پیشش را قضـا کرد

ار بیم ملامت رهم ارمیکده بسته است — ار خـانهٔ ما کاش بمیخـانه دری بود
یك دیـده بروی تو گشادیم و بستیم — چشم‌اردوجهان وه‌چه مبارك نظری بود
اعضای تن خود همه کاویدم و دیـدم — درهررگ و هرپی رعمت بیشتری بود

تـا مغبچگان مقیـم دیرنـد — در دیر مغـان مرا مقام است
آن آیـه‌کـه منع عشق دارد — واعظ بنمـا بمن کـدام است
وان می‌که بـدوست ره نماید — آخر بکدام دین حرام است
گفتیـم بسی ر عشق وگفتنـد — این قصه هنـور ناتمام است
ار خانـهٔ ما بهفته راهی است — تا منرل‌اوکه یك دوگام است
در میکـده رآن شـده صفائی — کاین مدرسه منرل عوام است

این خمار کهنهٔ ما را بجامی‌کو علاج — ارسبو یا خم چه‌خـردکاش‌میبودی‌یمی
آدمیرادی‌که میگوینداگراین‌مردمند — ای‌خوشاجائی‌که خودآنجاناشدآدمی

برسم نشده غوره انگـور حراں‌آیـد — یـا می نشده انگور ماه رمضان آید
وقتی درکاشان مدرسه‌ای بنا میکردند پس براقی گفت
درحیرتم آیا ر چه رو مدرسه کردند — جایی‌که درآن‌میکده بنیاد بوان‌کرد

چنانچه ضمن شرح حال شیخ بهائی و بعضی دیگر اشاره نمودیم بعضی از اصطلاحات عرفانی‌که در اشعار این عالم ربّانی ویا دیگر اکابر مذکور است محمول بهمان معانی اصطلاحی میباشد و نظائر آنها درکلمات اجلّه خصوصاً علمای اخلاقی بسیار است

وفات ملاّ احمد نراقی در سال هزار و دویست و چهل و چهارم و یا موافق آنچه از بعض تلامذه‌اش نقل شده در اوّل شب یکشنبه بیست و سیّم ربیع‌الثانی چهل و پنجم هجری قمری در قریهٔ نراق با وبای عمومی واقع شد ، جنازهٔ او پیش از دفن بنجف‌اشرف نقل ودرسمت پشت سر مبارك درجانب صحن مطهّرمرتضوی مدفون‌گردید در روضات‌الجنّات از بعض تلامذهٔ نراقی نقل‌کرده است‌که درموقع نقل‌جنازه بنجف در یکی از منازل بجهت‌کثرت حرارت هوا ازتعفّن جسد شریفش اندیشناك بودم تاآنکه برای استعلام حقیقت حال نزدیکی جنازه رفتم وبجز رایحهٔ طیّبه‌که گویا مشک ناب بوده چیزی احساس نکردم بلکه تا دم قبر اصلاً تغییری در بدن شریفش نبوده است

نگارنده گوید بالاتر ازاین‌آن‌است‌که بواسطهٔ معتمد ازآقای‌حاج‌سیداحمدخسروشاهی تبریزی‌که مقداری از شرح لمعه را در بدایت حال پیش وی خوانده بودم نقل است‌که جنازهٔ والد مرور خود آقای حاج سید محمد خسروشاهی را بنجف نقل و محض پاس احترام پدری‌خودش شیب زمین اموات‌فروشده‌که جنازه‌را بگذارد درآن‌حال‌که اواخر قرن سیزدهم و یا اوائل قرن چهاردهم هجری قمری بوده هردو جنازهٔ صاحب ترجمه ملااحمد نراقی وپدرش ملامهدی نراقی را صحیحاً وسالماً دیده بطوری‌که اصلاً خطری بدیشان نرسیده بوده‌است با درنظرگرفتن تاریخ وفات‌ایشان مکشوف میگرددکه این خود امری عجیب خارق عادت بوده و تنها اثر خدمات دینیّهٔ مخلصانه است وبس

کار پاکانرا قیاس ازخود مگیر

(ص ۲۷ت و ۱۸۰هب و۳۸۴مس و۳ ۱ قص و۲۴۹ ۲ ج۱۱ص و۴۶۳ ریاض‌العارفین وغیره)

نراقی

حاج ملامحمدـ نراقی، ملقّب بعبدالصاحب، معروف بحجة‌الاسلام، فرزند حاج ملااحمد نراقی مذکور فوق ازاکابر علمای امامیّه

بوده و از تألیفات او است

۱- انوارالتوحید درکلام ۲- المراصد درمهمات مسائل‌اصولیه ۳- مشارق‌الاحکام درجمله‌ای از قواعد مهمهٔ فقهیه‌که در طهران چاپ شده است وفات او بسال هزار و دویست و نود وهفتم هجری قمری درکاشان درحدود هشتاد سالگی واقع شد ونزد مدفن والد معظم خود مدفون است (ص۱۸۱هب و۸۲ج۱عه ومتفرقات‌دریعة)

نراقی

حاج ملامهدی - یا محمد مهدی بن ابی‌ذر ، والد معظم حاج ملااحمد مذکورفوق ، نراقی الولادة ، کاشانی المسکن، نجفی المدفن ، ازفحول فقهای امامیه و متبحرین علمای اثنی‌عشریه میباشدکه فقیه اصولی حکیم متکلم اعدادی اخلاقی، جامع علوم عقلیه و نقلیه بوده ودرکلمات بعضی‌ازاجله به **خاتم‌المجتهدین** ولسان‌الفقهاء والمتکلمین وترجمان‌الحکماء والمتألهین و نظائر اینها موصوف است درحساب وهندسه و ریاضی و هیئت و علوم ادبیه خصوصاً معانی و بیان یدی طولی داشت، سی‌سال نزدملااسماعیل خواجوئی سابق‌الذکر تتلمذ نمود، ازکثرت‌شوق و ولهی‌که بسمت تحصیلات علمیه داشته هیچ یك از مکتوبات وارده از وطن خود را جواب‌نمی‌نوشت و تمامی‌آنها را بی‌آنکه مطالعه‌کرده‌باشد زیرفرش میگذاشت، تاآنکه مکتوبی دایر برقتل پدرش از نراق وارد وآنرا نیز برویهٔ معمولی خود زیرفرشی کرده واز قضیه مستحضر نگردید چون‌کسان‌او مأیوس شدند لاجرم مکتوبی‌باستادش‌فرستادند که اورا از قضیهٔ پدر مستحضر سازد و برای تصفیهٔ عمل ترکه و ورثه به نراقش روانه نماید ، اینك روزی درمجلس درس ، استاد خود را مهموم دیده وسبب آن را استفسار نمود فرمود پدرت مریض یا مجروح گشته و باید بنراق بروی‌گفت خدا حفظش میکند شما شروع بدرس فرمائید پس قتل پدرش‌را صراحتاً فرموده وامر حتمی برفتن‌نراق‌کرد وی بحکم ضرورت بنراق رفت و تنها سه روز درآنجا توقف‌کرده و برگشت وتحصیلات را ادامه داد تا بمقام علمی بس‌بلند رسید ، بعد از فارغ‌التحصیلی بایران مراجعت ودر کاشان‌که درآن موقع عالمی حسابی نداشته توقف نمود و برکت وجود شریفش‌آن‌شهر

دارالعلم و دارالتحصیل و مجمع علما شد و جمعی از اعلام از آنجا ظهور یافتند و از تألیفات او است

۱- **انیس التجار** دراحکام تجارت بزبان فارسی و درایران چاپ شده است ۲- **انیس المجتهدین** در اصول فقه و بعد از هرمسئلهٔ اصولیه یکی از فروعات فقهیهٔ آن را نوشته است ۳- **انیس الموحدین** دراصول دین بزبان فارسی ودر تبریز چاپ شده است ۴- **التجرید** یا **تجریدالاصول** دراصول فقه و درایران چاپ شده است ۵- **التحفة الرضویة فی المسائل الدینیة** ۶- **جامع الافکار و ناقدالانظار فی اثبات الواجب و صفاته الثبوتیة والسلبیة** وآن بزرگترین کتابی است که دراین موضوع نگارش یافته است ۷- **جامع السعادات فی موجبات النجاة** وآن نیز جامع ترین کتاب اخلاقی است که ازقلم متأخرین برآمده ودرایران چاپ شده است ۸- **لوامع الاحکام فی فقه شریعة الاسلام** ۹- **محرق القلوب** در مصائب اهل بیت عصمت ع با اسلوب عجیب ۱۰- **مشکلات العلوم** که بمنزلهٔ کشکول شیخ بهائی و فوائد طریفهٔ ممتعهٔ بسیاری را جامع و در ایران چاپ شده است ۱۱- **معتمدالشیعة فی احکام الشریعة** ۱۲- **مناسک حج**

نراقی ازآقای محمدباقر بهبهانی روایت کرده و همچنین ازشیخ یوسف بحرانی از ملامحمدرفیع گیلانی از علامهٔ مجلسی روایت مینماید وفات او بسال هزار ودویست و نهم هجری قمری درنجف اشرف واقع و مدفون او فوقاً در ضمن شرح حال فرزندش حاج ملااحمد نراقی مذکور شد

(روضةالبهیة وص ۶۷۵ت و ۳۹۶ مس و ۱۸ هب و متفرقات ذریعة)

نراقیان حاج ملااحمد وحاج ملامهدی مذکورین فوق است

نرسی زید نرسی مصطلح علمای رجال است

نرگسی ترشیزی بعنوان آهی ترشیزی نگارش یافته است

نرگسی هراتی بعنوان آهی هراتی نگارش داده‌ایم

نرماسیری منسوب به شهر **نرماسیر** نامی است مشهور از بلاد کرمان و در اصطلاح رجالی لقب یحیی بن زکریّا است وتوشیهٔ مراصد و معجم‌البلدان اوّل آن نون و حرف پنجمش سین (بی‌نقطه) است و لکن بعضی از علمای رجال حرف پنجمش‌را با شین (نقطه‌دار) نوشته‌اند (نرماشیر) و بعض دیگر حرف اوّلش

را با تای قرشت وپنجمش‌را باشین (بانقطه) ضبط کرده‌اند(ترماشیری) ودرتنقیح‌المقال همین وجه‌آخری را لقب محمد بن حسن و اوّلی را چنانچه مذکورشد لقب یحیی بن زکریّا داشته و تحقیق مطلب بکتب رجالیّه و تتبّع خود ارباب رجوع موکول است .

نرماشیری رجوع بفوق نمایند

نزار بن‌مهدی بعنوان قائم - محمد بن‌عبیدالله نگارش یافته است

نزاری‌قهستانی از مشاهیر شعرای ایرانی میباشدکـه سیاحتها کرده و با سعدی شیرازی ملاقات‌نموده‌است یك دیوان بزرگ ودو مثنوی دارد، درسال هفتصد و بیستم هجری قمری درگذشته واز او است

آواز درافتـادکه تـائب شدم از مـی بهتان صریح است من و توبه‌کجا کی

بیاکه موسم‌عیش‌است ووقت‌ذوق‌و نشاط چو سبزه‌زار بگستر میان باغ بساط

ولی چه سودکه برقامت نزاری دوخت قبـای شیفتـه راهـی زمانـهٔ خیاط

ظاهراً نزاری تخلّص او بوده و اسم اصلیش بدست نیامد

(ص ۱۱۸ سفینةالشعرا و۴۵۷۴ ج ۶ س)

نزیل‌الحرمین عبدالله بن‌اسعد - بعنوان یافعی خواهدآمد

نسائی[۱]

نسائی احمد بن ابی‌خیثمه زهیر بن حرب - مکنّی بابوبکر، عالم فقیه محدّث حافظ ، در وقـایع و اخبار سلف خبیر و مؤلف کتـاب

۱ـ **نسائی** - بفتح اول لقب رجالی احمد بن علی بن شعیب و یونس میباشد ونسبت‌آن بشهر **نسا** نامی است از بلاد خراسان‌که دریك منزلی ابیورد و دومنزلی سرخس و پنج منزلی مرو و شش یا هفت منزلی نیشابور واقع است و جمعی از اکابر علمای نامی اسلامی ازآنجا برخاسته‌اند و در نسبت بآن **نسوی** نیز گویند (بروزن فدوی) وجه تسمیهٔ آن شهر بدین اسم **نسا** نوشتهٔ مراصدآنکه وقتی لشکراسلام بعداز ورود خراسان‌بدین‌شهر آمد، ومردی درآنجا؛

التاریخ‌الکبیر میباشد و درسال دویست و هفتاد و نهم هجرت درگذشت

(ص ۷۹ تذکرة‌النوادر)

نسائی **احمد بن شعیب** - یا علی بن شعیب بن علی بن سنان، مکنّی به **ابوعبدالرحمن** ، ازمشاهیر حفّاظ ومحدّثین اهل‌سنّت وجماعت و یکی از اصحاب صحاح ستّهٔ ایشان و مولدش شهر نسا میباشد و بهمین جهت به **حافظ نسائی** معروف و درعصر خود افقه مشایخ مصر و ازهد و اعبد ایشان بود همواره یك روز روزه داشته ویك روز هم افطار مینمود ، درمعرفت رجال و صحیح وسقیم‌اخبار وآثار دینیّه اعرف و ابصر اهل عصر خود و مرجع استفادهٔ دیگران بود، نسبت بتشیّع رغبتی وافر داشته بلکه بعقیدهٔ بعضی دراواخر عمر خودآن مذهب را قبول‌کرد، مدتی درمصر بنشرعلوم اشتغال داشت، عاقبت بشام رفته وکتاب **الخصائص فی فضل علی بن ابیطالب ع** را تألیف داد ، بهمین جهت مورد طعن اهالی شد و بدوگفتندکه چرا در فضائل شیخین تألیف نکردی ، در جواب ،آن‌حضرت را تفضیل داده و بازگفت که بعد از ورود دمشق بسیاری از اهالی آنرا معرض و منحرف ازآن‌حضرت دیدم و این کتاب را محض امید اینکه سبب هدایت ایشان‌باشد تألیف دادم پس‌بعدازتعقیب و ملامت ازمسجدش بیرون کردند و بنوشتهٔ بعضی درآن‌حال لگدمالش کرده سپس از دمشق نیز به رمله تبعیدش نمودند و درآنجا وفات یافت ویا درمرض موتش بدرخواست خودش بمکّه نقل دادند و درآن ارض اقدس وفات‌کرد ومابین صفا و مروه مدفون‌گردید ویا بقول بعضی دربدو امر بمکّه تبعیدش‌نمودند بهرحال بنوشتهٔ بعضی، تمامی اخبار و احادیث‌آن‌کتاب را از احمد بن حنبل روایت‌کرده است

گویند دردمشق فضائل معاویه و احادیث وارده درآنهارا از وی استفسار نمودند

---

*بدیدندگفتندکه اهالی‌اینجاتماماً زن‌هستند وباربان مقاتله‌نمیشود **فسیئ امرها الی ان‌تعود رجالها** یعنی کار ایشان را تأخیر میکنیم تاآن‌موقع که مردانشان بر گردند پس‌ازآنجا صرفنظر کرده و رفتند و بجهت همین جملهٔ ایشان موسوم به **نسا** گردیدکه بمعنی تأخیر است

درجواب حضرت علی ع را تفضیل داده وگفت مگر معاویه راضی نیست که فقط بدرك فیض صحبت حضرت نبوی ص از عذاب اخروی مستخلص گردد وحاجتی بنقل حدیث در دراین باب نمیباشد ویاخود درجواب این استفسار گفت ماأعرف له فضلا الا لاأشبع الله بطنك یعنی فضیلتی دربارهٔ معاویه سراغ ندارم مگر آنکه حضرت رسالت ص اورا نفرین کرده وفرمودند که خدا شکم ترا سیر نگرداند (یعنی همیشه مبتلای جوع وگرسنگی باشی) مقصود نسائی از این جمله حدیثی است نبوی که روزی امر جهان مطاع آن حضرت برای امر مهمّی باحضار معاویه شد او نیز تعلل کرده وباشتغال صرف طعام اعتذار نمود وسه مرتبه بدین رویّه بود پس آن حضرت متغیّر الحال گشته و بدان جملهٔ مذکوره لاأشبع الله بطنك نفرینش کردند و بعضی از ارباب سیر همین قصهٔ معاویه را سبب تبعید نسائی دانسته و وقوع هردو ممکن است

از تألیفات وآثار قلمی نسائی است

۱- **الخصائص فی فضل علی بن ابیطالب ع** که وفقا مذکور شد ودرواهره چاپ شده است
۲- **السنن الکبیر** درحدیث که بنا برمشهور یکی از **صحاح ستهٔ** اهل سنت است و نوشته اند که بعضی از امرا از صحت آن استفسار نمود که آیا تمامی آن صحیح است یانه گفت نه و همه اش صحیح نیست گفت پس آنرا منقح کرده وتنها صحیح آنرا بنویسد اینك آن را ملخص کرده واحادیث ضعیفه السند را انداخته وآنرا **مجتبی** نامید وظاهر کشف الظنون اعر صریحش هم نباشد آن است نه کتاب نسائی که یکی از صحاح سته است همین کتاب مجتبی میباشد و درهر جاکه اهل حدیث حدیثی از نسائی روایت کنند مرادشان همین کتاب مجتبی است و سنن کبیر بنام مولفش به سنن **نسائی** معروف ودر مصر و دهلی وغیره چاپ شده است ۳- **کتاب الضعفاء والمتروکین من رواة الحدیث** که در هند چاپ شده است ۴- **المجتبی فی مختصر السنن الکبری** که وفقاً مذکور شد وفات نسائی در سیزدهم صفر یا پنجم شعبان سال سیصد و سیّم هجرت درحدود هشتاد و هشت سالگی در رمله یا مکّه واقع گردید چنانچه وفقاً مذکور شد

(ص۵۸ت و۲۵۵هب و۲۱ج۱کا و۲۱۱ج۲ع و۸۳ج۲ طبقات الشافعیة و۷۳۵ج۱س وغیره)

نسابه[1]

نسابه — حسن بن‌محمد - بعنوان جوانی نگارش یافته است

نسابه — زبیر بن‌بکار -یا بکر، بعنوان زبیری زبیر نگارش یافته است

نسابه — عامر- یا عبدالله بن ابی‌محمد حفص که لقبش سحیم ، کنیه‌اش ابواسحق و ابوالیقظان است ازمشاهیر علمای انساب ودرانساب وآثار و وقایع خبیر ودر روایات خود معتمد بوده واز تألیفات او است

۱- اخبار بنی‌تمیم ۲- نسب خندف ۳- النسب الکبیر ۴- النوادر وی درسال یکصد ونودم هجری قمری درگذشت و پدرش حفص بجهت سیاهی رنگش باسود شهرت داشته این است‌که ازعامر، به عامر بن‌اسود وسحیم بن اسود ونظائر اینها تعبیر نمایند

(ص ۱۸ ج ۱۱ جم و ۱۳۸ف)

نسابه — علی بن غیاث‌الدین عبدالکریم - بعنوان بهاءالدین نیلی نگارش یافته است

نسابه — محمد بن‌اسعد - بعنوان جوانی نگارش یافته است

نسابه — محمد بن سائب - بعنوان کلبی محمد نگارش یافته است

نسابه — محمد بن قاسم - تمیمی ازعلمای‌انساب قرن‌چهارم هجری‌قمری وازمعاصرین ابن‌الندیم محمد بن اسحق (متوفی‌سال۳۸۵ھ = شفه) بوده واز تألیفات او است

۱- اخبارالفرس و انسابها ۲- الانساب والاخبار ۳- المفاخرات بین‌القبائل و اشراف‌العشائر وسال وفاتش بدست نیامد (ص۱۶۶ف)

۱- نسابه - با صیغهٔ مبالغه‌کسی راگویندکه درعلم انساب اعرف و داناتر باشد و در اصطلاح رجالی لقب احمد بن محمد بن علی ، بدران بن شریف ، مهدی بن فضل ، یحیی بن حسین و بعضی دیگر است

نسابه — محمدبن‌قاسم بن‌حسین - در باب کنی بعنوان ابن‌معیة خواهدآمد

نسابه — هشام بن محمد - بعنوان کلبی هشام نگارش یافته است

نسابه — یحیی بن ابی‌الحسین - عالم فاضل زاهد، باصول و فروع عرب و قصص و انساب ایشان و اخبار و وقایع حرمین آشنا بوده و سال دویست و هفتاد و هفتم هجرت در شصت وسه سالگی درگذشت

(ص۴۴۵مس)

نساج — صیغهٔ مبالغه لقب مشهوری دو تن از اکابرعرفا و صوفیّه میباشد یکی ابوبکر نساج ابن عبدالله که درطوس ساکن وازخلفای شیخ ابوالقاسم گرگانی وازمشایخ‌شیخ‌احمدغزالی بود، کراماتی بدو منسوب‌است، وفاتش‌درسال چهارصد و هشتاد وهفتم هجرت واقع شد وجملهٔ قطب‌جهان بوبکر مطلوب = ۴۸۷ مادّهٔ تاریخ وفات‌او است دیگری خیرنساج که نامش محمد بن اسمعیل، کنیه‌اش ابوالحسن، لقبش خیر، اصلش از سامره، مسکنش بغداد ومرید سری‌سقطی وازاقران‌جنیدبغدادی بود، ابراهیم خواص وشیخ شبلی هم درمجلس وی موفق بتوبه شدند و بدو نیزکراماتی منسوب است وفات او درسال سیصد و بیست و یکم هجری قمری واقع شد و جملهٔ زاهد محمد اسماعیل = ۳۲۱ مادّهٔ تاریخ وفات او است

(ص ۹ و ۱۸۷ ج ۲ حه)

نسری / نسوی — یا علی اختلاف‌النسخ لقب رجالی احمد بن محمد بن‌عیسی است

نسفی[۱]

نسفی — عبدالعزیز بن عثمان - بن ابراهیم بن ابی‌بکر محمد بن فضل اسدی‌عقیلی، قاضی‌حنفی بخاری‌فضلی، معروف به نسفی و قاضی

۱- نسفی - با دوفتحه ، لقب رجالی آدم بن یونس بن ابی‌المهاجر و منسوب است به نسف معرب نخشب ویا نام اصلی دیگرآن شرحی‌که تحت عنوان نخشبی نگارش دادیم و رجوع بدانجا نمایند

نسفی، مکنّی به ابومحمد، ازاکابرعلمای حنفیّهٔ قرن ششم هجرت میباشدکه بازمخشری و امثال وی معاصر ودر وقت خود امام حنفیّهٔ بخارا بوده واز تألیفات او است

۱- **تعلیق‌الخلاف** یا خود **التعلیقة فی‌الخلاف** که بزرگ وچهارمجلد است ۲- **الفصول** در فتاوی ۳- **کفایة الفحول فی‌علم الاصول** ۴- **المنقذ من‌الزلل فی‌مسائل الجدل** وفاتش درسال پانصد و سی و دویم یا سیّم هجری قمری واقع گردید

(کف وص ۹۸ فوائدالبهیة)

عبدالله بن‌احمد بن محمود - حافظ‌الدین اللّقب، حنفیّ المذهب، **ابوالبرکات** الکنیة ، **نسفیّ** الشهرة ، از مشاهیر فقها و اصولیّین **نسفی**

ومحدّثین حنفیّه میباشدکه درفقه و اصول وحدیث و معانی حدیث متبحّر و بمعاصرین خود مقدّم بوده واز تألیفات‌او است

۱- **اعتماد الاعتقاد** که شرح کتاب عمده نام او است ۲- **عمدةالعقائد** یا **عمدة عقیدة اهل‌السنة والجماعة** که در لندن چاپ و خود مؤلف و جمعی دیگر از اکابر شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند ۳- **الکافی** که شرح وافی مذکور ذیل است ۴- **کشف‌الاسرار فی‌شرح منارالانوار** مذکور ذیل است که درقاهره چاپ شده ۵- **کنزالدقائق** در فروع حنفیه که ملخص وافی مذکور ذیل و ازمتون معتبرهٔ فقه حنفی میباشدکه در دهلی و بمبای وغیره کراراً چاپ و محل مرحمهٔ فحول بوده و حواشی و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند ۶- **مدارك التنزیل و حقائق التأویل** درتفسیرکه به **تفسیر نسفی** معروف و دربمبای و مصر وقاهره چاپ شده است ۷- **المستصفی** در شرح کتاب فقه **نافع** نام شیخ ناصرالدین ابوالقاسم محمد بن یوسف حسینی حنفی (متوفی سال ۶۵۶ه = **خنو**) و ظاهر کلمات کشف‌الظنون آنکه عبدالله نسفی غیراز این کتاب ،کتاب دیگری نیز بهمین اسم مستصفی داردکه شرح کتاب منظومه‌النسفی ابوحفص عمر بن محمد بن احمد نسفی (متوفی سال ۵۳۷ه = **ثلز**) بوده و همین شرح منظومه را ملخص کرده و **مصفی** نامیده است ۸- **المصفی** که مذکور شد ۹- **منارالانوار** در اصول فقه که از مهمترین متون اصولیه بوده ودر هند ومصر ودهلی چاپ وشروح بسیاری برآن‌نوشته‌اند ۱۰- **الوافی** که از بهترین‌متون‌فقهیّه بوده وشروح بسیاری برآن نیز نوشته‌اند وفات نسفی بسال هفتصد و یکم یا دهم‌قمری هجرت در بغداد واقع گردید

(ص ۸۲ ج ۷ قع و ۴۵۷۵ ج ۶ س و ۱۰۱ فوائدالبهیة وغیره)

نسفی

عزیزالدین - معروف به شیخ عزیز نسفی، ازاکابرمشاهیر صوفیه میباشد خلاصة کلمات مجمع الفصحا و ریاض العارفین بعداز تلفیق آنها آنکه وی از مریدان شیخ سعدالدین حموئی (متوفی سال ۶۵۰ھ - حن) بود، درسال ششصد و شانزدهم هجرت از فتنهٔ مغول فرارکرده و در ابرقوه درگذشت و از اشعار او است

کس درکف ایام چو من خوار مباد | محنت زده و غریب و غمخوار مباد
نه روز ونه روزگار ونه یار ونه دل | کافر بچنین روز گرفتار مباد

سه کتاب **کشف الحقائق و مقصد اقصی ومنازل السائرین** نیز از تألیفات او است شیخ صدرالدین میگفته است هرسرّی که من درچهارصد وچهل کتاب پنهان کرده‌ام عزیز نسفی درکشف الحقائق اظهارکرده‌است لکن درکشف الظنون تنهایك کتاب بنام **منازل السائرین** نگاشته وآنرا هم چنانچه مشهور است بخواجه عبدالله انصاری نسبت داده است همچنین پنج کتاب **کشف الحقائق** نام نیز مذکور داشته که هیچ کدام مربوط به نسفی نمیباشد البته ننوشتن کشف الظنون دلیل عدم هم نمیشود، بلی کتاب مسجد اقصی را به نسفی نسبت داده وگویدکه این کتاب در تصوف و تألیف عزیز بن محمد نسفی (متوفی سال ۵۳۳ = ثلج) میباشد بدیهی است که این تاریخ هم با تاریخ فوق منافات کلی دارد وبا مرید بودن شیخ سعدالدین حموئی نیز نمیسازد بلکه تاریخ فوق با مرید حموئی بودن او اگرمنافات کلی هم نداشته باشد مستبعد است وتحقیق مطلب وبسط زاید را موکول بمنابع مربوطه که فعلاً دم دست ندارم میدارد (کف وص۱۷۵ص و ۳۴ح۱مع)

نسفی

عمر بن محمد - بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن لقمان سمرقندی، مکنّی به **ابوحفص**، ملقّب به **نجم الدین**، معروف به **مفتی الثقلین**، عالمی است فاضل فقیه کامل اصولی محدث حافظ متکلم مفسر ادیب متفطن قوی الحافظة، از اکابر علمای حنفیّهٔ قرن ششم هجرت، قوهٔ حافظهٔ او از نوادر و درفنون شعری نیز ماهر بود گویندکه انس و جن را تعلیم میکرده و شهرت **مفتی الثقلین** نیز از همین راه

است و درفقه و تفسیر و حدیث و تاریخ وغیره تألیفاتی دارد

۱- **الاشعار بالمختار من الاشعار** ۲- **تاریخ بخارا** ۳- **التیسیر فی التفسیر** ۴- **طلبة الطلبة** در لغات الفاظ کتب حنفیه که دراستانبول چاپ شده واین کتابرا بدیگران نیز نسبت داده اند ۵- **عقائدالنسفی** که از امتن متون و محل توجه اکابر بوده و ملاسعد تفتازانی وجمعی دیگر از اجله شروح وحواشی بسیاری برآن نوشته اند وبارها درمصر بضمیمهٔ بعضی ازکتابهای دیگر بتنها چاپ شده است ۶- **القند فی تاریخ سمرقند** ۷- **مشارع الشارع** ۸- **منظومة النسفی فی الخلاف** که شمارهٔ ابیات آن دوهزار و ششصد و شصت و نه بوده و خودش گفته است ،

و جملة الابیات یا صدرالفئة	الفان والستـون والستمأه
وتسعـة والله یجزی ناظمه	جنات عدن و قصوراً ناعمة

وشروح بسیاری برآن نوشته اند ۹- **المواقیت** وغیر اینها که قریب بصدکتاب بدو منسوب دارند گویند که در مکّه بعزم زیارت زمخشری بخانه‌اش رفته ودر را زد ، زمخشری صدا زد که من بالباب گفت عمر ، زمخشری گفت **انصرف** نسفی، گفت عمر **لاینصرف** زمخشری گفت **اذانکر صرف** و این قضیه مبنی براصطلاحات نحویّه است وفات نسفی موافق آنچه جمعی از اجلّه گفته اند و درچندین جا ازکشف الظّنون نیز تصریح کرده در سال پانصد و سی و هفتم هجری قمری وقوع یافته ودرمعجم الادبا گوید که سال پانصد و شصت ویکم هجرت در قید حیات بوده است **والله العالم**

(کف وص۸۲ ج۷فع و۴۵۷۵ ج۶س و ج۷ ۱۶حم و۲۵۵هب و۱۴۹فوائدالبهیة وغیره)

نسفی

محمد بن محمد - بن محمد حنفی نسفی، ملقّب به **برهان الدین** ، معروف به **برهان**، مکنّی به **ابوالفضل** یا **ابوالفضائل** ازاکابر علمای حنفیّه میباشد که عالم فاضل محدّث مفسّر متکلّم اصولی بوده و از تألیفات او است

۱- **العقائد النسفیة** که ملاسعد تفتازانی شرحش کرده چنانچه در فوائدالبهیه گفته لکن درکشف الظنون تنها یك کتاب بنام عقائد النسفی ذکر کرده وآن را هم تألیف نجم الدین ابوحفص عمر بن محمد نسفی مذکور فوق دانسته وگوید که ملاسعد نیز شرحش کرده و فوقا اشاره شد ۲- **فصول النسفی فی علم الجدل** که همان مقدمه مذکور ذیل است ۳- **کتابی در علم کلام** ۴- **مختصر تفسیر کبیر** فخررازی که بنامش **الواضح** است ۵- **المقدمة فی علم الخلاف** (چنانچه در فوائدالبهیه گفته) یا **المقدمة البرهانیة** یا **فصول النسفی فی علم الجدل** یا **مقدمة فی الجدل والخلاف والنظر** (چنانچه در چندین جا ازکشف الظنون است) ۶- **الـواضح** که مذکور شد

وفات نسفی بسال ششصد وهفتاد و نهم یا هشتاد و چهارم یا ششم یا هفتم یا هشتم هجری قمری در بغداد واقع شد و درجنب مقبرهٔ ابوحنیفه مدفون گردید

(کف وص۲۴۷ فوائدالبهیة)

نسفی — **میمون بن محمد** — بن محمد ، نسفی حنفی ، مکنّی به **ابوالمعین** از افاضل علمای حنفیّهٔ اوائل قرن ششم هجرت میباشد و از تألیفات او است

۱- **بحرالکلام** در توحید که درقاهره چاپ شده است ۲- **تبصرة الادلة فی الکلام** ۳- **التمهید لقواعد التوحید** وغیرها و درسال پانصد و هشتم هجرت درگذشت

(کف وص۱۸۵۴مط)

نسوی — منسوب به شهر نسا است چنانچه درعنوان نسائی اشاره نمودیم و رجوع بعنوان **نسری** هم نمایند

نسیم‌الدین — **سید امیرمحمد** - رجوع بعنوان **صاحب‌روضةالاحباب** شود

نسیمی — **سید عمادالدین** - شیرازی ، عالم عارف واصل کامل محدّث شاعر ماهر، متخلّص به نسیمی، ازممتّزین عرفا میباشد که اصول‌طریقت را از سید شاه فضل شیرازی نعیمی فراگرفت ، **دیوان** اشعارش ازسه هزار بیت متجاوز بوده واز او است

خواهی که شوی کسی ، ز هستی کم کن ناخورده شراب وصــل ، مستی کم کن
بـا زلف بتـان درازدستی کـم کـن بت را چه گنه ، تو بت‌پرستی کم کن

من گنج لامکانم ، انـدر مکان نگنجم برتر زجسم وجانم،درجسم وجان نگنجم
وهم وخیال انسان رو سوی من ندارد دروهم از آن نیایم درعقل از آن نگنجم

در دایـرهٔ وجــود موجــود علی است اندر دوجهان مقصد ومقصود علی است

درسال هشتصدوسی‌وهفتم‌هجرت درشیراز بدارش کردند ویا برغم بعضی درحلب مقتول گردید

(ص ۲ ۴ ریاض‌العارفین)

نشاط — **میرزا زین‌العابدین** - ذیلاً در ضمن میرزا عبدالوهاب نشاط مذکور است

نشاط — **میرزا عبدالوهاب** - معتمدالدّولهٔ اصفهانی، نوشتهٔ قاموس‌الاعلام از شعرای عهد صفویّه میباشد که بمقامات بلند رسید ، عاقبت جمله را ترک گفته و مصاحبت دراویش را بهمهٔ آنها ترجیح داد ، بسیارخوش‌طبع و اهل حال بود و درعهد نادرشاه (متوفی سال ۱۱۶۰ه ق = عقس) درگذشته واز او است

غم نمیخواهی محو شادی نشاط — هر که او شادی نخواهد بیغم است

رضاقلیخان‌هدایت که دست نحال‌این‌نهادیگرانظراست درمجمع‌الفصحا وریاض‌العارفین (بعد از نلمیق کلمات آنها) گوید **نشاط اصفهانی** میرزا عبدالوهاب موسوی انتساب معتمدالدوله، ازفضلای عرفای عهد فتحعلیشاه قاجارمیباشدکه دارای‌کمال عزّت واعتبار بود ودراموراتکلی تصرفات میکرد در وفورکمالات ممتاز ، در هردو خط نستعلیق و شکسته استاد ، درفنون ادبیّه و عربیّه و حکمت عقلی و ریاضی و طبیعی متبحّر، در نظم ونثر عربی و فارسی و ترکی قادر و متمهّر، **کتاب گنجینه** نام او مشهور و بمنشآت و مطالب مرغوب و خطب و مکاتیب فصاحت اسلوب مشتمل میباشد باوجود فقر، بسیار صاحب همّت بوده و تمامی ثروت موروثی و مکتسبی خود را بذل ارباب حاجت نمود ، دراندک زمانی چیزی باقی نگذاشت و از اشعار او است

چه دانیم ما خوش که این‌است‌ناخوش — خوش است آنچه برما خدا می‌پسندد
چرا پای کوبم چرا دست یازم — مرا خواجه بی‌دست و پا می‌پسندد

یار ما شاهدهرجمع بود و بی‌غم‌است — که نخود ره ندهد شاهد هرجائی را
وقتم‌امشب همه درصحبت‌بیگانه‌برفت — با چرا شکر نگفتم شب تنهائی را
دل آسوده اگر میطلبی عشق طلب — عاقلان نیك شناسند تن آسائی را
دلم ازسینه‌تنگ‌است‌که درجا ندنشاط — نتوان داشت بکه، مردم صحرائی را

طفلان شهر بیخبرند از جنون ما | یا این جنون هنوز سزاوار سنگ نیست

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد | در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد

وفات نشاط درسال هزار و دویست و چهل و چهارم هجرت واقع شد و منصف قاجار در تاریخ آن گفته است **از قلب جهان نشاط رفته** = **۱۲۴۴** درآثار عجم نیز اسم و لقب و خط و شعر و تاریخ وفات نشاط را بدستور مذکور موافق مجمع‌الفصحا نگاشته این است که کلام قاموس‌الاعلام درباریخ حیات نشاط محمول براشتباه و ناشی ازقلّت اطّلاع حال ایرانیان بوده و متعدد بودن نشاط هم بهمین اسم و تخلّص و لقب و وحدت محل بسیار مستبعد میباشد ملی درقاموس‌الاعلام ازآتشکده نقل‌کرده‌که درقرن دوازدهم نیز یك شاعر دیگر **میرزا زین‌العابدین** نام شیرازی متخلّص به نشاط بوده و درسال هزار و یکصد و هفتاد و دویم هجرت وفات یافته و چیزی دیگر ذکر نکرده است

(ص ۹ ۵ ج ۲ مع و ۵۵۱ ص و ۴۷۸ عم و ۴۵۷۶ ج ۶ س)

نشاطی

محمدباقر بیگ - از علامزادگان صفویّه وازشعرای ایرانی قرن سیزدهم هجری عهد فتحعلی شاه قاجار میباشد‌که صافی مشرب و خوش‌رفتار بود ، درغزل طبع خوبی داشته واز اوست

بخاك افتم بر آن‌در،چون نه‌بینم پاسبانش‌را | که با بوسم باین تقریب خاك آستانش را

خبر از آشیانم نیست ، امّا این قدر دانم | که برقی‌سوخت‌درگلشن‌شاخی‌آشیانی‌را

آن‌مکس نامی‌که‌گر ازلطف یار من شوی | چون بخاطرآیدت‌آن، شرمسار من شوی

با تو دریك بزم ننشینم‌که ترسم پیش‌خلق | منفعل ازگریهٔ بی‌اختیار من شوی

درسال هزار و دویست و سی و چهارم هجری قمری در طهران درگذشت

(انجمن‌خاقان)

نشانچی‌زاده

احمد - در کشف‌الظّنون گوید **احمد بن محمد** ، معروف به **نشانچی‌زاده** ، خبر منسوب بحضرت علی بن ابیطالب رض راکه اوّلش اَللّهُمَّ یا مَنْ دَلَعَ لِسانَ الصُّبْح میباشد شرح‌کرده و درسال نهصد و هشتاد و شش وفات یافته است

نصرآبادی[1]

نصرآبادی **شیخ ابوالقاسم ، ابراهیم بن محمد** - از اکابر صوفیّه و عرفای اواسط قرن چهارم هجرت میباشد که از شیخ شبلی جعفر بن یوسف (متوفی درحدود سال ۳۴۰هـ ق = شم) اجازهٔ ارشاد داشته و خلیفهٔ وی بود ، درقریهٔ نصرآباد اصفهان خانقاهی داشته که تاکنون باقی و بتکیهٔ میان ده نصرآباد معروف و مدفنش نیز سوشتهٔ بعضی همانجا بوده است، یا موافق ظاهر کلمات بعضی دیگر، اخیراً در مکّه مجاورت نموده و هم درآن ارض اقدس سال سیصد و شصت و هفتم یا هفتاد و دویم هجری قمری درگذشت کرامات بسیاری بدو منسوب و هریك از دوجملهٔ **قاسم نیك‌نام = ۳۷۲** و **قطب دوران = ۳۷۲** مادّهٔ تاریخ وی میباشد بقول بعضی در مدینه وفات یافته و قبرش نیز در بقیع است و خودش قبلاً بطور مکاشفه مدفن خود را خبر داده بود و شیخ **ابوعبدالرحمن محمد بن حسین** صاحب دوکتاب تفسیر الحقائق و طبقات‌المشایخ (متوفی سال۴۱۲هـ = **تیب**) مرید وی بوده وخرقه ازدست‌او پوشیده‌است (مقدمهٔ تذکرهٔ نصرآبادی وص ۲۱ ج۲ طرائق)

نصرآبادی **میرزا امین** - از فضلای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه با میرزا محمدطاهر مؤلف تذکرهٔ نصرآبادی معاصر و نوهٔ خالوی وی بود در تذکرهٔ مذکورگوید ادراك و شعور او بمرتبه‌ایست‌که شرح نتوان داد وبا

۱ـ **نصرآبادی** - منسوب به دیهی **نصرآباد** نام است از دهستان ماربن ، از مضافات اصفهان ، وماربین بوفورآب ودرخت ومیوه بتمامی دهستانهای اطراف اصفهان برتری دارد و ازکثرت درخت مانندجنگل پردرختی پدیداراست وآفتاب کمتر برزمین‌آن‌می‌افتد چنانکه گفته‌اند

ماربنش چو روضهٔ ارم است   آفتاب اندر او درم درم است

دیه نصرآباد بالخصوص ازحیث‌آب و درخت و باغات و بیشه که همهٔ‌آنها در حوالی زاینده‌رود واقع است بسیاری از قراء ماربن مزیت داسته و همواره جایگاه دانشمندان و عرفا بوده است و هنوز خانقاه شیخ ابوالقاسم نصرآبادی (که مذکور میشود) درآنجا برقرار میباشد ودراینجا بشرح حال اجمالی بعضی از منسوبین‌آن، میپردازیم

اینکه پیش کسی درس نخوانده بود درعلم حساب و نجوم و لغز و معمّا و صنایع شعری ماهر و دستی توانا داشت و این رباعی عجیب‌الاسلوب از او است که حروف تمامی مصراع اوّلی مقطوع و یکی از آنها بی‌نقطه و دیگری با نقطه است چنانچه از حروف مصراع دوّیمی دوحرف با نقطه و دوتای دیگری بی‌نقطه و سیّمی هم سه با نقطه و سه بی‌نقطه و چهارمی نیز چهار بی‌نقطه و چهار با نقطه است

آن آب زخ زرم ردی دی آذر	تن عاجز ساخت هم پی کوشش سر
تیغ گهرینش همه بین لعل یتن	مهمل پیشش حملهٔ چینی عسکر

مخفی نماند که حرف ی از حروف نقطه‌دار بوده و با عهد صفویّه بلکه بعداز آن نیز در تمامی حالاتش با نقطه مینوشته‌اند و دراین‌اواخر درحال‌انفراد و یا درآخر کلمه بی‌نقطه نوشته و تنها در اوّل و وسطهٔ کلمه با نقطه‌اش مینویسند نیز پس‌از آنکه درسال هزار و هفتاد و هفتم هجرت کتابت کتاب مثنوی بپایان رسید مصراعی درتاریخ اتمام آن گفته که درحقیقت از عجائب بود و چهار تاریخ از آن برمیآید چنانچه حروف نقطه‌دارش یك تاریخ ، بی‌نقطه‌اش تاریخی دیگر، حروف موصولة الکتابه‌اش یك تاریخ و مفصوله‌اش نیز تاریخی دیگر است

چون کتاب مثنوی مولوی معنوی	آنکه داده هم‌حقیقت هم‌شریعت‌را رواج
هست درد خستهٔ مجروح را بهتر دوا	نیست جز این‌جان معلولان‌عاشق‌را علاج
شد ز فضل ایزد از کلك رهی یعنی امین	ز ابتدا تا انتهایش چون شبه الواح عاج
بهر تاریخ کتابت زد رقم کلك خیال	(عزم دارم درس در نظمی از اوراق داج)
چار تاریخست این‌مصرع‌چو نیکو بنگری	هریکی ازگلش خوبی‌کشیده سرچوکاج
نقطه دارش اوّلین تاریخ و ثانی بی‌نقط	متصل حرفش‌سوم تاریخ روشن چوسراج
منفصل‌هایش چوتاریخی‌دیگر گوهر نگار	میشود شایدکه برسرداریش مانند تاج
حروف متصله ـ عـز نظمـی = ۱۰۷۷	منفصله‌ـم‌دارم‌درس‌دراز‌اوراق‌داج = ۱۰۷۷
نقطـه دار ـ زـظ یـز فـج = ۱۰۷۷	بی‌نقطه‌ـعمدارمدرس‌درما‌اورادا = ۱۰۷۷

وحشی نیز مصراعی طبق همین مصراع درتاریخ مثنوی ناظر و منظور خودگفته که از آن نیز چهار تاریخ بهمین اصول برمیآید چنانچه درشرح حالش خواهدآمد

(ص ۴۵۳ و ۴۸۶ تذکرهٔ نصرآبادی)

نصرآبادی **میرزا صادق** - بعنوان مینا نگارش دادیم

نصرآبادی **میرزا صالح** - ذیلاً ضمن شرح حال نوهاش میرزا محمدطاهر بعنوان نصرآبادی مذکور است

نصرآبادی **میرزا محمدطاهر** - از ادبا و شعرای اواخر قرن یازدهم هجرت است و دور نیست که اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده باشد

پدرش که دارای کمالات بوده بسال هزار و چهل وچهارم هجرت درهفده سالگیاو وفات یافت اینك بجهت یتیمی وعدم مساعدت زمان وکنارهجوئیاقارب کالعقارب موفق بتحصیل علم نشد و روزگار جوانی را بلهو ولعب گذرانید تا بعداز طی مراحل جوانی نادم گردید واز مصاحبت ارباب ملاهی و مناهی کناره کشید ودرقهوهخانه (که درعهد صفویهٔجایگاه ارباب کمال و فضل ودانش وشعر و ادب وفنون متنوعه بوده وهرکسی بدانجا راه بداشت و شاه عباس هم گاهگاهی بدانجا میرفتهاست) اقامت گزید ، معاشرت اهل کمال را اختیار کرد ، درکسب آداب و فضل وهنر و شعرکوشید تا دراثر مجالست ایشان ظلمت دل بنور مبدّل شد و برخلاف رویّهٔ پدرانش که دارای مشاغل دولتی بودهاند طریق قناعت پیش گرفت ، درگوشهٔ انزوا خزیده و بتکمیل علم و ادب اشتغال ورزید ، با مزرعه و باغ مختصری که درقریهٔ نصرآباد داشتهامر ازمعاش نموده و باکمال قناعت وشهامت بسر گذرانید، اصلاً پیرامون زیادت طلبی وجاه ومنصبی نگردید وبا دید وباردید رسمی وبهانهٔ عیادت بیماران و تفتیش ماتمخانهها یگانه و بیگانه را بستوه نمیآورد ، اینك وجهه و مقام شخصی وی درنظر اهل حقیقت بالاتر از ارباب منصب و ثروت بود ودرنزد درباریان و اکابر طبقات مردم محترمانه میزیست و هرگاه که شاه سلیمان صفوی بنصرآباد میرفته در خانهٔ وی نزول اجلال میکرد و قطعات تاریخ عمارت هشت بهشت و دیگر اشعار وی

منظور نظر ومورد تحسین ملوکانه بود ولی با این‌همه ، دراثر کم‌طالعی که ازلوازم‌عالی ارباب کمالش بوان گفت مشمول توجّه و نوازشی نبوده و حظّ او از این قسمت فقط ، بهبه بارک‌الله بوده است وبس

ازآثار قلمی میرزا محمدطاهر تذکرهٔ نصرآبادی است که اخیراً در طهران چاپ شده وآثار و شرح حال قریب بهزار نفر از معاصرین خود وشعرا و افاضل عهد صفویّه را مشتمل و بنام شاه سلیمان تألیف کرده‌است که علاوه براحیای نام جمعی وافر ازاکابر دورهٔ صفوی، اخلاق واطوار وبسیاری‌ازمطالب مهمّهٔ آن دوره‌را نشان‌داده وبرای‌مورّخین و ادبا و طالبان وقوف بحقائق و مزایای تاریخی‌آن عهد بسیار مفید و سودمند میباشد

میرزا محمدطاهر درشعر وشاعری طبعی‌روان وذوقی سرشار داشت، بسبك‌صائب تبریزی وکلیم کاشانی شعر میگفت ولی دیوان وی پیدا نشده واز اشعار او فقط‌آنچه‌که خودش در تذکره‌اش نوشته دسترس میباشد ازآن جمله چند فقره مادّهٔ تاریخ عجیب و نغز و طرفهٔ اورا (که مانند مادّه تاریخهای مذکوره درشرح حال محتشم کاشانی و ناطق اصفهانی میباشد) محض بجهت طرفه‌گی و اشعار برسحر بیانی وی ثبت اوراق نموده و از اطناب اعتذار مینماید درتاریخ ریختن توپ‌که درسال هزار و هشتاد ودویم هجری بامر شاه سلیمان صفوی بوده این قصیده را گفته است‌که عدد ابجدی هرمصرعش مطابق عدد سال مذکور میباشد

بلند قـدر سپهرآسمان سلیمان شـاه	کـه هست درین عالم عزیز تر از جان
شهی‌کـه ابر سحابش جوگوهرافشاند	کشد سپهر خجـالت ز تنگـی میدان
بود چو فکر جهانگیر نش بدل راسخ	پـی تهیـهٔ اسبـاب میدهـد فرمـان
غلام یك دل ویك رنگ توپچی‌باشی	بحققلی‌کـه کنـد جان‌نثار در میدان
بـرای ریخـتن تـوپ تـاره شد تعیین	بشاهراه عقیـدت ز صـدق شد پویان
بـامر شاه سپهر آستـانه بست کمـر	بسعی وی شده این توپ بی‌بدل‌سامان
چه توپ رعد صدائی‌که درگـه هیجا	چواژدها است ولی‌گنج نصر نش بدهان

بود چـو مار ولیکن شود معکس اثر | ز زهر مهرهٔ آن پیکـر عـدو بیجان
پیام مرگ برد بـانگ او سوی اعدا | نویـد فتح رسانـد بشهریـار جهان
ز دودآتش کامش شـود سـدودهٔ خصم | صـدای نـالـه مـبدّل بعلّت خفقان
رقـم نمـود تـاریخ هشت بیت قلـم | که حفظ سال ز هرمصرعیش هست عیان

چه توپ قلعهٔ جنگ و عماد را دهلیز=۱۰۸۲
بود ستـون وکنـد منزل عدو ویران=۱۰۸۲
بـود برزم عـدو اژدهای آتش زاد=۱۰۸۲
نقلبگـاه شود اژدری گشاده دهـان=۱۰۸۲
کلید چـاره ولـی درگشاده از دیوار=۱۰۸۲
بود زحزم حصاری چودشمن ازمیدان=۱۰۸۲
ز دودکینـهٔ او چشم دشمن بـد کور=۱۰۸۲
زکـوب هیبت او قلعـهٔ فلك لرزان=۱۰۸۲
بجای حرب کند بانگ همچو نالش رعد=۱۰۸۲
بدهر شعلهٔ جانکاه وی چو برق جهان=۱۰۸۲
جحیم از نفس شعله جان او بعرق=۱۰۸۲
سمـوم از دم آتش بـلای وی سوزان=۱۰۸۲
بود نحوس قضا آستین جنگ اجـل=۱۰۸۲
ولی دهان صف حرب را گشوده زبان=۱۰۸۲
ز مهر تـا بـود آیینـهٔ جمال سپهر=۱۰۸۲
بـنام شاه سلیمان شود جمیع جهـان=۱۰۸۲

نیز در تاریخ بنای عمارت هشت بهشت دولتی اصفهان که سال هزار وهشتاد هجری قمری بوده گوید

زهـی دولت سرای پـادشاهـی | بـود در سایـه‌اش مه بـا سماهی
بود زیباعروسی شوخ و سرمست | که از جامش بود آیینه در دست
شود تـا حلقه‌اش برروی درگـاه | دل خـود میخورد زین آرزو ماه
پـی نقش و نگـار آن ستـوده | ز چشم حـور آوردنـد دوده
ز آب دست نقّاشـان گـل کار | شـده شبنم بـروی گـل نمودار

تاآنکه گوید

تاریخش قلم قد را علم کرد — خیالم مشرق‌دولت=۱۰۸۰ رقم‌کرد
تاریخ دگر دل کرد تکرار — مکان‌عشرت=۱۰۸۱ بی‌روی اعیار

مراد از این شعر آنستکه عدد ابجدی جملهٔ . مکان‌عشرت = هزار وهشتاد ویك میباشد که اگر روی‌کلمهٔ اعیار یعنی حرف‌اوّل‌آن‌راکه الف است ازآن‌اسقاط‌کنیم هزار وهشتاد بوده و مطابق تاریخ بنای‌آن عمارت میباشد

بتجدیدش شد این‌مصرع سامان — مکان‌شاه دین‌پرورسلیمان=۱۰۸۰
ز فیض شاه دیگرگوهری سفت — بدیهه‌قطعهٔ‌خلد برین=۱۰۸۰ گفت
بدیهها همتم راضی نگردید — بساط مصلحت با خویشتن چید
ز خاطر این رباعیها مهیّا است — که ازهرمصرعش‌تاریخ پیدا است

چون شه سلیمان شه اقبال بلند=۱۰۸۰ — شد بانی این مسکن بهجت پیوند=۱۰۸۰
از جشن ونشاط وکامکاری دایم=۱۰۸۰ — در وی جای پادشه دولتمند=۱۰۸۰

از قصر بلند قدر زیبا ارکان=۱۰۸۰ — گردید زمین اصفهان تاج جهان=۱۰۸۰
درگاه سعادت این بود ورد ملك=۱۰۸۰ — پاینده عمارت از سلیمان زمان=۱۰۸۰

هریك مصراع از قصیدهٔ ذیل نیز مادّهٔ تاریخ عمارت هشت بهشت است

چون بدوران شه اعلاشان=۱۰۸۰ — که ز دل‌گشته سلیمان زمان ۱۰۸۰
خان پناهی‌که مدیحش عامست=۱۰۸۰ — مرشد و داد ده ایامست=۱۰۸۰
تاجداری‌که ز وی شد باران=۱۰۸۰ — ز دل و صدق همه خلق‌جهان=۱۰۸۰
صوفی صافی تابع مقصود=۱۰۸۰ — کو باخلاص و صفا ساعی‌بود=۱۰۸۰
آنکه‌مقصود وی‌ازعمر وحیوة=۱۰۸۰ — بندگی ره شه با طاعات=۱۰۸۰
دل‌گشاییست‌که از لطف صبا=۱۰۸۰ — شد فرح لازم و شادی‌افزا=۱۰۸۰
چه مکان شه بنای فلك است=۱۰۸۰ — چون لب قند سراپا نمك‌است=۱۰۸۰
طاق ازآن سرشکن قوس قزح=۱۰۸۰ — رکن او قایمهٔ جشن و فرح=۱۰۸۰
آفتاب آینهٔ درگاهش=۱۰۸۰ — طلبد سرمهٔ گرد راهش=۱۰۸۰
نم آورده گلش آب حیات=۱۰۸۰ — میل شادی بازم داده زکات=۱۰۸۰
از لب شکر لیلی لعلش=۱۰۸۰ — شد ازآیینهٔ جان نه کاشیس=۱۰۸۰

دوده‌اش سرمهٔ بینده کشید=۱۰۸۰ | رگحش شد قصب صبح سفید=۱۰۸۰
آیهٔ نور ز سنگش شامل=۱۰۸۰ | بدرش حاتم بیحد سایل=۱۰۸۰
زندگی‌بخش ز جو آب زلال=۱۰۸۰ | یابد ازبوی هوا جان تمثال=۱۰۸۰
چشم دل ازهمه سو حیرانیش=۱۰۸۰ | خوش‌گل دل شده ایوانیش=۱۰۸۰
به فلك شیفته از سایهٔ وی=۱۰۸۰ | عرش از سر سرد پایهٔ وی=۱۰۸۰
شوکت او سرد رنگ از جان=۱۰۸۰ | شد ازو تساج فلك اصفاهان=۱۰۸۰
دولت شاه سلیمان فزون=۱۰۸۰ | دشمنش باد بهر ویل نگون=۱۰۸۰
سرهش طاهر نصرآبادی=۱۰۸۰ | بسته در بندگیش آزادی=۱۰۸۰
بتهـا گفته نجیب و نیکو=۱۰۸۰ | ز گلستان بهـا یافتـه بو=۱۰۸۰
دیده از هرمصرع سال‌باش=۱۰۸۰ | آنکه باشد هنر این‌دعواش=۱۰۸۰

سال وفات میرزا محمدطاهر بدست نیامد ودرسال هزار و نود و نهم هجرت درقیدحیات بوده وچنانچه اشاره شد طاهراً اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده‌است قبراو درنصرآباد، درمقبرهٔ‌کوچکی معروف به مقبرهٔ میرزاها ، جنب سر در مدرسه‌که دراین اواخر فقط آثاری ازآن باقی است واقع وآن مقبره در دهلیز خانقاه شیخ ابوالقاسم نصرآبادی مذکور فوق است

مخفی نماندکه نام پدر میرزا محمدطاهر بدست نیامد ، لکن جدّ پدری او میرزا صالح درکمال قابلیّت و همّت بود ، بجهت ناسازگاری روزگار بهندوستان رفته و درعهد جهانگیر شاه تیموری (۱۰۱۵ـ۱۰۳۷ه ق = عیه - علز)کمال اعتبار داشت و هم درآنجا ازدواج‌کرده و فرزندانی برآوردکه ازآن‌جمله میرزا صادق میباشدکه بعنوان مینا شرح‌حالش نگارش یافته‌است ومیرزا صالح دراوائل سلطنت شاه‌جهان بن‌جهانگیر (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ه = علز - عسح) وفات یافته و طبعش موزون بوده و از او است

از بزمگاه وصلت اگر برکناره‌ام | محروم نیستم ز تو گرم نظاره‌ام
الفت میانهٔ من و غمهای عشق‌تو | جایی‌رسیده‌است‌که من‌هیچ‌کاره‌ام

(ص۴۸۷ تذکرهٔ نصرآبادی)

نصری لقب رجالی اسمعیل بن یسار، حارث بن مغیرة، داود بن فرقد، مسکین بن عبدالعزیز، محمد بن سلیمان و بعضی دیگر بوده و

بموجب بعضی از نسخ کتب رجالیّه لقب اسمعیل مذکور نصری (با صاد نقطه‌دار) است

نصیبی[1]

نصیبی اسعدالحق - از شعرای یزد ایران میباشدکه به نصیبی تخلّص میکرد ، در شیراز از ملاجلال دوانی سابق‌الذکر تحصیل علم نموده و بعدار وفات او بوطن خود برگشت و دیوان خودرا مرتّب‌کرد واز او است

گفتم‌که بوسه‌ای به نصیبی نمیدهی حمدید زیر لب‌که چه‌گوئیم با نصیب

و در نهصد و چهاردهم هجرت درگذشت (ص ۴۵۸۰ ج۶س)

نصیبی محمد بن حوقل- یا محمد بن علی بغدادی نصیبی ، مکنّی به ابوالقاسم، معروف به ابن‌حوقل، ازمشاهیرجغرافیّین اواسط‌قرن چهارم هجرت میباشدکه بلاد بسیاری از اندلس و مغرب زمین وغیره سیاحتها کرد ، اکثر بلاداسلامی ومقدارقلیلی ازغیر آنهارا بنام‌کتاب **المسالك والممالك والمفاوز والمهالك** (که درپاریس و لیدن چاپ و ترجمهٔ انگلیسی‌آن نیز بسال هزار وهشتصد تمام میلادی در لندن بطبع رسیده) برشتهٔ تألیف‌آورده و صفات بلاد را بطور اکمل مذکور داشته و بضبط حرکات اسامی آنها نپرداخته است در سال هزار و نهصد و سی و هشتم میلادی کتاب جغرافیای ابن‌حوقل ابوالقاسم بنام **صورةالارض** در دومجلّد درچاپخانهٔ بریل از شهر لیدن چاپ شده و ظاهراً همان کتاب **مسالك و ممالك** مذکور است و در لیدن تنها صورت بلاد عراق عجم ازکتاب مسالك مذکور با ترجمهٔ لاتینی ودرشهر بون نیز فقط بلاد سند ازآن‌کتاب با ترجمهٔ لاتینی چاپ شده است بعضی گویندکه درکتاب مسالك مزبور هرآنچه راکه خود دیده درج نموده ومسموعات خود را نیز بدون تحقیق و تفحص بدانها علاوه‌کرده اینك خالی از اغلاط و اوهام نمیباشد

۱- **نصیبی** - بفتح اول منسوب است به **نصیبین** که دیهی است ازحلب و شهری است بزرگ در ساحل فرات‌که معروف به نصیبین روم و درچهار منزلی شهرآمد میباشد وهم‌شهری است از بلاد جزیره در نه‌فرسخی سنجار که آبش فراوان وسرراه قوافل مابین شام وموصل است

وفات ابن‌حوقل نوشتهٔ کشف‌الظنون در سال سیصد و پنجاهم هجرت بوده و در معجم‌المطبوعات اصل ظهور و نشأت اورا درسال سیصد و شصت و هفتم هجرت نوشته و راجع بتاریخ وفات او چیزی نگفته است (کف‌وص ۹مط و۳۲۸ج۲ع)

نصبی **میرزا محمدخان بن موسی بیگ** - از شعرای ایرانی قرن‌سیزدهم هجرت واز اکرادکرمانشاهان بود ، از طرف فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲–۱۲۵۰هـ ق = غریب - عون) بلقب فخرالشعرا مفتخر شد وباسال هزار ودویست و شصتم هجرت درقید حیات بوده و سال وفات و شعری از او بدست نیامد (ص ۴۵۸ ج ۶س)

نصیرا از افاضل اوائل قرن یازدهم هجرت واز اهالی‌امامزاده سهل‌علی ازمضافات همدان بوده وبهمین‌جهت به **نصیرای همدانی** معروف میباشد از معاصرین شیخ بهائی و دراکثر علوم متداوله خصوصاً ریاضی دستی توانا داشت ، قریحهٔ شعریه‌اش نیز خوب و اشعارش دلنشین بود میرزامحمدطاهر نصرآبادی مذکور فوق از دایی خود نقل‌کرده استکه وقتی شیخ بهائی بحسب مواعده بخانهٔ او رفتنی بوده قبلاً فرمودکه نصیرا را نیز برای حضورآن مجلس خبردارش‌کنند تا مجلس نمکی بهم رساند بقول بعضی ، شاعری دون مرتبهٔ او بوده است چنانچه خودش‌گوید بشعر شهرهٔ آفاق گشته‌ام اینـ است یکی زجمله غلطهای درجهان مشهور شاید این شعر را از راه تواضع گفته باشد **دیوان نصیرا** هزار ویک بیت بوده و از اشعار او است

نگاه‌گرم تو روی سخن بمن دارد / که چشم‌برسخنت بادلم سخن دارد
بهار میرود اما ز سبزهٔ خط تو / زمانه سرخط تعلیم غنچمن دارد

وفاتش در سال هزار و سی‌ام هجرت واقع شد ، اسم خود و پدرش و مشخص دیگری بدست نیامد وشایدکلمهٔ **نصیرا** نام اصلی وی ویا مانند بطائرش‌کمالا و شفیعا و رفیعا و اشباه‌آنها از اسم اصلیش نصیرالدین مخفف شده باشد

(ص۱۰۶ تذکرهٔ نصرآبادی)

نصیرالدین **اصفهانی - معروف به میرزا نصیر حسینی شیرازی** ، جدّ عالی فرصت‌شیرازی سابق‌الذکر، ازافاضل ومهرۀاطبّای‌عهدکریم‌خان زند میباشدکه نام اصلیش نصیر، مولدش جهرم فارس بود ، سالها در اصفهان نشو و نما کرده و بهمین جهت به **اصفهانی** شهرت یافت ، مدتی درآن بلده بتحصیل علوم عربیّه و ادبیّه و طبیعی و ریاضی و حکمت الهی پرداخت تاآنکه درهمۀکمالات علمیّه‌استاد و مسلّم اقران و وحید عصر و فرید دهر خود شد و بهمین جهت‌گاهی اورا از راه تشبیه بخواجه نصیرطوسی (که نامش محمد بوده) **نصیرالدین ثانی** یا **نصیرالدین محمدثانی** هم گویند بالخصوص درطبابت دارای مهارت بی‌نهایت ، ابوعلی وقت ، جالینوس زمان خود ، حکیم‌باشی و ندیم خاص‌کریم‌خان زند بوده و نوادری از وی منقول است

روزی‌آوازکسی راکه برای فروختن متاعی صدا میزده شنیده بیکی ازشاگردان خودگفت‌که وی را امر بفصد و خون‌گرفتن نماید والاّ تا یکساعت دیگر میمیردآن‌کس بعد از استماع این خبر، اعتنائی نکرد و فردای آن روز معلوم شدکه بیك عشوه مرده است روزی نبض زنی راکه برای طبابت حاضر مطبّ او بوده‌گرفته و فوراً دست‌کشید وگفت‌که بعد از یك هفته حاضر شود ، درجواب سؤال حاضرین‌که بصدد استعلام سبب آن‌آمدندگفت درهمان‌دم‌که نبض‌آن زن دردستم‌بوده حایض‌شد وطبابت‌او درحال حیض مناسب نبود ، اینك بعضی از ایشان‌که‌آن زنرا میشناختند برای امتحان حقیقت حال‌را استکشاف نموده و مطابق واقع یافتند

طرح مسجد وکیل شیراز وتعیین قبلۀآن نیز از وی بوده‌است وگویند وقتی‌چند تن از بوانان هند باشارۀ بعضی از حکمای‌آن‌کشور به پیشگاه‌کریم‌خان عرضه داشتند که یك‌کرور تومن تقدیم خزانۀ دولتی نمایندکه در مقابل میرزا نصیر حکیم‌باشی را بدیشان واگذارد در پاسخ فرمودکه یك‌کرور شما برای خودتان و حکیمك ماهم برای خودمان صاحب ترجمه علاوه برمراتب علمیّه دراخلاق پسندیده نیز ممتاز، مجلس‌او مجمع علما و فضلای شیراز ، در قریحۀ شعریّه نیز دارای امتیاز بوده و مثنوی بهاریه

ذیل از او است

شبی با نوجوانی گفت پیری | کهن در دیکش صافی ضمیری
چو جم صاحبدلی روشن روانی | در این دیر کهن پیر معانی
که باد نوبهار و ابر آذار | شنیدم خیمه زد بر طرف گلزار
بهر گلبن هزاری ساز برداشت | بهر سروی تدرو آواز برداشت
صلای یوسف گل شد جهانگیر | زلیخای جوان شد عالم پیر
سحرگاهان نسیم آهسته خیزد | چنان کز برگ گل شبنم بریزد
ترشحهای ابر از هرکناری | بود چندان که بنشاند غباری
نه پیران کهن غم سازگار است | تو شادی‌کن ترا باغم چه‌کار است
گهی برساحت دشتی روان شو | گهی برگشته و دامن فشان شو
دل ازکف ده عوض بستان زساقی | میی کز لعل ساقی مانده باقی
حلل درکارعقل از باده نقل است | که می‌هر قطره‌اش دریای‌عقل‌است
چنان آیینهٔ جان میزداید | که در این عکس جانان مینماید
فلك را عادت دیرینه این است | که باآزادگان دائم بکین است
بجان میپرورد بیحاصلی را | کزو دل بشکند صاحبدلی را

نامی که زخم‌شکسته رنگ‌آمده است | هفت‌اختر وشش‌جهت بجنگ‌آمده است
سرمرغ دلم کز آشیان دگر است | این نه قفس فراخ ، تنگ‌آمده است

برداشته شد نقاب از دختر رز | در پرده شد آفتاب از دختر رز
شهری‌است پر انقلاب ازدختر رز | زیبا پسران خراب از دختر رز

از تألیفات میرزا نصیر است

۱- **اساس‌الصحة** در طب بعربی ۲- **جام‌گیتی‌نما** درحکمت بفارسی ۳- **حل‌التقویم** بفارسی‌درنجوم ۴- **رساله‌ای درموسیقی ونسبتی‌که میان‌آن وعلم‌طب‌است** بعربی ۵- **مشکلات قانون شیخ ابوعلی سینا وغیراینها** وفاتش درسال هزار و صد ونود ویکم هجرت واقع

شد وصاحی سابق‌الذکر درتاریخ‌آن گفته است آه ازمرگ نصیر ثانی‌آه = ۱۱۹۱
(ص ۰ ۵ ح ۲ مع و ۱۰۵ عم وغیره)

نصیرالدین عبدالله بن حمزة بن حسن - یا حمزة بن عبدالله بن جعفر بن حسن بن علی بن نصیرطوسی مشهدی ، مکنّی به ابوطالب ، معروف به نصیرالدین طوسی ، از اکابر علمای امامیّهٔ اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه استاد قطب‌الدین کیدری‌سابق‌الذکر وتلمیذشیخ‌ابوالفتوح‌مفسّررازی‌وازمعاصرین‌ابن‌شهرآشوب و نظائر وی و ازثقات فقها و بسیار جلیل‌القدر بود و قطب‌الدین مذکور مدح بلیغش مینماید و از تألیفات او است

۱- ایضاح‌المطالب فی‌ابراز المذاهب بفارسی ۲- الوافی بکلام المثبت والنافی ۳- الهادی الی‌النجاة در دوکتاب اوّلی و سیّمی جمیع مذاهب غیراز اثنی‌عشری را ابطال ، فساد عقائد ایشان را مبرهن و حقّانیّت مذهب اثنی‌عشری را ثابت و مدلّل میکند و مقدّس اردبیلی درکتاب حدیقه‌الشیعة از این دوکتاب روایت مینماید علّامهٔ حلّی هم مؤلفات اورا بواسطهٔ پدرش ازشیخ حسین بن رده از خود مؤلف روایت میکند وسال وفاتش بدست نیامد (ملل وص۴۸۷ح۲در نعةوغیره)

نصیرالدین علی بن محمد بن علی - حلّی قاشی یا کاشانی یا کاشی، ملقّب به نصیرالدین ، از اجلاّی فقها و متکلّمین امامیّه میباشدکه فقیه متکلّم حکیم متبحّر، با حدّت فهم و دقّت طبع معروف به غالب حکمای عصر و فقهای زمان خود برتری داشته و پیوسته دربغداد و حلّه بتدریس علوم دینیّه ومعارف‌یقینیّه اشتغال میورزید شهید اوّل نیز بجلیلش کرده و بعض مطالبی از او نقل مینماید و با آن‌همه تبحّر علمی درمقام عجز ازدرك حقیقت توحیدگویدکه درمدت هشتادسال دورهٔ حیات خود همین قدر دانستم‌که این مصنوع محتاج بصانعی میباشد وبس ، باوجود این باز هم یقین پیره‌زنان اهل‌کوفه زیادتر از یقین من است بعد ازاین‌جمله درمقام‌توصیه فرمایدکه از اعمال صالحه جدا نشوید و طریقهٔ حسنهٔ حضرات ائمّهٔ اطهار ع را ترك

نکمیدکه عیار آن طریقه ، هرچه هست هوای نفس و وسوسه بوده و برگشت آن بحسرت و ندامت است و از تألیفات او است

۱- **حاشیهٔ شرح اشارات خواجه نصیرطوسی** ۲- **حاشیهٔ شرح شمسیهٔ عمر کاتبی قزوینی** ۳- **حاشیهٔ شرح طوالع قاضی بیضاوی** که **طوالع الانوار** در کلام و تألیف قاضی بیضاوی سابق الذکر و یکی از شروح آن نیز شرح شمس الدین محمود اصفهانی سابق الذکر و نامش **مطالع الانظار** است و حاشیهٔ نصیرالدین هم بهمین مطالع الانظار میباشد ۴- **حاشیهٔ شرح قدیم تجرید** که درشرح حال شمس الدین مذکور نگارش دادیم وفات نصیرالدین در دهم رجب سال هفتصد و پنجاه و پنجم ویا موافق آنچه از شهید اوّل نقل شده هفتاد و پنجم هجرت در نجف واقع شد و ولادتش هم درکاشان و نشو و نمایش درحلّه بوده و وصف **حلی** و **کاشی** و **کاشانی** هم بهمین جهت بوده چنانچه **قاشی** هم منسوب به **قاشان** معرّب کاشان است

(متفرقات ذریعة وص۲۵۵هب و ۱۶۶لس وغیره)

نصیرالدین **محمدثانی**- همان نصیرالدین اصفهانی مذکور فوق است

نصیرالدین **محمد بن‌محمد** - بعنوان **خواجه نصیرطوسی** نگارش یافته است

نصیرالدین **ملانصرالدین** یا **ملانصیرالدین** یا **خواجه نصیرالدین** ، از مشاهیر ظرفا ، نوادر و لطائفی بدو منسوب ودر السنه دایر وما نندامثال جاریه میباشد در مضحکه و لطیفه‌گوئی بی‌بدل بود ، خود و کلمات او دراین باب ضرب‌المثل هستند نوشتهٔ قاموس‌الاعلام با حاج بکتاش ولی (متوفی سال۷۳۸ه ق= دلح) ویا تیمور لنگ (۷۷۰_۸۰۷ ه = دع - ضز) ویا ملوك سلاجقه معاصر بود و در غرب آق‌شهر از توابع قونیه از بلاد روم موضعی است‌که اطرافش‌گشاده و با قفل بزرگی مقفّل وگویندکه قبر همین ملانصرالدین‌است وتحت عنوان آق‌شهر هم بدون‌تردیدگفته که مرقد شریف خواجه نصیرالدین درهمین بلده است سال وفاتش بدست‌نیامد ومخفی نماندکه شخص دیگری نیز از قبیلهٔ فزاره در زمان خروج ابومسلم خراسانی درکوفه میزیسته‌که نامش **دجین بن ثابت** ، کنیه‌اش **ابوالغصن**، شهرتش **جحا** (بروزن دعا) و در مضحکه‌گوئی مانند ملانصرالدین بود واز وی نیز نوادر بسیاری منقول میباشد گویند

شبی نزدیک کنیزک پدر خود رفته و اظهار محبّت و معاشقه نمود ناگاه کنیزک بیدار شده وگفت توکیستی که در قلب شب نزد من میآیی گفت نترس که من پدرم هستم پس بجهت اخفا وکتمان این خیانت خود را بلاهت زد تاآنکه ضرب‌المثل گردید. نیز روزی در مجلس ابومسلم خراسانی که یقطین نیز آنجا بوده احضارش کردند، یقطین را بهمین اسم خودش مخاطب داشته وگفت یا یقطین کدام یك از شما دو نفر ابومسلم هستید نیز شبی از خانه بیرون رفت ، درخارج خانه یك نفر کشته دیده وآنرا بخانه آورده و درچاهی انداخت، پدرش مطّلع شد ودر دم آن کشته را بیرون آورده ودرجائی دیگر پنهانش کرد و بعوض آن قوچ شاخداری را کشته و درچاهش انداخت ، با صبح آن شب که کسان آن مقتول درصدد تفتیش بودند جحا بدیشان گفت درخانهٔ ما مقتولی هست و بعید نیست که از شما باشد پس آمده و خود جحا را درچاه انداختند ، همینکه دست جحا بشاخ قوچ رسید صدا زدکه مقتول شما شاخ هم داشت یانه پس خنده کنان برگشتند واین گونه نوادر او بسیار و **احمق من جحا** از امثال دایره میباشد

چنانچه اشاره نمودیم **جحا** فزاری القبیلة وکوفی البلدة بوده ویکنفر دیگر نیز ازطرفای روم بجحا موسوم و به **جحای رومی** معروف وبدو نیز نوادر بسیاری منسوب میباشد ولکن موافق احتمال قوی که در قاموس‌الاعلام داده همین جحای رومی همان ملا نصرالدین مذکور فوق است درمعجم‌المطبوعات نیز گوید نوادر نصرالدین رومی معروف به جحا درمصر و بیروت و قاهره کرارا چاپ شده است وسال وفات جحا نیز بدست نیامد

ناگفته نماندکه درقاموس‌الاعلام سه سلسله ازملوك سلاجقه بنام **سلجوقیان ایران و سلجوقیان کرمان وسلجوقیان روم** مذکور داشته که **سلسلهٔ اولی** از طرف طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق تأسیس وچهارده تن از ایشان ازسال چهارصد و بیست ونهم تا پانصد و نودم هجرت در ایران سلطنت کرده‌اند وشهر ری هم پایتخت ایشان بوده‌است **دویمی** نیز بدستیاری برادرزادهٔ طغرل بیک مذکور واورد بن چغری بن میکائیل بن سلجوق تأسیس یافته ویازده تن از ایشان از سال چهارصد و سی و سیّم تا پانصد وهشتاد وسیّم

هجرت درکرمان و نواحی آن سلطنت رانده‌اند سیمی نیز ازطرف عموزادهٔ طغرل بیک مذکور سلیمان بن قطلمش بن اسرائیل بن سلجوق تأسیس و پابرده تن از ایشان ازسال چهارصد و هفتاد و هفتم تا ششصد و نود و نهم هجرت دربلاد روم سلطنت رانده و قونیه را مرکز سلطنت قرار دادند و بالاخرة درهمین تاریخ آخری بدست سلطان‌عثمان غازی مؤسّس سلطنت عثمانیّه منقرض گردیدند بعدازاین همه‌گوئیم چنانچه وفقاً مذکورشد درقاموس‌الاعلام احتمال داده‌که ملانصرالدین معاصر ملوك سلاجقه‌باشد ولی‌معین‌نکرده که‌کدامیك از این سلسله است و لکن بحکم بعضی از قرائن خارجی‌که از شرح فوق بدست میآید ظاهراً در عصر سلاجقهٔ روم بوده وبا دو احتمال دیگر نیزکه معاصر بودن حاج بکتاش ولی ویا تیمور لنگ است چندان مغایرت نداشته و قریب بهم میباشند و معاصر بودن سلاجقهٔ ایران یاکرمان مغایرت‌کلی باآن دو احتمال دارد

(مط ومجمع‌الامثال‌میدانی‌وص ۲ح۳فع و۱۷۷۳ح۲۵۹۷و۳ح۴۵۷۷و۴ح۶س‌وغیره)

نصیرالدین میرزا نصیر- وفقاً بعنوان **نصیرالدین اصفهانی** مذکور شد

نصیری **میرزا لطفعلی بن محمدکاظم** - تبریزی ، ملقّب به **صدرالافاضل**، عالمی‌است فاضل‌کامل محقّق‌مدقّق جامع‌بارع معقولی منقولی شاعرماهر، ازمشاهیر ارباب‌کمال قرن‌چهاردهم هجری امامیّه وخلاصهٔ ادوار زندگانی ودیگر مزایای وی موافق‌آنچه در دیباچهٔ قصیدهٔ‌نصافیّهٔ خودآن دانشمند یگانه‌اخیراً چاپ شده بدین شرح است در نوزدهم رمضان هزار و دویست و شصت و هشت هجرت درشهر شیراز متولد شد ، درپنج سالگی با پدرش بطهران‌آمد ، دراثر مواظبت پدرکه توأم با شوق فطری و استعداد طبیعی خودش بوده تا هفده سالگی اصول خط و ادبیّات عربی را از متمهّرین وقت اخذ و مورد تحسین اساتید خود بود تاآنکه در دقّت نظر و تفرّد در صنوف‌آداب معروف شده وبه ادب شهرت یافت ، بعداز طی مراحل ادبیّات و مقدمات لازمه باصول و فقه و حدیث و تفسیر و فنون عقلیّه از منطق و ریاضیّات و طبیعیّات و الهیّات پرداخت، تصوف وبعضی ازفنون غیرمتداولهٔ دیگر را نیز ازاساتید


عکس میرزالطفعلی صدرالافاضل -۱۷

هریك از آنها خواند، تمامی اقسام خطوط را هم که دردورۀ اسلامی پیداشده تکمیل نمود، حتّی که بارها هریك ازمشق پاره‌های او بخطوط اساتید هرصنف مشتبه میشده است علاوه بر کمالات مذکوره قریحۀ شعریّه‌اش نیز سرشار ودر تمامی فنون شعری مهارتی بسزا داشته وخود را به فانی تخلّص میکرد تا درسال هزار و دویست و نود و ششم هجرت بامر اولیای دولت به دانش سد تلش داده و هم از طرف ایشان به صدرالافاضل ملقّب گردید

تألیفات وآثار قلمی طریفۀ او حاکی از نفس علمی و نوع فضلی وکمالی وی بوده و بهترین معرّف کمالات متنوعۀ او میباشند

۱- **اخگر** درشرح معمیات ۲- **اساطیر** در فرهنگ باستانی ۳- **الاعلام فی ترجمة بعض الاعلام** درشرح حال یکصد و هشت تن ازکسانی‌که حرف دوم اسم آنها علی است مثل علامعلی وماننداین ودرخاتمه ، شرح مفصلی متعلق بصوفیه ازابتدای پیدایش آن نگاشته است ۴- **اغلاط لهجة اللغات** ۵- **اکسیراللغة** ۶- **الباحث عن لغة ابی یافث** درلغت ونحو زبان ترکی ۷- **حطمة لؤلؤیه** که عربی بوده و تمامی جملات آن فقط از پنج حرف ترکیب یافته ودراین صنعت بی‌نظیر است ۸- **خمسة المجد و خمسة المجد** که پنج رساله مشتمل است **کتاب الحروف وکتاب الاسماء وکتاب الافعال و نموذج العوامل** درحقیقت حرف و اسم و فعل و عامل و اقسام آنها و بعضی نیز دراینۀ مصادر ومعانی آنها ۹- **داموس دراصطلاح اغلاط قاموس** ۱۰- **دستان** درمصطلحات علمیۀ مربوطه بلعب نرد ۱۱- **دستورالبلاغه** ۱۲- **دمعه** درمخاصرات و اول وآخرآن خطبه و خاتمۀ بی‌نقطه است ۱۳- **راموزالرموز در اقسام خطوط مرموزه** ۱۴- **رسالة الاصوات** درموسیقی ۱۵- **رساله درکسمت وآداب خط عربی** ۱۶- **رساله درخط رقاع** ۱۷و۱۸- **رسالۀ سینیه و رسالۀ شینیه** وآنها دونامه است از اوکه در اولی بحرف سین (بی‌نقطه) و احساس از سین (بانقطه) ودردومی بعکس آن درتمامی کلمات آن نامه‌ها ملتزم است ۱۹- **سخنستان** درلغت فارسی ۲۰- **شرح قانونچه** ۲۱- **قصیدۀ اصفاهیه** ۲۲- **الکشف عما علی الکشف** ۲۳- **کشف الغمام عن شمس الاسلام** درموضوع خط اسلامی و معایب و مفاسد تغییرآن ۲۴- **کلمات الشات**

والفتات فی‌فن‌المحاضرات نظم و نثر عربی و فارسی و با خطوط مختلف نوشته است **۲۵- کلم وحکم ۲۶- مقدمهٔ کتاب اصلاح‌المنطق** وغیرایبها که بسیار ودرمقدمهٔ کتاب قصیدهٔ انصافیهٔ فوق مشروحاً مذکور است این قصیده درا ثبات وخلافت حقهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع وحاوی یکصد و سی وپنج بیت است که درهر بیت‌آن اشاره بمطلبی از مهمّات علم‌کلام شده و دارای محسنات لفظی و معنوی بدیعی میباشد و دراین اواخر با شرح‌آن‌که نیز از خود ناظم و مشتمل براحادیثی است درفضائل و احوال‌صحابه (که تماماً ازکتب‌عامّه منقول است) چاپ واز ابیات همان قصیده‌است

ای‌که داری‌درد دین ورحق‌همی‌جوئی‌دوا / بی‌عناد از در انصاف و حق جوئی درآ

بی‌وصیّت رفت میگویند احمد ازجهان / عقل و دینم از قبـول این سخن دارد ابا

مقتدا بُد احمد مختـار در هرقول و فعل / ازچه دراین‌ره بدان‌حضرت‌نکردند اقتدا

امّت خود در ضلالت هشت پیغمبر، ولی / آن دو ازتیم و عدی گشتند اسباب هدا

بـا وصی نگذاشتـه امر نبی بشتافتنـد / از پی انجاح مقصودی‌کـه بود اندر خفا

بور، با داده خطوط و بـور ، ناورده کفن / بور ، نهـاده بخاك و بور ، نسپرده عزا

هیچ مسلم میهلـد پیغمبر خـود بـرزمین / بـا خواص جمع پویـد از بـرای ارتقا

ارتداد خلق دانی ازچه شد بعدار رسول / جـانشین او بـد لایق‌کـه بـاشد پیشوا

آنکه‌چندین‌بارشد معزول‌چون‌منصوب‌شد / جـز بتزویر و بـزور و اشتبـاه و اعتدا

بدردی ز لعلت اگـر بوسه‌ای / زبودم بـدین‌سان چرائی بهم

بهـل‌گـر مرا میداری بحل / کـه‌آهسته آنرا بجـایش نهم

وفات صدرالافاضل روز پنجشنبه ششم شعبان هزار و سیصد و پنجاهم هجری قمری واقع شد و درشهر ری درجوار مزار شیخ صدوق (ابن بابویه) مدفون گردید

(دباچهٔ قصیدهٔ انصافیهٔ فوق و اطلاعات متفرقه)

نصیری

میرزا محمدرضا بن عبدالحسین - نصیری طوسی اصفهانی ، از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجرت و ازتلامذهٔ شرف‌الدین علی

بن حجة‌الله شولستانی سابق‌الذکر (متوفی درحدود سال ۱۰۶۰هـ = غس) و مؤلف کتاب تفسیرالائمة میباشدکه دراواخر قرن مذکور وفات یافته و سال‌آن معلوم نیست
(اعیان‌الشیعه)

نصیریه موافق‌آنچه در مقباس‌الهدایة از تعلیقهٔ بهبهانی نقل‌شده عنوان فرقه‌ایست از غلاة شیعه که اتباع محمد بن نصیر نمیری بودند، امام علی‌النقی ع را ربّ‌ دانسته وخودش را نیز مرسل ازطرف‌آن‌حضرت می‌پنداشتند، لواط ونکاح محارم را تجویز میکردند موافق نقل ازکشی فرقه‌ایست‌که نبوّت محمد بن نصیر فهری نمیری قائل هستند ولی معروف مابین‌شیعه، ایشان ازشعب سبائیهٔ معتقد بربوبیّت حضرت امیرالمؤمنین ع و اتباع شخصی نصیر (بروزن کمیل) ویا محمد بن نصیرهستند درتذکرةالائمه‌که اشتباهاً بعلاّمهٔ مجلسی منسوب دارندگویدکه‌آن‌حضرت، رئیس ایشان ویا جمعی از ایشان را کشته بلکه بآتش سوزانده و زنده‌گردانیدکه بلکه ازآن عقیدهٔ فاسد منصرف باشند مثمر نگردید ودرآن عقیده دیگر راسخ‌ترشده وگفتند که پیش ازآنکه مرده را زنده‌کرده باشی بربوبیّت تو معتقد بودیم تا چه رسد بآنکه آنرا نیز مشاهده‌کردیم

نصری لقب رجالی احمد بن علی بن عبدالله ، جعفر بن ایاس ، محمد بن حبیب، معاویة بن سلمة میباشد و چنانکه درنصری (با صاد بی‌نقطه) اشاره‌نمودیم دربعضی از نسخ‌کتب رجالیّه ، لقب اسمعیل بن یسار نیز هست

نطنزی لقب رجالی محمد بن احمد است

نظام ابراهیم بن سیار بن‌هانی ـ بصریّ البلدة ، ابواسحق الکنیة ، نظام الشّهرة (بروزن عطّار) ازقدمای علمای بصره واز اجلاّی ائمهٔ معتزله و استاد جاحظ سالف‌الرحمة میباشدکه درعلم‌کلام و طبیعیّات و الهیّات و دیگر علوم عقلیّه و نقلیّه متبحّر و از خردسالگی بذکاوت و فصاحت و فطانت معروف بود درآن اوقات عیب‌آیینه را از وی پرسیدند گفت زود شکستن و التیام نپذیرفتن

نظّام علم کلام را از دایی خود ابوالهذیل علاف اخذ و بسیاری از کتب فلسفه را مطالعه کرد ، کلمات فلاسفه را با کلام معتزلی تطبیق و مخلوط نمود ، در خلافت مأمون ومعتصم شهرت بی نهایت یافت جمعی کثیر از طلاّب ومحصّلین در حوزهٔ تدریس او حاضر میشدند در هر علمی که درشام و عراق و مصر و بصره معمول و متداول بوده کتابی تألیف داد و مؤلفات او درحدود صد مجلّد میباشد از کثرت دقّت نظر و تعمّق در مشکلات علمیّه با استاد مذکور خود ودیگر اکابر وقت مناظراتی داشته وپاره‌ای عقاید مخصوصه اختراع کرده که درکتب کلامیّه و ادبیّه نگارش داده‌اند، من جمله امکان عادی اجماع را انکار کرده است تا چه رسد بحجّیّت آن وملاك صدق وکذب کلام را موافقت ومخالفت عقیدهٔ متکلّم قرار داده بلکه واقع در ترکب اجسام از اجزای لایتجزّی طفره را (که باتفاق علمای معقول محال است) جایز میداند ، مرتکب کبیره را موافق عقیدهٔ فرقهٔ وعیدیّه مخلّد درنار میشمارد وبعفو الهی معتقد نمیباشد و نظائر اینها بسیار است، ابونواس را نیز بهمین عقیدهٔ آخری خود دعوت مینموده و همانا منظور ابونواس هم از این شعر خود نظّام است

فقل لمن یدعی فی العلم فلسفة حفظت شیئاً و غابت عنك اشیاء
لاتحظر العفو ان کنت امرء حرجا فان حظرکه بالدین ازراء

مخفی نماند که فرقهٔ نظّامیّه موافق آنچه تحت عنوان معتزلی اشاره نمودیم یکی از فرق معتزله بوده و اتباع همین نظّام میباشد، لکن موافق روضات، در ریاض العلما از کتاب حسنیه استظهار کرده که نظّام اشعری مذهب و معتقد است براینکه قرآن مجید قدیم و افعال بندگان مخلوق خدا بوده وشرّ وکفر وفسق ومعصیت بالتمام با قضا وقدر خداوندی است اگرچه برخلاف رضای او است

هرون الرشید اورا برای مباحثه با کنیزك حسنیه نامی که تربیت شدهٔ خانوادهٔ امام جعفر صادق ع بوده از بصره در بغداد احضار کرد، نظّام هشتاد مسئله از حسنیه پرسید و درهمهٔ آنها جواب شافی شنید ، حسنیه نیز چند مسئله از وی پرسید که قدرت جواب

هیچ‌کدام‌را نداشته‌است نیز حسنیه درمحضرهرون وورپرش یحیی بن خالد برمکی، با نظّام و امام شافعی و ابویوسف قاضی در مسائل متفرقهٔ سیاری مناظره‌ها کرده و درهمهٔ آنها فایق‌آمد، نیز از راه تعریض نظّام‌گفت این‌چه‌معنی داردکه شیعه‌مذهبان شراب‌مطبوخ و ساز و طنبور و نی نواختن و لواط و گوشت سگ بچه و خرگوش مستحاضه وشطرنج و دیگر اقسام قمار را حرام شمرده دبّاغی را مطهر پوست نجس‌العین ندانسته ودرنماز اقتدا بفاسق نمیکنند

نظام‌گفتن ابراهیم بجهت‌آن بوده‌که شغل‌او در بازار بصره در رشته‌کشیدن مهره و فروختن‌آن بود ویا خود بجهت حسن انتظام‌کلمات نثری ونظمی‌او میباشد **وفات نظام** سال دویست و بیست و یکم هجرت بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام در سی و شش سالگی بود بنابراین ، ولادت او درسال یکصد و هشتاد و پنجم بوده وبا حضور او در مجلس هرون (متوفی بسال ۱۹۳ه ق = قصج) خصوصاً طرف مناظره بودن در مسائل غامضه چنانچه از ریاض‌العلما نقل شد منافات دارد و ظاهراً از خود صاحب ریاض ویا ازناقل کلام او اشتباه شده و بازهم موکول به تتبّع ارباب رجوع میدارد

(خاتمهٔ فهرست ابن‌الندیم وص ۴۲ ت و ۵۸۴ ج ۱ س)

نظام[1]

نظام استرآبادی نام اصلیش **نظام‌الدین** ، شهرتش **نظام** ، ازافاضل‌شعرای استرآباد وازجملهٔ ارباب‌کمال و اهل سداد بود قصائد سیاری درحق اهل بیت عصمت ع سروده ودر موضوعات دیگرکمتر سخرگفته است ، منظومه‌ای بنام **سلیمان و بلقیس** داشته ویك نسخه از **دیوان او**که درحدود یك‌هزار و هفتصد بیت بوده

۱ــ **نظام** ـ بکسر اول ، عنوان مشهوری جمعی از ارباب‌کمال میباشدکه غالباً مخفف وصف اصلی ویا نام اصلی ایشان نظام‌الدین بوده و شرح حال بعض از ایشان‌که بهمین عنوان مجعمی (نظام) معروف هستند میبرداریم و درشرح حال بعضی دیگر رجوع بعنوان نظام‌الدین نمایند ترتیب محل و مکان و بلده و بعضی از اوصاف دیگرشان نیز که غالباً جزء این عنوان است مثل اعرج یا استرآبادی و مانندآنها مسطور خواهد شد

و ظاهراً عیرار مطومهٔ مدکوره است بصمیمهٔ دیوان ثنائی مشهدی تحت‌شمارهٔ ۳۷۵ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار حدید طهران موحود وار قصائد مرىور است

دم سپیدهٔ صحم گـدشت در حـاطر | که بهترین‌عمل چیست شامگاه شور
ندا رسید همان دم ر عـالم ملکوت | کـه ای‌گناه تو یوم‌الحساب نامحصور
نـه ار محبّت سلطـان اولیـا بـود | رهرعمل‌که شود درصحیفه‌ات مسطور
علـی امـام معلاّی هاشمی‌کـه بـود | سـواد ممقبتش بربیـاص دیـدهٔ حور
ر حبّ او است برور حرا نه ارطاعت | امیـد معفرت ار حیّ لایـرال و عفور
نتیجه‌ای نـدهد بی‌محبّتش در حشر | مکاشفـات حمیـد و ریـاصت منصور
رهی بعلم ارل فی‌البدیهة حل‌کـرده | نکات دفتر نـورات و مشکلات ربور
بسته حدمت اورا میان صعیف وقوی | گشاده مدحت اورا ربان اناث وذکور
نسیم لطف توگـر در مشام حـاك رود | برآورند سر ار ریر حاك ، اهل قبور
مرا چه عـم ر عـم رورگار مهرگسل | که دل ر مهر توام‌گشته حلوگاه سرور
ر دل سواد معـاصی برون برد مهرش | چنانکه ماه برد طلمت ار شب دیحور
نطام چونکه رحواب عدم شود بیدار | ر کاسه‌هـای سر سـرم معصیت محمور
برای رفع حمارش ر مرحمت حامی | کرم نمـای ر حم حانـهٔ شراب طهور

نیر ار او است

نهم نـود عم و شـادی اسیر دنیـا را | مگس دودست سرپای در شکر دارد

وفات او درسال نهصد و بیست و یکم هحرت واقع گردید

(ص ۲۵۶هـ و ۲۵۵لس و ۳۰۵ سفینةالشعرا و۴۵۸۶ ح ۶ س وعیره)

نطام‌اعرح

حسن‌بن‌محمد بن‌حسین- قمیّ الاصل ، نیشابوریّ الموطن والمنشأة، نطام‌الدین اللّقب ، نطام نیشابوری و نطام اعرح الشّهرة ، ار اکابر علمای عـامّهٔ قرن هشتم هحرت میباشدکـه عالم فاصل عارف کامـل مفسّر علاّمهٔ متبحّر، فصل و ادب و تحقیق وتبحّر و دقّت نطر وحودت قریحهٔ او درمیان متأخّرین

درغایت‌شهرت ومستغنی از اطناب بوده ومؤلفات متنوعهٔ طریفهٔ او بهترین معرّف‌مقامات عالیهٔ علمیّه‌اش میباشد

۱- **اوقاف‌القرآن** که بامر استادخود قطب‌الدین‌شیرازی (متوفی‌سال ۷۱۰ یا۷۱۶ه ق= دی یا دیو) درسال هفتصد و چهارم هجرت تألیفش داده است ۲- **البصائر فی‌مختصر تنقیح المناظر** که یك‌نسخه ازآن درمدرسهٔ‌فاضل‌خان مشهدمقدس‌رضوی موجوداست ۳- **تفسیر التحریر** که شرح تحریر مجسطی خواجه نصیر طوسی‌است ۴- **تفسیر قرآن مجید** که دوفقره تفسیر نوشته یکی موسوم به **لب‌التأویل** و دیگری‌که بسیار مشهور میباشد نام‌اصلیش **غرائب‌القرآن و رغائب الفرقان** و به **تفسیر نیشابوری** معروف است درطهران طی سه مجلد بزرگ چاپ شده ودرمصر نیز درحاشیهٔ تفسیر جامع‌البیان ابن‌جریر طبری بطبع رسیده واز احسن تفاسیر قرآن مجیداست، فوائد لفظیه و معنویه و دقائق نکات عربیه را جامع و احکام اوقاف و مراتب تأویل را حاوی میباشد ۵- **توضیح التذکرة** که شرح تذکرهٔ خواجه نصر طوسی در علم هیئت بوده و در اول ربیع‌الاول هفتصد و یازدهم هجرت تألیف شده است ۶- **رساله‌ای درحساب** وبزعم بعضی خلاصه الحساب شیخ بهائی از همین رساله اخذ و تلخیص شده است ۷- **شرح تذکرهٔ خواجه** که مذکور شد ۸- **شرح شافیهٔ ابن‌حاجب** درعلم صرف‌که بهترین شروح‌آن‌کتاب است و بارها چاپ شده و مرجع استفادهٔ افاضل محصلین و طلاب بوده و به **شرح نظام** معروف میباشد از لقب مذکور فوق او روشن میگردد‌که لفظ نظام بروزن امام ، مخفف همان نظام‌الدین است و اسم این‌کتاب شرح شافیه را شرح نظام (با فتح و تشدید) کمی چنانچه در السنه درغایت شهرت بوده و انکاری هم نشنیده‌ایم غلط از حقیقت خال است ۹- **غرائب‌القرآن** ۱۰- **لب‌التأویل** که هردو تفسیر قرآن مجید بوده و فوقاً مذکور داشتیم

وفات نظام اعرج بنوشتهٔ کشف‌الظّنون تحت‌عنوان غرائب‌القرآن درسال‌هفتصد و بیست وهشتم هجرت میباشد و ظاهر بعضی ازجملات مذکوره درآخر جلد اوّل ودوّیم چاپی تفسیرمذکورآنکه درهفتصد وسی تمام هجرت درحیات بوده است بهرحال‌اینکه در روضات‌الجنّات اورا از علمای رأس قرن نهم و نزدیك بزمان سید شریف جرجانی (متوفّی در اوائل قرن نهم) و جلال‌الدین دوانی (متوفّی در اوائل قرن دهم) و نظائر ایشان شمرده و تاریخ ختم مجلّدات تفسیر را هم اواسط قرن نهم ومصادف باحدود بعد از سال ۸۵۰ = ضن دانسته علاوه براشتباه در قرن حیات نظام قریب بزمان اشخاص مذکور بودن نیز با درنظرگرفتن زمان وفاتشان و تاریخ بعضی از تألیفات فوق دور از

صحت میباشد

ناگفته نماندکه بعضی ازارباب سیر نسبت تشیّع بنظام اعرج داده اند ودرروضات، بطور ظن وگمان بملامحمدتقی مجلسی اوّل هم نسبت داده که درشرح فقیه شواهدی برای همین موضوع اقامه کرده است وکلام ذریعه نیز که بنقل مصنّفات او پرداخته صریح در همین موضوع میباشد ، لکن درکشف الظّنون جملاتی از دیباچه تفسیرش نقل کرده که بحسب ظاهر منافی تشیّع است و تحقیق مطلب موکول بعهدهٔ خود علاقمندان میباشد

(کف و متفرقات ذریعة وص ۲۲۵ت و۲۵۷ هب وغیره)

نظام بصری همان نظام ابراهیم مذکور فوق است

نظام حسن بن محمد - فوقاً بعنوان نظام اعرج مذکور داشتیم

نظام دهلوی ذیلاً بعنوان نظام الدین دهلوی مذکور است

نظام کرمانی ملااحمد بن عبدالواحد - از عرفای قرن سیزدهم هجرت میباشد که بعد از تکمیل کمالات ، قدم بجادّهٔ سلوك و عرفان گذاشت و بمیرزا محمدحسین کرمانی (رونق سابق الذکر) دست ارادت داده وبمدارج بلند رسید، جمعی نیز مرید وی شدند حتی پدرش نیز بعد از احساس مقامات او درطریقت، مرید وی گشت تا سال هزار ودویست وچهل تمام هجرت درکرمان درگذشته ودرخارج کرمان مدفون شد و جملهٔ نظام مرده = ۱۲۴۰ مادّهٔ تاریخ وی بوده و از او است

گر شدیم از پیروان اولیا — در مصیبت‌ها و رنج و ابتلا
این نه جای شکوه باشد نه گله — بل بود اقوی طریق عادله
ناشنیده کس در این دیر سپنج — که بدندی اولیا بی‌درد و رنج
هر که قربش بیش افزونش بلاست — مؤمنا بر این نشانی از ولاست

(ص۵۹۶ ریاض العارفین)

نظام الدین احمد - از علمای عهد شاه عبّاس ثانی (۱۰۵۱-۱۰۷۷ه ق = غنا - غعز) میباشد وکتاب فرسنامه را بامر شاه معظّم تألیف داده،

یك نسخه از آن که در سال هزار و نود و نهم هجرت بخط شیخ علی‌اکبر قمی بوده در کرمانشاه بنظر شریف امین‌عاملی سید محسن سابق‌الذکر رسیده است سال وفات و مشخص دیگری بدست نیامد (ص۳۴۷ ج۸ اعیان‌الشیعة)

نظام‌الدین **امیراحمد** - بعنوان سهیلی **امیراحمد** نگارش داده‌ایم

نظام‌الدین **سید احمد بن ابراهیم**- ذیلاً ضمن شرح حال نوه‌اش نظام‌الدین سید احمد مذکور است

نظام‌الدین **سیداحمد بن محمد معصوم** - بن سید نظام‌الدین احمد بن ابراهیم بن سلام‌الله بن عمادالدین مسعود بن صدرالدین محمد بن غیاث‌الدین منصور حسنی حسینی دشتکی شیرازی، والد ماجد سیدعلی‌خان مدنی شیرازی سابق‌الذکر، عالمی است فاضل کامل حکیم ادیب شاعر ماهر، بسیار جلیل‌القدر وعظیم‌الشأن، **یك دیوان شعر وچندین رسالهٔ** متفرقه داشته و مانند پسرش سیدعلی‌خان از افاضل اجلاّی عصر و ممدوح شعرای وقت خود بود از سید نورالدین برادر پدری صاحب مدارك و مادری صاحب معالم اجازه داشت، سیدعلی‌خان درکتاب سلافةالعصر خود بسیارش ستوده و بسیاری از اشعار اورا هم نقل کرده‌است اخیراً بحسب دعوت عبدالله قطب‌شاه ششمین حکمران دکن هند (۱۰۶۶-۱۰۸۵ه ق = **عسو - عفه**) بحیدرآباد رفته ودردربارسلطان تقرّب یافت ، درنتیجه ریاست علمی آن نواحی بدو منتهی ومرجع علما واکابر حیدرآباد شد ، درعصر خود نظیر صاحب بن‌عبّاد بوده وبا معاصر خود شیخ حرّ عاملی سابق‌الذکر مکاتبات و مراسلاتی داشت تا بسال هزار و هشتاد و ششم هجرت در حیدرآباد برحمت ایزدی نایل گردید

جدّش سید **نظام‌الدین احمد بن ابراهیم** بن سلام‌الله که جدّ عالی سیدعلی خان و ملقّب به **سلطان‌الحکما** و **سیدالعلما** است نیز عالم فاضل حکیم بوده واز تألیفات او است سه فقره کتاب **اثبات‌الواجب الصغیر، اثبات‌الواجب الکبیر، اثبات‌الواجب الوسیط** و غیر اینهاکه اوّلی بیك مقدمه و بیست فصل ویك خاتمه درکلام نفیسی مشتمل میباشد

وفاتش درسال هزار و پانزدهم هجرت واقع گردید وسیدعلی خان فوق شرح حال اورا نیز در سلافةالعصر نگاشته وبا مدح و بلیغش ستوده است

(ملل وص ۱۰۳ ج ۲ ذریعه و۳۷۴ ج ۸ عن)

نظام‌الدین احمد بن‌معین‌الدین- خوانساری، معروف به میرک ، ملقّب به نظام‌الدین ، از علمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت میباشد که سال نهصد و سی و هفتم هجرت در بلدهٔ کاشان از نوهٔ محقق‌کرکی نورالدین علی‌بن حسین بن محقّق‌کرکی اجازه داشته و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد

(ص ۲۱۳ ج۱ذریعة)

نظام‌الدین استرآبادی بعنوان نظام استرآبادی مذکور شد

نظام‌الدین اشرفی عبدالحیّ بن عبدالوهاب بن علی حسینی جرجانی استرآبادی هروی، عالمی است فقیه فاضل متکلّم ادیب یگانه ، از افاضل علمای قرن دهم هجری عهد شاه اسمعیل صفوی (۹۰۶-۹۳۰ه ق= طو- طل) و شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه ق = طل - طفد)که اصلاً جرجانی بوده و در بدایت حال در استرآباد سکونت داشت تا درسال نهصد ودویم هجرت بهرات رفته و اخیراً از خوف اعدا مدتی هم درکرمان اقامت‌گزید ، تمامی اوقات او درتحصیل‌علوم عقلیّه و نقلیّه مصروف میشد تاآنکه دراندك زمانی دراثر جودت ذهن وکثرت فطانت در تمامی علوم متداوله مهارت یافت و بین‌العلما مشهورگردید ، در هرات محل توجّه سلطان حسین میرزای بایقرا (۸۷۵-۹۱۱ه ق = ضعه - طیا) بود تاآنکه‌نوبت‌سلطنت بصفویّه رسید ، درعهد شاه اسمعیل صفوی نخستین‌مؤسّس‌آن دولت علیّه، بمراتب‌شأن و عزّت وی بیش از پیش افزوده گردید و قضاوت تمامی بلاد خراسان بدو مفوّض شد ، چند سال باکمال احترام و عزّت و استقلال در هرات قضاوت نمود ، در نشر علوم دینیّه و اظهار نکات و دقائق معارف یقینیّه اهتمام تمام بکار میبرد واز تألیفات او است

۱- ترجمهٔ الفیهٔ شهیداول ۲- حاشیه برحاشیهٔسیدشریف‌برشرح‌شمسیه ۳- حاشیهٔ

شرح شمسیه ۴- حاشیهٔ شرح هدایهٔ میبدی ۵- الحطب ۶ و۷- شرح صغیر وکبیر الفیهٔ شهید اول که درکرمان تألیف وکثیرالفوائدبوده وازمهارت مؤلف درتمامی‌علوم‌متداوله خصوصا علم فقه حاکی است **۸- المعضلات در مشکلات فقهیه و حکمیه** وغیرها که درسال نهصد و پنجاه و نهم هجرت تألیف شده است وفاتش نیز بعد از این تاریخ درکرمان واقع شد و سال آن بدست نیامد مخفی نماند که لفظ **اشرفی** را در روضات با حرف **ف** نوشته و به **فا** یا **قاف** بودن آن تصریح نکرده است ولی در ذریعه تصریح کرده که **با قاف است** و ظاهراً بقرینهٔ جرجانی استرآبادی بودن او، **اشرق** نام یکی از دیهات و توابع یکی از آن دو بلده است اما انتساب صاحب ترجمه باشرق که نوشتهٔ مراصد از بلاد یمن میباشد بسیار مستبعد بلکه دور از صحت است **(ص۳۵۱ت و۸۱ح۴ذریعة وغیره)**

نظام‌الدین اصفهانی اقضی‌القضاة عراق ، ظاهراً نام اصلیش نیز نظام‌الدین بوده است باخواجه نصیرطوسی (متوفی سال۶۷۲ه ق**=حعب**) ملاقات نمود ، قصائدی درمدح شمس‌الدین محمد صاحب دیوان(متوفی سال۶۸۳ه ق**=حفج**) و برادرش عطاء و پسرش بهاءالدین محمد (محض بجهت تقدیر مساعی ایشان که در ترویج مذهب امامیّه بکار برده‌اند) سروده و قصائد بسیاری درمدح اهل بیت عصمت نظم کرده که از آن جمله است

لله درکم یا آل یاسینا — یا انجم‌الحق اعلام‌الهدی فینا
لایقبل‌الله الا فی‌محبتکم — اعمال عبد ولا یرضی له دینا
بکم اخفف اعباء الذنوب بکم — بکم اثقل فی‌الحشر الموازینا
من لم یوالکم فی‌الله لم یرمن — فیح‌اللظی وعذاب‌القبر تسکینا

سال وفاتش بدست نیامد (احقاق‌الحق‌قاضی نوراللّهوص۲۱۲ح۳ بی)

نظام‌الدین اعرج حسن بن محمد - فوقاً بعنوان **نظام اعرج** مذکورشد

نظام‌الدین الیاس بن یوسف - بعنوان **نظامی گنجوی** خواهدآمد

نظام‌الدین جرجانی همان نظام‌الدین اشرفی مذکور فوقاست

نظام‌الدین حسن بن محمد - بعنوان **نظام اعرج** مذکور شد

نظام‌الدین خاموش از اکابر عرفا و اکمل اصحاب وشاگردان علاءالدین محمد بن محمد بخاری عطّار سابق‌الذکر میباشد که در رشتهٔ عرفان مقامی بس عالی داشت ،گویند درِ مقفّل باشارت وی گشاده میشد ، دارای کشف الاحوال وکشف‌القلوب وکشف‌القبور بوده چنانچه درغیاب اشخاص از حال ایشان خبر میداد ، از خاطرات دلهای مردم و وضعیّات اموات خبردار بود وکرامات بسیاری بدو منسوب است وی در هفتم جمادی‌الاخرهٔ هشتصد و شصتم هجرت درگذشت و جملهٔ **مخدوم یقین = ۸۶۰** مادّهٔ تاریخ او است و ظاهراً نام اصلیش هم نظام‌الدین میباشد (ص ۵۷۰ ج ۱ خه)

نظام‌الدین دهلوی **محمد بن احمد بن علی** - دهلوی که به **نظام دهلوی** و **شاه نظام اولیا** معروف است از عرفای قرن هشتم هجرت و از مریدان فریدالدین شکرگنج بود ، جمعی از اکابر عرفا نیز دست ارادت بدو داده و کراماتی بدو منسوب میباشد از نفحات جامی نقل است که شخصی قباله‌ای را گم‌کرده و بشاه نظام ، التجا نمود ، شاه پولی بدو داده ودستور دادکه آنرا شیرینی خریده و بفقرا بدهد واز باطن شیخ مذکور او خواستار همّت باشد او نیز بدستور مذکور عمل کرد و بعد از صرف شیرینی معلوم شد کاغذی‌که شیرینی را توی آن گذاشته بودهاند همان قبالهٔ مفقود بوده‌است صاحب ترجمه بسال هفتصد و بیست وپنجم هجرت دردهلی وفات یافت ، در مقبرهٔ شکرگنج مدفون شد واز اشعار او است درحق امیرخسرو دهلوی که از مریدان او بوده گفته است

از ملك سخن‌وری شهی خسرو راست   خسروکه بشاعری نظیرش کم خاست
این خسرو ما است ناصرخسرو است   زیراکه خدای ناصرخسرو ما است

(ص۲۴۹ ریاض‌العارفین)

نظام‌الدین زاکانی عبید - بعنوان **زاکانی عبیدالله** نگارش یافته است

نظام‌الدین ساوجی **محمد بن حسین** - قرشی ، مجاور مشهد حضرت عبدالعظیم حسنی در ری ، ازافاضل علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری

میباشدکه فقیه فاضل اصولی محدّث کامل رجالی متکلّم ریاضی و ازتلامذهٔ شیخ بهائی بود ، بعد از وفات پدرش که ازدوستان شیخ بوده درتحت نظر شیخ تربیت یافته وتکمیل مراتب علمیّه نمود ، بعد از وفات شیخ در دربار شاه عباس اوّل (۹۹۶ـ۱۰۳۸ه ق= طصو- غلح) محترمانه میزیست ، بامر شاه معظّم کتاب جامع عباسی استاد مذکور خود راکه درحیات خود فقط تا باب حج تألیف شده وباکمال آن موفق بوده تاآخر دیات که آخرین ابواب فقهیّه است بپایانش رسانید ، پس‌ازآنکه ملاخلیل قزوینی از مدرّسی مشهد حضرت عبدالعظیم معزول‌گردید نظام‌الدین بمدرّسی آن بقعهٔ شریفه منصوب شد وهم درآنجا درچهل سالگی اندکی بعداز وفات شاه معظّم وفات یافت وسال آن مضبوط نیست واز تألیفات او است

۱- تحفهٔ‌عباسی‌درفضائل‌ومناقب ۲- تکمیل‌جامع‌عباسی که‌مذکورشد **۳- زینةالمجالس** بطرزکشکول استاد خود **۴- الصحیح العباسی ۵- نظام‌الاقوال فی‌علم‌الرجال**

بیان ساوج تحت عنوان ساوجی نگارش یافته و دراینجا نیزگوئیم گویند در آن بلده‌کتابخانهٔ بزرگی بوده‌که نظیرش درتمامی دنیا وجود نداشته ، تا سال ششصد و هفدهم هجرت بسیار معمور وآباد بود، بعدازآن تاریخ،کفّار مغول وتاتار هجوم‌آورده وشهر را ویران‌کرده و مردمانش را کشتند وکتابخانه را هم سوزاندند

(ص ۲۵۷ هب وباب نون از ریاض‌العلما وغیره)

نظام‌الدین سلمان
نظام‌الدین صهرشتی } بعنوان صهرشتی نگارش یافته است

نظام‌الدین **سیدعبدالحمید بن ابی‌الفوارس مجدالدین‌محمدبن‌فخرالدین علی‌بن‌اعرج** - حسینی حلّی اعرجی، ملقّب به **نظام‌الدین**،

از ادکیای علمای قرن‌هشتم هجری، خواهرزادهٔ علاّمهٔ حلّی و برادرکهترسیدعبدالمطلب عمیدی سابق‌الذکر و بمدلول ولدالحلال یشبه‌الخال جوهرهٔ فطانت و ذکاوت بوده و از تألیفات او است

۱- ایضاح‌اللبس فی‌شرح تسلیك‌النفس الی حظیرة القدس‌که همین‌کتاب حال مفصال

خودرا شرح کرده‌است ۲- تذکرة الواصلین فی شرح نهج المسترشدین که در ماه جمادی الاخرهٔ سال هفتصد و سیم هجرت از تألیف آن فراغت یافته‌است، درآن‌اوان نورده سال‌را تمام کرده وداخل درسن بیست سالگی شده بود وآن شرحی است مختصر وتفاصیل بعضی از مطالب را بکتاب اللسن محول‌میدارد وازاینجا معلوم میشودکه تألیف ایضاح قبل‌از این تاریخ بوده وآن را درکمتر از نورده سالگی تألیف داده و سال وفاتش بدست‌نیامد

(متفرقات دریعة)

نظام‌الدین	عبدالحی - بعنوان نظام‌الدین اشرقی مذکور شد
نظام‌الدین	عبدالعلی- بعنوان بیرجندی‌مولی‌عبدالعلی‌نگارش یافته‌است
نظام‌الدین	عبید زاکانی - بعنوان زاکانی عبیدالله نگارش یافته است.
نظام‌الدین	عثمان - بعنوان خطائی عثمان مذکور شده است
نظام‌الدین	علی بن‌حسن - بعنوان حکیم‌الملك نگارش یافته‌است
نظام‌الدین	علی‌بن‌محمد - درباب‌کنی‌بعنوان ابن‌حروف خواهدآمد
نظام‌الدین‌قرشی	همان نظام‌الدین ساوجی مذکور فوق است
نظام‌الدین گنجوی	الیاس بن یوسف - بعنوان نظامی‌گنجوی خواهدآمد
نظام‌الدین گنجوی	محمود - مکنّی به ابوالعلاء ، موافق‌آنچه‌درسفینة‌الشعرا نوشته واز بعضی جونگ‌های قدیمی نقل شده از اساتید

شعرای قرن ششم هجرت میباشدکه استاد خاقانی و فلکی شیروانی سابق‌الذکر بود واز طرف‌جلال‌الدین منوچهر، ملقّب‌بخاقان ازملوك‌شیروان (۵۱۴-۵۴۴ﻫ ق = تید - ثمد) بلقب ملك‌الشعرا ملقّب و بریاست تمامی شعرای شیروان و توابع‌آن منصوب بود ، در فرامین سلطانی اورا استادالشعرا مینوشته‌اند موافق‌آنچه درشرح حال شیروانی اشاره نمودیم نظام‌الدین پدرزن خاقانی هم بود ، لکن خاقانی عاقبت پای تمرّد گذاشته واز وظیفهٔ ادب خارج ودر انجام وظائف لازمهٔ مهتری او کوتاهی کرده بین ایشان رنجشی واقع شد وپاره‌ای اشعار از طرفین نسبت بیکدیگر صادرگردید و از نظام‌الدین است‌که

ر دمّ حاقانی گوید

ارآن‌گه کـه ار مادر عقل رادم | ىفصل وهىر در حهـان داد دادم
مرا شصت سال است ارحاك اران | ىـود شارده تـا شروان فتـادم
تـو ای قـرّةالعین ورر ىـد مـائی | ترا هم پدر حوانـده هم اوستادم
تو ای‌افصل‌الدیں اگرراست‌پرسی | ىحاں عر ىرت‌که ار تـو نه شادم
ىحـاں تـو سیار کـردم ىکوئی | ترا دحتر ومـال و شهرت ىدادم
ىستم میـاں تـا ىتعلیـم و شفقت | رىـاں تـو در شاعری ىرگشادم
درو گـر پسر ىود ىـامت شروان | ىحـاقـاىیت مـں لقب ىر ىهـادم
چوشاعرشدی ىردحاقات‌ىردم حل | لقب ىیر حاقـاىیت ىرىهـادم حل

ىیر ار ابیات قصیده‌ایست‌که راحع ىحال حود ودر شکایت ار ىىامان گوید

ىحىوراں ىمں ار اقتـدا کىـد سرد | ار ایں ىىل‌کـه ممم قـدوهٔ همه شعرا
چوشد رواں عمادی ىمں‌گداشت‌شرف | چو رفت حاں سـائی ىمں ىماىد سما
ىـارك الله ىىحـاه و ىىـح ىشمـردم | ىه‌شصت‌ىاشده‌پشتم چوشست‌گشت دوتا
ىروع‌تر سحىی ایں‌کـه شاهرا گفتـد | اىوالعلا کـه تـرا هست سیّدالنّدما
ىحالفـاىرا ، حال ىـو میدهـد اعلام | مساورانـرا ، سرّ ىـو میکىـد افشا
ىداں‌حدای‌که حاں‌حهاىیاں داده‌است | ممرّه است رچىد ور چوں وچه وچرا

سال وفات و مشحصّات دیگر اىوالعلا محمود ىدست‌ىیامد

ىطام‌الدیں گیلاىی علی - ىعىواں **حکیم‌الملك** ىگارش یافته است

ىطام‌الدیں محمد ىں احمد - ىعىواں **ىطام‌الدیں دهلوی** مدکورشد

ىطام‌الدیں محمد ىں حسیں- هماں ىطام‌الدیں ساوحی مدکوروفوق‌است

ىطام‌الدیں شیح مرتصی ىں‌شیح‌حسں‌شیح‌الاسلام - مقیم‌رشت، ارعلمای قرں‌حاصرچهاردهم هحرت وارتلامدهٔ حاج‌میرراحبیب‌الله

رشتی و شیخ هادی طهرانی سابق‌الذکر بوده واز تألیفات او است

۱- **ارشاد الصبیان** که در ایران چاپ شده است ۲- **تشریح الحساب** که شرح مزجی خلاصة الحساب شیخ بهائی‌است ۳- **حجیة‌القطع والظن** صاحب ترجمه بسال هزار وسیصد و سی وششم هجری‌قمری درشصت سالگی درگذشت (متفرقات دریعة)

نظام‌الدین مودی **ابراهیم بن محمد بن حیدر بن علی- خوارزمی** ، مکنّی به **ابواسحق** ، از فضلای نامی قرن هفتم هجرت میباشدکه با یاقوت حموی (متوفّی بسال ۶۲۶هـ ق = حکو) معاصر بوده و از تألیفات او است

۱- **اساس‌نامه** درمواعظ بفارسی ۲- **نمودارنامه** درشرح ابیات عجیبهٔ کلیله ۳- **الخطب** دردعوات ختم قرآن که یتیمة نام دارد ۴- **دیوان‌الانبیاء** ۵- **دیوان‌شعرفارسی** ۶- **گفتارنامه** ۷- **مرتع‌الوسائل‌ومربع‌الرسائل** ۸- **الوسائل‌الی‌الرسائل** وغیر اینها وسال‌وفاتش بدست نیامد (ص۱۵ ح ۲ حم)

نظام‌الدین نشابوری **حسن بن محمد** - بعنوان **نظام‌اعرج** مذکور شد

نظام‌الدین‌هروی **عبدالحی** - بعنوان **نظام‌الدین اشرفی** مذکور شد

نظام‌الدین‌هروی بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام از شعرای فرس ، با علی‌شیر نوائی متوفّای (۹۰۷هـ ق = ظز) معاصر ، ازطرف سلطان‌حسین میرزا بایقرا (متوفّا بسال ۹۱۱هـ ق = ظیا) قاضی هرات شده واز او است

بدور روی تو‌ام بت‌پرست میگویند چه‌گویم‌ای بت‌من‌هر چه‌هست‌میگویند

دیگر اسم و سال وفات و مشخّص دیگری ذکر نکرده است

نگارنده‌گوید ظاهرا اسم او محمد بوده ودر نهصد تمام هجرت وفات یافته و همان است‌که ضمن شرح حال برادرش معین‌الدین ملامحمد تحت همین عنوان اشاره نمودیم و رجوع بدانجا نمایند (۴۵۸۶ح۶س و۳۷۵ح۳دریعة)

نظام‌العلما **میرزا رفیع‌الدین** - بن میرزاعلی‌اصغر مستوفی ابن میرزا رفیع‌الدین ابن میرزا ابوطالب وزیر ابن میرزا سلیم


عکس میرزا رفیع الدین
نظام العلماء تبریزی -۱۸

نایب الصدر طباطبائی تبریزی ، از افاضل علما و اکابر ادبای تبریز میباشدکه نسب شریف او در آخر کتاب مجالس نظامیه‌اش مفصلاً مذکوراست، بسیار نیکو معاشرت بوده و از مطالعات علمیه نیز آنی فروگذاری نمیکرد ، اوقات خود را تا عمری فتور ناپذیر مصروف مطالعهٔ کتب متنوعه مینمود وتألیفات بسیاری دارد

۱- **آداب الملوك** درشرح عهدنامهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع که بمالك اشتر نوشته و بتحریات و نصایح و مواعظ بسیاری مشتمل است ۲- **اسرار الشهادة** که فارسی و مختصر است ۳- **انیس الادباء و سمیر السعداء** که کشکول فارسی و مبسوط است ۴- **تحفة الامثال** که بنام آیات وکلمات منثوره و امثال منظومه سه قسمت است ۵- **التحقیقات العلویة** ۶- **ترجمهٔ عهد مالك اشتر** وآن غیر از آداب الملوك مذکوراست ۷- **جواهر الاخبار** که شرح اربعین حدیث است ۸- **دستور حکمت** ۹- **دیوان رضویه** ۱۰- **مجالس نظامیه** ۱۱- **مجمع الفضائل** ۱۲- **مصابیح الانوار** ۱۳- **مقالات نظامیه** وغیر اینهاکه بسیار وفهرست آنها درآخر همین کتاب آخری مذکور و اغلب آنها درتبریز چاپ شده است وفاتش بسال هزار و سیصد وبیست و ششم هجری قمری در قریهٔ باسمنج دو فرسخی تبریز سر جادهٔ تهران واقع شد و مقبره‌اش در صحن بزرگ حضرت معصومه ع درقم معروف است (اطلاعات متفرقه)

نظام العلما

حاج میرزا محمود - بن محمد تبریزی ، معلّم ناصرالدین شاه قاجار بوده ودرحدود هزار و دویست و هفتادم هجرت درگذشته واز تألیفات او است

۱- **اخلاق نظام العلما** که بسال هزار و دویست و پنجاه و پنجم هجرت در مشهد حضرت شاه عبدالعظیم حسنی از ری ، تألیف کرده است اوّل آن بنام نامی محمد شاه قاجارکه سلطان وقت بوده موشّح و بمعرفة النفس و حفظ الصحهٔ نفس و تمامی خوارج نا صوم وصمت شروع کرده وبا ادلهٔ نقلیّه شعورآنها وتمامی موجودات را ثابت ومبرهن

نموده و اخیراً بدرخواست بعضی از علمای وقت ادلّهٔ عقلیّهٔ شعور تمامی موجودات را نیز بدان الحاق کرده است که درسال هزار ودویست وشصت وچهارم هجری قمری درطهران چاپ شده وبرهان متقن مراتب عالیهٔ علمیّه‌اش میباشد **۲- الشهاب الثاقب فی رد النواصب** (ص ۸۳۱ ج ۱ دریعة و اطلاعات متفرقه)

نظام الملك **امیر ابوعلی حسن بن علی بن اسحق بن عباس - که به قوام الدین و نظام الملك ملقّب وگاهی به خواجه نظام الملك موصوف میباشد** از اکابر و وزرای عقلا و عقلای وزرا و نام نامیش زینت بخش اوراق و دفاتر است

در بدایت حال کاتب و منشی علی بن شاذان حاکم بلخ سپس داود بن میکائیل سلجوقی والی خراسان پدر آلب ارسلان بود ، پس از آنکه نوبت سلطنت بعد از وفات طغرل بیك نخستین سلطان سلاجقهٔ ایرانی بمناسبت بلاعقب بودن او برادرزاده‌اش آلب ارسلان بن داود ، دوّمین ایشان (۴۵۵-۴۶۵ه ق = تنه - تسه) رسید وزارت و صدارت او درتمام مدت سلطنش ، دراثر فکر ثاقب و تدبیر صائب و رأی متین و حسن طویّت بهمین خواجه نظام الملك مفوّض و درعهد سلطنت ملکشاه پسر آلب ارسلان نیز (۴۶۵-۴۸۵ه ق = تسه - تفه) تمامی امور وزارتی بدو موکول بود در این سی سال ایّام وزارت آن دوپادشاه معظّم، تمامی امور وزارتی بدو موکول بود دراین سی‌سال ایّام وزارت آن دوپادشاه معظّم، تمامی امور کشوری را باکمال خوشی اداره کرد، اسباب امنیّت کشور و رفاه مردم را فراهم آورد ، بالخصوص عهد ملکشاه که اصل سلطنتش هم نتیجهٔ حسن تدبیر این وزیر روشن ضمیر پاك نهاد بود خجسته ترین عهد سلاجقه درشمار است

خواجه عقل فطری موهوبی را با عقل مکتسبی توأم ساخته ، درفقه و حدیث و ادبیّات و دیگر علوم متداوله دستی توانا داشت ، بهردو زبان عربی وفارسی شعرخوب می‌گفت ، دوستدار علم و عالم و فقها و صوفیّه و مجلس او مجمع ارباب فضل و کمال بود ، بمجالست ایشان حرصی قوی داشت ، بنماز اوّل وقت هم بسیار راغب بود، بمجرّد صوت اذان دست از کارها کشیده ومشغول عبادت میشد

آثار خیریه‌اش نیز بسیار واز آن‌جمله سه‌فقره مدرسهٔ نظامیه نام بغداد واصفهان ونیشابور است که اوقاف بسیاری بدانها تخصیص داده وجمعی از اکابر وقت بتدریس در مدارس مذکوره موظف بوده‌اند وگویند او نخستین کسی است که بنای مدرسه گذاشته‌است

خواجه نزد خلیفهٔ عباسی وقت نیز بسیار محترم می‌زیست تا بسال چهارصد و هشتاد وپنجم هجرت درحضور ملکشاه عزیمت اصفهان داده و درقرب نهاوند بدست یکی از کسان حسن صبّاح که بلباس دراویش بوده مقتول شد و ملکشاه نیز بفاصلهٔ سی و پنج روز بعد از آن درگذشت خواجه درهمان حال زخمداری درمقام توصیهٔ پسر خودکه بعد از وفات او درمقام وزارت استقرار یابد خطاب بملکشاه گوید

یک چند باقبال توای شاه جوان بخت	گـرد ستم از چهرهٔ ایـّام ستردم
آمد ز قضا مدّت‌عمرم بنود وشش	در حدّ نهاونـد بیك كارد بمردم
بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند	اورا بخـدا و بخداونـد سپردم

نیز از اشعار عربی او است

بعدالثمانین لیس قـوة	قـد ذهبت شرة الصبوة
کانـی والعصـا بکفی	موسی و لکن بلا نبوة

ظاهر این شعر آنکه سنّ و سالش بیشتر ازهشتاد بوده بلکه شعر فارسی‌فوق در نود وشش بودن سنّ او صریح وبنا برآن ولادتش درسال سیصد و هشتاد و نه میباشد
(ص۱۵۶ج۱کا و۲۵۷هب و۲۲۲ و۳۴۷ت و۴۵۸۷ج۶س وغیره)

نظامی‌عروضی **احمد بن عمر بن علی** - سمرقندی عروضی، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **نجم‌الدین** و **نظام‌الدین**، معروف به **نظامی عروضی**، از اکابر شعرا و نویسندگان قرن ششم هجرت میباشدکـه سیاحتهای بسیاری کرده و مدّاح سلاطین غور (۵۴۵-۶۰۹ه ق = ثمه - خط) بود، بعد‌ها سرب بلدهٔ ورسا از اعمال غور از طرف ایشان بدو مفوض و زمان سلطان سنجر سلجوقی ششمین سلطان سلاجقهٔ ایرانی (۵۱۲-۵۵۲ه ق = ثیب - ثنب) را دریافته‌است ، از شاگردان امیرمعزی (متوفّی سال ۵۴۲ه ق = ثمب) بود، با عمرخیّام ونظامی گنجوی نیز ملاقات کرده وازکثرت‌مهارتی که درعلم عروض داشته به عروضی شهرت یـافته است علاوه برعلم عروض ، در طبّ و نجوم و هیئت نیز دستی توانا داشته وازآثار قلمی او است

۱- چهارمقاله‌که به چهار مقالهٔ عروضی مشهور بوده و درطهران چاپ شده‌است، درآن‌گویدکه شاه از چهار صنف ناچار است کاتب و شاعر و طبیب و منجّم پس برای هرصنفی یك مقاله تخصیص داده است و ازمهمترین کتب ادبیّه شمار میرود درآداب معاشرت و حکمت وآیین ملوك بسیار سودمند است ، تألیف آن درحدود سال پانصد و پنجاهم هجرت بوده و درطهران و برلین چاپ و درلیدن نیز با حواشی و مقدمهٔ میرزا محمدخان قزوینی بطبع رسیده است ۲- مجمع‌النوادر بفارسی ۳- ویس ورامین که منظومهٔ قصهٔ ایشان ازقصص زمان‌اشکانیان‌است وفخرالدین اسعدگرگانی معاصرطغرل‌شاه سلجوقی نیز همین قصه را بنظم‌آورده است از اشعار نظامی عروضی است

دلی دارم‌که در فرمان من نیست ‌ ‌ ‌ تو پنداری‌که‌آن دل، زان‌من نیست

مرا مادر دعا کرده است‌گویی ‌ ‌ ‌ که از تو دور بادا هرچه خوبی

بسا کاخی‌که محمودش بنا کرد ‌ ‌ ‌ که از رفعت همی بامه مرا کرد

نبینی زان همه یك خشت برپای ‌ ‌ ‌ مدیح عنصری مانده است برجای

وفات او بنوشتهٔ کشف‌الظّنون درحدود سال پانصد و شصتم واقع‌گردیده و اینکه بعضی اورا از شعرا و منشیان عهد ملکشاه سلجوقی (متوفّی بسال ۴۸۵هـ ق = تفه) گفته‌اند مستبعد میباشد وکسی هم از معمّرینش نشمرده است مگر اینکه تاریخ وفات مذکور اشتباه شده و وفاتش سالیان درازی پیش ازآن باشد

(کف وس ۶۳۵ ج ۱ مع و ۴۵۸۹ ج ۶ س)

نظامی گنجوی مطرزی قمی تفریشی ، یا فراهانی ، کنیه‌اش **ابومحمد** ، لقبش **جمال‌الدین** و **نظام‌الدین** شهرتش **نظامی** و **حکیم نظامی** و **نظامی گنجوی** ، اصلش از تفریش قم یا بنوشتهٔ بعضی فراهان قم، مسکن وموطن ومدفنش شهر گنجه از بلادآذربایجان روسیه ، نام و نسبش درکتب تراجم محل اختلاف و بین الیاس بن یوسف بن مؤیّد و الیاس بن یوسف بن زکی مؤیّد و الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤیّد و احمد بن الیاس بن یوسف بن مؤیّد و احمد بن الیاس بن ابی‌یوسف و احمد

ن یوسف ویوسف ن مؤیّد و ابومحمد ن یوسف و ابومحمد ن ابی یوسف و اویس و ویس ن یوسف ن زکی ن مؤیّد مردّد وماایمکه الیاس ن یوسف بودن مشهورتراست، اویس یا ویس بودن از مثنوی لیلی و مجنون خودش نقل شده که درآنجا گوید

یارب تو مرا که ویس سامم　　　در عشق محمدی تمامم ـ الخ

مصراع اوّل همین شعر، از بعض نسخ کتاب، بعوض (که‌ویس) کاویس نقل‌شده‌که مصحّف حطّی (که‌اویس) میباشد و بنابراین نام وی اویس است بهرحال اینگونه اختلافات پس‌ازآنکه‌کثرت نسبت بجدّ (عوض پدر)، شیوع استعمال هریك از اسم و لقب وکنیه درمحل دیگری، بی‌سوادی یا اهمیت ندادن بعضی ازکتّاب و نویسندگان وتصحیف و تحریف و زیاده و نقیصهٔ ناشی از قلم ایشان و امثال اینها را درنظر داشته باشیم بسیار وکثیرالوقوع می‌باشد والاّ ـ مثنوی احول مستقی حز یکی نیست ـ اینك عنان‌قلم‌را بشرح حال اجمالی خودش معطوف می‌داریم

نظامی گنجوی حکیمی است عارف عالم عابد زاهد متّقی‌که تمامی عمر خودرا بقناعت و انزوا و عزلت گذرانید، از اهل دنیا محترز بود، از اوّل جوانی از قرب و صحبت ومجالست سلاطین واکابر پرهیزتمام داشت، باآن‌همه حرمت وعنایتی‌که دربارهٔ وی داشته‌اند نوعاً هیچیك از ایشان را مدح نکرده ودر زاویه و خانقاه خود منزوی و بانجام وظائف مقرّرهٔخود اشتغال میورزید بلکه‌گاهی ازایشان، نزد وی رفته واستفاضه می‌نموده‌اند و خودش دراین معنی‌گوید

من بعهد جوانی از بر تو　　　نه درِ کس برفتم از درِ تو
همه را نزدرم فرستادی　　　من نمیخواستم تو میدادی
چونکه بردرگه توگشتم پیر　　　زانکه ترسید نیست دستم‌گیر

کراماتی نیز بحکیم‌نظامی منسوب میباشد وعلاوه برارتقای دروهٔانسانی وتکمیل‌کمالات نفسانی درفنون شعری نیز دارای مقامی بس‌عالی و درطبقهٔ خاقانی شیروانی وبظائروی بلکه بنوشتهٔ بعضی‌از ارباب سیر افصح فصحای‌آذربایجان وامام مثنوی‌گویان وآدم عالم

فصاحت و روح جهان بلاغت بود **مثنویات پنجگانهٔ او** که به **پنج گنج** و **خمسهٔ نظامی** معروف است از ارکان ادبیات پارسی درشمار، در تمامی اقطار در نهایت اشتهار و غایت لطافت و حلاوت و از پنج مثنوی مرکب میباشد

۱- **مخزن الاسرار** که بدو هزار و دویست ودو بیت مشتمل است و بنوشتهٔ کشف الظنون آنرا برای بهرام شاه منکجکی والی ارزنجان نظم کرده و بصلهٔ پنج هزار دینار سرخ وپنج استر راهوار نایل گردیده است ۲- **خسرو وشیرین** که حاوی چهار هزار و نهصد وچهارده بیت است ۳- **لیلی و مجنون** کـه متضمن چهار هزار و چهارصد بیت است ۴- **هفت پیکر** که چهار هزار و پانصد و هفتـاد و هفت بیت را محتوی است ۵- **اسکندرنامه** بنام **شرفنامه** و **اقبالنامه** به دوجزو منقسم ومجموعاً سه هزار وچهارصد وهشتاد وهشت بیت است واین اسکندرنامه را **خردنامه** نیز گویند و یاآنکه خردنامه نام دیگر تتمیم اسکندرنامه است که آن نیز از خود نظامی میباشد و همهٔ این مثنویات پنجگانه بعد از وفـات نظامی یکجا جمع شده و پنج گنج یا خمسه بارها در اروپا و هند و استانبول و ایران وغیره چاپ و بزبان فرانسوی هم ترجمه شده و درسال هزار و هشتصد وچهل و پنجم میلادی درپترسبورگ انتشار یافته است و بسیاری از اکابر فارس وهند وترك وغیره درنظم پنج مثنوی نظامی اقتفا جسته و به **خمسه** موسوم داشته‌اند مثل خمسهٔ لاهوری وخمسهٔ مکتبی وخمسهٔ نوائی وغیرا اینها و درمدح خمسهٔ نظامی گفته‌اند

حواس خمسهٔ ظاهر بیاری باطن — شدند ششجهت کائنات را سیّار
بیافتند در او گنج گـوهر معنی — چو پنج گنج نظامی وستّهٔ عطّار

مخفی نماندکه **دیوان نظامی** غیراز خمسهٔ او میباشد و موافق آنچه از تذکرهٔ دولتشاهی نقل شده قریب به بیست هزار بیت است از قصائد و غزلیّات و انواع دیگرشعر، لکن بنوشتهٔ مجمع الفصحاءنایاب بوده وماهم درجایی سراغ نکردیم واشعار نظامی بجهت چاپهای متعدد خمسه‌اش مشهور وباوجود این یك چندی ازآنها را بسبب طروه‌گی نقل می نماید

رخم چو بردل رسید دیده پراز خون چرا است — چون تو درون دلی نقش تو بیرون چرا است
خود بجهان در، مرا یك دلکی بود وبس — ماهمه‌چون یکدلیم قصدشبیخون چرا است

چون ترازوی عشق ، هردو برابر شدیم — مهر توکم میشود عشق من افزون چرا است
بیشترك مرمرا دوسترك داشتی — من که همان دوستم دشمنی اکنون چرا است
برهمه خسته دلان ، دادگری کرده‌ای — چون به نظامی رسید قصد دگرگون چرا است

نیز در طرائق الحقائق از دیوان نظامی نقل کرده است

ملك الملوك فضلم بفضیلت معانی — ز می و زمان گرفته بمثال آسمانی
ولدالزناست حاسد منم آنکه احترامن — ولدالزنا کش آمد چو ستارهٔ یمانی
حرکات اختران را منم اصل واو طفیلی — طبقات آسمان را منم آب و او اوانی

نیز از اشعار طریفهٔ نظامی میباشد که در تطورات ادوار زندگانی گفته است

حدیث کودکی و خودپرستی — رهاکن کان خماری بود و مستی
چوعمر ازسی گذشت ویا که از بیست — نمیشاید دگر چون غافلان زیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال — چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تن درستی — بصر کندی پذیرد پای سستی
چو شصت آمد نشست آمد پدیدار — چو هفتاد آید افتد آلت از کار
بهشتاد و نود چون در رسیدی — بسا سختی که ازگیتی کشیدی
از آنجا گر بصد منزل رسانی — بود مرگی بصورت زندگانی
سگ صیّاد کاهو گیر گردد — بگیرد آهو ش چون پیر گردد
چو در موی سیاه آمد سفیدی — پدید آمد نشان ناامیدی
ز پنبه شد بنا گوشت کفن پوش — هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش

تاریخ وفات نظامی نیز مانند نام او درکلمات ارباب تراجم مختلف و بین پانصد و هفتاد و ششم یا هشتاد و دویم یا نودم یا نود ویکم یا ششم یا هشتم یا نهم یا ششصد و دویم یا ششم ویا وقوع آن بعد از ششصد وهفتم یا درحدود ششصد ویاردهم مردّد و بطلان پنج قول اوّلی بعد از اطّلاع بتاریخ نظم اسکندرنامهٔ فوق که آخرین مثنویّات او بوده وبتصریح خودش سال پانصد و نود و هفتم است واضح و روشن میگردد چنانچه درآخر آن گوید

تاریخ پانصد بود هفت سال | کهخوانندهرا رو نگیرد ملال
نوشتم من این‌نامه‌را درجهان | که تا دور آخر بود جاودان

تحقیق حق درشش قول‌آخری نیز موکول بتتبع زاید بوده ولکن بحکم‌پاره‌ای قرائن قویّه‌که درمطاوی‌کلمات ذریعه مندرج است یکی از دوتاریخ‌آخری‌که درمعنی منافی یکدیگر نیستند تأیید میشود

(ص ۲۵۸ هب و ۶۳۷ ج ۱ مع و ۲۶۵ ج ۳ فع و ۴۵۸۹ ج ۶ س و ۲۴۹ ج ۲ حه و ۲۷۹ طرائق و متفرقات ذریعه وکشف‌الظنون وغیره)

نظامیه[1]

نظر — **میرزا محمدرحیم** - نایینی ، از عرفای قرن سیزدهم هجری، از معاصرین رضاقلی خان هدایت آتی‌الذکر ، نام طریقتی وی نظرعلی‌شاه و تخلّص شعریش‌گاهی صحبت وگاهی نظر بود دربدایت‌حال علوم متداوله را از علمای اصفهان دریافت ، پس بصدد تزکیهٔ نفس برآمده وطالب مجاهدات نفسانیّه و ریاضات بدنیّه‌گردید، بنورعلی شاه اصفهانی دست ارادت داد، ذکر از وی یادگرفته و بعبادت اشتغال ورزید تا درمراتب وجد و حال بحدکمال رسید و از اشعار او است

مرغ دلم طایر عشق آشیان | کرد هوای چمن لامکان
نورفشان هم چوکف موسوی | روح فزا همچو دم عیسوی
بوی خدا از یمنم میرسد | نفحه اویس از قرنم می‌رسد
طوس ، حریم حرم‌کبریا است | مدفن پادشه پاکان، رضااست
کعبه اگر خانهٔ‌آب وگل است | طوس‌رضا،کعبهٔ‌جان ودل‌است
کعبه بود سجده‌گه خاکیان | طوس بود قبلهٔ افلاکیان

۱ـ **نظامیه** - با فتح وتشدید، موافق‌آنچه تحت‌عنوان **معتزلی** و **نظام ابراهیم** اشاره شد فرقه‌ایست از معتزله‌که اتباع ابراهیم نظام مذکور بوده و بعقیدهٔ وی رفته و رجوع بدان دوعنوان نمایند

مهبط انوار الهی‌است طوس   جلوه‌گه‌حضرت‌شاهیست طوس

سال وفاتش بدست نیامد   (ص ۵۸۳ ریاض‌العارفین)

نظیر **امان‌الله بیگ** - از ایل زنگنه ، از شعرای قرن سیزدهم هجرت میباشدکه درگوشهٔ قناعت خزیده و با شغل کتابت امرار معاش میکرد واز او است

فتادم درقفای طفل شوخی‌آن قدر کاخر   شدم دیوانه و طفلان فتادند از قفای من

من‌کجا لایق‌آن دست وکمان بودم لیك   نرمن این تیر تو نشناخته انداخته‌ای

درسال هزار و دویست و بیست و ششم هجری قمری درگذشت

(انجمن خاقان)

نظیری **محمدحسین** - نیشابوری ، از شعرای ایرانی قرن یازدهم هجرت میباشدکه برسم تجارت‌بآذربایجان رفت، پس بهندوستان‌مسافرت کرد ، از امرای شعردوست هند محبتها دید ، بمدح وثنای ایشان پرداخته و غزلیات دلنشین ساخت واز او است

کجا بودی‌که‌امشب‌سوختی‌آزرده‌جانی‌را   بقدر روز محشرطول دادی هرزمانی‌را

نیازارم ز خود هرگز دلی را   که میترسم درآن جای تو باشد

وادی یثرب کجا است آه ز حرمان تو   دامن دل میکشد خار مغیلان تو

دیوانی داردکه تمامی ابیات‌آن از قصائد و غزلیات و ترجیع بند و رباعیات درحدود ده‌هزار بوده و تنها غزلیات اوکه درحدود پنج هزار بیت است درلاهور هند چاپ ویك نسخهٔ خطی ازدیوانش‌که درحدود هفت هزار بیت‌است بشمارهٔ ۳۸۳ ویك نسخهٔ دیگر آن نیزکه درحدود هشت هزار و چهارصد بیت است بشمارهٔ ۳۸۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است

نظیری عاقبت بعد از ایفای وظائف حج در احمدآبادگجرات هند توطن کرده

و مروی شد و بمدایح خانوادهٔ رسالت و عصمت و طهارت پرداخت تا در سال هزار و بیست و دویم یا سیم هجری قمری در همانجا درگذشت

(ص ۴۵۹۰ ج ۶ س و ۴۰۸ ص و ۳۵۰ تذکرهٔ حسینی وفهرست کتابخانهٔ فوق)

نعائمی لقب رجالی سالم بن عبدالواحد مرادی است

نعمانی[۱]

نعمانی حسن بن خطیر- ملقّب به **ظهیرالدین**، معروف به **ظهیر نعمانی** منسوب بجدّش نعمان بن منذر یا بنعمانیّهٔ بغداد میباشد وی علاوه بر آنچه درعنوان **فارسی حسن بن خطیر** که همین‌صاحب‌ترجمه است مذکورداشتیم یك تفسیر قرآن بنام **تفسیر نعمانی** وکتابی بنام **تنبیه البارعین علی المنحوت من کلام العرب** نیز تألیف کرده است نخست دربیت‌المقدس‌اقامت داشت تاآنکه روزی‌عزیزبن‌صلاح‌الدین بن ایّوب صاحب مصر عبوراً اورا درحال تدریس دیده و ازمراتب علمیّه‌اش مستحضر گردید و اورا مخصوص برای قلع وقمع شهاب طوسی بمصر برد ودرهرماهی صد رطل نان و شصت دینار (طلای مسکوك هیجده نخودی) و بعضی چیزهـای دیگر برای او مقرّر داشت او هم حسب‌الارادهٔ عزیز درصدد قلع و توهین شهاب‌طوسی‌بوده ودرنظرداشت‌که بشکل مغالطه وارد مطلب بشود والا حریف میدان مناظرهٔ شهاب (که مردی بسیارجدلی بوده) نبود تاآنکه روز عیدی عزیز سوار شد وشهاب ونعمانی هم حاضر رکاب‌بوده‌اند، نعمانی در اثنای‌کلام بعزیز گفت‌که تو و پدر تو از اهل بهشت هستید ، شهاب ازفرصت استفاده‌کرده وگفت این حکم ازکجا دادی و پدر عزیز را نادیده حطور تزکیه مینمائی،

۳ـ **نعمانی** - بضم اول منسوب است به نعمانیه‌که دیهی است در مصر و موضعی است مابین واسط و بغداد از عراق عرب‌که بنوشتهٔ مراصد مردمانش شیعه هستند و دربعض موارد منسوب به شخص نعمان نامی میباشد و بفتح اول منسوب به وادی نعمان نامی است از اراضی شام ویا بقلعهٔ نعمان نامی است از توابع شهر زبید از بلاد یمن ویا بشهر نعمان نامی از بلاد حجاز و تعیین درموارد لازمه موکول بقرائن است

مَثَل تو دراین مورد مانندهٔ آن موشی است که به خم شراب افتاد ، خورد ومست شد ، درحال مستی میگفت کجایند آن گربه‌های ستمکار و غدّار پس درعین‌حال گربه‌ای پدیدار شد ، موش بمجرّد دیدن آن بیهوش ماند وگفت مست ، مؤاخذه با اقوالش نمیشود حالا ای نعمانی تو هم از خم شراب محبّتهای این پادشاه خورده و مست شده و میدان را خالی دیده و میگوئی کجایند علما و ادبا نعمانی کیفرآن بیت بدو سوء قصد خود را دیده وجوابی نداده وآن عزّت و احترامی راکه نزد عزیز داشته ازدست داد، ناچار مروی شد وتاآخر عمر درمدرسهٔ امیراسدی مشغول تدریس فقه حنفی گردید این‌قصیه درمیان عوام انتشار یافته ودر بازار و مجالس و محافل نقل مجلس بوده است درتاریخ وفات و دیگر مزایای حال حسن نعمانی رجوع بعنوان فارسی حسن‌بن خطیر نمایند

(کف وص ۲۲۳ ت و ۱ ج ۸ جم)

نعمانی **طلحة بن محمد (احمد خل) بن‌طلحة - مکنّی‌به‌ابومحمد،** ازادبای اوائل قرن‌ششم هجرت میباشدکه ادیب فاضل شاعرلغوی و بسیار بدیهه‌گو بود ، شعر خوب میگفته وبا حریری مکاتباتی داشته واز او است

اذا بالك الدهر بالحادثات	**فکن رابط الجأش صعب‌الشکیمة**
ولا تهن‌النفس عندالخطوب	**اذا کان عندك للنفس قیمة**
فـوالله مـالقی الشامتـون	**باحسن من صبر نفس کریمـة**

وفاتش در سال پانصد و بیستم هجرت واقع گردید

(ص ۲۶ ج ۱۲ جم)

نعمانی **محمد بن ابراهیم - درباب‌کنی بعنوان ابن‌ابی‌زینب خواهدآمد**

نعیمی **سیدشاه‌فضل- مشهدیّ‌الاصل، شیروانیّ‌الاقامة، نعیمیّ‌التّخلّص،** از اکابر عرفا و ارباب سیر و سلوك و سادات صحیح‌النسب قرن هشتم هجری عهد تیمور لنگ (۷۷۱-۸۰۷ه‍ ق = دعا - صز) و حکیمی بوده متبحّر، جامع معقول و منقول ، دارای علوم ظاهری و باطنی ، در اسماء وحروف وجفر واعداد و علوم غریبه نیز ماهر،کراماتی بدو منسوب واز اشعار او است

وجودم زمانی که پیدا شود | بجز مظهر حق تعالی شود
بمصر وجود آن زمان آمدم | که با یوسف جان زلیخا شود
فرشته مرا سجده‌آن روز کرد | که باآدم ای‌خواجه حوّا شود
من‌آن‌دم دم از زندگی میزدم | که در نفس مریم مسیحا شود
سخن گفت موسی ما با خدا | زمانی که گوینده پیدا شود
چرا دیده‌ام نقش اشیا در او | چو در ذات او نقش اشیا شود
خدا را ازآن میپرستد خدا | که علم پرستیدن از ما شود

عاقبت بوشتهٔ بعضی از تراجم بامر میرانشاه سیّمین پسر تیمور لنگ (که ازطرف پدر حکومت شام و دیار بکر و عراقین وآذربایجان را داشته وسه سال وسه ماه هم بعد از پدر سلطنت کرده) از شیروان‌که محل اقامتش بوده احضار شد و بفتوای اهل حسد و جهّال متلبّسین بلباس‌اهل‌علم درسال‌هفتصد ونود وهشتم هجرت مقتول‌گردید ودوکتاب **جاودان‌صغیر** و**جاودان‌کبیر** از تألیفات سید شاه فضل بوده و از مصنّفات مزبوره هستند

درکشف‌الظنون‌گوید کتاب **جاودان‌کبیر** تألیف فضل‌الله حروفی کتابی‌است فارسی نثری‌که موافق مذهب خود (حروفی) تألیفش داده و درمیان طائفهٔ حروفیّه مشهور و متداول است و بعد از این جمله ازکتاب انباء ابن‌حجر عسقلانی نقل‌کرده‌که فضل‌الله بن ابی‌محمد تبریزی از اهل بدعت و ملحد مترهّد بود ، بقوت لایموت و لباس مرقّع میگذرانید ، بسیار تنگ معیشت وکثیف‌الطاهر بود ، اخیراً **ملت حروفیه** را اختراع کرد ، معتقدبوده براینکه حروفات عین‌آدمیّین‌است وهمچنین خرافات بی‌اصل‌بسیاری بقالب زده و امیر تیمور لنگ را نیز بدعتهای خود دعوت نمود ، امیر بصدد قتل وی برآمد پس بپسر امیر پناهنده شد ، او نیز بمجرّد اطّلاع از تصمیم پدر بدست خود سرش را از بدن جدا نمود ، امیر سر وجسد را احضارکرده وهردو را درسال هشتصد و چهارم هجرت بسوزانید

در قاموس‌الاعلام نیزگوید **فضل حروفی** (فضل نعمتی) خراسانی بود ، درقرن‌هفتم

ظهور یافته و برای حروفات پاره‌ای معانی قائل شد ، کتابی جاودان نام با رمز و اشاره تألیف دادکه چیزی ازآن مفهوم ومستفاد نمیشود، عاقبت تکفیر واعدام شد ونسخه‌های کتاب او باقی و نزد حروفیّون محفوظ است

نگارنده گوید بطور قطع و بی‌تردید توان گفت همین شخص که درکشف‌الظّنون بنام فضل‌الله حروفی بـا شرح مزبور فوق نوشته و درقاموس‌الاعلام نیز بدو عنوان فضل حروفی (فضل نعمتی) نگارش داده همان سید شاه فضل مذکور فوق میباشدکه بعنوان نعیمی نگارش دادیم و درقاموس بهروسیله‌که هست نعیمی بنعمتی تحریف یافته و بنا بظاهر قاموس حروفی گفتن او نیز همانا بجهت تمهّر در علم حروف بوده است بخلاف آنچه‌که درکشف‌الظّنون از ابن‌حجر نقل کرده‌که حروفی را اسم و عنوان و مذهب اختراعی وی دانسته است اما اختلاف جزئی درتاریخ قتل او کثیرالنظیر میباشد و علاوه با استعدادش ممکن است‌که هشتصد و چهارم هجرت‌که ابن‌حجر نوشته فقط تاریخ سوزاندن جسد بوده چنانچه ظاهر کلامش هم همین است و قتل او چند سال پیش ازآن درتاریخ هفتصد و نود وهشتم باشد اما قضاوت درحسن عقیده و سوء عقیده وی موکول بتشخیص خود اهل تتبّع میباشد شرح حال سید عمادالدین شیرازی شاگرد نعیمی هم بعنوان نسیمی نگارش یافته است

(کف و ذریعة وص ۲۶۱ ریاض‌العارفین و۳۴۱۴ ج۵ س وغیره)

نعیمی محمدبن‌احمد- مصطلح‌علم‌رجال‌بوده‌ورجوع بدان‌علم‌شریف‌نمایند

نعیمیه بضمّ‌اول وفتح‌ثانی، یکی‌ازشعب فرقهٔ زیدیّهٔ سابق‌الذکر میباشد که اتباع نعیم بن یمان بودند ، عثمان ومخالفین حضرت علی‌ع را کافر دانسته واز ایشان تبرّی میکنند ،آن‌حضرت را بعد از حضرت رسالت ص افضل مردم میدانند ، باوجود این مسلمین را درترك بیعت‌آن حضرت گناهکار ندانسته بلکه خطاکار میشمارند

نفس زکیه

محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ع - مدنی ، ملقب به نفس زکیه ، مکنّی به ابوعبدالله ، از اصحاب حضرت صادق ع بوده‌که سوشتهٔ بعضی از اجلّه در زمان‌آن‌حضرت ادّعای امامت کرد و درسال یکصد و چهل و پنجم هجرت مقتول گردید و بسط مطلب را موکول بکتب رجالیّه و دیگر کتب مربوطه میدارد

نفطویه

ابراهیم بن محمد بن عرفة بن سلیمان بن مغیرة بن حبیب- یا حرب بن مهلب بن ابی‌صفرة ، بغدادی‌ّ المسکن ، واسطی‌ّ الـولادة ، ازدی‌ّ القبیلة ، ابوعبدالله و ابن‌عرفة الکنیة ، نفطویة‌اللّقب والشّهرة ، ازمشاهیر ادبای زمان غیبت صغری اوائل قرن چهارم هجرت ، ادیب‌کامل شاعر فاضل نحوی لغوی ، از تلامذهٔ ثعلب و مبرّد سابق‌الذکر، درحدیث و قرائت وعلوم عربیّه و اخبار و وقایع و تواریخ و سیر ماهر، قرآن مجید را حافظ و بقدم‌آن قائل بود زیاده برپنجاه سال بتعلیم اصول قرائت اشتغال داشت، همواره درمجلس‌خود بقرائت قرآن با روایت عاصم ابتداکرده و بعدازآن بکتب دیگر اشتغال میبافت ، دربغدادکتاب سیبویه و دیگرکتب ادبیّه را تدریس‌کرده و میگفته است‌که اکثر احادیث موضوعه درحق صحابه و فضائل ایشان در زمان شوکت بنی‌امیّه بوده وآنهارا وسیلهٔ تقرّب بخلیفهٔ وقت میکرده‌اند، از این‌جمله رایحهٔ تشیّع استشمام شده بلکه ازبعضی تصریح بتشیّع وی نقل‌گردیده‌است درمقابل ، شواهد دیگر بتسنّن وی بسیار است و تحقیق دراین موضوع درصورت‌اقتضا موکول بکتب مربوطه میباشد نفطویه درتألیف و تصنیف احسن اهل عصرخود بوده و کتاب تاریخ او مملو از نوادر و ملاحت میباشد واز تألیفات او است

۱- اعراب القرآن ۲- الامثال ۳- مثال‌القرآن ۴- التاریخ ۵- الرد علی من قال بحدوث القرآن ۶- ریاض النعیم ۷- الشهادات ۸- غریب القرآن ۹- القوافی ۱۰- المصادر ۱۱- المقنع درنحو **۱۲- الملح ۱۳- مناقب‌الامام‌الشافعی ۱۴- الوزراء** وغیراینها واز اشعار نفطویه است

کم قد خلوت بمن اهوی فیمنعنی　　　منه‌الحیاء و خوف‌الله والحذر

اهوی الملاح و اهوی ان اجالسهم — و لیس لی فی حرام منهم وطر
کذالك الحب لااتیان معصیة — لاخیر فی لذة من بعدها سقر

قلبی ارق علیك من خدیکا — و قوای اوهی من قوی جفنیکا
لم لاترق لمن یعذب نفسه — ظلما و یعطفه هواه علیکا

اذا مامت فاطلبوا لثاری — ذوات الدل اشباه الظباء
فمن ورد الخدود لهیب وجدی — ومن مرض الجفون دواء دائی

نیز صاحب ترجمه و ابن درید آتی الذکر با همدیگر رقابت و منافرت داشته‌اند بعد از تألیف کتاب جمهرة اللّغة گوید

ابن درید بقرة — و فیه لؤم و شره
قد ادعی بجهله — جمع کتاب الجمهرة
و هو کتاب العین الا — انه قد غیره

ابن درید هم درپاسخ وی گفته است

لو انزل الوحی علی نفطویه — لکان ذاك الوحی سخطا علیه
احرقه الله بنصف اسمه — و صیر الباقی صراخاً علیه

نه محمد بن زید واسطی منسوب است

لاخیر فی نحو و فی سیبویه — ان کان منسوبا الی نفطویه
من سره ان لایری فاسقا — فلیجتهد ان لایری نفطویه - احرقه الله الخ

علی بن محمد سامی سابق الذکر هم درقدح نفطویه گوید

رأیت فی النوم ابی آدم — صلی علیه الله ذوالفضل
فقال ابلغ ولدی کلهم — من کان فی حزن و فی سهل
بان حوا امهم طالق — ان کان نفطویه من نسلی

یکی از ظرفا نظیر همین شعر سامی را درحق حولاهه گفته است

رأیت فی النوم ابی آدم — فقلت یا آدم ذاالفضل
اهکذا تفعل یا والدی — تترك اولاداً بلاعقل
فقال قل لی من هم یافتی — قلت هم الحاکة للغزل
فقال حوا روحتی طالق — ان کانت الحاکة من نسلی

لفظ نفطویه و ضبط حرکات آن محل نظر میباشد و مشهور فتح اوّل و ثالث و رابع است

و بعقیدهٔ بعضی برورن سیبویه بودن آن‌که بکسر اوّل باشد افصح از فتح اوّل میباشد. از سامی مذکور نقل است که آن را بروزن منصوره ضبط کرده و سیوطی گوید استعمال این‌جوری که سامی گفته فقط مصطلح اهل حدیث میباشد که کلمات مختومه بلفظ ویه را باستناد حدیثی که دلالت بر اسم شیطان بودن این لفظ دارد بنحو مذکور استعمال نموده و بربان آوردن آن اسم منحوس را مکروه دارند والاّ در اصل ضبط اوّلی صحیح بوده و لفظ ویه بفتح اوّل است

وجه تلقّب صاحب‌ترجمة بهمین لقب نفطویه بجهت شباهت لون بشرهٔ او بلون نفط بوده و این لقب را از لقب سیبویه اقتباس نموده‌اند ابن‌خلّکان درشرح‌حال‌اسحق بن ابی‌الحسن مروزی معروف به ابن‌راهویه گفته است که لفظ راهویه بسکون ه و فتح واو و برغم بعضی بروزن پالوده‌است، بهرحال‌از الفاظ فارسی بوده و بمعنی وجد فی‌الطریق میباشد (یعنی در اثنای راه یافته شده) که بزبان فارسی راه بمعنی طریق و ویه بمعنی وجد است (بصیغهٔ مجهول ماضی عربی) پس گوید، عبدالله بن طاهر امیر خراسان وجه همین لقب راهویه را از خود ابن‌راهویه استفسار نمود او هم درجواب گفت چون پدرم در اثنای راه تولد یافته بهمین جهت در زبان مروزیها به راهویه مشتهر گردیده است انتهی شاید وجه تسمیهٔ نفطویه هم بهمین‌مناسبت باشد چنانچه بعضی گفته‌اند که بجهت کثافت لباس مثل آن بوده‌که درمیان نفط پیدا شده وآلوده بدان بوده‌است ولادت نفطویه سال دویست وچهل وچهارم یا پنجاهم در واسط، وفاتش نیز درماه صفر یا ربیع‌الاول سال سیصد و نوردهم یا بیست ویکم یا دویم یا سیّم یا چهارم هجرت در بغداد واقع‌شد در مقبرهٔ باب‌الکوفه بخاک رفت از این تاریخ حیات نفطویه مکشوف میگردد که تلمذ او سیبویه چنانچه مصرّح به بعضی از اجلّه است دور ازصحت میباشد

(ص ۴۳ت و ۱ ج ۱ کا و ۲۵۴ ج ۱ جم و ۱۵۹ ج ۶ تاریخ بغداد و ۴۵۹۶ ج ۶ س و بعضی از مجلدات اعیان‌الشیعة وغیره)

نفیس

احمد بن عبدالغنی بن قطرس احمد - لخمیّ القبیلة، ابوالعباس الکنیة، مالکیّ المذهب، نفیس اللّقب وگاهی بجهت انتساب

نحوش که لقب قطرس داشته به قطرسی ملقب میباشد از ادبا و شعرای علمای مالکیه بوده و دیوان شعری هم داشته و از او است

یا راحلا و جمیل الصبر یتبعه	هل من سبیل الی لقیاك یتفق
ما انصفتك جفونی وهی دامیة	ولاوفی لك قلبی وهو محترق

صاحب ترجمه درسال ششصد و سیم هجرت درگذشت

(ص۵۴ج۱کا)

نفیس بن عوض کرمانی ضمن شرح حال ناظم‌الاطباء میرزا علی‌اکبرخان مذکور شد

نفیسه دختر حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ع بعنوان سیده نفیسه گذشت

نفیسی علی بن ابی‌الحزم - در باب کنی بعنوان ابن‌ابی‌الحزم خواهدآمد

نفیسی میرزا علی‌اکبرخان - بعنوان ناظم‌الاطباء مذکور شد

نفیسیه بعضی از فرق شیعه بوده ومعتقد میباشند براینکه امامزاده‌محمد برادر امام حسن‌عسکری ع و پسر امام علی‌النقی ع در حقیقت با پدرش امامت داشته تا درحین وفات سلاح و علوم وکتب وتمامی ودایع امامت راکه محتاج الیه امت است به غلام نفیس نام خودکه امین وموثق بوده سپرده و وصیت نمود که بعد از وفات او ببرادر مذکورش تسلیم نماید نفیس نیز بوصیت عمل کرده و امامت بجعفر رسید

نقار[1]

نقار حسن بن داود - بن‌حسن بن عون بن‌منذر بن صبیح‌قرشی‌اموی کوفی نحوی قاری عامی ، معروف به نقار، مکنی به ابوعلی از مهرهٔ علم نحو و قرائت و صاحب الحان گوناگون بوده و قرآن مجید را بچندین لحن

۱- نقار - بروزن عطار ، سنگ‌تراش و دراصطلاح رجالی لقب عبدالله بن طاهر است

میخوانده‌است مدت چهل وسه سال درمسجد جامع کوفه با مردم نماز جماعت خوانده وکتابی دراصول نحو وکتابی درمخارج حروف تألیف داد ودرسال سیصد وپنجاه ودویم هجرت درگذشت (سطر ۳۱ ص ۲۱۷ب)

نقاش[1]

نقاش **ابراهیم بن یحیی**- اندلسی‌مغربی‌قرطبی، معروف به **نقاش و زرقلی** یا **زرقالی و ولدالزرقیال**، مکنّی به **ابواسحق**، ازاکابر ریاضیّین قرن پنجم هجرت میباشدکه درعلم هیئت و ارصاد و حرکات کواکب و استنباط آلات نجومیّه اخبر اهل‌عصرخود شمارمیرفت ، **آلت زرقاله** نام هم از اختراعات واستنباطات او بوده وآن‌آلتی است بدیع‌الشکل‌که ازعلم حرکات فلکیّه اختراعش‌کرده وباآن‌همه اختصارش عجیب‌الوضع وبدایع‌آن علم را دارا ودرمیان ارباب این فن معمول ومتداول و محل توجه فضلای فن و رسائل بسیاری درشرح و بیان‌آن نوشته‌اند زرقالی چندین رصد نموده و مقدار میل‌کلی شمس راکه درمیان اهل نجوم و هیئت محل خلاف است بیست وسه درجه و سی و چهار دقیقه معیّن‌کرده و ازعلمائی‌که از روی ارصاد او زیج نوشته و تربیت جداول نموده‌اند **ابن‌جماد اندلسی** است‌که سه زیج بنام **الامد علی‌الابد** و **الکور علی‌الدور** و **المقتبس** (که ملخّص‌آن‌دو اوّلی‌است) بنا بررصد زرقالی تألیف‌داده و سال وفات زرقالی بدست نیامد ، لکن در اواسط قرن پنجم هجرت درقیدحیات بوده است زرقلی یا زرقالی یا ولدالزرقیال‌گفتن او نیز بجهت انتساب بآلت زرقاله نام او است‌که‌گاهی تصحیف یا تحریف یافته است

(کف وص ۲۲ اخبارالعلماء ابن‌القفطی وغیره)

نقاش **محمد بن حسن** - بن محمد بن زیاد بن هرون ، موصلیّ‌الاصل والولادة ، بغدادیّ‌النشأة ، ابوبکر الکنیة ، از مشاهیر قرّاء و

۱ـ **نقاش** - وزن و معنایش معروف است و لقب رجالی سعید و لفافة ومحمدبن‌بکران وغیرهم میباشد

مفسّرین و محدّثین بغداد میباشدکه از بلاد بعیده بجهت اخذ قرائت حاضر درس او میشدند و درشمار علمای تفسیر وقرائت میباشد خطیب بغدادی گویدکه نقاش ازجمع کثیری روایت‌کرده وجمع بسیاری نیز ازاو روایت‌نموده و احادیث‌او مشتمل‌برمنکرات است پس ، ازبعضی نقل‌کرده‌که تمامی احادیث نقاش منکرات واز دیگری‌که دراحادیث او حدیث صحیحی نیست

نگارنده گوید از جملهٔ احادیث او حدیثی است‌که از ابوالعباس روایت‌کرده که نزد حضرت رسول ص بودم ، پسرش ابراهیم ع برزانوی چپ وحضرت امام‌حسین‌ع نیز برران راست‌آن‌حضرت نشسته بودند ،گاهی این را میبوسید وگاهی آنراکه درعین حال جبرئیل امین وحی نازل شد بعداز عروج وی‌آن‌حضرت فرمودند اینك جبرئیل از طرف ربّ‌جلیل وحی آورده‌که ابراهیم و حسین هردو در دنیا نخواهند ماند یکی را فدای دیگری‌کن ،آن‌حضرت بهریك‌نگریسته وگریسته وفرمودندکه اگر ابراهیم‌بمیرد تنها من اندوهناك خواهم شد و اگر حسین بمیرد من و فاطمه و علی اندوهناك خواهیم شد من هم باندوهشان راضی نمیباشم اینك ابراهیم را فدای‌حسین نمودم پس بفاصلهٔ سه روز ابراهیم وفات‌یافت، بعدازآن، هروقت‌که‌آن‌حضرت حسین را میدید سینه وثنایای اورا بوسیده و میفرمود جانم بفدای‌کسی‌که ابراهیم را فدیه‌اش نمودم ، خطیب بعد از نقل این حدیث‌گویدکه نقاش در سند این حدیث تدلیس کرده است نگارنده گوید ظاهر این است‌که منکرات و تدلیس در سند را بنقّاش نسبت دادن محض بجهت تشیّع و رافضی بودن او میباشد و نظائرش درآن‌کتاب بسیار است وظاهراً پدر صاحب ترجمه نیز صنعت نقاشی را داشته و بهمین جهت اورا ابن‌النقاش نیز گویند وازتألیفات‌اواست

۱- ارمدات‌العماد ۲- الاشارة‌فی‌غریب‌القرآن ۳- دلائل‌النبوة ۴- شفاء‌الصدور فی‌تفسیر القرآن‌الکریم که بتفسیر نقاش‌معروف‌است **۵و۶و۷- معجم‌اوسط ومعجم‌صغیر ومعجم کبیر**دراسماء وقرائات‌قرآن **۸- الموضح‌فی‌معانی‌القرآن** وفات نقاش بسال سیصد و پنجاهم یا پنجاه و یکم یا دویم هجرت واقع‌گردید

(کف وص ۱ ۲ ج۲ تاریخ بغداد و۶۵ ج ۲ کا و ۵۰ ف)

نقاص مرورن عطّار لقب رجالی زکریا بن عبدالله است

نقدی شیخ جعفر بن حاج محمد بن عبدالله بن محمد تقی- رازی ، معروف به نقدی از افاضل علمای امامیّهٔ عرب عصر ما میباشد که فقیه اصولی محدّث رجالی مفسّر مورّخ ادیب ریاضی شاعر ماهر بود ، ادبا و شعرای وقت مدایح بسیاری در حق وی سروده‌اند ترجمهٔ حال اجمالی آن علاّمهٔ عصر و مجمع کمالات و شرف و منبع علم و ادب موافق آنچه در آخر منن الرحمن نوشته و بواسطهٔ معتمد از خودش نقل شده بدین شرح است از خردسالی شوق فطری طبیعی بعلم و ادب و تحصیل کمالات داشت، اصول قرائت و خط عربی و فارسی



عکس شیخ جعفر نقدی -۱۹

را در عماره فراگرفت، در حدود چهارده سالگی در خدمت والد ماجدش که از متدیّنین تجّار ثروتمند عماره بوده بنجف رفت ، بعد از تکمیل مقدمات لازمه و دروس سطحی حاضر حوزهٔ درس استدلالی آخوند خراسانی و سید محمد کاظم یزدی و شیخ احمد کاشف الغطا و بعضی از اکابر دیگر (که شرح حال هریکی در محل مقتضی از این کتاب نگارش یافته) گردید، مراتب عالیهٔ علمیّه را تکمیل نمود، تا در سال هزار و سیصد و سی و دو بهجرت والد ماجدش وفات یافت ، اهل عماره اصرار داشتند که بجهت اقامهٔ شعائر دینیّه باز بدانجا عودت نماید لکن این همه اصرارات ایشان اصلاً مؤثر نشد تا آنکه در اوائل شعبان سی و چهارم هجرت حسب الامر الالزامی استاد معظّم خود سیّد یزدی بعد از درخواست اکید اهل عماره بجهت نشر علوم دینیّه بدان بلده رفت ، فصل خصومات شرعیّهٔ تمامی طبقات از سنّی و شیعی و کلیمی و غیرهم بارضای خود متداعیین بعهدهٔ وی مفوّض گردید بعد از وفات استاد معظّم بنا بر تصمیم نجف داد لکن رؤسا و اشراف و متدیّنین و حکومت محل مانع شدند و با اصرار تمام اورا بقبول منصب قضاوت جعفریّین

الزام نمودند، او نیز بحسب تکلیف شرعی قبول نمود تا درسال سی وهشتم هجرت بعد از مراجعت از زیارت بیت‌الله ازآن مقام استعفا نمود بار نجف مشرّف گردید، مجدداً از طرف حکومت و علمای عتبات ملزم بمراجعت آن بلده شد و هیچ عذری را از وی نپذیرفتند وقضاوت فریقین و ریاست محکمهٔ سنّی وشیعی که درآن‌سال‌ازطرف‌حکومت محل یکی شده بود بدو مفوض گردید درااواخرسال چهل و سیّم بمناسبت‌عدم‌مساعدت آب وهوای عماره بقضاوت بغداد و بفاصلهٔ دوماه بعضویت محکمهٔ شرعیّهٔ مجلس تمیز جعفری منصوب‌شد، اخیراً ازآن مقام نیز منصرف ودرنجف‌اشرف اقامت‌گزیده وبتألیف و انجام وظائف علمیّه مشغول ومرجع استفادهٔ افاضل بود

تألیفات ظریفهٔ متنوعه داردکه بهترین معرّف‌جامعیّت وتنوع علمی وی میباشد که ازآن جمله است

۱- ارشادالطلاب الی علم‌الاعراب ۲- الاسلام والمرأة‌که در عماره چاپ شده است ۳- الانوارالعلویة والاسرار المرتضویة دراحوال حضرت امیرالمؤمنین ع وفضائل وعزوات و بعضی از اشعار وکلمات قصارآن‌حضرت چاپ شده‌است ۴تا۸- حاشیهٔ هریک‌ازحاشیهٔ‌ملاعبدالله و زبدهٔ شیخ بهائی و شرایع و معالم و شرح شمسیه ۹- الحجاب والسفورکه در بغداد چاپ شده است ۱۰تا۱۳- شرح هریک ازتشریح‌الافلاك و خلاصة‌الحساب و منظومهٔ‌فقهی‌بحرالعلوم و تصریف معروف زنجانی ۱۴- القوانین المنطقیة ۱۵- منن‌الرحمن فی‌شرح وسیلة‌الفوز والامان‌که همین قصیدهٔ شیخ بهائی راکه حاوی شصت وسه بیت ودرمدح حضرت ولی‌عصرعجل‌الله فرجه میباشد شرح‌مبسوطی‌کرده است ۱۶- مواهب‌الواهب فی‌فضائل ابیطالب ع واین هردو درنجف چاپ‌شده وغیرازینها مقالات دینیّه و ادبیّه و اشعارظریفه‌اش نیز بسیار وغالباً درمجلات عراق انتشار یافته و از او است

نعم لیس فی‌هذی الحیـاة نعیم و لکنمـا فیهـا اذی و هموم
قرأت کتاب الکون درساً فحیرت جمـای سطور جـولهن رقوم
شهور و اعوام ضیاء و ظلمـة بحار و غبراء سمـاء و نجوم
قصـور ضعیفـات بهـن تنقلت قصور طلـول اربـع و رسوم
غناء و فقر و ابتلاء و فرحـة شقـاء و سعد جنـة و جحیم
فیا حکمة ما نال معشار عشرها و ان صرف‌العمر الطویل حکیم

عویصة اطراف فلیس تحلها عقول ولا فیها تحیط علوم

تا آنجا که گوید

و یا من یجاری الاریاء بغیرهم حبیت وما تدری و انت ظلوم
رویدا رویدا فالقضاء مراقب و مهلا فمهلا فالهواء نموم
ویا من یری انالرعامة حقه بما انت فیه لایسود زعیم
علی صعصاء الحلق عطفا فربما اصیب صحیح و استقام سقیم

اما وجه نقدی گفتن شیخ جعفر بجهت آن است که تمامی معاملات پدرش نقد بنقد بوده و اصلاً نسیه قبول نمیکرد و بدین جهت بنقدی معروف بود و لقب مشهوری پسرش نیز گردید وفات شیخ جعفر درهفتم محرم هزار و سیصد و هفتادم هجری قمری درشصت و هفت سالگی بموت فجأه واقع شد ودر روز تاسوعا دفن گردید

(اطلاعات متفرقه)

نقره کار عبدالله بن محمد بن احمد - حسینی نیشابوری عجمی، ملقب به جمال الدین، معروف به نقره‌کار، عالمی است شهیر، درعصرخود بی‌نظیر، زمخشری زمان خود واز ائمهٔ علم معقول

زمانی دردمشق ومدتی درقاهره اقامت داشت ومتصدی مشیخت بعضی ازخانقاهها بود، نزد ملوك و اکابر وقت بسیار محترم وصدرنشین مجالس بوده وکسی بالاتر از وی نمی‌نشست درعلوم عربیّه و اصول فقه نیز تقدّم بدیگران داشت، در مدرسهٔ اسدیّه تدریس میکرد انظار ارباب تراجم در تعیین این مدرسهٔ اسدیّه مختلف است، بعضی باسدیّهٔ خارج دمشق که اختصاص بحنفیّه دارد حمل میکنند وبعضی دیگر باسدیّهٔ حلب که از بزرگترین مدارس شافعیّه میباشد محمولش دارند اینك عقیدهٔ مذهبی‌او نیزمحل بحث میباشد، بعضی حنفی و برخی شافعیش دانند لکن قرائن حنفی بودن‌اش اجلی بوده و کلمات او در شرح منارالاصول نیز صریح درتأیید مذهب حنفی است، مع‌ذالك بنوشتهٔ بعضی‌گاهی اظهار تشیّع میکرد بلکه چنانچه نقل شده محقّق کرکی نیز معتقد بتشیّع وی بوده واز دانشمندان امامیّه‌اش داند

از تألیفات او است

۱- شرح تسهیل ۲- شرح شافیهٔ ابن حاجب درعلم صرف که بارها درمصر واستانبول چاپ شده است ۳- شرح منار الانوار ابو البرکات حافظ الدین نسفی دراصول فقه ۴- العباب فی شرح اللباب درنحو و لباب تألیف تاج الدین محمد بن محمد اسفراینی است ویك نسخهٔ خطّی از کتاب عباب بشمارهٔ ۳۱۷۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است وفات نقره‌کار در سال هفتصد و هفتاد و ششم هجرت واقع گردید

(کف وس ۷۷۵ مط و ۲۸۶ ح ۲ کمن وفهرست مدرسهٔ سپهسالار فوق)

نقشبند خواجه محمد بن محمد - بعنوان بهاءالدین نقشبند مذکور افتاده است

نقشبندیه عنوان مشهوری یکی از سلاسل صوفیّه میباشدکه اتباع خواجه محمد نقشبند بودند وحسب الوصیّت پیر ومرشد او خواجه عبدالخالق عجدوانی دردکر جلی وعلنی داخل نشده و بذکر خفی قیام نمایند اصول طریقت نقشبندیّه که طریقت خواجگان نیز گویند موافق آنچه از بعض مشایخ بزرگ ایشان نقل شده عبارت است از هوش در دم - نظر برقدم- سفر در وطن - خلوت در انجمن - یادکرد - بازگشت- نگاهداشت- یادداشت وغیر اینها همه پنداشت مقصود از این دستورات برکسی که مختصر ذوق عرفانی داشته باشد واضح وهویدا است

نقعانی لقب زحالی زین الدین بن علی است

نقوی سید ابراهیم بن سید محمد تقی - بن سید حسین بن سید دلدار علی، نقوی نصیر آبادی لکهنوئی ، از اکابر علما وفقهای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه حاوی فنون کمالات علمیّه ودر لکهنو وتوابع آن حامل ریاست مذهبیّه بود ، بعد از وفات پدرش دراحیای مراسم اسلامی مساعی جمیله بکار برد ، درسنّ جوانی دارای مقام فتوی و استنباط احکام شرعیّه شد ، ازطرف سلطان واجد علی‌شاه که آخرین سلطان شیعهٔ لکهنو بوده به سیدالعلما ملقّب گردید علمای محل بدستیاری حکومت بیگانه اصرار وافی در الغای شهادت ولایت از اذان داشتند لکن باکمال شهامت و ثوت قلب ردّش کرده وتهدید قتل هم اعتنائی ننمود وآن رکن رکین

ایمانرا بقرار سابق معمول میداشته‌اند

سیدابراهیم ازمیرزای‌شیرازی‌حاج‌میرزامحمدحسن، شیخ‌محمد طه نجف‌صاحب اتقان‌المقال، میرزا محمدحسین‌شهرستانی، حاج‌میرزاحبیب‌الله رشتی، شیخ‌زین‌العابدین مازندرانی و بعضی از اکابر دیگر (که شرح حال هریکی در محل مقتضی از این کتاب نگارش یافته) روایت کرده و تألیفات خوبی دارد

۱- **امل‌الآمل فی‌تحقیق بعض‌المسائل** (الکلامیه) یا **فی‌حل بعض معضلات المسائل الکلامیة** بفارسی ۲- **البضاعة‌المزجاة** درتفسیر سورهٔ یوسف بفارسی ۳- **تکملة ینابیع‌الانوار** درتفسیر قرآن مجیدکه در دومجلد بوده و مکمل تفسیر ینابیع‌الانوار نام پدرش میباشدکه‌آن‌هم سه مجلد و تفسیر سه جزو از قرآن است ۴- **الشمعة فی‌احکام‌الجمعة** ۵- **نورالابصار فی‌اخذ الثار** بفارسی ۶- **الیواقیت والدرر فی‌احکام التماثیل والصور** وغیرها وی سال هزار و سیصد و هفتم هجری قمری در چهل و هشت سالگی وفات یافت

(ص ۰ ۴ ح ۵ عن و متفرقات ذریعه)

نقوی	**سید حسن‌بن سید دلدارعلی** } ذیلاً هردو ضمن شرح حال والد
نقوی	**سیدحسین‌بن سید دلدارعلی** } معظمٌ‌شان مذکور هستند

نقوی **سید دلدارعلی ابن سید محمد معین** - نقوی هندی لکهنوی نصیرآبادی ، از اکابر و فحول علمای هند و نخستین‌کسی است که قواعد دین و ارکان شریعت را در بلاد هند استوار داشت ، ریاست مذهبی آن دیار بدو منتهی و حاوی فروع و اصول و جامع معقول ومنقول بود ، نسب شریفش با بیست ودو واسطه بحضرت امام علی‌النقی ع موصول میگردد ، در تعریف و شناسائی مقامات علمی عالیه‌او همین بس‌که صاحب جواهر باآن‌همه شهرت وجلالت‌آفاقی‌که دارد اورا دربعض مکتوبات‌خود بدین‌روش میستاید علامهٔ فائق،کتاب‌الله‌ناطق، خاتم‌المجتهدین، حجةالله علی‌العالمین ، آیةالله‌العظمی فی‌الاولین والاخرین

صاحب ترجمه سال هزار و صد و شصت و ششم هجری قمری درقریهٔ نصیرآباد هند متولد شد، دربدایت‌حال درآن‌دیار بتحصیل مقدمات لازمه و دروس‌سطحی معمولی

پرداحت ، بعد ار تکمیل آنها عریمت عراق عرب داده و درحوزۀ درس آقای بهبهانی و وسید مهدی بحرالعلوم وصاحب ریاض ومیرزا مهدی شهرستانی و بعضی اراحلاّی دیگر (که شرح حال هریکی را در محل حود نگارش داده‌ایم) حاضر شد ، ار هر باغی گلی چیده و ارهر ملبلی نوائی شنید تا بمدارج عالیۀ علمیّه ارتقا یافته وبلکهنو مراجعت و بتألیف و انجام خدمات و وظائف دینیّه اشتغال یافت و ارآثار قلمی او است

۱- **اثارة الاحزان فی مصائب سید شباب اهل الجنان** ۲- **احیاء السنة و اماتة البدعة بطعن الاسنة** در رد باب معاد و رجعت کتاب تحفۀ اثنی‌عشریۀ شیخ عبدالعزیز دهلوی ۳- **اساس الاصول** در رد فوائد مدنیۀ ملا محمدامین استرآبادی ۴- **حاشیۀ شرح هدایۀ ملا صدرا** ۵- **ذوالفقار** در رد باب دوازدهم کتاب تحفۀ فوق ۶- **رسالۀ ذهبیه** درحکم اوانی ذهب و فضه ۷- **الشهاب الثاقب** در رد صوفیه ۸- **الصوارم الالهیة** در رد باب توحید تحفۀ فوق ۹- **عماد الاسلام** درعلم کلام ۱۰- **مسکن القلوب عندفقد المحبوب** که بعدار وفات فرزندحوانش سیدمهدی (دربیست وسه سالگی) تألیف‌داده‌است ۱۱- **منتهی الافکار** دراصول‌فقه ۱۲- **المواعظ الحسینیة**

وغیراینها در نوزدهم رجب هزار و سیصد و سی و پنجم هجرت در شصت ونه سالگی در لکهنو وفات یافت و ریاست‌مذهبی بفرزندش سیدمحمد منتهی گردید وسه‌پسر دیگرش سیدعلی و سیدحسن و سیدحسین نیز ار افاضل و اذکیای عصر حود بوده‌اند

اماسیدعلی دراکثرعلوم‌متداوله مهارتی بسزا داشت، بالخصوص درتجوید وقرائت وحید عصر حود بود ، درسال هزار و دویست و چهل و پنجم هجرت بزیارت‌ائمۀ عراق مشرّف و مورد تجلیل اکابر علماگردید تا درهیجدهم رمضان پنجاه و نهم در پنجاه و نه سالگی درکربلای معلّی وفات یافت و درجنب قبر سید مجاهد مدفون‌گردید و مراثی بسیاری درحق وی‌گفتند و ار تألیفات او است

۱- **اقامة التعازی للحسین** ۲- **التجوید** ۳- **التوضیح المجید فی تفسیر کتاب الله المجید** که درسال هزار و دویست و پنجاه و سوم برای سلطان مصلح‌الدین امجد علی‌شاه بزبان اوردو تألیف و درهند در دومجلد چاپ شده است ۴- **الرد علی الاخباریین** ۵- **المتعة**

سید حسن بن سید دلدار علی نقوی لکهنوی نیز عالمی بوده عامل بارع جامع عابد زاهد متّقی، درفتوی شدیداً احتیاط مینمود، پیوسته مشغول‌عبادت‌بوده وار تألیفات

و آثار قلمی او است

۱- الباقیات الصالحات فی اصول الاعتقادات بزبان اردو که در لکهنو چاپ شده است
۲- تحقیق معنی انشاءالله ۳- حاشیهٔ تحریر اقلیدس ۴- حاشیهٔ شرح تحریر اقلیدس
۵- تذکرة الشیوخ والشبان درمواعظ ودریازدهم شوال هزار و دویست و شصتم هجرت در پنجاه و پنج سالگی درلکهنو وفات یافت سیدحسن بن سید دلدارعلی نقوی لکهنوی، فقیه جلیل القدر نادرهٔ عصر، آوازهٔ مراتب علمی او در نهایت اشتهار بود، نزد والد معظم خود تلمذکرده ودر هفده سالگی بمقام اجتهاد رسید و بعضی از اجلّه بدین نحوش ستوده است کاشف اللثام عن غوامض المسائل ببیانه، مبین رؤس الاحکام بلمعة من تبیانه، غواص بحار انوار الحقائق برأیه الصائب، مشکوة انوار اسرار الدقائق بذهنه الثاقب، شیخ الاسلام والمسلمین، آیة الله فی العالمین، زبدة المجتهدین، قدوة العلماء من المتقدمین والمتأخرین، و امثال اینها تألیفات طریفه‌اش بهترین معرّف مقامات عالیهٔ علمیّه‌اش میباشد

۱- اصالة الطهارة ۲- الافادات الحسینیة فی صفات رب البریة ورد اباطیل الاحساویة (شیخ احمد احسائی وتلمیذش سیدکاظم رشتی) و این کتاب را الفوائدالحسنیة فی تصحیح العقائد الدینیة هم گویند ۳- الامالی فی التفسیر والمواعظ ۴- التحری فی الاجتهاد وجواز عمل المتحری برأیه که در هجده سالگی بألف و سطر مبارك والد معظم خودش هم رسانده است ۵- تجویدالقرآن ۶- تفسیرآیهٔ کنتم خیر امة اخرجت للناس که آیهٔ صد و هشتم سورهٔ آل عمران است ۷- تفسیر سورةالاخلاص ۸- تفسیر سورةالفاتحة ۹- تفسیرسورة هل اتی ۱۰- حاشیهٔ شرح هدایهٔ ملاصدرا ۱۱- حاشیهٔ صوم وهبهٔ ریاض المسائل فقه ۱۲- الحدیقة السلطانیة فی المسائل الایمانیة درعلم کلام وفقه و احکام بزبان فارسی که برای سلطان محمد امجد علیشاه (متوفی سال ۱۲۶۳ھ = عرسح تألیف داده است ۱۳- روضة الاحکام فی مسائل الحلال والحرام ۱۴- طردالمعاندین فی مسئلة اللعن علی المنافقین واصحاب الکبائر ۱۵- المجالس المفجعة فی مصائب العترة الطاهرة ۱۶- مناهج التدقیق و معارج التحقیق ۱۷- المواریث ۱۸- الوجیز الرائق که متن لطیفی است در فقه و غیر اینها و درسال هزار و دویست و هفتاد و سیم هجری قمری درشصت ودو سالگی درلکهنو وفات یافت وجنب والدمعظم خود مدفون گردید تلمیذش سید محمد عباس تستری قصیده‌ای درمرثیه‌اش گفته ودر آخر آن در مادّهٔ تاریخ وفاتش گوید

سـادی له روح‌الامین مؤرخـا لتهدمت واللهارکان‌الهدی=۱۲۷۳

(ص۶ و ۱ و۱۶ و۵۶ ج۱ عه ومتفرقات دریعة)

نقوی سیدعلی بن‌سید دلدارعلی - فوقاً ضمن‌شرح‌حال والد معظّم‌خود مذکور شد

نقوی سیدمحمد بن سید دلدارعلی - فوق بعنوان سلطان‌العلما نگارش یافته است

نقوی سید محمدحسین بن سیدبنده حسین بن سیدمحمد - نقوی‌لکهنوی مذکور فوق ، از علمای هند عصر ما بوده و مؤلف کتاب حدیث الحسن فی‌التسامح فی‌ادلة‌السنن استکه بزبان اوردو میباشد ودرهند چاپ شده‌است وی درسال هزار و سیصد و بیست و پنجم هجرت درگذشت

(ص۳۷۶ ج۶ دریعه)

نقی شیخ‌علی‌نقی - بن شیخ ابوالعلاء محمدهاشم کمره‌ئی فراهانی شیرازی اصفهانی، ملقّب‌به زین‌الدین وعزالدین ازعلمای‌امامیّهٔ قرن یازدهم عهد صفویّه میباشدکه فقیهی فاضل جلیل‌القدر بلکه بحکم تألیفات او جامع معقول ومنقول بود ، چندی درشیراز قضاوت نموده وپس‌ازآن شیخ‌الاسلام‌اصفهان گردید، شعرخوب هم میگفته وبه نقی تخلّص میکرد، ازمعاصرین میرداماد وشیخ‌بهائی و ملامحسن فیض و نظائر ایشان بوده و از تألیفات وآثار قلمی او است

۱- حدوث‌العالم ۲- حرمت ذبائح ۳- نماز جمعه در زمان غیبت ۴- دیوان شعرکه غزلیات و رباعیات و قصاید و قطعات و مراثی وترکیب بندها مسمط وحاوی شش‌هزار و سیصد بیت است ۵- منارالشیعة فارسی در رد نوح افندی جمعی مفتی بلاد روم‌که حکم بکفر شیعهٔ‌امامیه‌کرده وجان و مال و عرض وناموس ایشان را حلال دانسته وقتل و اسیرکردن و بنده وکنیز نمودن زنان و فرزندان ایشان را مباح میدانسته است ۶- المقاصد العالیة فی‌الحکمة‌الیمانیة درکلام و حکمت ۷- مناسك حج ۸- نجوم‌الثواقب ویك نسخه از همین کتاب بشمارهٔ ۱۸۴۵ و یکی هم ازکتاب منار فوق بشمارهٔ ۱۸۴۶ ویك نسخه از دیوان فوق نیز بشمارهٔ ۱۸۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است وفات

او سال یك هزار و شصتم هجرت درصد ودو سالگی در اصفهان واقع گردید
(متفرقات ذریعه و فهرست فوق)

نقیب[1]

نقیب **محمد بن محمد** - بعنوان آوی محمد نگارش یافته است

نقیب‌الاشراف **علی بن ابی‌احمد حسین** - بعنوان **علم‌الهدی** نگارش یافته است .

نقیب‌زاده **عبدالقادر بن سید یوسف** - حلبی حنفی‌فقیه‌فاضل‌متّقی، معروف به نقیب‌زاده، درسال هزار و شصتم هجرت ازحلب بمدینهٔ منوّره رفته و اقامت گزید ، در مسجد نبوی ص بتدریس میکرد تا سال هزار و صد و هفتم در آن ارض اقدس درگذشت وازتألیفات او است

۱- **لسان‌الحکام** در فقه ۲- **معرفة‌الرمی بالسهام** وغیرها
(ص ۶۱ ج ۳ سلك‌الدرر)

نقیب‌الطالبیه لقب رجالی یحیی بن محمد است

نقیب‌الطالبیین همان **نقیب‌الاشراف** مذکور فوق است

نقیبی **سید میرمحمد بن‌محمد** - لوحی‌حسینی موسوی‌سبزواری‌اصفهانی، ملقّب به مطهر، معروف به نقیبی ، ازعلمای‌امامیّه ، با مجلسی (متوفی سال ۱۱۱۱هق = عقیا)معاصروازتألیفات‌اوست **کفایة‌المهتدی فی‌احوال‌المهدی ع**

۱- **نقیب** - رئیس و زعیم وکفیل و سرپرست قوم را اطلاق مینمایند وآن بفتح اول ازنقب اشتقاق‌یافته‌که بمعنی سوراخ‌کردن دیوار وهم سوراخ‌کردن‌ناف چارپایان است‌که صفرا و ورمی‌که درآن بوده خارج گردد وگویا بمناسبت همین معنی در تفتیش و تجسس وکنجکاوی اخبار و وقایع هم استعمال میکنند و رئیس وکفیل قوم را نقیب گفتن بمناسبت همین معانی است که احوال و وقایع مردم را تفتیش وکنجکاوی کرده و درصدد استحضارکامل از اسرار وبواطن ایشان برمیآیند و لفظ نقیب در **اصطلاح رجالی** لقب اسمعیل بن حسن وتقی بن ابی‌طاهر و رضا بن داعی و بعضی دیگر است

که چهل‌حدیث دراحوال حضرت ولیّ عصر واخبار رجعت‌است وسال وفاتش بدست نیامد

(ص ۴۲۱ ج ۱ ذریعه)

نماری ملافتح‌الله - بعنوان شریعت اصفهانی نگارش یافته است

نمری[1]

نمری حسین بن‌علی- نمری بصری ، شاعر ادیب نحوی لغوی ، مکنّی به ابوعبدالله، از ادبای قرن چهارم هجرت میباشدکه تصانیف بسیاری بدو منسوب و از آن‌جمله است

۱- اسماء الفضة والذهب ۲- الخیل‌الملمع ۳- مشکلات‌الحماسة یا معانی‌الحماسة و درسال سیصد و هشتاد و پنجم هجری قمری درگذشت

(ص ۲۳۸ت و ۴۶۰ ج ۶ س)

نمری منصور بن سلمة بن عبدالعزیز - یا زبرقان بن سلمة بن شریك، نمریّ‌القبیلة ، جزریّ الاصل ، بغدادیّ الاقامة ، ابوسلمة یا ابوالقاسم الکنیة ، از مشاهیر شعرای اوائل خلافت عبّاسیّه میباشدکه از جزیره بغداد آمده و اشراف وقت را مدح نمود و از خلفا جز هرون‌الرشید را مدحی نگفته و درحق وی‌گوید

آل‌الرسول خیار الناس کلهم و خیر آل رسول الله هرون
رضیت حکمك لاابغی به بدلا لان حکمك بالتوفیق مقرون

ای امرء بات من‌هرون فی‌سخط فلیس بالصلوات الخمس ینتفع
ان المکارم والمعروف اودیة احلك الله منها حیث تجتمع
اذا رفعت امرء الله رافعه و من وضعت من‌الاقوام متضع

این اشعار را سر ناهار هرون خواندند، بمحرّد شنیدن فرمان دادکه فوراً دستارخوانرا

۱- نمری - بروزن قدوی منسوب به قبیلهٔ بنی‌نمر بن قاسط بن هنب میباشد باآنکه نمر بکسر میم و بروزن خجل است لکن در مقام نسبت مفتوحش سازندکه توالی‌کسرات نباشد و نمری لقب رجالی صهیب بن سنان ربعی رومی است

برچیدندکه لذّت آن اشعار بالاتر از لذّت طعام است بعضی از ارباب تراجم منصور بن سلمة را حافظ و ثقه و درباطن شیعه واردوستداران اهل بیت رسالت ص داسته وگویند که مدایح بسیاری درحق ایشان سروده ، لکن درظاهر با هرون الرشید مماشات واظهار موالات نموده ومدیحه گفته و درهرجاکه اسم هرون را دراشعارش ذکر میکرده مرادش حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع بوده است که آن حضرت نسبت بحضرت رسالت بمنزلهٔ هرون برادر موسی ع بوده نسبت بموسی تاآنکه بین منصور و استادش کلثوم بن عمرو عتابی سابق الذکر منافرتی حاصل شد بحدّی که بمهاجات همدیگر انجامید ، عتابی نزد هرون از وی سعایت نمود درنتیجه امر خلافتی بقتل وی صادرگردید ، فضل بن ربیع را برای انجام این مرام بگماشتند فضل هم موقعی رسیدکه منصور باجل حتمی خود درگذشته بود پس امر بنبش قبر وسوزاندن جسد وی صادر شد ، فضل نیز بامسامحه میگذرانید تاآنکه هرون ازآن تصمیم خود منصرف گردید درتنقیح المقال گوید بدلیلی در امامی بودن منصور و وثاقت او وقوف نیافتم، بهرحال وفات منصور نمری بنابرآنچه از ابن حجر نقل شده درسال دویست و دهم هجرت واقع گردید

(ص ۲۵۹ هب و ۲۲۹لس و ۲۲ بی و۶۵۹ ج ۱۳ تاریخ بغداد)

نمیری[1]

نمیری **نصر بن منصور بن حسن** - نمیری مصری عدنانی ، مکنّی به **ابوالمرهف** ، قاری زاهد محدّث متّقی شاعر ماهر، از مشاهیر شعرای عرب میباشدکه حدیث را از مشایخ وقت استماع نمود ، در خردسالی ببغداد رفته و اقامت کرد ، قرآن را حفظ و فقه حنبلی را اخذ و ادبیّات را از ابن الجوالیقی

۱ــ **نمیری** - بروزن کمیلی (بضم اول) لقب رجالی حارث بن شریح ، عمر بن حلیمه، محمد بن نصر، موسی بن اکیل بوده و نسبت آن بشخص نمیر نامی است که پدر قبیله‌ای بوده و پسر عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن است وشاید دربعضی مواضع بشخص نمیر نامی دیگر منسوب باشد

موهوب آنی الذکر فراگرفت ، چشم او درچهارده سالگی ازصدمهٔ آبله نابینا شد ودرسال پانصد و هشتاد و هشتم هجری قمری در هشتاد و هفت سالگی در بغداد درگذشت و در باب الحرف مدفون گردید نمیری ومصری وعدنانی گفتن او بجهت انتساب باجداد مسمّی بهمین اسامی بوده واز او است

تری یتألف الشمل الصدیع	وآمن من زمان مایروع
و تأنس بعد وحشتها بنجد	منازلنا القدیمة والربوع

(ص ۲۸۵ ج ۲ کا و ۲۲۲ ج ۱۹ جم)

نمیری هیثم بن ربیع بن زراره - بصری نمیری ، مکنّی به **ابوحیه** ، از شعرای اواسط قرن دویم هجری میباشدکه هردو زمان بنی امیّه وبنی عبّاس را دیده است، بسیار ترسو وبیدل بود ودریکصد وهشتاد واند هجرت درگذشت

(ص ۱۴ هب و ۸۳ صف)

نوا یا نوائی یا نوابی یا نوی مع اختلاف النسخ لقب رجالی حماد است

نوا ظهورالله خان - از شعرای هندوستان میباشدکه به **نوا** تخلّص میکرد، درعهد فتحعلی شاه قاجار بایران آمد، درسلك ملازمان درباری منسلك شد ، به **سعدی هند** شهرت یافت، باز بهندوستان عودت نمود ودرفرخ آباد توطّن کرده واز او است

یاردرخواب وشب آخرشد ودل کام طلب	مصلحت چیست که بیدارکنم یا نکنم
وسال وفاش بدست نیامد	(ص ۴۶۰۱ ج ۶ س وغیره)

نوائی جغتائی امیرعلیشیر بن الوس - یا کیچکنه یا کیچینه یاکجکنه، ملقّب به **نظام الدین** ، ازمشاهیر درباریان و وزرای سلطان حسین میرزا بایقرای گورکانی (۸۷۵-۹۱۱ ه ق = ضعه - ظیا) واز اکابرزادگان دورهٔ جغتای خان بن چنگیز خان حاکم ماوراءالنهر و کاشغر و بلخ و بدخشان (متوفی بسال ۶۳۸ ه ق = خلج) ومردی بوده حمیده صفات وفضائل سمات، جامع کمالات صوری ومعنوی، حکیم دانشمند، شاعر متبحّر، پیشوای شعرای ترك و فارس که بهردو زبان فارسی و ترکی جغتائی اشعار

نعر و طرفه میگفته و بهمین جهت به ذواللسانین ملقب بوده و هردوگونه اشعارش مابین اهل فن مسلّم ، بالخصوص اشعار ترکی او بی نظیر، تخلّص او در اشعار ترکی نوائی و در اشعار فارسی فانی یا فنائی بوده است



عکس امیرعلی‌شیر نوائی ۲-۰

در خردسالی با سلطان معظّم که همدرس و هم‌مدرسه بوده‌اند عهد و پیمان بسته بودند که هرکدام بسلطنت برسد ازحال دیگری تفقّد نموده وفراموشش ننماید پس نوائی بمرام تحصیل کمالات ومعارف بخراسان وسمرقند و بلاد بسیاری سیاحتها کرد، دراین بین مبتلای فقر وفاقه وفلاکت گردید بطوری‌که مافوق‌آن متصور نبود تاآنکه سلطان حسین میرزا درهرات متمکّن اریکهٔ سلطنت‌شد وبحکم همان معاهدهٔ دیرینه نوائی را ازسمرقند احضارکرده وبه مهرداری و بعض مناصب عالیه مفتخرش کرد و بفاصلهٔ اندك مدتی مقام صدارت را بدو عنایت‌فرمود وکارش بجائی رسید که هریك‌از برادران وفرزندان سلطانی ملازمت اورا مایهٔ شرف وافتخارخود میمودند، اونیز باآن‌همه‌عزّت وجلالت ومشاغل‌فوق‌العادة که داشته تمامی اوقات فراغت‌خود را بتألیف ومطالعات علمیّه مصروف مینمود، مجلس او مجمع علما و فضلا و مرجع ارباب‌کمال بود، ادبا و شعرا و ارباب‌فضل وهنر وصنعت را مشمول همه‌گونه عواطف مقتضیه میکرد ، در ترقیات صنایع و معارف اهتمام تمام بکار میبرد، خودش نیز ازفنون شعری ودیگرفنون ومزایای‌آن‌جماعت بهره‌مند میشد

کتابخانهٔ او عمومی ومرجع استفادهٔ مورّخ شهیر خواندمیر مؤلف حبیب‌السّیر و افاضل دیگر بوده‌است، عاقبت ازاموردولتی استعفا داد ومنزوی‌گشت، با ملاعبدالرحمن جامی مصاحب بود ، درویشی را بهمهٔ‌آن مراتب سامیه مقدّم داشت،آداب سیر و سلوك را رعایت مینمود ودرعین‌حال ازروا ، بازهم همواره مورد تفقّدات وعنایات شاهی بود

و شاهزاده‌ها موظف باستفاده از مجالس وی بوده‌اند

از آثار قلمی و تألیفات نوائی است

۱- **اربعین منظوم** ۲- **بدایع الوسط** وآن سیمین چهار دیوان ترکی مذکور ذیل است ۳- **تاریخ الانبیاء** بترکی ۴- **تاریخ ملوك عجم** بترکی ۵- **ترجمة اللغة الترکیة بالفارسیة** ویك نسخه از آن درکتابخانهٔ رضویه موجود است ۶- **ترجمهٔ ترکی نفحات الانس جامی** که نامش **سائم المحبة** است ۷- **حیرة الابرار** که یکی از مثنویات خمسهٔ مذکور ذیل است ۸- **خمسه** درتقلید و استقبال خمسهٔ نظامی فارسی معروف که این‌هم پنج مثنوی است بزبان‌ترکی جغتائی و به **خمسهٔ نوائی** معروف و شمارهٔ ابیات‌آن درحدود بیست و پنجهزار و هشتصد و تذکره‌نویسان ترکی‌نژاد از لطافت مضامین‌آن در حیرت هستند و هنوز چاپ نشده و دو نسخه از آن بشماره‌های ۳۶۶ و ۳۶۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدید طهران موجودمیباشد و اسامی‌مثنویات‌پنجگانه‌اش بدین شرح است اول **حیرة الابرار** دویم **لیلی و مجنون** سیم **فرهاد و شیرین** چهارم **سبعهٔ سیاره** پنجم **سد اسکندری** یا **اسکندرنامه** و علاوه بردو نسخهٔ مجموع خمسه یك نسخه از همین سد اسکندری‌نیزدرکتابخانهٔ مذکوره‌بشمارهٔ ۱۷۲ موجوداست ۹- **خمسة المتحیرین** وآن رساله‌ایست بزبان ترکی جغتائی درشرح‌حال عبدالرحمن جامی وبنام یك مقدمه ویك خاتمه وسه مقاله بپنج قسمت مشتمل و مندرجات‌آن بتصریح خودش موجب حیرت خوانندگان است ۱۰- **دیوان ترکی** که چهاردیوان ترکی درغزلیات بنام **غرائب الصغر** (یا غرائب النوائب) و **نوادرالشباب** و **بدایع الوسط** و **فوائدالکبر** داشته و علی‌الترتیب درخردسالی وجوانی و سن‌کمال وحال‌پیری و انزوا نظم‌کرده وسه نسخهٔ خطی از نوادرالشباب بشماره‌های ۱۹۷ و ۳۶۷ و ۳۶۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ فوق موجود است ۱۱- **دیوان فارسی** که حاوی شش‌هزار بیت است ۱۲ و ۱۳- **سبعهٔ سیاره** و **سداسکندری** که‌مذکورشدند ۱۴- **سراج المسلمین** ۱۵- **عروض ترکی** ۱۶و۱۷و۱۸- **غرائب الصغر** و **فرهاد و شیرین** و **فوائدالکبر** که مذکور شدند ۱۹- **لسان الطیر** که مثنوی است ۲۰- **لیلی ومجنون** که ازمثنویات‌خمسهٔ‌مذکورفوق‌است ۲۱- **مجالس النفائس** که تذکرهٔ‌اجمالی ترکی شرح حال قریب سیصد و پنجاه تن از اعیان و شعرای زمان خود وقریب بزمان‌خودبوده و اخیراً دوفقره ترجمهٔ فارسی‌آن درطهران چاپ شده است ۲۲- **محاکمة اللغتین** که در محاکمهٔ دو زبان ترکی و فارسی بوده و بچندین دلیل اولی را مکمل‌تر از دومی دانسته و ترجیح داده است در قاموس‌الاعلام هم‌که خودش ترکی‌زبان است این‌کتاب را بهمان جهت از آثار ذیقیمت نوائی شمرده واز دسترس نبودن نسخهٔ‌آن اظهار اسف مینماید ولی دراین اواخر درطهران‌چاپ شده است ۲۳- **محبوب القلوب** ۲۴- **مفردات** در معما ۲۵- **منشآت ترکی** ۲۶- **منشآت فارسی** ۲۷- **سائم المحبة** که مذکور شد ۲۸- **نظم الجواهر** ۲۹- **نوادرالشباب** که دومین چهار دیوان ترکی مذکور فوق است

نوائی علاوه بر آثار علمیّه بتأسیس وتعمیرمدارس و ایراث آثار خیریّهٔ سیاری موفق آمده است مثل ایوان جنوبی صحن عتیق حضرت رضا ع درمشهد ، آب نهرخیابان مشهد، مزار فریدالدین عطّار درنیشابور، بقعهٔ امیرقاسم الانوار درقریهٔ لنگر ازجرگرد جام وغیرایبها که تا سیصد و هفتاد بقعهٔ خیریّه بدو منسوب دارند واز اشعار او است

ای که گفتی بریزید وآل او لعنت بکن ‌ ‌ زانکه شاید حقتعالی کرده باشدرحمتش
آنچه باآل نبی اوکرده گر بخشد خدا ‌ ‌ هم ببخشاید ترا گر کرده باشی لعنتش

رسد هر کس بمقصودی زیارب یارب شبها ‌ ‌ چرامقصودمن حاصل نشد یارب زیار بها

بگویم مهرتشریف قدومت خانه‌ای دارم ‌ ‌ غریبم خاکسارم گوشهٔ ویرانـه‌ای دارم

نیز از اشعار ترکی جغاتائی او است

مرزور زکیارسه برکـه جوش ‌ ‌ ششپرکوتـا زورنـاشیعه سوس
لالـه ورقین ویـروب صـاعه ‌ ‌ ساغری قرادی اوچـور هواعه

وفات امیرعلیشیر در سال نهصد و شصتم ویا سوشتهٔ بعضی هفتم هجری قمری واقع شد ، ولادتش نیز درهشتصد و چهل و چهارم بود ، مولانا صاحب‌کـه مصاحب او بوده چهل و پنج بیت درمرثیهٔ اوگفته‌است که مصراع اوّلی هریك ازآنها تاریخ ولادت ودوّیمی تاریخ وفات بوده و ازآنجمله است

ای فلك بیداد و بیرحمی بدینسان کردهٔ=۸۴۴
وی اجل ملك جهان را خار و یران کردهٔ=۹۰۶
بر جهانبانان چه میگویی مرا بود حسد=۸۴۴
از حسد باری جهان را بی‌جهانبان کردهٔ=۹۰۶

خواجه اصفی نیز مرثیه‌ای بدین رویّه گفته‌که ازآنجمله است

حیف ازآن اندامهای همچوگل درزیر گل=۸۴۴
باگل انـدامان ازین سودا فراوان کردهٔ=۹۰۶

خواندمیر صاحب حبیب‌السّیر نیز در تاریخ وفاتش گفته است

جناب امیر هدایت پناهی | که ظاهر از اویست آثار رحمت
شد از خار زار جهان سوی باغی | که آنجا شکفته است گلزار رحمت
چو نازل‌شد انوار رحمت بروحش | بجوسال‌فوتش ز **انوار رحمت**=۹۰۶

بعضی دیگر نیز دراین باب گوید

میرحم قدر نوائی چو بفردوس برین | زد سراپرده ز دنیای دنی با شوکت
سال تاریخ وی و منزل او پرسیدم | آمدآوازفردوس که **جنت جنت**=۹۰۶

(ص ۴۱ ج ۱ مع و ۳۱۹۵ ج۶ س و۵۳ ج۷مع و ۴۷۰ تذکرهٔ نصرآبادی وفهرست کتابخانهٔ سپهسالار طهران و متفرقات ذریعه وکشف‌الظنون)

نواب **میرزاباقر**- یا محمدباقر بعنوان **لاهیجی** نگارش داده‌ایم

نواب **حاج علی‌اکبر**- بعنوان **بسمل شیرازی** نگارش یافته است

نواب‌اربعه (با ضمّ و تشدید) یا **سفرای اربعه** عنوان مخصوص چهارنفر نایب خاص حضرت صاحب‌الامر عجّل‌الله فرجه و ارواح‌العالمین فداه میباشدکه عبارتند از **جناب ابوعمرو عثمان بن سعید اسدی عمروی** و **ابوجعفر محمد بن عثمان بن‌سعید اسدی عمروی** و **شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی** و **شیخ‌ابوالحسن علی بن‌محمدسمری** و ایشان در زمان غیبت صغری (۲۶۰_۳۲۹ه‍ ق =**رس - شکط**) از طرف قرین‌الشّرف آن‌حضرت بمنصب سفارت و نیابت خاصّه مفتخر گردیدند، کرامات وخوارق عادات بدست‌ایشان ظاهر شد و واسطهٔ تبلیغ عرایض رعیّت، بآستان ملایک پاسبان‌آن سرور عالمیان بوده‌اند و هریك از ایشان درحین وفات خود حسب‌الامرالمطاع‌همایونی دیگری را بهمان ترتیب بسفارت معرّفی مینموده است تاآنکه درسال سیصد و بیست و نهم هجرت‌که سنهٔ **تناثرنجوم** معروف و سال وفات صدوق اوّل علی بن بابویه و محمد بن یعقوب‌کلینی هم هست چند روز پیش‌از وفات علی بن محمد سمری مذکورفوق (که آخرین ایشان است) توقیع رفیعی مشعر برغیبت کبری و انسداد باب سفارت و نیابت

حاصّه و حاکی ار وفات او بفاصلهٔ شش روز و نهی ار ایصای عیر و نصب دیگری بسفارت ار ناحیهٔ مقدّسهٔ حصرت ولی‌عصر ع شرف صدوریافت اینك سمری نیز درحواب استفسار ار وصی و حانشین او که بعدار وفاتش سفیر حاص آن حصرت باشد فرمود لله امر هو بالغه مشعر برعدم احاره در نصب وصی و بوقوع غیبت کبری که تاحال امتداد دارد وماهم در رمان آن بوده و منتظر فرح آل‌محمد هستیم

مقدارآن ار اسرار مکتومهٔ الهیّه میباشد وبعد ار پایان یافتن آن مشیّت ارلیّه بظهورآن خلیفة‌الرحمن علاقه‌گیرد فرح عمومی و اصلاح عمومی ما بین تمامی افرادبشر حواهدگردید وتمامی روی‌کره بعدارطغیان ظلم وحور پرارعدل ودادحواهدشدچنانچه

گرگ با میش و برّه باآهو حملـه را هم‌قطـار می‌بینیم

جعلناالله من‌اعوانه و انصاره در میان تمامی حواص اصحاب ائمّهٔ اطهارکسی بپایه و حلالت این چهار نفر سفرای اربعه نمیرسد وماهم شرح حال احمالی ایشان را بعنوان عمروی و روحی و سمری علی‌الترتیب درمحل مقتصی حود ار این‌کتاب نگارش‌داده‌ایم و بسط رایدرا موکول بکتب غیبت و رحال میدارد

نواحی **محمد بن حسن بن علی بن عثمان - نواحی** قـاهری مصری شافعی قاصی ، ملقّب به **شمس‌الدین** ، ادیبی است نحوی شاعر ماهر ار قریهٔ **نواح** نامی ارمصافات مصر فقه و اصول وعلوم ادبیّه را اراکابرعصرحود فراگرفته و بمقامی عالی رسید، اصول قرائت را ار ابن‌حرری احدکرده و مرجع‌استفادهٔ دیگران بوده وارتألیفات او است

۱- حاشیهٔ توصیح ابن‌هشام ۲- الحجة لسرقات (فی‌سرقات حا) **ابن‌حجة ۳- حلبة الکمیت** درآداب و نوادر متعلق به حمریات ودر اوصاف حمر وندیم و ساقی ومحلس وفواکه و سرود و ملاهی و مانند آنها که به بیست وپنج باب مشتمل و خاتمه‌اش نیز در دم حمر وتوبه ار آن‌است ودومرتبه درقاهره چاپ ودونسخهٔ خطی ارآن بشماره‌های ۲۸۹۰ و ۲۸۹۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدید طهران موجوداست **۴- خلع‌العذار فی‌وصف‌العذار ۵- صحایف‌الحسنات ۶- الطرازالموشی فی‌الانشاء** که مجموعه‌است ار مراسلات و منشآت او ویك‌نسخه ارآن بشمارهٔ ۲۷۹۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است **۷- مراتع الغزلان فی‌وصف**

الحسان من‌العلماء ولادتش سال هفتصد و هشتاد و پنجم یا هشتم در قاهره ووفاتش نیز در سال هشتصد و پنجاه و نهم هجرت واقع‌گردید (کف‌وص۱۸۷۲مط وغیره)

نو اری لقب رجالی علی‌بن‌زیاد و مجهول بدان علم شریف است

نو بختی عنوان مشهوری هریك از افراد خانواده‌ایست بزرگ و معروف از نژاد فارس‌که در تواریخ وسِیَر وکتب مربوطه بنام **آل نوبخت** یا **بنی‌نوبخت** یا **نوبختیون** مذکور و بزعم خودشان نسبشان به گیو بن گودرز پهلوان مشهور ایرانی منتهی و سرسلسلهٔ این خانواده نوبخت نامی است زردشتی معاصر منصور دوانیقی دویمین خلیفهٔ عباسی (۱۳۶ـ۱۵۸ه ق =**قلو - قنح**) وتمامی افراد این‌خانواده از فرزندان وی بوده و بدو انتساب دارند دراستعمالات عربیّه نیزگاهی عین‌همین‌کلمه که فارسی و بمعنی معروف‌است استعمال‌یافته وگاهی درمقام تعریب حرف **واو** را تبدیل به ی داده و **بیبخت**گویند (مثل‌نورور ونیرور) چنانچه بضمّ‌اوّل‌خواندن‌آن دراستعمالات عربی‌که از ابن‌داود نقل شده و همچنین بضمّ اول و سیّم بودن‌آن‌که از علاّمه نقل‌شده هردو از قبیل تعریب است بهرحال نوبختی در **اصطلاح رجالی** لقب حسن بن محمد و حسن بن موسی وغیرهما میباشدکه بعضی از ایشانرا بذکر خواهیم داد و **نوبخت مذکور درعلوم اوائل** خصوصاً در نجوم و ستاره‌شناسی متمهّر و سرآمد اقران خود و در زندان اهواز محبوس بود تا روزی منصور (که در میان بنی‌عبّاس نخستین کسی بوده‌که باحکام نجومی اهتمام تمام داشته و منجّمین را نزد خود احضار و موافق احکام و استخراجات نجومی ایشان عمل میکرد) بزندان آمد نوبخت اورا مردی باهیبت و جلالت و حسن صورت دید فوراً از جای خود برخاسته بدوگفت‌که سیمای تو غیراز سیمای اهالی این بلده است ، ازکجائی بودنش استفسار نمود ، منصورگفت از اهل مدینه ، نوبخت گفت بحق ماه وآفتاب قسم‌که از اولاد حضرت رسول ص هستی‌گفت نه بلکه از عرب مدینه هستم، نوبخت‌کنیهٔ اورا پرسیدگفت‌ابوجعفر، نوبخت از روی استخراج قواعدنجومی‌که داشته‌گفت قسم بدین مجوسیّت‌که تو مالك این‌شهر خواهی شد وبس فارس وخراسان

و بلاد حال را نیز تصرف خواهی کرد پس درخواست معاهده نمود که درصورت درست بودن این پیش‌بینی او ، حق خدمت و جایزهٔ اورا فراموش ننماید منصور نیز قبول نمود و ورقه‌ای دراین‌موضوع بنگاشت تا آنکه بخلافت رسید، نوبخت پیش او رفت، و همان ورقه را ارائه داد او نیز بعد از شکر الهی وی را از خواص منجّمین دربار کرد و بنای شهر بغداد نیز در سال صد و چهل و چهارم هجرت در ساعتی اقدام نمودکه نوبخت معیّن‌کرده بود و همچنین بعد از اصابت پیش‌بینی نوبخت‌که در مقتول بودن ابراهیم بن عبدالله محض بن حسن مثنّی بن امام حسن مجتبی ع کرده‌بود منصور خوشوقت شد و مقدار دوهزار جریب زمین از اراضی نهر جوبر (که از نواحی بغداد و درسمت غربی دجله است) بدو بخشید وبنام او تخصیص داده شد

نوبخت درخدمت‌منصور بود تاآنکه پیر شد وازقیام بوظائف‌خدمت‌عاجز گردید، اینک پسرش ابوسهل دراتمام‌خدمات خلیفه قائم‌مقام وی شد ، او نیز مثل‌پدر ازمنجّمین مخصوص دربارگردید ودراوّلین ملاقات خودش را بدین روش معرفی نمود خرشاد ماه طیماد امارزیاد خسرو ابهمشاد (خرخشاد طیماد امارازیاد خسروابهشاه خل) خلیفه‌گفت‌این همه نام تست گفت آری ، خلیفه را خنده گرفته وگفت پدرت کار خوبی نکرده است و باید یکی‌از دوکار را قبول‌کنی یا ازآن‌نام دراز وطولانی فقط بلفظ طیماد کفایت‌نمائی که نام تو باشد ویا برای تو کنیه‌ای معیّن نمایم‌که عوض اسم تو باشد او نیز شق ثانی را قبول‌کرد پس منصور ،کلمهٔ ابوسهل را برای‌او تعیین نمود او هم راضی شد اینک‌پسر نوبخت ازآن بعد به ابوسهل شهرت یافت وآن نام طولانی قدیمی مخصوصیّت وی ازبین رفت وگویا از این جریان اقتباس شده و نام ابوسهل را در بعضی ازکتب رجالیّه طیمارث نوشته‌اند

ابوسهل ازمنجّمین ایرانی ومترجمین‌کتب فارسی پهلوی بعربی بوده وازتاریخ مذکور بنای‌بغداد تا وفات‌منصور (سال۱۵۸ه ق =قنح) درخدمت وی زیسته وازندمای او بوده است ، بعد ازآن نیز مدتی تا اوائل زمان هرون‌الرشید (۱۷۰-۱۹۳ه ق =

قع - قصح) در قید حیات بوده و از تألیفات او است

۱- تحویل سنی الموالید ۲- التشبیه والتمثیل ۳- الفال النجومی ۴- المدخل ۵- المنتحل من اقوال المنجمین دراخبار ومسائل وموالید وغیرها ۶- الموالید ۷- النهمطان زمان وفات هیچکدام از نوبخت و پسرش ابوسهل بدست نیامد و بعنوان ابوسهل فارسی نیز از باب کنی مراجعه نمایند

نخستین کسی که از این خانواده بشرف اسلام مشرّف بوده همان سرسلسلهٔ ایشان نوبخت مذکور فوق میباشد ولی تشیّع خود نوبخت و پسرش ابوسهل دلیلی ندارد بلکه درخدمت منصور بودن ایشان مشعر برخلاف آن بوده و حاکی از تسنّن ایشان میباشد اما ظاهر قول ابن الندیم که مشعر برتشیّع عموم افراد خانوادهٔ آل نوبخت است شاید از راه تغلیب بوده و همانا مقصودش اخلاف این خانواده که بعد از ابوسهل آمده‌اند بوده باشد که ایشان تماماً شیعهٔ امامی مذهب بودند و حتی یکعده از ایشان از اکابر علمای امامیّه و متکلّمین اثنی‌عشریّه و مصدر خدمات دینیّهٔ بزرگی بوده و همواره قلماً و لساناً با تألیفات و احتجاجات خودشان وظائف مدافعه ازآن مذهب مقدّس را معمول میداشته‌اند علاوه برعده‌ای متکلّمین ، جماعتی از علما و شعرا و فلاسفه و حکما و مورّخین و منجّمین وکتّاب و منشیان و ادبای بسیاری نیز از ایشان برخاسته وتألیفات بسیاری دراثبات حقّانیّت مذهب جعفری وموضوعات دیگر کرده وبسیاری ازکتب قدیمه را بعربی ترجمه نموده‌اند ما نیز بعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده بطور اجمال بترتیب اسامیشان موافق رویهٔ معمولی همین کتاب تذکر میدهیم

نوبختی **ابراهیم بن اسحق بن ابی‌سهل** - یا اسحق بن فضل بن ابی‌سهل بن نوبخت، مکنّی به **ابواسحق** که گاهی من باب نسبت بجدّ ابراهیم نوبخت نیزگویند از اکابر قدمای علمای متکلّمین امامیّه میباشد که علاّمهٔ حلّی درکتاب انوارالملکوت(که شرح کتاب یاقوت نام اوست) اورا شیخنا و استادنا الاعظم ستوده‌است واز تألیفات او است

۱- الابتهاج فی اثبات اللذة العقلیة لله تعالی ۲- الیاقوت فی علم الکلام که قدیمترین کتب کلامیهٔ امامیه و محل توجه احلّه و اقوال او محل استناد ایشان بوده و شرح آن پرداخته‌اند که من جمله کتاب انوار الملکوت فی شرح الیاقوت علامهٔ حلّی است دردیباچهٔ آن گوید که کتاب یاقوت اشرف واعلای مسائل کلامی را حاوی و اسنی و احلای مباحث آن علم را محتوی است و سید عمیدالدین خواهرزاده علامه نیز شرحی برکتاب انوار الملکوت نوشته و بمحاکمات لازمه مابین شارح و اصل مؤلف پرداخته‌است سال وفات ابراهیم بدست نیامد لکن در اواسط قرن چهارم هجرت بوده‌است واینکه در ریاض العلما (بنقل اعیان الشیعة) کتاب یاقوت را به **اسمعیل بن اسحق** برادر ابراهیم فوق نسبت داده وسید صدرالدین نیز در کتاب **الشیعة وفنون الاسلام** وبعضی دیگر بدو اقتفا جسته‌اند اشتباه بوده و علامه نیز در مقدمهٔ کتاب مذکور انوار الملکوت همین کتاب یاقوت را بشیخ ابواسحق ابراهیم بن نوبخت منسوب داشته است

(ص ۲۳۶ ج ۱ عن و ۳۷۵ ت و ۲۱ ج ۲ ذریعه)

نوبختی

ابوسهل - دوتن از این خانواده میباشد که یکی پسر نوبخت بوده ووفقاً ضمن اصل عنوان نوبختی مذکور شد ودیگر اسماعیل بن علی است که در باب کنی بعنوان ابوسهل خواهد آمد

نوبختی

اسمعیل بن اسحق بن فضل- برادر ابراهیم نوبختی مذکور فوق، مکنّی به **ابواسحق**، فیلسوف متکلّم، از اکابر قرن چهارم هجرت میباشد وچنانچه اشاره نمودیم کتاب یاقوت تألیف ابراهیم مذکور را هم در ریاض العلما بهمین اسمعیل نسبت داده است

نوبختی

اسمعیل بن علی بن اسحق- در باب کنی بعنوان **ابوسهل** خواهد آمد

نوبختی

حسن بن حسین بن علی بن عباس - بن اسمعیل بن ابی‌سهل بن نوبخت نوبختی، مکنّی به **ابومحمد**، کاتب محدّث امامی میباشد وبیشتر از قاضی محاملی حسین سابق الذکر واز علی بن عبدالله قصّاب واسطی روایت نموده و

حطیب بغدادی هم بواسطهٔ ابوبکر احمد بن محمد برقانی و ابوالقاسم عبدالله بن احمد ازهری و بعضی از اکابر دیگر از وی روایت کرده‌است ازهری گوید که نوبختی رافضی ردی‌المذهب بوده ، برقانی هم گوید که نوبختی معتزلی بوده و اظهار تشیّع میکرده لکن در روایت خود صدوق و راست‌گو بوده است وفات حسن نوبختی سال چهارصد و دویم هجرت در هشتاد ودو سالگی واقع گردید

(ص ۲۹۹ ج۷ تاریخ بغداد)

نوبختی حسن بن موسی - مکنّی به ابومحمد ، ادیب فیلسوف متکلّم منجّم بارع جامع و بقول ابن‌الندیم هریك از شیعه ومعتزله بخودش منسوب دارند لکن بملاحظهٔ اینکه خانوادهٔ نوبخت بولایت حضرت علی و اولاد اطهار او ع معروف هستند تشیّع‌او اقوی میباشد نگارنده‌گوید تردیدی‌نیست دراینکه حسن بن موسی امامی مذهب و صحیح‌الاعتقاد بوده و وثاقت و جلالت علمی وی در کلمات شیخ طوسی و نجاشی و علاّمهٔ حلّی و ابن‌داود و بعضی دیگر از اکابر مصرّح ودر زمان خود پیش‌از سال سیصدم هجرت وبعدازآن تمامی معاصرین خود مقدّم ومنزل‌او مجمع فضلا و مترجمین کتب فلسفهٔ قدیمه بعربی بوده‌که مذاکرات علمی مینموده‌اند و او خواهرزاده، یا نوهٔ خواهر ابوسهل اسماعیل بن علی‌نوبختی مذکور فوق میباشد وشاید نوبختی بودن وی نیز از طرف مادر بوده‌که مادر یا مادر پدرش موسی نوبختی‌بوده‌است بلکه ظاهرهم همین‌است زیراکه نوبختی‌بودن خود پدرش موسی معلوم‌نبوده وموسی بن حسن بن محمد نوبختی مذکور ذیل‌که سالها بعد از وفات حسن (که در سیصد و اندی از هجرت است) درقید حیات وتا حدود سیصد و سی‌ام هجرت زنده بودن او مسلّم است معلوم نیست‌که پدر او باشد اگرچه خارج ازحدود امکان هم نیست علاوه براین، در مواردی‌که صاحب ترجمه را بعنوان حسن بن موسی نوبختی عنوان کرده‌اند اورا بخواهرزادگی ابوسهل بن نوبخت(که قطعاً مراد ابوسهل اسمعیل نوبختی فوق ازاحفاد پسر بلافاصلهٔ نوبخت است) معرفی نموده‌اند و ظاهرآن است‌که این جمله تعلیلیه بوده

و بجای علت نوبختی بودن حسن است حسن بجمع وگردآوردن کتب وکتابت آنها رغبتی وافر داشت و درکلام وفلسفه وغیره تألیفات بسیاری دارد

۱- **الآراء والدیانات** که کتابی است بزرگ ، بعلوم بسیاری مشتمل ، بحاشی آن را نزد شیخ خوانده وابوالفرج ابن الجوزی نیز در کتاب تلبیس ابلیس خود ازهمین کتاب بسیار نقل کرده است و ظاهر آنکه این کتاب اولین کتابی است که در ملل و نحل وآراء وفرق مختلفه نگارش یافته است ۲- **اختصار کتاب الکون والفساد** از مصنفات ارسطو ۳- **الآداء فی نقض الفلسفة والدیانات** ۴- **الأرزاق والآجال والأسعار** ۵- **التنزیه و ذکر متشابه القرآن** ۶- **التوحید و حدوث العالم** ۷- **الجزء الصغیر** که نامش **مختصر الکلام فی الجزء** است ۸- **الجزءالکبیر** که کتاب بزرگی است درجزء لایتجزی و اخیراً خودش آن را ملخص کرده چنانچه اشاره شد ۹- **جوابات ابن قبة** که دوکتاب بدین اسم داشته و ابن قبه ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبهٔ رازی ازحذاق متکلمین شیعه بوده است ۱۰- **الحجج فی الامامة** ۱۱- **حجج طبیعیة** که ازکتب ارسطو استخراج شده و در ردکسانی است که فلك را حی ناطق دانند ۱۲- **حجیة الاخبار** یا **خبرالواحد والعمل به** ۱۳- **الخصوص والعموم** ۱۴- **الرد علی ابی الهذیل العلاف فی ان نعیم اهل الجنة منقطع** ۱۵- **الرد علی اصحاب التناسخ** ۱۶- **الرد علی اصحاب المنزلة بین المنزلتین فی الوعید** ۱۷- **الردعلی اهل التعجیز** وآن نقض کتاب ابوعیسی وراق است ۱۸- **الردعلی الغلاة** ۱۹- **الرد علی فرق الشیعة ماخلا الامامیة** ۲۰- **الردعلی المجسمة** ۲۱- **الردعلی من قال بالرؤیة للباری عزوجل** ۲۲- **الردعلی المنجمین** ۲۳- **الرد علی الواقفة فی الامامة** ۲۴- **فرق الشیعة** که کراراً چاپ شده است ۲۵- **مختصر الکلام فی الجزء** که فوقاً بنام جزء صغیر مذکور شد ۲۶- **مذاهب الفرق** که نام دیگر همان فرق الشیعه است ۲۷- **المرایا وجهة الرؤیة فیها** ۲۸- **الموضح فی حروب امیرالمؤمنین ع** ۲۹- **النقض علی ابی الهذیل فی المعرفة** ۳۰- **النقض علی جعفر بن حرب فی الامامة**

وغیر اینها که بسیار است و غرض اصلی از نقل این جمله ، همانا اشعار بر تبحّر وتفنّن علمی و تشیّع وکثرت خدمات دینی او بوده وبا قطع نظر از تحلیل علمای رجال، خود تألیفات سر تمهّر وی درنجوم وکلام وفلسفه و علم مذاهب وملل و نحل واصول مدافعه از مذهب حق اثنی عشری را برهانی قاطع میباشند بزرگ ونو وجال وحظ چه حاجت روی زیبا را وفات حسن نوبختی (چنانچه اشاره شد) بین سال سیصدتمام وسیصد ودهم هجرت بوده است (ص ۲۵۱ ف ومتفرقات ذریعه وکتب رجالیه)

نوبختی حسین بن ابی بحر- بعنوان روحی نگارش یافته است

نو بختی

علی بن احمد بن نو بخت ـ مکنّی به **ابوالحسن**، بنوشتهٔ اعیان الشیعة از اجلاّی شعرای شیعه میباشد که در سال چهارصد و شانزدهم هجرت درگذشته و تشیّع آل نوبخت مشهور است ظاهر این جمله آنکه علی بن احمد از خانوادهٔ نوبخت مشهور مذکور فوق میباشد ابن خلّکان نیز گوید وی ازمشاهیر شعرا بوده و درغایت پریشانی وعسرت می‌گذرانید، عاقبت درسال مذکور بهمان حال درگذشته و ولی الدولة ابومحمد احمد بن علی معروف بابن خیران کاتب و منشی ظاهر بن حاکم صاحب مصر بکفنش نمود شعری از او بدست نیامد ، همین ابن خیران نیز ازشعرای وقت بوده و دیوان کوچکی هم داشته و درسال چهارصد و سی و یکم هجرت درگذشت واز او نیز شعر مهمّی بدست نیامد (ص ۳۹۰ ج ۱ ع و ۳۹۳ ج ۱ کا)

نو بختی

فضل بن ابی سهل بن نو بخت ـ مکنّی به **ابوالعباس** که گاهی من باب نسبت بجدّ ، فضل بن نوبخت نیز گویند ، حکیم متألّه فیلاسوف متکلّم منجّم ، بلکه از مشاهیر و پیشوایان متکلّمین امامیّه بشمار میرود ، اسم سامی او درکتب کلامیّه مذکور ودر زمان هرون الرشید خزانه‌دارکتب حکمت بود، درعلم و فضل بدیگران مقدّم و مراتب کمالیّهٔ او همه را مسلم و بالخصوص درعلوم اوائل وحید عصر خود محسوب می‌شد بسیاری ازکتب حکمت اشراقی اوائل پهلویان را ازفارسی پهلوی بعربی ترجمه نمود ، در انواع حکمت کتابها پرداخت ، در امامت و فروع علم نجوم نیز که درآن زمان محل رغبت عامّه بوده تألیف دارد ، بعضی ازتألیفات نجومی او بنظر سیّد بن طاوس رسیده ومهارت او دراین فن را تصدیق مینماید وفات او دراواخر قرن دویم هجرت واقع شد چند تن ازاولاد و احفاد او نیز ازمشاهیر ارباب کمال بوده‌اند وشاید صاحب ترجمه همان فضل بن نوبخت است که درباب کنی بعنوان ابوسهل خواهد آمد

(فهرست ابن الندیم و اعیان الشیعه واطلاعات متفرقه)

نو بختی

موسی بن حسن ـ بن محمد بن عباس بن اسمعیل بن ابی سهل طیماوث بن نوبخت، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن کبریاء** ،

ار علماء و محشّمین حانوادهٔ نوبحت میباشد ، ىا حداقت وتمهّری که درعلم نجوم داشته و مصنّفاتی درآں علم برآورده وکلام سیاری ار او دراین‌باب باقی است سیار متدیّن و صحیح‌العقیدة و نعبادات دینیّه مواطب بود وکتاب **الکافی فی‌احداث‌الارمنة** ار تألیفات او است و بحکم قرائن قویّه درحدود سال سیصد و سی‌ام‌هجرت درقیدحیات بوده‌است (عیت طوسی وکتب رحالیه)

بور بحش **سیدالعرفاء ، سید محمد بن محمد بن عبدالله - موسوی‌حراسانی،** ار اکابر عرفا میباشدکه نسبش با هفده واسطه بحضرت موسی‌بن جعفر ع موصول میشود سلسلهٔ **نوربحشیه** بدو منسوب وار شاگردان ابن‌فهدحلّی‌متوفّی بسال(۸۴۱ه ق = صما) بوده است ، در تمامی عمر حود لباس سیاه‌که سنّت مشایخ او بوده می‌پوشید و انوارکمال و عرفان اروجنات حال و مقال او تابان وچون لمعات‌نور برطور ، درعایت ظهور و مستغنی ار ایراد در اوراق و سطور است (بماهتاب چه‌حاجت شب تجلّی را)

مولد پدرش قطیف و جدّش لحصا بوده و بهمین جهت دربعضی ارعرلیّات‌حودش گاهی به **لحصوی** تخلّص نموده و بیشتر متخلّص نور بحش میباشد پدرش بعزم‌زیارت حضرت امام رضا ع عریمت ارض حراسان داد ، بعد ار تشرّف بفیض‌آستان‌بوسی ، در قصبهٔ قاین توطّن و اردواج‌کرد و همین سید محمد نور بحش نیر درسال هشتصد و نود و پنجم هجرت درهمانجا متولد شد ، درهفت سالگی قرآن مجید را حفظ وباندك‌فرصتی درتمامی علوم‌متداوله متبحّرگردید درفنون طریقت مرید علاءالدولهٔ سمنانی وحواجه اسحق ختلانی بود ، حواجه نیر بموجب حوابی‌که دیده بوده اورا ملقّب به **نوربحش** داشت ، پس در اثر استعداد فطری در اندك زمانی مراحل فقر و سلوك را طی نمود ، حواجه نیر حرقهٔ‌آحرین پیر و مرشد حود سید علی همدانی را بدو پوشانید و درمسند ارشادش‌نشانید، امور حانقاه و سیر وسلوك را بدو معوّض داشته واین مثل‌را فروحواند **ماآرد نحتیم وآردبرآویحتیم** وهم‌گفت هرکه را داعیهٔ سلوك است بسید مراجعه نماید

که اگرچه او مرید ما است اما درحقیقت پیر ما است بلکه خود خواجه نیز بدو دست ارادت داده وگفت باورند مصطفی بیعت میکنم واین آیه را خواند وَالَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ .

سیّد باتمام وظائف ارشاد قیام داشت تاآنکه عاقبت درنتیجهٔ بدسرشتی مفسدان و ارباب غرض از طرف شاهرخ میرزا (متوفی سال ۸۵۰ھ ق = ص) محکوم بقتل شد، بدین سبب بلاد بسیاری فرارکرد تا بعد از وفات شاهرخ بولایت ری رفته و بارشاد آغاز نمود ودر چهاردهم ربیع الاول هشتصد و شصت و نهم هجرت درقریهٔ سولغان نامی از آن ولایت وفات یافته وهم در آنجا مدفون گردید و پسرش شاه قاسم فیض بخش سابق الذکر خلیفهٔ وی گردید دوفقره کتاب انسان نامه و شجرهٔ مشایخ هم از تألیفات سیّد محمد نوربخش است

ناگفته نماند بنا برآنچه در شرح حال شاه قاسم مذکور موافق مجالس المؤمنین قاضی نورالله نگارش داده ایم وفاتش درنهصد و هشتاد و یکم هجرت بوده و این تاریخ پس ازآنکه تاریخ وفات پدرش و خلیفه بودن او بپدرش را در نظرگرفته باشیم بسیار مستبعد وبنا برآن ، باید شاه قاسم اقلاً درحدود صد وپنجاه سالگی وفات یافته باشد و این مسئله محتاج بتتبّع زاید میباشد ومحتمل است که وفات شاه قاسم درسال هشتصد و هشتاد و یکم هجرت بوده و در مجالس المؤمنین کلمهٔ هشتصد بهروسیله که بوده بنهصد تبدیل یافته است از اشعار نوربخش است

شستیم نقش غیر ز الواح کاینات | دیدیم عالمی که صفات است عین ذات
لاهوت صرف ووحدت محض است وذات بحت | محو است در حریم هویت تعیّنات
قدوسیان عالم علوی برند رشک | برحال آدمی که شود مظهر صفات
آن کس که متّصف بصفات کمال شد | حقّا که او است علت غائی کائنات

(درنعه وص ۱۴۹ لس)

نوربخشی محمد بن یحیی - بعنوان اسیری نگارش یافته است

نورجهان‌بیگم	از شعرای هند میباشد و بعنوان مخفی نگارش داده‌ایم
نورالدین	ابراهیم بن هبةالله - بعنوان اسنوی مذکور شده است
نورالدین	حسن بن مسعود - بعنوان مراکشی مذکور افتاده است
نورالدین	شاه نعمت‌الله - بعنوان ولی خواهدآمد
نورالدین	عبدالرحمن بن احمد - بعنوان جامی نگاشته شده است
نورالدین	علی بن احمد - بعنوان ابن‌حجت در باب کنی خواهدآمد
نورالدین	علی بن ثعلب - درضمن شرح حال پسرش احمد بن علی بعنوان ابن‌الساعاتی خواهدآمد
نورالدین	علی بن سلطان محمد - بعنوان قاری شیخ‌علی مذکور شده‌است
نورالدین	علی بن‌عبدالصمد- درضمن شرح‌حال برادرش عزالدین شیخ حسین مذکور شده است
نورالدین	علی بن عبدالعالی - دو تن بوده بعنوان میسی و محقق کرکی مذکور شدند
نورالدین	علی بن عبدالله - بعنوان سمهودی نگارش یافته‌است
نورالدین	علی بن سیدعلی بن حسین - موسوی عاملی جبعی ، ملقّب به نورالدین، برادر پدری صاحب مدارك و مادری صاحب معالم ،

از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری و عالمی است فاضل‌ادیب شاعرمنشی، جلیل‌القدر وعظیم‌الشأن وسیدعلی‌خان مدنی درسلافةالعصر به طودالعلم‌المنیف وعضدالدین‌الحنیف و مالك ازمةالتألیف والتّصنیف و مانند اینها موصوفش داشته است وبعدازتمجید بسیار گوید دربدایت‌حال درشام بود ، اخیراً درمکّهٔ معظّمه اقامت‌کرد وهم درهفدهم ذیحجهٔ سال هزار و شصت و هشتم هجرت درآن ارض اقدس در نود و هشت سالگی وفات یافت و شیخ حرّ عاملی قصیدهٔ طویلی درمرثیه‌اش‌گفته است سید نورالدین ازپدر و دو برادر

مذکورش درس حوانده وار ایشان روایت میکند وصاحب حدائق نیر بدو واسطه ازاو روایت مینماید و شیخ حرّ عاملی هم در اوائل تحصیل خود چند روزی در شام حاضر حوزهٔ او بوده و ارتألیفات سید نورالدین است

۱- **الأنوار البهیة فی شرح الاثنی عشریة للشیخ البهائی فی الصلوة** ۲- **حاشیهٔ معالم** برادرش ۳- **شرح المختصر النافع** ۴- **الفوائد المکیة فی الرد علی الفوائد المدنیة** وغیرها

وار اشعار سید نورالدین است

یامن مضی بفؤادی عند مارحلوا	**من بعد ما بسویداء القلب قد نزلوا**
جاروا علی مهجتی ظلما بلاسبب	**یالیت شعری الی من بالهوی عدلوا**
فی ای شرع دماء العاشقین غدت	**هدرا ولیس لهم ثار اذا قتلوا**

(ملل وص ۳۸۹ مس و متفرقات دریعه)

نورالدین علی بن محمد بن علی - درباب کنی بعنوان **ابن غانم** خواهد آمد

نورالدین علی بن موسی - در باب کنی بعنوان **ابن سعید** خواهد آمد

نورالدین لطف‌الله بن عبدالله - بعنوان **حافظ ابرو** نگارش یافته است

نورالدین محمد طهوری - بهمین عنوان **طهوری** مذکور شده است

نورعلیشاه **محمدعلی بن فیضعلی‌شاه میرزا عبدالحسین** - ابن امام جمعهٔ طبس ملامحمدعلی طبسیّ الاصل، اصفهانیّ المولد والمسکن، موصلیّ المدفن از مشاهیر عرفا و صوفیّه و نوادر ارباب طریقت و نوابغ اهل حقیقت اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشد که دارای کمالات صوری ومعنوی وظاهری و باطنی بود، کرامات وخوارق عادات بسیاری بدو منسوب واز بزرگان سلسلهٔ جلیلهٔ نعمت اللّهی است که عموماً اثنی عشری مذهب میباشند نسب طریقتی او با سی واسطه به معروف کرخی سابق الذکر موصول میشود ، نخست بعد از تحصیل و تکمیل علوم متداوله با تصمیم تمام قدم بدایرهٔ سیر و سلوك گذاشت ، با پدرش از اصفهان بشیراز رفته و هردو بسید معصومعلی شاه هندی دکنی که ازطرف مرشدکل وقت شاه علیرضای دکنی برای ارشاد طریقت بایران آمده بوده دست ارادت دادند و درطریقت برادر و برابر شدند و همین لقب طریقتی


عکس منسوب به نورعلیشاه که درایام جوانی او است - ۲۱

نورعلی‌شاه وفیض‌علیشاه خود وپدرش نیز ازطرف مرشد معظّم بوده‌است

نورعلی‌شاه بعد از تکمیل اصول شریعت و طریقت از طرف پیر معظّم صدرنشین مسند سلسلهٔ نعمت‌اللّهی گردید، درانشا ونظم ونثر طبعی وقّاد بس توانا داشت ، اشعارش پرشور وازذوق وحال و وجد واستغراق گوینده حاکی بود، در هرجاکه قدم میگذاشته هنگامه‌ها برمیخاست ، دسته‌ای براو وگروهی برای‌او قیام مینمودند

در بستان‌السیاحة گوید نورعلی‌شاه درکشور ایران از علما و حکام زمان سبی جورکشید ، در عراق و فارس وکرمان و خراسان از ترك و تاجیك و عرب ظلم فراوان دید، درکربلای معلّی باشارهٔ بعضی دومرتبه زهر چشید، چون در اجل تأخیر بوده لاجرم کارگر نگشت ، درمقابل، جمعی وافر از اکابر فضلا و علما و حکما و امرا باواسطه و بیواسطه بدوگرویدند و از اکثر بلاد ایران بدان جناب ارادت ورزیدند با این همه همواره درمقام انبساط بود ، هرگز از اندوه وغم روزگار و طعن ملامت‌اعدا اندوهگین نشد ، ازکثرت اسباب دنیوی هم شاد و خرّم نگشت ، باکمال وقار بردو زانو نشسته وبا

بیانات شیوای خود دلهای مستمعین را می‌ربود، بدخواهان خود را نیز بنظر لطف می‌نگریست، با فقر و فنا امرار حیات می‌نمود، هرچه از مال و اسباب فراهم می‌آمد همه را بذل فقرا و ضعفا می‌نمود

نورعلیشاه مشهور آفاق شد، هرچندی بشهری مسکن می‌کرد و بارشاد قیام می‌نمود، مردمان بسرش گرد آمدند بحدّی که از طرف حکّام باندیشهٔ فساد در امور کشوری حکم اخراج او صادر شد، زهّاد و اهل ظاهر نیز طعن و لعنش را ورد زبان کردند، واعظان برمنابر بتوبیخ وتکفیرش رطب اللّسان بودند و این کردار زهّاد و منبریها مزید اشتهار او میگردید. بالاخرة بار سفر بعتبات بست، در آنجا سقایت میکرد و جمعی وافر نیز از هرطبقه بدوگرویدند تا آنکه در آنجا نیز مورد طعن بعضی شد، ناچار ببغداد رفته و مورد اکرامات احمد پاشا والی بغداد گردید و **منظومهٔ جنات الوصال** را هم در آنجا نظم کرد، عاقبت از آنجا نیز بموصل رفته و بسال هزار ودویست ودوازدهم هجرت در آنجا وفات یافت ودر جوار مرقد حضرت یونس نبی مدفون شد وکلمهٔ غریب = ۱۲۱۲ مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد و اصل ملاقات وکیفیت ملاقات او با سید بحرالعلوم (چنانچه در بعضی السنه دایر میباشد) موکول بتتبّع و تحقیق خود ارباب رجوع میباشد. اما قتل نورعلیشاه بامر آقا محمدعلی مجتهد بهبهانی کرمانشاهی (چنانچه درشرح حال او موافق قصص العلما اشاره نمودیم) ظاهراً اشتباه شده وآنکه بامر آقای بهبهانی بقتل رسیده سید معصومعلی شاه مذکور فوق بوده نه نورعلیشاه. چنانچه اشاره شد سبب طعن و انکار اهالی، بر نورعلیشاه همانا شهرت بی‌نهایت او و اقبال مردم بطرف او بوده که بولید حسد و رقابت کرده بود، بهمین جهت از درِ انکار وارد شدند، بعضی با لاابالی گری او درامور شریعت متّهم و برخی بجمع مرید بداعیهٔ سلطنت نزد امرای وقت سعایت کرده وآتش بهتان و تهمتش نشاندند و بالخصوص نسبت تهمت اوّلی بعضی از اشعار خود نورعلیشاه را هم که مانند بعضی از اکابر دیگر موافق اصطلاحات عرفانی گفته است دستآویز خود مینمودند که از آنجمله است

من دُرّ تـاج خسروان آن لؤلؤ لالاستـم — درقعر بحر بیکـران آن گوهر یکتاستم
گه‌یار وگه نورآمدم گه‌مست ومخمور آمدم — سردار منصور آمدم هـم لاوهم الاستم
بارآمدم موسی صفت ظاهر یـد بیضا کنم — فرعون وقومش سر بسر مستغرق دریا کنم
بارآمدم همچون خلیل ازمعجزات دمبدم — نمرودی و نمرود را معدوم و ناپیدا کنم
بارآمدم عیسی صفت‌گردن زنم دجّال را — وزامر مهدی عالمی ازیك نفس احیا کنم
نورعلی نورعلی شد در دلم چـون منجلی — زان عاشقانه درجهان سرّ نهان گویا کنم

راه خدا را جنّت موعـوده است — عـارفـان را جنّت مشهـوده است
این چنین جنّت که ما را در دل است — هر کسیرا در جهـان کی حاصل است
این جنان کاندر دل ما مطوی است — جنّتی پر از نعیـم معنـوی است
هفت جنّت از صفـات سبعـه خاست — هشتمین خـود جنّت ذات خدا است

کـرد شهنشاه عشق درحرم دل ظهور — قـد ز میـان برفراشت رایت الله نور
شرح و بیان قاصر است درصفت اشتیاق — انـك انت الخبیر تعلـم ما فی الصدور
ای شئون صفـات وی تقـاضای ذات — بـا همه نزدیکتر وزهمه پیوسته دور
حسن تو در هرزمان جلوهٔ دیگر کند — افکند اندر جهان فتنه و غوغا و شور
هر کـه دراین ره شتافت با قدم نیستی — هستی جاوید یافت ازتـو بزم حضور
نورعلی راهبـر تـا نشـود راهبـر — زین ره‌خوف وخطر کس نماید عبور

تفاوت درامثال این موارد خارج از رویّهٔ معمولی این کتاب میباشد از جملهٔ تألیفات وآثار قلمی نورعلیشاه است

۱- **تفسیر سورهٔ بقره** بانظم فارسی ویك نسخه از آن بضمیمهٔ جامع‌الاسرار وروضه‌الشهداء و جنات‌الوصال و رسالهٔ موعظه و پند مذکورات ذیل دریك مجموعه بشمارهٔ ۱۷۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۲- **جامع‌الاسرار** که فارسی اخلاقی و بطرز گلستان سعدی و وفقاً اشاره شد ۳- **جنات‌الوصال** که مثنویّات عرفانی اخلاقی میباشد وآن را در بغداد نظم‌کرده و احمد پاشا راکه درآن موقع حاکم بغداد وطرفدار او بوده درضمن

چندین بیت تحلیل نموده‌است ودر نظر داشته‌که درهشت جلد بعدد ابواب بهشتی بپایانش رساند لکن پیش از اتمام جلد سیّمی وفات یافت وخلیفه‌اش میرزامحمدحسین رونقعلی شاه (متوفی سال ۱۲۲۵ یا ۱۲۳۰هـ ق = عرکه یا عرل) همان جلد سیّمی را تمام‌کرده و دوجلد دیگر نیز بدان افزوده است و همین پنج جلد دریك مجلّد درکتابخانهٔ فوق موجود و شماره‌اش را درنظر ندارم و شاید همان‌است‌که درضمن تفسیر سورهٔ بقره اشاره نمودیم و بعدازآن ، نظام‌علی‌شاه احمدبن‌عبدالواحدکرمانی (متوفی سال۱۲۴۲هـ ق= عرمب) نیز جلد ششم و هفتم را بدانها افزوده‌است وهمین دوجلد نیز درکتابخانهٔ مجلس طهران دریك مجلّد موجود و همهٔ اینها را بنام جنّات‌الوصال بنورعلی‌شاه نسبت دادن همانا بجهت مؤسس بودن‌او میباشد وبس ۴- **دیوان اشعار غزلیات و قصائد و مقطعات و** دیگر فنون شعریه‌که یك نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۱۳۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ فوق موجود و درحدود چهار هزار بیت است ۵- **رسالهٔ اصول و فروع** ۶- **رساله‌ای درکیمیا** ۷- **رساله‌ای در موعظه**‌که فوقاً اشاره شد ۸- **روضة‌الشهداء** بنظم فارسی‌که فوقاً اشاره شد ودر احوال حضرت سیدالشهداء است ۹- **شرح خطبة‌البیان** بنظم‌فارسی درحدود صد وشصت وپنج‌بیت ۱۰- **کبری** درمنطق بنظم فارسی‌که درحقیقت شرح کبرای سید شریف است ۱۱- **مشکوة‌النجاة**

مخفی نماندکه زن نورعلی شاه نیز‌که خواهر رونق علیشاه بوده طبعی موزون داشته وبه **حیاتی** تخلّص‌میکرد، اولادش‌نیز‌منحصر بیك‌دختر‌طوطی نام زن **سیدابوالمعالی سرخعلی شاه** بود ، روزی فتحعلی‌شاه ، سرخعلی‌شاه را امر بلعن‌نورعلیشاه‌کردکه ازطعن مردمان در امان باشد درجواب‌گفت‌که‌کلمهٔ نورعلی‌شاه مرکّب ازسه‌کلمه است‌کدام‌یك را امر میفرمائیدکه لعن‌کرده‌باشیم، بالاخرة اورا نزد میرزای‌قمی فرستادند تاچه‌فرماید میرزا نیز بعدار اطّلاع ازفضل و دانش و اطوار و اخلاق او شرحی به فتحعلی‌شاه‌نوشته است (والعهدة علی‌الناقل) (مع وص وبستان‌السیاحة وطرائق‌الحقائق‌وغیره)

نوری **احمد بن محمد** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌النعوی** خواهدآمد

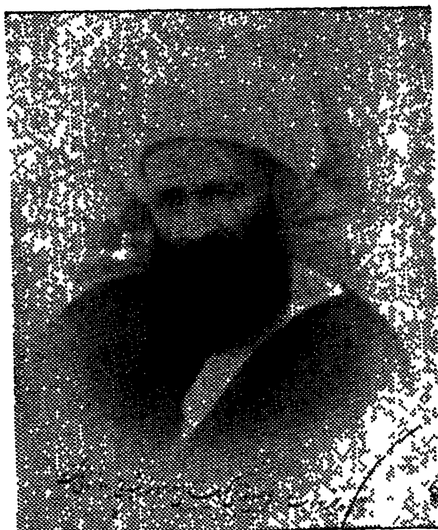
نوری **سید اسمعیل بن احمد** - علوی عقیلی طبرسی نوریّ الاصل ، نجفیّ المسکن ، عالم محدّث کامل فقیه‌جلیل ، ازاجلّای‌علمای

امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت واز تلامذهٔ حاج میرزا حبیب‌الله رشتی سابق‌الذکر وحاج میرزا محمدحسن شیرازی سالف‌الترجمة بوده واز تألیفات او است

۱- **اصول‌الفقه** ۲- **کفایةالموحدین فی‌اصول‌الدین** درسه مجلد ۳- **وسیلةالمعاد فی‌شرح نجاةالعباد** واین هردو درطهران چاپ شده و حاکی ازتبحّر مؤلف میباشد ودر اوّل شعبان هزار و سیصد و بیست و یکم هجری قمری درکاظمین وفات یافت

(ص ۲۵۳ ج ۱۲ عن و ۳ ۲ ج ۲ ذریعه وغیره)

نوری **حاج میرزا بهاءالدین - معروف به فاضل نوری،** ابن حاج میرزا جواد نوری ابن حاج ملامحمدعلی نوری اصفهانی ، از اکابر علمای اصفهان، جامع معقول ومنقول، دراخلاق فاضله طاق ودرمسجدمحلّهٔ دروازهٔ نو اصفهان که آثار خیریّهٔ باقیهٔ دینیّهٔ والد معظّمش بوده ودر شمار مساجد عظیمهٔ آن‌شهر میباشد اقامهٔ جماعت مینمود تمامی اوقات شریفهٔ او در تصفیهٔ باطن و تهذیب اخلاق مصروف میشد و مسالك سیر و سلوك را سالك و درفنون شعری نیزماهر بود، به‌فاضل تخلّص مینموده



عکس حاج میرزا بهاءالدین نوری -۲۲

واز او است که درحال طواف کعبه بالبدیهة گفته است

طوف کعبه کجایند عاشقان‌که مگر   چشند لذّت دور نگار گردیدن

اشعارش مدوّن نبوده بلکه متفرّق است و اخیراً قسمتی ازآنها را فرزند ارجمندش **آقای نصیرالدین** نوری معروف به **خواجوی** (من باب شکرانهٔ حقوق پدری‌که با شکر حضرت‌پروردگاری توأماً فرض وشرف‌ذکر یافته - **أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ** - سورهٔ‌لقمان)

مدوّن ساخته و درمقام طبع میباشد

وفات حاج میرزا بهاءالدین شب پنجشنبه بیستم جمادی‌الاولی هزار و سیصد و چهل و سیّم هجری قمری در اصفهان واقع شد و درتکیهٔ بابا رکن‌الدین از قبرستان تخت فولادآن شهر درجوار مرقد والد معظّم خود مدفون‌گردید و هفت فرزند صالح ، خلف وی گردیدند وسطین ایشان (از حیث سنّ) **آقای نصیرالدین نوری معروف به خواجوی** مذکور فوق‌است‌که بمصدوقهٔ **الولد سرابیه** وارث اخلاق وسجایای‌پدر والاگهر میباشد وی یك‌مرتبه ریاست دادگاه‌جنائی‌آذربایجان‌شرقی واخیراً ریاست‌دادگستری (عدلیه)آن سامان وکفالت فرمانداری تبریز منصوب و دراثر حسن تدبیر و کاردانی و اخلاق حسنه خاطراتی در دل آذربایجانی‌ها گذارده و اکنون عهده‌دار معاونت وزارت کشور میباشد

حاج میرزا جواد نوری والد ماجد حاج میرزا بهاءالدین نیز از اکابر وفحول ، جامع معقول و منقول ، ریاست مذهبی اصفهان درعصر خود بدو منتهی، بسیار محترم و مرجع فیصلهٔ مهمّات مردم ، کراماتی بدو منسوب ، داماد حاج محمدابراهیم‌کرباسی ، از تلامذهٔ سید محمد شهشهانی سابق‌الذکر وبعضی‌از اجلاّی دیگر بوده واز ایشان‌اجازه داشت رسالهٔ عملیّهٔاو با یك رسالهٔ استدلالی وی درنمار شب هم چاپ‌شده ودرهریك از طهارت و صلوة و نکاح و تجارت هم تألیفی استدلالی دارد ، مسجدی هم تأسیس داده که فوقاً مذکور شد شب سه‌شنبه بیستم شوال هزار و سیصد و بیست و سوم هجرت در اصفهان وفات یافت وپیش از وقت کراراً وفات خود را خبرداده وبا بعضی‌از دوستان‌خود که درصدد مسافرت بوده‌اند مراسم تودیع را معمول داشته بود

حاج ملامحمدعلی نوری جدّ امجد حاج‌میرزا بهاءالدین نیز ازاکابرعرفا وعلمای وقت و جامع معقول و منقول بود ، همواره در مولد خود نور بطور انزوا میگذرانید ، **حواشی بسیاری** برشرح لمعه و مثنوی مولوی و بعضی ازکتب فقهیّه و معقولیّه نوشته و بالخصوص حاشیهٔ **مثنوی** او بسیار مدقّقانه وشگفت‌آوراست اخیرا بمرام تکمیل‌مراسم

طریقت و وظائف سلوك بهندوستان رفت ، خوارق عادات از مرتاضین آنجا دیده و در اثنای مراجعت بایران تمامی کتب نفیسه واثاثیهٔ اوراکه بحکم ارزوقت معادل شصت هزار تومان رایج آن زمان بوده با اثاث مسافرین دیگر بواسطهٔ تلاطم بدریا انداختند ، با این حال درائر توکّل و رضا بقضای حق با دلی قوی وارد ایران شد ، از موطن خود منصرف ودر اصفهان مقیم گردید، درحال انزوا بتصفیهٔ باطن اشتغال داشته تا در بیست و دویم ذیقعدهٔ هزار ودویست وپنجاه ودویم هجرت در آنجا وفات یافت ودر تکیهٔ بابا رکن الدین مدفون شد وکراماتی بدو منسوب است (اطلاعات متفرقه)

نوری — **حاج میرزاجواد** - وفقاً ضمن شرح حال **نوری حاج میرزا بهاءالدین** ذکر شد

نوری — **حاج میرزاحسین بن محمدتقی** - بعنوان صاحب مستدرك نوشته شده است

نوری — **ملاعلی بن ملاجمشید** - مازندرانی نوری اصفهانی، حکیمی است ربّانی ، عالمی است صمدانی ، از متدیّنین حکمای اسلامی و متشرّعین امامیّهٔ اواسط قرن سیزدهم هجرت که در علم حکمت و معارف حقّهٔ الهیّه معروف ، سنن وآداب دینیّه مواظب، درظاهر وباطن طریق احتیاط را مسلوك می‌داشت

در بدایت حال علوم متداوله را از افاضل مازندران و قزوین اخذکرد ، اخیراً باصفهان رفته و فنون کلام و حکمت را ازآقا محمد بیدآبادی و دیگر حکمای وقت خوانده و بمجاهده و تزکیهٔ نفس پرداخت تا مراتب علمی و عملی او مسلّم اکابر وقت شد و مرجع استفادهٔ عموم گردید علاقهٔ صداقت و یگانگی او با میرزای قمی محکم بوده وبا یکدیگر مکاتبات و مراسلات بسیاری داشته‌اندکه باعین عبارات نظمی و نثری ایشان در اواخر کتاب **جامع الشتات** میرزا نگارش یافته است

نوری را بعلم و ورع و تقوی و عدالت و فقاهت حاج سیدمحمدباقر حجة الاسلام شفتی و حاج محمدابراهیم کرباسی سابق الذکر اعتقاد تمام بود ، در نماز بدیشان اقتدا میکرد ، ایشان نیز احترامات لازمهٔ اورا رعایت کرده ودرمجالس و راه رفتن بخودشان

مقدّم میداشته‌اند واز تألیفات او است

۱- **تفسیر سورهٔ توحید** که زیاده برسه هزار بیت است ۲- **حاشیهٔ اسفار ملاصدرا** ۳- **حاشیهٔ شرح فوائد شیخ احمد احسائی** ۴- **حاشیهٔ شواهد ربوبیهٔ ملاصدرا** ۵- **حاشیهٔ مشاعر ملاصدرا** ۶- **حجة الاسلام فی رد میزان الحق** تألیف پادری نصرانی وفات او در ماه رجب هزار و دویست وچهل و ششم هجری قمری دراصفهان واقع شد وحجة الاسلام شفتی مذکور بجنازه‌اش نماز خوانده، جنازه‌اش را بنجف اشرف نقل و درآستانهٔ باب طوسی از حرم مطهّر مدفون کردند درهمان‌حال دفن یکی از علماکه درآنجا حاضر بوده تکبیری بلند گفت، در جواب سؤال از سبب آن اظهار داشت پانزده سال پیش در خواب دیدم‌که‌گویا من دراین صحن مطهّر هستم و صاحب این نعش نیز وارد و عصائی در دست داشته ومیگفت‌که از طرف حضرت امیرالمؤمنین ع مأمور یا مأذونم‌که مواضع قبور مردم را دراین بقعهٔ شریفه تعیین نمایم پس با دست خود اشاره‌کرده و هرموضعی را برای‌شخصی معیّن مینمود تا بهمین موضع‌که الان دفن‌شد رسیده و اشاره‌کرد وگفت **هذا منزل نفسی و محل رمسی اعددته لیوم‌کربتی و بأسی** (کارپاکان‌راقیاس ازخودمگیر) واز رباعیّات ملاعلی نوری است

هرآه که بود در دل ما ... برقی شد وسوخت حاصل ما
راز دل ما نمیشود فاش ... تا لاله بروید ازگل ما

ز تنها گر کسی تنها نشیند ... نشیند باخدا هرجا نشیند
زخودتنهانشین نوری که‌سهلست ... اگر تنها کس از تنها نشیند

(ص ۴۱۷ت و ۵۸۱ ریاض العارفین وغیره)

نوری **شیخ فضل‌الله**- مازندرانی نوری حایری ذیلاً درضمن نوری حاج شیخ فضل‌الله مذکور است

نوری **حاج شیخ فضل‌الله ابن ملاعباس** - مازندرانی، نوری الاصل، طهرانی المسکن والمقتل، قمی المدفن، ازاکابرعلما ومجتهدین

و اجلاّی فقها ومحدّثین امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه خواهرزاده و داماد حاج میرزا حسین نوری صاحب مستدرك سابق الذکر و ازتلامذهٔ میرزای مجدد سالف الترحمة و سالها حاضر درس او بود و تقریرات درسی اورا بقید تحریر آورده است بعداز تکمیل تحصیلات علمیّه بایران مراجعت کرد ، سالها درطهران حامل لوای ریاست مذهبی بود ، تمامی اوقات او در ترویج



عکس حاج شیخ فضل الله نوری -۲۳

احکام دینیّه تدریساً و تألیفاً مصروف و مصدر خدمات دینیّهٔ بسیاری بود تا دراوائل مشروطیّت در سیزدهم رجب هزار و سیصد و بیست و هفتم هجری درطهران مصلوب ، جنازه‌اش بلدهٔ طیّبهٔ قم نقل و درصحن بزرگ حضرت معصومه دفن گردید مقبره‌اش درآنجا معروف است وآقای میرزا لطفعلی صدرالافاضل (که شرح حالش را بعنوان بصیری مذکور داشتیم) در تاریخ وفاتش موافق مذاق خودگفته است

کفر دیدی چه کرد با اسلام
ای عجب لا اله الاالله
اعلم عصر را بدار زدند
در کجا پایتخت شاهنشاه
کفر شد آشکار و دین پنهان
گشت اسلام خوار و علم تباه



عکس حاج شیخ فضل الله نوری درحال مصلوبیت -۲۴

رفت منصور وار بر سر دار | آنکه حق گفت و شد ز حق آگاه
داد از جواب غفلت امروز | آه از انتقام فردا آه
پی تاریخ این بلیّه ز غیب | گفته شد الشهید فضل‌الله

واضح است که عدد ابجدی این جمله هزار وسیصد و بیست و شش بوده ویك واحد کمتر نباشد مگر اینکه عدد لفظ جلاله را شصت و هفت فرض کرده و حرف الفش را دوتا بگیریم و الف ملفوظی غیرمکتوبی را نیز برخلاف قاعدهٔ معمولی در شمار آریم

صاحب ترجمه شعر خوب نیز میگفت و به نوری تخلّص میکرد ، از اشعار او بدست نیامد واز تألیفات او است

۱- تذکرة الغافل و ارشادالجاهل که فارسی ومختصر و یك سال پیش از وفات خود تألیف وپیش ازقتل خود نشر داده و درآنجا مرام خود را مبیّن داشته و بعضی ازحوادث را که بعدازاو وقوع یافته خبرداده‌است ۲- صحیفهٔ مهدویه که ادعیهٔ حضرت‌ولیّ عصر ع را درآن جمع کرده است

صاحب ترجمه غیراز معاصرش شیخ‌فضل‌الله مازندرانی نوری حایری است که او نیز ازفقهای امامیّه ، علم وفضل و اجتهاد او مسلّم اهل‌عصر ومجاور حایرمقدّس‌حسینی بوده و مصنّفات او نیز حاکی از جلالت مقام علمی او میباشد

۱- الطهارة ۲- وسیلة العباد و ذخیرة المعاد ۳- مناسك‌الحج که در بمبئی چاپ شده است وفات او در یازدهم جمادی‌الاولی هزار و سیصد وچهل وپنجم هجری‌قمری در کربلا واقع گردید (ص ۹۱ و ۹۴ ج ۲ عه)

نوری — حاج ملامحمدعلی - ضمن شرح حال نوری حاج میرزا بهاءالدین مذکور شد

نوری — قاضی نورالله‌شوشتری - بعنوان‌صاحب‌مجالس‌المؤمنین‌مذکورشد

نوفلی — لقب رجالی جعفر بن محمد ، حسن بن محمد بن سهل، حسین بن یزید ، عبدالله وبعضی دیگر است

نووی[1]

نووی محمد بن عمر بن عربی بن علی - مکنّی به عبدالمعطی، از علمای عامهٔ قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد واز تألیفات او است

۱- نعیة العوام فی شرح مولد سیدالانام ۲- التفسیر المنیر لمعالم التنزیل المسفر عن وجوه محاسن التأویل ۳- الدرر البهیة فی شرح الخصائص النبویة ۴- لباب البیان در استعارات ۵- مراح لبید لکشف معنی قرآن مجید که همان تفسیر مذکوراست وغیر اینها که درمعجم المطبوعات با سی و هفت کتاب با اسامی آنها نگارش داده وهمهٔ آنها درقاهره چاپ شده‌اند و سال وفاتش بدست نیامد (ص ۱۸۷۹ مط)

نووی یحیی بن شرف الدین - بن مری بن حسن بن حسین بن محمد بن جمعة بن حزام دمشقی حورانی، نووی البلدة، ابوزکریا الکنیة، شافعی المذهب، محیی الدین اللّقب، ازمشاهیر و مدقّقین علما و محدّثین عامّه میباشد که حافظ حدیث وبتمامی انواع آن بصیر وبسیار مدقّق بود، درترویج فقه شافعی اهتمام تمام بکار میبرد، همواره لباس سفید دربر و عمامهٔ سحابی برسر داشت، اوقاتش تنها در وظائف علمیّه مصروف بود، در شبانه روزی یك مرتبه شب صرف غذا میکرد، یکمرتبه نیز وقت سحر آب میخورد، درمذاکرات علمیّهٔ دینیّه باتمام وقار و سکینه بود واز تألیفات او است

۱- الاذکار المنتجبة من کلام سیدالابرار ۲- الاربعون حدیثا النوویة که چهل حدیث نبوی صحیح در اصول و فروع دین بوده و ازصحیح بخاری و صحیح مسلم اقتباس شده است ۳- التبیان فی آداب حملة القرآن ۴- التقریب والتیسیر لمعرفة سنن البشیر النذیر ۵- تهذیب الاسماء در رجال ۶- روضة الطالبین و عمدة المفتین در فقه شافعی ۷- ریاض الصالحین من کلام سیدالمرسلین ۸- مقاصدالنووی در توحید وعبادت وتصوف ۹- المنهاج فی شرح صحیح

۱- نووی- بروزن فدوی منسوب به نوا میباشد وآن دیهی است درسه فرسخی سمرقند و هم شهری است کوچك از توابع ناحیهٔ حوران از نواحی دمشق که منزل حضرت ایوب نبی ع بوده و قبر سام بن نوح نیز درآنجا است (مراصدالاطلاع)

مسلم بن حجاج ۱۰- منهاج‌الطالبین و عمدةالمفتین وغیر اینهاکه تماماً درمصر و قاهره و عوطا و مکّه چاپ شده‌اند وفاتش سال ششصد وهفتاد و ششم یا هفتم هجری قمری در مولد خود نوای دمشق درچهل و پنج یا شش سالگی واقع گردید

(س ۴۶۲۳ ح ۶ س و۹۶۶ ح ۷ فع و ۱۸۷۱ مط وغیره)

نووی لقب رجالی نصر بن عثمان است و رجوع به نوا هم نمایند

نویری احمد بن عبدالوهاب - بن محمد بن عبدالدائم بن منجی بکری قرشی کندی ، معروف به نویری‌کندی ، ملقّب به شهاب‌الدین ، ازمشاهیرعلما ومورّخین قرن هشتم هجری میباشدکه سال ششصد وهفتاد وهفتم هجری قمری درقریهٔ نویره نامی از قراء صعید ادنی مصر متولد شد وهم درآنجا نشأت یافت ، از اکابر وقت تحصیل مراتب‌علمیّه نمود، خطّش هم خوب وصحیح‌بخاری را هشت‌مرتبه استنساخ کرده و هریك نسخه را بهزار درهم میفروخت ، بعد از نوشتن نسخه با اصل مقابله و تطبیق کرده ودر روی‌آن قید مینمود از تألیفات او است کتاب نهایةالارب فی‌فنون الادب که تاریخ بزرگی است در سی مجلّد وفاتش سال هفتصد و سی و دویم یا سیّم هجرت درمصر واقع گردید

(کف وس ۱۹۷ ح ۱ کمن و ۶۴۲۴ ح ۶ س وغیره)

نویمی لقب رجالی علی بن ابیطالب از محدّثین شیعه است

نهاوندی[1]

نهاوندی میرزا عبدالرحیم - نهاوندیّ‌الاصل ، طهرانیّ‌المسکن ، قمیّ المدفن ، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم

۱- نهاوندی - منسوب‌است به نهاوند وآن بفتح واو وفتح وکسر نون نوشتهٔمراصد شهری است بزرگ در چهارده فرسخی سمت‌جنوبی همدان‌که قدیم‌ترین بلاد جبال میباشد، در وسط‌آن قلعه‌ایست عجب‌البناء‌که قبور جمعی از شهدای مسلمین درآنجا است

درقاموس‌الاعلام گویدکه قصبه‌ایست ازعراق عجم درشصت‌کیلومتری سمت‌جنوب‌همدان*



عکس میرزا عبدالرحیم نهاوندی -۲۵

هجرت میباشدکه فقیه اصولی ادیب‌شاعرزاهد متّقی، درفقه و اصول مشهور ، در زهد و ورع وفنون شعر و ادب مسلّم یگانه وبیگانه بود در بدایت حال بعد از تکمیل حسن‌خط برای‌تحصیلات‌علمیّه بروجرد رفت ، دروس معمولی سطحی را درآنجا بپایان رسانید ، سپس بمرام‌ارتقا بمدارج‌عالیهٔ کمالیّه عزیمت نجف داده و درحوزهٔدرس‌شیخ‌الفقهاصاحب جواهرحاضرشد، بعدازوفات

*که اهالی‌آن پنج هزار نفر، دراطراف‌آن رودخانه‌ها وجمنزارهای خوب و بعضی از نباتات طبی وآثار قدیمه وجود دارد و قدیماً شهری بزرگ بوده است ویك محاربهٔ عظیم قطعی بین عسکر اسلام و لشکر یزدجرد آخرین ملوك ساسانی ایرانی درسال نوزدهم‌هجرت درعهدخلافت عمر بن خطاب درهمین شهر واقع شد ، یك‌فوج ازعسکر اسلامی تحت ریاست ابوعمر ونعمان بن مقرن مزنی با صد وپنجاه‌هزار سواره نظام‌ایرانی که‌امیرلشکرشان نیز فیروزان‌بوده مقاومت کرد، نعمان درحملهٔ اولی شهید شد پس لشکر اسلام با ریاست حذیفة بن یمان، غالب گردیدند و دولت قدیمی ایرانی را منقرض‌نمودند نعمان مذکور همان است‌که با هفت‌برادر وچهارصد سواره ازقبیلهٔ مزینه ، فیض‌یاب حضور مبارك‌حضرت رسالت ص شد وبشرف‌اسلام مشرف گردید، درفتح مکه بیرقدار قبیلهٔ مذکورهٔخودبود ، اخیراً درکوفه سکونت داشته ودرموقع فتح‌قادسیه بمدینه رفت و ازطرف خلافت بامارت لشکر محاربات ایرانی مأمور و نامزدگردید تا سال نوزدهم یا بیست و یکم هجرت درمحاربهٔ نهاوند شهیدگردید عمر نیز بعد از استماع این‌قضیه بمنبر رفته وگریه‌کرد و شهادت اورا اعلان نمود

کلمهٔ **نهاوندی** در اصطلاح رجالی لقب ابراهیم بن اسحق ، حسن بن محمد ، حسین بن علی ، عبدالجبار و عبدالوهاب و علی بن بندویه میباشد و شرح حالشان موکول بدان علم شریف است

او درسلك حاضرین حوزهٔ شیخ مرتضی انصاری منسلك واز انوار علمیهٔ آن دوعالم ربانی استناره نمود تا بمقامی بس عالی رسید درحال حیات شیخ انصاری و بعد از وفات او نیز مدتی درآن ارض اقدس تدریس میکرد تا درسال هزار ودویست وهشتاد ونهم هجرت بزیارت حضرت ثامن الائمة ع مشرّف شد و درمراجعت بطهران وارد گردید و باصرار جمعی از اکابر درآنجا اقامت گزید ، درحدود دوازده سال در مدرسهٔ مروی آن بلده که ازآثار حاج محمدحسین خان مروی میباشد بتدریس کرده و مرجع استفادهٔ افاضل بود تا در نهم ربیع الثانی هزار و سیصد و چهارم هجری قمری در همان بلده برحمت ایزدی نایل ، جنازه‌اش ببلدهٔ طیبهٔ قم نقل ودرصحن جدید حضرت معصومه دراوّل حجرهٔ سمت چپ کسی که از باب شرقی آن صحن شریف واردگردد مدفون شد، یك فقره حاشیهٔ رسائل شیخ انصاری از تألیفات او است فرزند والاگهرش حاج شیخ محمد نهاوندی نیز درمراتب علمیّه و اخلاق فاضله طاق، از اکابر علمای معاصر ودر اوائل همین سال جاری هزار و سیصد وهفتاد ویکم هجری قمری درطهران وفات یافت دوفقره تفسیرمبسوط عربی وفارسی که مجموعاً به نفحات الرحمن موسوم و درچهار مجلّد بزرگ درطهران چاپ سنگی شده بیادگارگذاشت . (ذریعه واطلاعات متفرقه)

نهاوندی **ملاعلی بن ملافتح الله** - نهاوندی نجفی ، عالمی است ربّانی ، محقّق مدقّق فقیه اصولی رجالی ادیب نحوی لغوی، از فحول و ابرار علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری که نحریری بوده زخّار، مرجع تقلید جمعی وافر ازشیعه، ازاکابر تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری ومیرزا ابوالقاسم کلانتری سابق الذکر، فضل او مسلم یگانه و بیگانه ، بالخصوص در اصول مؤسّس ودر پاره‌ای نظریّات عمیقه متفرّد ومتخصّص بوده ودرآن علم شریف سلیقهٔ مخصوصی داشت، اشتغال بهمین علم اصول معمولی متعارفی راکه متداول اواخر است تجویز نمیکرد ومیفرمودکه این فن مضیّع روزگار و مبطل اعمار است قرنهای بسیاری که اصلاً این رویّه نبوده فقاهت کریمه روز بروز میافزوده حاشاکه شارع مقدّس بدین اطنابات که لاشك مانع از

تکمیل مقام فقاهت است راضی باشد آنچه از مسائل حقّهٔ اصولیّه در تحقیق احکام شرعیّه درکاراست اندکی از این بسیار بلکه یکی از این هزار است ازتألیفات اوست:

۱- **تشریح الاصول الصغیر** که تا آخر مبحث مطلق و مقید و حاوی مبحث طلب و اراده هم بوده وبا مشارق الاصول در یکجا چاپ شده است ۲- **تشریح الاصول الکبیر** که آن نیز مستقلا چاپ شده است ۳- **مقدمة الواجب** وفات او اوّل ربیع الثانی هزار وسیصد وبیست و دویم هجرت در شدّت وبای عمومی در نجف اشرف واقع شد و در وادی السلام در مقبرهٔ مخصوص دفن گردید (ص ۱۶۳ ج ۱عه و اطلاعات متفرقه)

نهاوندی

حاج شیخ علی اکبر بن ملامحمدحسین- نهاوندیّ الاصل ، مشهدیّ المنشأ والمسکن ، ازعلمای عصرحاضرمیباشدکه مقدمات لازمه را در بروجرد تحصیل نمود ، سپس مدتی در طهران حاضر درس حاج میرزا حسن آشتیانی سابق الذکر شد، درنجف اشرف نیز حاضر حوزهٔ فقه و اصول استدلالی حاج میرزاحبیب الله رشتی وشریعت اصفهانی و بعضی از اجلاّی دیگر بود ، از دونفر استاد معظّم خود وحاج میرزا حسین نوری



عکس حاج شیخ علی اکبر نهاوندی -۲۶

صاحب مستدرك اجازهٔ روایتی داشت ، درسال هزار وسیصد وبیست وهشتم هجرت عازم مشهد مقدّس رضوی ع بوده ودرآن ارض اقدس اقامت گزید واز تألیفات او است

۱- **البیان الرفیع فی احوال خواجه ربیع** ۲- **جنتان مدهامتان** ۳- **الجنة العالیة والجعبة العالیة** ۴- **جواهر الکلمات فی النوادر والمتفرقات** و این هرسه مانندکشکول است ۵- **خزینة الجواهر فی زینة المنابر من الاصول والفروع والاخلاق** ۶- **راحة الروح فی شرح حدیث مَثَلُ اَهْلِ بَیْتی کَمَثَلِ سَفینَةِ نُوح** ۷- **طور سینا فی شرح حدیث الکساء** ۸- **العبقری الحسان لاتکاء اهل الایمان فی دفع مایرد علی مهدویة صاحب الزمان** ۹- **عناوین الجمعات فی شرح دعاء السمات** ۱۰- **گلزار اکبری ولاله زار منبری** ۱۱- **النفحات العنبریة فی البیانات**

الحرية ۱۲- الیاقوت‌الاحمر فی‌من‌رأی‌الحجة المنتظر ع و غیرایسها کـه سیاری ارآنها چاپ شده است . وفات او سال هرار و سیصد و شصت و نهم هجری قمری درحدود نود سالگی درمشهد مقدّس رضوی واقع گردید (کتاب حسنات‌فوق واطلاعات متفرقه)

نهدی[1]

نهدی مالك بن اسمعیل - درباب‌کنی بعنوان ابوغسان خواهدآمد

نهروان[2]

نهروانی معافی‌بن زکریا - بن یحیی بن حمید بن رحا یا حماد بن داود حریری ، قاصی نهروانی ، معروف بـه ابن‌طرار یا ابن‌طراره یا ابن‌طرار، مکنّی به ابوالفتح یا ابوالفرج ، ارفحول واساتید علمای‌شافعیّه‌میباشدکه‌فقیه ادیب فاضل کامل شاعر ماهر، بالخصوص درفقه و حدیث و ادبیّات ونحو ولغت متمهّر، سوشتهٔ خطیب بغدادی درفقه و لغت و اقسام ادبیّه داناترین مردمان وقت‌خود بود ار

۱- نهدی - بروزن فدوی ویا بسکون ثانی ، در اصطلاح رجالی لقب اشعث‌بن سوید، اسود بن ابی‌الاسود ، جعفر بن شبیب ، حمدان ، داود بن محمد ، فضیل بن یسار ، هیثم بن ابی(امیرجل) مسروق، محمد بن احمد بن خاقان قلانسی وبعضی دیگر میباشد ونسبت‌آن بقبیلهٔ بنی‌نهد است در یمن‌که اولاد نهد بن زید بن لیث بن سود بن اسلم بن الحاف بن قضاعه هستند وهم یکی‌ار قبائل همدان بوده و اولاد نهد بن‌مرحبةبن دعام‌بن‌مالك‌بن معاویة‌بن‌صعب میباشند

۲- نهروان - ناحیهٔ‌بزرگی درسمت شرقی دجله، مابین بغداد و واسط‌که بزرگترین نواحی‌بغداد، بسیار پرمنافع وبیکومنظر، بنام‌اعلی و اوسط و اسفل بسه قسمت منقسم، باراضی و قراء بسیاری مشتمل و معروف‌ترین‌آنهـا اسکاف و جرجرا یا وصافیه ، ار نهری‌کـه ار دجله منشعب میشود مشروب ، قدیماً بسیار معمور بوده‌کـه اخیراً بسبب محاربات ملوك سلجوقیان و مقاتلهٔ ایشان با یکدیگر گذرگاه لشکر شد ، مردمانش نوعاً مهاجرت ببلاد دیگرنمودند، نهر مذکور نیز برهم‌خورده وبدین سبب بسیار خراب و ویران گردید وقعهٔ مشهوره مابین‌حضرت علی ع و خوارج در همینجا واقع شد ، بنام قرآن بـاآن خلیفةالرحمن بمقام مقابله و مقاتله برآمدند مشایخ نهروان در السنه دایر و ضرب‌المثل، اقوال ناپاست و اعمال ناشایست‌ایشان هزاران مرتبه مؤثرتر ار ضربت ابن‌ملجم‌ها میباشد

ابومحمد باحی نقل است درهرمجلسی که **قاضی ابوالفرج** حاضر باشد تمامی علوم درآنجا حاضر است و اگرکسی وصیّت کندکه ثلث مال اورا بداناترین مردمان بدهند باید آن ثلث با بوالفرج قاضی تسلیم شود

قاضی ابوالفرج ادبیّات را از نفطویه و دیگر مشاهیر وقت اخذ کرد ، فقه را نیز از ابن ابی‌الثلج و دیگر تلامذهٔ محمد بن جریر بن یزید طبری فراگرفت ، دراین علم بمسلك محمد بن جریر میرفت و نسبت بمذهب‌فقهی‌اوکه قطعاً مخالف مذاهب‌اربعهٔ اهل سنّت است داناترین مردم بود، بهمین جهت انتساب او بمحمد بن‌جریر به **جریری** شهرت‌یافت چنانچه قاضی‌گفتن نیز بجهت‌آن است‌که مدتی درباب‌الطاق بغداد متصدی قضاوت بوده است

ابن‌الندیم‌گویدکه معانی درمذهب محمد بن جریر طبری و حفظ‌کتب او اوحد مردم و درفنون بسیاری متفنّن و مشار بالبنان وحاضرالجواب وسریع‌الخاطر ودرغایت حفظ و ذکاوت بوده است باآن‌همه وفور دانش درنهایت فقر وپریشانی بوده بحدّی‌که درفصل زمستان درجامع رصافه پشت بآفتاب می‌خوابید و غایت اندراس لباسش بیننده را درشگفت می‌آورد بالجملة مصنّفاتی بدو منسوب میباشدکه ازآن‌جمله است

۱- تأویل‌القرآن ۲- التفسیرالکبیر ۳- الجلیس‌الصالح الکافی والانیس الناصح الشافی که تجمعاً به **الجلیس‌والانیس** معروف‌است **۴- الشافی‌فی‌مسح‌الرجلین** واز‌اشعاراواست،

الاقل لمن كان لـي حاسدا	**اتدری علی من اسأت الادب**
اسـأت علـی الله فی‌فعلـه	**لانك لم ترض لی ما وهب**
فجازاك عنـه بـان زادنـی	**و سد علیـك وجـوه الطلب**

نیز از بدایع‌کلمات او است‌که درحکایت حال روزگار و یأس از مردمان غدارگوید

ءاقتبس الضیاء من‌الضبـاب	**والتمس الشراب مـن‌السراب**
ارید من‌الزمان الـنـذل بذلا	**وارنا من جنی سلع و صاب**
ارجی ان الاقـی لاشتیاقـی	**خیار الناس فی‌زمن الکلاب***

---

* **اری** بروزن رمی = عسل ـ **سلع** بروزن قمر = درختی است تلخ ویا نباتی‌است بدطعم ـ **صاب** نیز نام درختی است تلخ

یکی از شعرا نیز بهمین مضمون گفته است

اذا وصف الطائی بالبخل مادر / و عیر قسا بالفهاهـة باقل
وقال السها للشمس انت ضئیلة / وقال الدجی للصبح لونك حائل
وطاولت الارض السماء سفاهة / وکاثرت الشهب الحصی والجنادل
فیاموت زران الحیات ذمیمة / ویانفس جودی ان دهرك هازل

از نوادر اتفاقات آنکـه از خود معافی نقـل است در مسافرت حج درکوه منـا در ایام تشریق ندای یا ابا الفرج بگوشم رسید ، نخست تصور کردم که مقصود منـادی من هستم لکن بخیال اینکه درمیان آن جماعت شخصی مکنّی به ابوالفرج بسیار بوده و شاید مرادش من باشم جواب ندادم چون منادی جوابی نشنید بار دویم قیدی افزوده و نـدا درداد یا ابا الفرج المعافی بار هم بخیال اینکه شاید کسان دیگر موسوم ومکنّی باسم وکنیهٔ من درمیان آن جماعت بسیار باشد جوابی ندادم تا درمرتبهٔ سیّمی نیز قیدی افزوده و صدا زد یا ابا الفرج المعافی ابن زکریا بار بهمان خیال جوابش ندادم تادرمرتبهٔ چهارمی قیدی نیز اضافه کرده وندا درداد یا ابا الفرج المعافی بن زکریا النهروانی همینکه کنیه و اسم شخصی و نام پدر و بلدة تطابق بحال من کـرد دیگر یقین کردم کـه همانا یگانه مقصود آن منادی من هستم جوابش دادم که بلی حاضر هستم و مقصدت چیست گفت گویا تو از نهروان شرق هستی (که همان نهروان بغداد است) و مقصد من نهروان غرب بوده است اینك از توافق قیود چهـارگانه در شگفت مانده و دانستم که غیراز نهروان بغداد (که از بلاد مشرق زمین است) شهر نهروان نام دیگری نیز در بلاد مغرب (آفریقا وجود دارد) وفات معافی روز دوشنبه دوازدهم یا هیجدهم ذیحجهٔ سال سیصد و نودم هجری قمری در هشتاد و پنج یا هفت سالگی در نهروان بغـداد واقع شد ظاهر کـلام ذریعه تشیع معافی بوده و تحقیق این موضوع را موکول بکتب مربوطه میدارد

(کف وس ۳۴۹ ج ۱ مه و ۲۱۹ ج ۲ کا و ۲۵۹ هب و ۱۵۱ ج ۱۹ جم و ۲۳۰ ج ۱۳ تاریخ بغداد و ۲۵۶ ج ۴ ذریعه)

بهـری یا بهریری بهلشـی بهمـی بهیکی } دراصطلاح رجالی یکی اردو اوّلی لقب عیسی بهری ، سیمی حصین بن اوس وشیب بن عبدالله ومحمد بن تمیم و بعضی دیگر ، چهارمی ابراهیم بن سلیمان بن عبدالله و حبشة بن قیس وسهل بن شعیب وعبدالواحد بن صباح ، پنجمی نیز عبدالله یاعبیدالله بن احمد بن بهیك و عبدالله بن محمد است

نیار سیدحسین- طباطبائی ، ازشعرای قرن سیزدهم هجری عهدفتحعلی شاه قاجار واز احفاد میرشاه تقی خوشقابی بوده و خط نسخ را نیز خوب مینوشته و از اشعار او است

بیقدری‌ام نگر که نپیچم خرید و من شرمنـده‌ام هـنوز خریـدار خویش را

صباراکرده درزنجیر زابرو حلقهٔ مویت که‌دیگرسوی‌مشتاقان‌نیارد بوی‌گیسویت

شانه‌کمتر زن‌که ترسم‌بار زلفت نگسلد تـار زلف تست اما رشتـهٔ جان منست

سال وفاتش بدست نیامد حدّ مذکورش هم ازمقرّبین دربار شاه‌سلیمان صفوی بوده‌است (انجمن‌خاقان)

نیار میرزا سیدعلی - شیرازی ، ازخوشنویسان شیراز میباشدکه‌شیوهٔ او در خط شکسته غیراز شیوهٔ درویش عبدالمجید سابق‌الـذکر بود ، درآن خط لوای شهرت برافراشت باوجود این مراتب علمیّهٔ او خصوصاً مهارت وی درطبّ و طبابت بالاتر ازکمالات دیگر وخوشنویسی دون مرتبه‌اش بود شعرخوب نیز می‌سروده و به نیار تخلّص می‌کرده و از او است

آن‌که بنواخت بتیری دل سرگردان را کاش بیرون نکشیـدی ز دلـم پیکان را

غیرتـم کشت بنزدیـك رقیبـان امروز کـه بصد خشم کشیدی زکفم داماں را

آدمی زاد بـاشد بـر من آنکـه نظر بـرتـو افکند و بیفکند بپایت جان را

وفاتش درسال هزار و دویست و شصت و سیّم هجری قمری واقع گردید (ص ۵۴۵ عم)

نیار **محمدرضا پسر محمدهاشم - نهی شیرازی،** شاعری بوده نیکوسیرت وخوش‌اخلاق، با تواضع واخلاق‌حمیده‌معروف، با رضاقلی‌خان هدایت آتی‌الذکر معاشرت داشت، درسال هزار ودویست و بیست وچهارم یا سی وچهارم هجری‌قمری درگذشته واز او است

ز یك خشت وگل آخر خانه کردند — چرا آن کعبه این بتخانه کردند

از دیر وحرم ساشدشان روی بمقصد — زاهد ز رهی پیر خرابات ز راهی

چون‌خضر رهی نیست دراین بادیه باید — ناچار بدنبال صدای جرس افتاد

آواز زهردو است ولی فرق بسی هست — تا نالهٔ جان سوز بی آهنگ جرس را

(ص ۵۰ ح ۲ مع و ۵۹۷ ریاض‌العارفین)

ساری **میرزا احمد پسر میرزاسیدمرتضی- مرعشی،** نوشتهٔ قاموس‌الاعلام وبعضی دیگر، ازشعرای نامی ایرانی ، داماد و خواهرزادهٔ شاه طهماسب ثانی (۱۱۴۲-۱۱۴۵ه ق = عهمب - عهمه) و پدرش سید مرتضی نیز وزیر و داماد شاه سلطان حسین پدر شاه طهماسب مزبور بود میرزا احمد در سال یك هزار و یکصد و هشتاد و هفت یا هشت هجری قمری وفات یافت درانجمن خاقان‌گوید

چون شمار سال تاریخش ز آذر خواستم

زد رقم **موسی بود با احمد احمد در بهشت** = ۱۱۸۸

واز اشعار او است

دل‌اهل دیاری‌خوش که دارد‌چون‌تو یاری‌خوش

که از یك‌یار خوش‌گردد دل اهل دیاری‌خوش

بود بردن وصال وباختن جان تا چه پیش‌آید

که درپیش‌است مارا باحریفی‌خوش‌قماری‌خوش

تیغ خون‌ریز است آه بیگناهان، آه اگر وقت کشتن فرصت آهی دهد قاتل مرا

بیک کرشمه زلیخا وشی دل ما را چنان ربود که یوسف دل زلیخا را

بعضی از اهل عصر هم درشرح حال میرزا احمد نیاری گوید که نیاری سید میرزا احمد بن اسحق بن ابی‌تراب بن سیدمرتضی بن سیدعلی بن سیدمرتضی بن سیدعلی بن سلطان‌العلما سید حسین محشی معالم وغیره ، فقیهی است محدّث ادیب مرتاض ، قبلهٔ ادبای عصر و فضلای مصر خود ، بزبان فارسی شعر خوب میگفته و به نیاری تخلّص میکرد ، شعرای وقت اشعار خودشان را برای اصلاح نواقص نزد او میخواندند شعر او بسیار اندك لکن در نهایت خودت بود ، دیوان شعری هم داردکه معروف به دیوان نیاری اصفهانی است عاقبت داماد حال خود شاه طهماسب صفوی ثانی بوده و صدارت نیز بدو مفوّض گردید ، مادرش هم دختر شاه سلطان حسین صفوی بود وفات نیاری در سال هزار و دویست و شانزده هجری قمری واقع وپسرش سیدعلی خلف وی گردید ، لکن این تاریخ بقرینهٔ دوفقره دامادی مذکور دور از صحّت ویا بسیار مستبعد میباشد

(۴۱ ح۸ص و ۴۶۲۷ ح۶ص و انجمن خاقان وص ۲۲۸ ی)

نیاری‌حجازی مؤلف **جامع‌اللغات** نظمی درلغت فارسی که اسم وزمان ومشخّص دیگرش بدست نیامد ولی در دوفرهنگ جهانگیری و سروری که اوّلی درسال هزارم ودوّیمی نیز درسال هزار وهشتم هجرت تألیف یافته ازآن کتاب جامع‌اللّغات نقل میکنند (ص۶۹ ح۵ دریعه)

نباری **شیخ‌محمد** ـ بعنوان مصری شیخ محمد نگارش یافته است

نبر **میرزا محمدتقی** ـ بعنوان حجةالاسلام میرزا محمدتقی مذکور شده است

نیریزی **میرزا احمد** ـ یا میرزا احمد که بجهت انتساب بقصبهٔ نیریز نامی از قصبات شیراز فارس به نیریزی شهرت یافته خطّاطی است مشهور

از فحول خطّاطان و خوشنویسان خط نسخ قرن دوازدهم هجرت که در این خط بسیار مشهور ، طرف میل و توجه و لطف خاصّ ملوك و امرا و حکّام و اکابر وقت خود و همواره مشمول مراحم و انعامات ایشان بود تحف لایقه وهدایای ثمینهٔ قیمتی سیاری از اطراف و اکناف بجهت او میرسیده است قرآنی بخط اوکه تمامی صفحات آن با طلای خالص مذهّب شده درکتابخانهٔ مصر، یك فقره دعای جوشن کبیر معروف بخط نیریزی که درسال هزار و صد وسیزدهم نوشته بشمارهٔ ۲۱۶۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران، قرآنی هم بخط اوکه درسال هزار وصد وچهاردهم دراصفهان نوشته درکتابخانهٔ نورالدین بیگ مصطفی ترکی از مصر، یك مجموعهٔ ادعیه بخط او درسال شانزدهم بشمارهٔ ۱۱۱۸ وکتاب الادعیة تألیف خود نیریزی بخط او در دومجلّد که یکی را درسال سی ام نوشته بشمارهٔ ۹۸۱ ودیگری را نیز که درسال چهل وسیّم نوشته بشمارهٔ ۱۱۱۳، یك نسخه دعای کمیل بخط نسخ بسیار خوب اوکه در سال سی و نهم در اصفهان برای آقای میرزا محمدعلی از اکابر علمای وقت آن شهر نوشته بشمارهٔ ۹۹۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار فوق و کتاب الادعیة المأثورة و بعض التسبیحات نیز بخط او درسال هزار وصد وپنجاه ویکم هجرت که بچهل و شش ورق مشتمل و بجدول طلا تذهیب و درحواشی آن سند هردعا بفارسی نوشته شده (وغیر ازکتاب ادعیهٔ فوق است) درخزانهٔ رضویّه موجود ودر ذریعه احتمال داده که تألیف خود نیریزی باشد غیر از اینها آثار قلمی دیگری نیز داشته وبعضی از قرآنها بخط او چاپ شده وآیة الکرسی دوطرف ایوان چهل ستون اصفهان نیز که باجدولهای طلای خالص تذهیب و درسال هزار و صد و بیست و هفتم نوشته شده بخط او میباشد گویندکه درمدت عمر او معادل شصت هزار تومان آن زمان از ناحیهٔ اجرت قلم وحق الکتابة بدو عاید بوده علاوه بر تحف و هدایای مذکور فوق که نیز بالغ بهمین مقدار بوده است سال وفات او بدست نیامد لکن از مراتب فوق مکشوف گردید که در سال هزار وصد و پنجاه و یکم هجری درقید حیات بوده است

(ص ۳۸۹ و۳۹۹ ج۲ذریعة و۱۳۴پیدایش خط وخطاطان وفهرست کتابخانهٔ سپهسالار وغیره)

نیشابوری[1]

نیشابوری **ابوجعفر** - از مشایخ قطب راوندی (متوفّی سال ۵۷۳ = ثعح) و ابن‌شهرآشوب (متوفّی سال ۵۸۸ = ثفح) و صاحب کتاب مجالس میباشد اسم و سال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد و شاید اسم اصلی او نیز همین ابوجعفر باشد (سطر۲ ص۲۶۶ت)

نیشابوری **احمد بن محمد** - بعنوان ثعلبی نگارش یافته است

۱- **نیشابوری** - بفتح‌اول و ضم خامس، منسوب‌است به نیشابور وآن‌شهری‌است‌بزرگ از بهترین بلاد خراسان دارای مزایای بسیار ، عمارات و ثمرات بیشمار ، مجمع فضلا و منشأ جمعی از عرفا و علما و ادبا در سی‌فرسخی مرو شاه‌جهان و پانزده فرسخی جنوب غربی مشهد مقدس رضوی ع معدن فیروزه نیز درآنجا بوده و ببلاد دیگر ازآنجا نقل نمایند طین مأکول هم درتمامی‌کره منحصر بدانجا بوده و درجایی دیگر پیدا نمیشود

نیشابور گفتن‌آن شهر بجهت‌آن است‌که اصل محل‌آن پیش از بنای شهر، نیستان بود، هنگامی‌که شاپور ذوالاکتاف بهمین شاه ساسانی ایرانی (۳۱۰-۳۸۰ میلادی) بدان محل رسید بسیار خوش داشته و گفت خوب است‌که اینجا شهری بناشد پس امر دادکه تمامی نی‌های آنجا را قطع‌کرده و شهری بنا نهادند و بمناسبت همین نیستان بودنه به نیشابور موسومش‌گردانید ، اخیراً حرف پ پارسی‌آن سر تحریف به ب ابجدی‌گردیدکه معرب‌آن نیسابور است برغم بعضی همین شهر بسیار قدیم‌تر میباشدکه بدست اسکندرکبیر معروف (درحدود سیصد وپنجاه‌سال مقدم میلادی میزیسته‌است) تخریب‌شد تا بدست شاپور فوق تعمیر و تجدید عمارت‌گردید وبهمین جهت نوشاپورش نامیدند یعنی شهر نوشاپور وآن را نیزتحریف‌داده ونیشابورش گفتند ووجوه دیگر نیز گفته‌اند

شهر نیشابور در زمان خلافت عثمان بدست عبدالله بن عامر مفتوح اسلامیان شد یا خود در عهد خلافت عمر بدست احنف بن قیس فتح‌گردید سپس اهالی بنای تمرد و عصیان‌گذاشتند تا در زمان عثمان بدست‌عبدالله مذکور استرداد وبطور صلح مسخر مسلمین‌گردید وجوه دیگر تسمیه و تطورات متعاقبهٔ این شهر را موکول بکتب مربوطه میداریم

لفظ نیشابوری در اصطلاح رجالی لقب‌ابراهیم بن عبده ، ابراهیم بن‌محمد بن‌فارس، اسحق بن‌اسمعیل ، بشر بن بشار ، علی بن محمد ، فضل بن شاذان ، محمد بن شاذان وجمعی دیگر است

نیشابوری **جعفر بن محمد** - بن مطهّر بن محمد بن احمد بن محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع ، علوی امامی مذهب ، مکنّی به **ابوابراهیم** ، از اکابر فضلای نیشابور میباشدکه در سال چهارصد وچهلم هجرت ببغداد رفت ودرآنجا بنقل حدیث ازحاکم نیشابوری وابوعبدالرحمن سلمی و دیگر مشایخ وقت پرداخت و خطیب بغدادی هم از وی روایت مینماید جعفر سال چهارصد وچهل وهشتم هجرت در نیشابور درگذشت درتنقیح المقال شیخ منتجب الدین نقل کرده که ابوابراهیم جعفر بن محمد بن مطهّر واعظ حسینی ثقه است و بس ظاهراً همین جعفر نیشابوری است (ص۱۸۷ ج۲ نی وغیره)

نیشابوری **حسن بن محمد بن حبیب** - واعظ ، مکنّی به **ابوالقاسم**، ازعلمای اوائل قرن پنجم هجرت میباشد موافق آنچه درصفحهٔ اوّل کتاب عقلاءالمجانین ذیل ، بواسطهٔ یاقوت حموی از عبدالغافر نقل شده ادیبی است نحوی واعظ قاری مورّخ مفسّر، درغزوات و قصص و سیر ماهر، درعلوم قرائت ومعانی قرائات مختلفه امام عصر خود و درآن علم شریف و علوم ادبیّه مصنّفاتی دارد برای عوام موعظه و برای اهل علم تدریس میکرد ، علم بسیاری در نیشابور بجهت او انتشار یافته واز مصنّفات او است

۱- **تفسیر قرآن مجید** که بتفسیر نیشابوری قدیم معروف وآن غیر از تفسیر نیشابوری نظام اعرج سابق الذکراست ۲- **عقلاءالمجانین** که درسال هزار وسیصد وچهل و سیّم هجرت درمصر چاپ شده واز اشعار حسن بن محمد است

متی یتنعیش العبد الا بربه	**ومن للفتی عند الشدائد والکرب**
ومن مالک الدنیا و مالک اهلها	**ومن کاشف البلوی علی البعد والقرب**
ومن یدفع الغماء وقت نزولها	**وهل ذاک الا من فعالک یارب**

حسن ، در بدایت حال کرامی مذهب بوده و اخیراً مذهب شافعی را ستود و عبدالملک ثعالبی سابق الذکر نیز از اکابر تلامذهٔ وی بوده است وفات حسن در سال چهارصد و ششم هجری قمری واقع گردید (کف وعقلاءالمجانین فوق)

نیشابوری حسن بن محمد بن حسین بعنوان نظام اعرج مذکور شد

نیشابوری حسن بن مظفر - اعمی ، مکنّی به ابوعلی ، از علمای عامّهٔ قرن پنجم هجرت و از مشایخ زمخشری سابق‌الذکر بوده و از تألیفات او است

۱- تهذیب اصلاح‌المنطق ابن‌السکیت ۲- تهذیب دیوان‌الادب اسحق بن ابراهیم فارابی ۳- دیوان شعر ۴- ذیل یتیمة‌الیتیمهٔ عبدالملک ثعالبی درسال چهارصد و چهل و دویم یا سیّم هجرت درگذشت (کف وسطر۲۶ص۲۲۵ت)

نیشابوری عبدالرحمن بن احمد - بعنوان مفید شیخ عبدالرحمن مذکورشد

نیشابوری عبدالکریم بن‌هوازن - بعنوان قشیری نگارش دادیم

نیشابوری عبدالملک بن محمد - بعنوان ثعالبی نگارش یافته‌است

نیشابوری علی بن‌احمد - ذیلاً بعنوان واحدی مذکور است

نیشابوری علی بن عبدالله بن احمد - نیشابوری‌ّ الولادة ، ابن ابی‌الطیب الشّهرة، سبزواری‌ّ الموطن والمدفن ، از اکابرعلمای‌عامّه‌میباشد که درتفسیر وعلوم قرآنیّه معرفتی بسزا داشت وسه‌فقره تفسیر قرآن مجید نوشته یکی تفسیر اصغر در سه مجلّد ، دیگری تفسیر اوسط در یازده مجلّد ، سیّمی تفسیرکبیر در سی مجلّد و همهٔ آنها را از حفظ املا میکرده واتحاف دربار سلطان محمود سبکتکین نموده‌است صاحب‌ترجمه سال‌چهارصدوپنجاه‌وهشتم‌هجرت‌درسبزواردرگذشته‌و بخاک‌رفت (سطر ۳۱ ص ۲۲۵ ت وص ۲۷۳ ج ۱۳ جم)

نیشابوری عمر بن ابراهیم - بعنوان خیام نگارش یافته است

نیشابوری فضل بن شاذان - درباب‌کنی بعنوان ابن‌شاذان خواهدآمد

نیشابوری فضل‌الله بن ابی‌الخیر - درباب‌کنی بعنوان ابوسعیدفضل‌الله خواهدآمد

نیشابوری **مولانا لطف‌الله** - دانشمند فاضل و شاعر ماهر بود ، کم کسی صنایع شعری را چون او رعایت کرده است ازمشرب تصوف هم مشربی تمام داشته و باسباب دنیوی رغبت نمی نمود، قصائدبسیاری درحق حضرت رسالت ص و ائمهٔ اطهار ع سروده واشعار بسیاری هم درحق میرانشاه بن امیر تیمورلنگ گفته‌است باآن فضل ودانش که داشته روزگار با وی سازگار نبوده و بهمین‌جهت‌اورا ضعیف‌الطالع میگفته‌اند ، خودش نیز در بعضی از اشعارش بهمین معنی اشعار میدارد

طالعی یافته‌ام که از پی آب | گر روم سوی بحر برگردد
ور بدوزخ روم پی آتش | آتش از یخ فسرده‌تر گردد
ور بکوه التماس سنگ کنم | سنگ نایاب چون گهر گردد
بهمه حال شکر باید کرد | که مبادا از این بتر گردد
این همه حادثات پیش‌آید | هر که را روزگار برگردد

مولانا درآخر عمر ازنیشابور به ده اسفرس نامی‌که بقدمگاه امام رضا ع مشهورمیباشد رفته واز مردمان انزوا جست ، عاقبت بسال هشتصد و دهم هجرت در حجرهٔ دربسته در حال سجده درنهایت پیری درگذشت ، درقدمگاه مذکور با شرایط اسلامی بخاك رفت و این رباعی را در دست او یافتند که برکاغذی نوشته است

دیشب ز سر صدق و صفای دل من | در میکده‌آن روح فزای دل من
جامی بمن‌آورد که بستان و بنوش | گفتم نخورم گفت برای دل من

(ص ۲۵۱ لس و۵۷۹ مرآت‌الخیال)

نیشابوری **محمد بن ابراهیم** - بعنوان **عطار** نگارش یافته‌است

نیشابوری **محمد بن احمد**
نیشابوری **محمد بن حسن**
} بعنوان **فتال محمدبن احمد** بن مراجعه‌نمایند

نیشابوری **محمد بن حسین** - بعنوان **قطب‌الدین کیدری** مذکور شده است

نیشابوری **محمد بن‌عبدالله** - بعنوان **ابن‌البیع** در باب کنی خواهد آمد

نیشابوری **محمد بن علی** - بعنوان **فتال محمد بن احمد** مراجعه شود

نیشابوری **محمد بن محمود** - بعنوان **ظهیرالدین** نگارش یافته‌است

نیشابوری **محمد بن یحیی** - بعنوان **محیی‌الدین** نگارش داده‌ایم

نیشابوری **مسلم بن‌حجاج** - بعنوان **قشیری** نگارش یافته است

نیشابوریان در اوّل اسانید روایات کافی کلینی و تهذیب شیخ طوسی عبارت از محمد بن اسمعیل عن‌الفضل بن شاذان و شرح حالشان در کتب رجالیّه است

نکو **حاج‌میرزاحسن** - معروف به **نکو** ومؤلف‌کتاب **فلسفهٔ نیکو** میباشد که درطهران چاپ شده و بس مشهور است شرح‌حال‌اجمالی‌او موافق‌آنچه در روزنامهٔ‌آیین اسلام منتشرهٔ طهران بقلم خودش نشرداده وبالمشافهة نیز صحت‌آنرا تصدیق نموده بعد از تلخیص این نگارنده بدین‌شرح است درسال هزار و دویست ونود وهشت هجری قمری در بروجرد متولدشد، درهشت ونه‌سالگی بمکتب‌خانهٔ معمولی وقت (دبستان) رفت ، بعداز خواندن قرآن و فارسیات متداوله ومقدمات لازمهٔ ادبیّه بتحصیل منطق و فقه و اصول و مختصری از فلسفه و تاریخ و رجال و تفسیر و ریاضیّات متداوله اشتغال یافت ، درسال هزار و سیصد وبیست و یکم هجرت بعزم‌ادامهٔ تحصیلات‌علمیّه بعتبات عرش درجات رفت، تقریباً سه‌ماه درحوزهٔ درس‌آخوندخراسانی ملامحمدکاظم سابق‌الذکر حاضر گردید، بیشتر درنجف یا کربلا بتهجّد و شب‌زنده‌داری و توبه و انابه وگریه و زاری و مناجات با قاضی‌الحاجات مشغول و همواره توفیقات غیبی و صفای قلب لاریبی نهایت مأمولش بود در تمامی این احوال یك ذوق ادبی و عرفانی در خود دیده و قهراً مجذوب و دلباختهٔ کلمات عرفا و صوفیّه گردید بحدی‌که قصائد شیوای خاقانی‌ها و قاآنی‌ها درمیزان فکر او ارزش و سنجش یك شعر عارفانهٔ

حافظ و عطّار و شبستری ومولوی و نظائر ایشان را نداشته است ، اینك باکتب ایشان مأنوس شد ، گلشن راز ودیوان ابن الفارض وتمامی دفاتر مثنوی و امثال آنها را مکرر خوانده و اغلب آنها را حفظ کرد تا درسال هزار وسیصد و بیست وچهارم هجری قمری برای تغییر رژیم سلطنت ایران وتبدیل حکومت استبدادی بمشروطیّت یك نهضت ملّی عمومی شد او نیز با نشاطی تمام درآن نهضت داخل گردید ومردم را بپذیرفتن مشروطیّت تحریص نمود و بنشر مقاله‌های موافق مرام خود پرداخت ، بدین جهت مورد مبارزه با بیمی مستبدین هرطبقه گردید بعدار استقرار مشروطیّت نیز محض شناسائی مردمانی که این نهضت را مقدمهٔ منافع شخصی وآلت مقاصد نامشروع خود میکردند دلسرد ، از مجامع ایشان دور و از تعقیب آن مرام اوّلی منصرف و بتحصیل وتجارت پرداخت

درسال بیست و نهم بزیارت بیت الله مشرّف شد، بعدار مراجعت بوطن خود دعوت بابیان و نغمهٔ بهائیان را شنیده وکمر مجاهدت بربست ،کتاب **ایقان و فرائد و مفاوضات** ایشان را بدست آورد، بعد از مطالعه محبور بملاقات رؤسای ایشان گردید وآنچه را که منظورشان بوده فهمید بهائیان بخیال قرب او بدیشان خوشدل و دوستانش هم بسبب مراودهٔ او با بهائیان بددل بودند اینك بدخواهان استبدادی سابق او از فرصت استفاده کرده وبه بابی بودنش متّهم داشتند خصوصاً یك نفر متمّد ایشان که از وی نکوهش شنیده وداغ بردل بوده این آتش را دیگر دامن فشانی میکرده است لکن دراثر عزم راسخ و همّت بلندی که داشته اصلاً اعتنائی نکرد وتمامی آن گفتارهای ناهنجار را پشت پا زد، و خسارات کلی وارده از این ناحیه تحمّل نمود تا بالاخرة هدف اصلی خودراکه وقوف برامر بابی وبهائی و اطّلاع باسرار بهایی وخفایا و بواطن امور آن حیله بازهای شریعت ساز بوده بدست آورد و نتیجه و ثمرهٔ آن شجرهٔ مجاهدت راکه عبارت از **چهارجلد فلسفهٔ نیکو** بود تابحال تقدیم جامعه داشته است بعدار این جمله گوید امیدوارم باخواست خداوندی چنانچه وعده داده‌ام جلد پنجم آنرا نیز نوشته ومنتشرسازم سپس ششمی را بنام **پیام نیکو** برای اخلاق تألیف و طبع نمایم **وما ذالك علی الله بعزیز**

علاوه برفلسفهٔ نیکوکه چهارجلدآن تاحال دومرتبه چاپ‌شده **کتاب توحید وکتاب شرك وکتاب شماعت** نیز ازتألیفات وی بوده و هنوز بطبع نرسیده‌اند اکنون‌که سال‌هزار و سیصد و هفتاد و یکم هجری قمری و همین جلد در تحت طبع میباشد در قید حیات است ، در سیاست چیزی ننوشته و داخل درهیچ حزبی نبوده است

نیلی[1]

نیلی **سعد بن احمد** - مکنّی ، مکنّی به **ابوسعید**، از مشاهیر ادبا و شعرای عرب قرن ششم هجرت میباشدکه اکثر اشعار او درمدح خانوادهٔ رسالت ص بود ، بسال پانصد و شصت و دویم هجرت درحدود صد سالگی وفات یافت ، یا در سال پانصد و نود و دویم هجرت در حال نابینائی وکمال پیری در قید حیات بوده است

از اشعار او است در جواب اشعار یوسف واسطی‌که در بیعت نکردن حضرت امیرالمؤمنین ع بابوبکر (بطریق اعتراض) گفته است گوید

الاقل لمن قال فی‌کفره	**و ربی علی قوله شاهد**
اذا اجتمع‌الناس فی‌واحد	**و خالفهم فی‌الرضا واحد**
فقد دل اجماعهم کلهم	**علی انه عقله فاسد**
کذبت و قولك غیرالصحیح	**و عقلك یفسده الناقد**
فقداجمعت قوم موسی‌جمیعا	**علی‌العجل یا رجس یا مارد**
وداموا عکوفا علی عجلهم	**و هرون منفرد فارد**
فکان‌الکثیرهم المخطئون	**و کان‌المصیب هوالواحد**

---

[1]- نیلی - لقب رجالی حسن بن علی بن ابی‌سارة ، علی بن عبدالله خدیجی ، صالح بن حکم وبعضی دیگر میباشد نسبت‌آن بتجارت نیل ، یا صناعی رنگ نیل ، یا دیهی نیل نام است نزدیکی حله و یکی دیگر در دومنزلی‌یزد ، یا بلده‌ای نیل نام مابین بغداد و واسط ، یا خود منسوب به نیل معروف مصر که یکی از انهار عظیمهٔ دنیا و اطول آنها وجریان‌آن ازجنوب بشمال و دارای بعضی مزایای دیگری است‌که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند

نسبت سعد به نیل حله است (ص۲۳۳لس‌و۱۹۰ح۱۱حم و۴۶۴۲ح۶س)

نیلی **علی بن غیاث‌الدین** - بعنوان **بهاءالدین نیلی** نگارش داده‌ایم

نیوائی یا **نیوی** بکسر نون اوّل و فتح ثانی ، لقب رجالی حمید بن زیاد بن حماد بن زیاد، ازمشایخ روایت‌کلینی ونسبت‌آن به دیهی نیوا نام است درسمت شرقی موصل‌که قریهٔ یونس بن متی میباشد، یا خود منسوب به ناحیهٔ نینوا نام است از مضافات کوفه‌که کربلای معلّی نیز از همان ناحیه است وگاهی خود کربلا را نیز نینوا گویند

باب «و»

وائلی / **واشی** } اولی لقب رحالی محمد بن اسحق ، دویمی نحر بن عدی ، یشر بن میمون، حصیب بن عبدالرحمن وبعضی دیگر وموکول بدان علم شریف است

واحد ملارجبعلی - تبریزی ، از مشاهیر فضلا و عرفای عهد شاه عباس اوّل صفوی(۹۹۵-۱۰۳۷ه ق = طبقه - غلو) میباشد، شاه نسبت باو اظهار اخلاص و ارادت مینمود ، در فضل وکمال وحید زمانه ، در وجد وحال مسلّم یگانه و بیگانه و مؤلف رسالهٔ کلید بهشت بوده واز اشعار او است

واحدکه چوآتش سرت میگردد | گر خاك شود خاك درت میگردد
گرآب شود روان سوی تو شود | ور باد شود گرد سرت میگردد

درهزار و هشتم هجری قمری درگذشت (ص ۹ ۴ ریاض العارفین)

واحدالعین ملااسمعیل بن ملاسمیع - اصفهانی، معروف به **واحدالعین**، ازاکابر علمای معقول‌او‌اخرقرن سیزدهم هجرت وازتلامذهٔ ملاعلی نوری سابق الذکر بوده واز تألیفات او است

۱- حاشیهٔ اسفار ملاصدرا ۲- حاشیهٔ شوارق ملاعبدالرزاق لاهیجی ۳- حاشیهٔ مشاعر ملاصدرا ۴- شرح عرشیهٔ ملاصدرا وفات‌او درسال هزار و دویست وهفتاد وهفتم هجری قمری واقع گردید (منفرقات دریعه وغیره)

واحدی علی بن احمد - بن محمد بن علی بن متویهٔ متوی نیشابوری، نحوی مفسّر متبحّر، معروف به **واحدی** مکنّی به **ابوالحسن**، ازمشاهیر ادبا و مفسّرین ، در نحو و تفسیر وحید عصر و فرید دهر خود بود آن علم شریف را

ازعلمی صاحب تفسیر معروف فراگرفت، وزیر روشن‌ضمیر خواجه نظام‌الملک سابق‌الذکر هم وظائف تحلیل اورا رعایت مینمود و مصنّفات او محل رغبت و توجه عامّه بوده‌که ازآن جمله است

۱- **اسباب‌النزول** وآن مشهورترین کتب مصنفه دراین موضوع ودرمصر چاپ شده‌است ۲- **الاعراب فی‌علم‌الاعراب** ۳- **البسیط فی‌التفسیر** ۴- **تفسیر قرآن** که بنام **بسیط** و **وجیز** و **وسیط** سه نفره تفسیر نوشته و مجموعاً بنام **الحاوی‌لجمیع‌المعانی** موسوم و به **تفسیر واحدی** معروف‌است ۵- **شرح‌الاسماء الحسنی** ۶- **شرح دیوان متنبی** که بهترین ومفیدترین‌شروح‌آن دیوان‌است ۷- **کتاب‌المغازی** ۸- **نفی‌التحریف‌عن‌القرآن‌الشریف** ۹و۱۰- **الوجیز والوسیط** هردو در تفسیر چنانچه اشاره شد ویك نسخهٔ خطّی از تفسیر وجیز بشمارهٔ ۲۰۶۲ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است و ابوحامد غزالی نیز نام سه‌کتاب وجیز و وسیط و بسیط خود راکه درفقه میباشد ازنام همین سه‌کتاب تفسیر واحدی اخذ کرده است **وفات واحدی** در ماه جمادی‌الاخرهٔ سال چهارصد و شصت و هشتم یا پنجم هجری‌قمری درنیشابور درهفتادسالگی واقع‌گردید **متوی** بفتح‌اوّل وفتح وتشدید‌ثانی، منسوب به متویه نام جدّ سیّم واحدی است وآن بفتح اوّل و ضمّ و تشدید تائی است

(ص۴۸۴ت و۲۶۰هب و۳۶۱ج۱کا و۴۶۵۲ج۶س و۵ ۱۹مط وغیره)

وادعی لقب رجالی ابوالفتح محمد بن جعفر بن احمد همدانی وبعضی دیگر است .

وارسته ادیب شاعر، ازشعرای فرس‌اواخرقرن دوازدهم هجرت وازمردم لاهور میباشدکه به **وارسته** ملقّب بود، برای‌تحقیق اصطلاحات فارسی بایران‌آمد، سی سال دربلاد ایرانی سیاحت‌هاکرد، با شیخ‌علی حزین‌سابق‌الذکر اتّحاد و یگانگی داشت ، سال هزار و صد و هشتادم هجری قمری درقید حیات بوده وازتألیفات او است

۱- **اصطلاحات‌الشعراء** یا **مصطلحات‌الشعرا** بفارسی‌که در بمبئی‌چاپ‌شده‌است ۲- **جنگ رنگارنگ** ۳- **رجم‌الشیاطین در ردکتاب‌تنبیه‌الغافلین** نام خان‌آرزو است و خان‌آرزو نیز

آن‌کتاب را در ردّ کتابهای شیخ علی مذکور تألیف داده بوده است نام و شعر و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد (ص۱۲۱ج۲ذریعه‌و۴۶۵۶ج۶س)

وارسته

امامعلی‌بیگ - از فضلا و شعرای عهد صفویّه میباشدکه اصلاً از ایل‌چگنی بلکه از رؤسای آن طایفه و به **ملاوارسته** معروف بود،

درنظم و نثر خیالی غریب داشت ، مدتها در هند سفرکرده و شعر بسیارگفته و سوانح سفری نوشته است اخیراً باصفهان آمد ودر اوائل جلوس شاه عباس ثانی بدربار شاه راه‌یافت، از راه مضحکه با میرزا مظفّر ترک‌گفتگوهای درشت‌نموده پس به یزد رفت، درآنجا نیز خشونتی بین ایشان واقع و زبان بهجو اوگشاده ومثنوی نمکینی دراین‌باب گفت ، سپس دراصفهان دلالی هیزم و زغال میدان‌کهنه را بوظیفهٔ خودگذرانید تادرسال هزار و هفتاد و پنجم هجری قمری درگذشت واز او است

ای ز آتش عـذار تو گلهـا شراره‌ها چشم ترا فریب و فسون از اشـاره‌ها

از سنگه چرخ‌کشتی دریادلان شکست این بحر یك سفینه شد از تخته‌پاره‌ها

(ص ۴۶۵۶ ج ۶ س و ۳۳۵ تذکرهٔ نصرآبادی)

واسطی[1]

واسطی

حسین‌بن عبدالله - مکنّی به **ابوعبدالله** ، بنوشتهٔ هدیةالاحباب فقیه معـاصر سید مرتضی (متوفی سال ۴۳۶ه‍ ق == تلو) بـوده

۱- **واسطی** - در اصطلاح رجالی لقب ابان بن صعب ، ابراهیم بن حیان ، ابراهیم بن عطیة ، بسطام بن سابور ، موسی بن بکر (بکربن‌جل) وبعضی دیگر بوده و نسبت‌آن به واسط میباشدکه نام چندین موضع از بلاد عرب و عجم است چنانچه در هریك ازحجاز ونجد وموصل و دجیل و اندلس و حلب و یمن و یمامه و مکه و جزیره و حله و حلب و بلخ و قرب دروازهٔ طوس وغیرآنها موضعی است موسوم بهمین اسم واسط و مشهورتر از همه واسط عراق میباشدکه مابین‌کوفه و بصره واقع و مسافت ما بین‌آن و هریك ازآنها پنجاه فرسخ وبناکردهٔ حجاج بن یوسف ثقفی است و بهمین جهت واسط حجاج نیز گویند دراینجا شرح حال اجمالی بعضی از اشخاص منسوب به واسط را (واسطی) تذکر میدهیم و تعیین اینکه‌کدام یك از مواضع مذکوره است موکول بقرائن وتتبع خود علاقمندان میباشد و ظاهرآن‌که درصورت نبودن‌قرینه منصرف بهمین واسط حجاج است

دیگر چیزی ننوشته است در روضات‌الجنّات ضمن شرح حال حسین بن عبیدالله غضائری گوید او غیر از حسین بن عبیدالله بن علی واسطی میباشد که این هم از ثقات فضلای طایفه، از روات کتاب زراری، مؤلف کتاب نقض من اظهر الخلاف لاهل بیت النبی ص و مصنّفات بسیار دیگری بوده واز معتمدین مشایخ ، قرائت کرده و پیش از سال چهارصد و بیستم هجرت وفات یافته است

نگارنده گوید اگر بطور قطع هم نگوئیم ظاهر آن است که این همان است که از هدیة‌الاحباب نقل شد و لکن درهدیه اشتباهاً عبیدالله را عبدالله نوشته است

(ص ۲۶۰ هب و سطر ۲۹ ص ۱۸۳ ت)

واسطی

علی بن محمد لیثی واسطی- عالمی است جلیل ، فاضل نبیل، از اکابر علمای امامیّه که بحدس بعضی از فضلا درقرن ششم یا هفتم میزیسته وکتاب **عیون‌الحکم والمواعظ** تألیف او است دربحارالانوار همین کتاب را بنام عیون ومحاسن مذکور میدارد ولی نام اصلی آن موافق آنچه خود مؤلف در دیباچه‌اش تصریح کرده **عیون‌الحکم والمواعظ وذخیرة‌المتعظ والواعظ** است درآن کتاب علاوه بر آنچه آمدی عبدالواحد سابق‌الذکر ازکلمات حکیمانهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع درکتاب غرر و درر جمع کرده کلمات قصارحکیمانهٔ بسیاری ازآن حضرت که درکتاب غرر ودرر مذکور نبوده جمع‌آوری نموده وآن غیرازکتاب عیون ومحاسن شیخ مفید است دونسخهٔ خطّی از همین کتاب عیون‌الحکم بشماره‌های ۱۷۸۴ و ۱۷۸۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود میباشد و سال وفات مؤلف بدست نیامد

(ص ۷۴ ج ۲ فهرست کتابخانهٔ وقف وغیره)

واسطی

قاسم بن‌قاسم بن‌عمر بن‌منصور- ابومحمّدالکنیة، واسطیّ الولادة، حلبیّ الاقامة والمدفن، از ادبای اوائل قرن‌هفتم هجرت وادیبی بوده شاعر نحوی لغوی فاضل بعد از مسافرتهای بسیاری درحلب اقامت کرد، بتدریس نحو و لغت و فنون ادبیّه پرداخت ، مصنّفات نافعهٔ بسیاری داردکه ازآن‌جمله است

۱- شرح‌التصریف الملوکی لابن‌جنی ۲- شرح‌اللمع لابن‌جنی ۳- شرح مقامات حریری که سه قسم شرح بدان کتاب نوشته یکی بترتیب خود مقامات ، دومی بترتیب حروف تهجی ، سیمی با ترتیب دیگر ۴- کتاب فعلت و افعلت واز اشعار او است :

دباج خدك بالعذار مطرز | برزت محاسنه و انت مبرز
وبدت علی‌حسن‌الصالك روضه | والغصن‌بست فی‌الریاض ویهزز

لاتری من خیار دهرك خیرا | فبعد من‌السراب الشراب
رونق کالحباب یعلو علی‌الکأ | س و لکن تحت‌الحباب الحباب
عذبت فی‌المذاق السنة القو | م وفی‌الألسن العذاب العذاب

لفظ حباب اولی ودویمی در شعر دویم‌کف روی‌آب و دیگر مایعات و حباب سیمی بضمّ اوّل بمعنی مار است عذبت فعلی است ازعذوبت بمعنی شیرینی وگوارائی عذاب اول بکسر اوّل جمع‌عذب بمعنی‌چیز شیرین وگوارا و عذاب دویمی بفتح‌اوّل بمعنی‌معروف‌است وفات قاسم درچهارم ربیع‌الاول ششصد وبیست وششم هجری‌قمری درحلب واقع گردید

(ص۲۹۶ ج ۱۶ جم و ۷۵۹ ج ۱ س)

واسطی محمد بن زید - مکنّی به ابوعبدالله ، از اکابر متکلّمین بغداد وتلمید ابوعلی جبائی سابق‌الذکر میباشدکه در زمان استادخود شهرت بی‌نهایت یافت ، اصحاب بسیاری داشته و هجویّهٔ اوراکه درحق نفطویه‌گفته در شرح حال نفطویه نگارش دادیم نیز درحق اوگوید هرکس‌که طالب نهایت جهل باشد باید علم‌کلام باشی وفقه داودبن‌علی ونحو نفطویه را فراگیرد چون نفطویه علاوه‌برمقام نفطویهی خود ، دارای‌کلام باشی و فقه داودی میباشد اینك درغایةالغایات جهل‌است از تألیفات واسطی است

۱- اعجازالقرآن فی‌نظمه و تألیفه ۲- الامامة وفات او در سال سیصد و ششم یا هفتم هجرت واقع گردید

(ص ۳۳۵ ج ۲ ذریعه و ۲۶۰ هب و ۲۴۵ف و سطر ۸ ص ۴۴ت)

واسطی محمد بن علی - درباب‌کنی بعنوان ابن‌ابی‌الصقر خواهدآمد

واسطی محمد بن قاسم- واعظ، ملقب به شمس الدین، معروف به واعظ واسطی، از مشاهیر شعرای عرب قرن هشتم هجرت میباشد که بفقه واصول نیز اشتغال داشت، قرائات قرآنی را از احمد بن غزال فراگرفته ومهارت یافت، چندین قصیده در قرائات عشره نظم کرده و در بغداد در جامع محمد بن رشید وعظ میکرد، بسیار خوش صوت و بلندآواز بوده واز اشعار او است

بدا البرق من حزوی فهاج حنینه   وهبت صبا نجد فزاد انینه

و غنی له الحادی بایام حاجر   فماصت بامطار الدموع جفونه

وفات او بسال هفتصد و چهل و چهارم هجری قمری در واسط واقع گردید

(ص ۴۶۶۲ ج ۶س و۱۴۳ ج۴ دررکامنه)

واصل بن عطا - بعنوان غزال واصل نگارش یافته است

واصل ملامحمدامین- بن درویش محمد لاهیجی، جوانی قابل ومردمی سرشت عهد صفویه میباشد که از گیلان بتبریز رفته و مدتی از مقربین میرزا ابراهیم خان وزیر آذربایجان شد سپس بمشهد مقدس رفته و باملامحمدامین اسطرلاب ساز مباحثه داشتند، اخیراً در اصفهان مشغول تحصیل شده واز او است

درکار عقده بیشتر از اضطراب شد   افتد گره برشته چو پرپیچ و تاب شد

بی جوهران بتربیت آدم نمی‌شوند   شبنم بسوی گل نتواند گلاب شد

سال وفات ومشخص دیگری بدست نیامد وظاهر آن است که واصل تخلص شعری او بوده است

(ص ۳۵۲ تذکرهٔ نصرآبادی)

واصلیه موافق آنچه تحت عنوان غزال واصل اشارتی رفت نام دیگر فرقهٔ معتزله میباشد که اتباع واصل بن عطا هستند ویا خود یک شعبه از آن فرقه است و رجوع بعنوان مذکور نمایند

واضح میرزا مبارك‌الله- شاعر هندی خوش طبع وشیرین گفتار، اشعارش آبدار و بکلمهٔ واضح تخلص مینمود، در قرن یازدهم هجرت

بسیار قلندرانه میریست و از او است

تا سوخت حسرت گل‌حسن بو حان ما — آیینه‌دار برق بود آشیان ما

دل از تپش ز رفتن خود میدهد خبر — آواز ما بود جرس کاروان ما

آیینهٔ جمال تو باشد خیال دل — رنگ یقین ظهور کند در گمان ما

سال وفات ومشخّص دیگرش بدست نیامد (ص۳۰۷ مرآت‌الخیال)

واعظ دراصطلاح رجالی لقب حسین بن فتح و علی بن احمد و بعضی دیگر است

واعظ **احمد بن ابی‌احمد** - در باب کنی بعنوان **ابن‌العاص** خواهد آمد

واعظ **حاج‌ملااسمعیل بن محمدجعفر** - بعنوان **سبزواری** نگارش یافته‌است.

واعظ **حاج ملاباقر** - از مشاهیر فضلای وعّاظ طهران عهد ناصرالدین شاه قاجار میباشدکه محل توجه عامّه بود ، درمجالس وعظ او ازدحام تمام می‌شد و مردم فعلاً جای میگرفتند، متیاز عمدهٔ وی بجهت‌اجتناب ازمبالغه واغراقات خارج از عقل و وهم و قیاس و دور از فهم اغلب مردم‌بوده چنانچه این‌رویهٔ‌اغراق‌گوئی شیوهٔ بعضی ز منبریها میباشد کتاب **جنة النعیم فی‌احوال لسیدعبدالعظیم** از او است وفات او روز جمعه بیست و یکم ربیع‌الاول هزار و سیصد و سیزدهم هجری قمری درمشهد مقدّس‌رضوی واقع گردید (اطلاعات متفرقه)



عکس حاج ملاباقر واعظ -۲۷

واعظ **حسین بن علی بیهقی** - بعنوان **کاشفی** نگارش یافته است

واعظ **حاج‌آقا رضا بن‌علی‌نقی** - بعنوان**همدانی** خواهدآمد

واعظ **جیلانی، ملاعبدالوحید بن‌نعمت‌الله بن یحیی**- استرآبادی جیلانی، عالم‌فاضل فقیه متکلّم مفسّر عارف صوفی‌المشرب، بتألیفات نافعه

و ممتعهٔ او سیار و اکثرآنها برنان فارسی است

۱- **الآیات البینات فی خلق الله تعالی الارض والسموات** ۲ تا ۶- **آیینهٔ عیب نما و اثبات الشوق و اسرار التوحید و اسرار القرآن و انوار قدسیه** ۷- **انیس الواعظین** که سه قسمه کتاب صغیر و کبیر ووسیط بهمین اسم دارد ۸- **تهذیب الاخلاق** ۹- **شرح مأة کلمة العلی ع** ۱۰- **العروة الوثقی فی فضائل ائمة الهدی ع** ۱۱- **عز الاسلام فی بیان الجهاد** ۱۲- **فتح الباب** درشرح باب حادیعشر علامهٔ حلی ۱۳- **مقاصد العارفین فی الفکر والذکر والشکر والتوکل والتوحید** ۱۴- **منازل السائرین فی النیة والصدق والاخلاص** وغیر اینها که موافق نقل معتمد از ریاض العلما درحدود شصت تألیف بدو منسوب است محفی نماند صاحب ترجمه از رجال قرن یازدهم هجرت واز تلامذهٔ شیخ بهائی (متوفی سال ۱۰۳۱ ه ق = علا) بوده وسال وفاتش بدست نیامد

(متفرقات ذریعه وغیره)

واعظ

محمد بن ابی بکر بن رشید - یا ابی بکر رشید بغدادی شافعی ، واعظ مشهور به **وتری**، ملقّب به **مجدالدین**، مکنّی به **ابوعبدالله**، از افاضل قرن هفتم هجرت و ناظم و مؤلف کتاب **الوتریات فی مدح افضل المخلوقات** است که گاهی **معدن الافاضات فی مدح اشرف الکاینات** نیز گویند این کتاب در بیروت چاپ شده درفاس نیز بنام **القصیدة البغدادیة فی مدح اشرف البریة** بطبع رسیده وآن بیست ونه قصیده میباشد درمدح حضرت رسالت ص که قوافی آنها بترتیب حروف هجا مرتّب ، اول ابیات آنها نیز موافق حرف قافیه ، هرقصیده حاوی بیست ویك بیت و بمواعظ ونصایح بسیار مشتمل ، حتی الامکان اکثر آنچه راکه داير برسيرهٔ نبويّه و اطوار زندگانی آن حضرت است محتوی واز استعمال کلمات وحشیه و لغات غریبه اعراض کرده واول قصیده این است

اصلی صلوة تملاالارض والسماء   علی من لـه اعلی العلی متبوء

بعضی از اکابر شرحی بهمین قصیده نوشته و این الوراق و بعضی دیگر هم تخمیس اش کرده اند **وفات صاحب ترجمه** بسال ششصد وشصت ودویم هجری قمری واقع گردید ناگفته نماند که درحرف **واو** از کتاب کشف الظّنون تحت عنوان **الوترية قصيدة فی مدح خير البرية** همین قصیده را با بسیاری از اوصاف مذکوره بهمین صاحب ترجمه نسبت داده ودرحرف

قاف نیز از همان کتاب گوید **القصیدة الوتریة فی مدح خیر البریة** از ابوبکر بن عبدالکریم (احمد خا) حلبی شافعی (متوفی سال ۸۵۸ ه ق = صح) است، این کلام صریح میباشد دراینکه قصیدهٔ وتریه دوتا بوده وناظم آنها نیز غیر ازهمدیگر و زمانشان نیز مغایر است (کف وص ۱۹۰۹ مط)

واعظ محمد بن احمد - در باب کنی بعنوان **ابن سمعون** خواهد آمد

واعظ محمد بن صبح - در باب کنی بعنوان **ابن السماك** خواهد آمد

واعظ محمد بن فتح‌الله - قزوینی ، ملقّب به **رفیع‌الدین** وگاهی به **ملارفیع‌الدین** و با **ملارفیع** هم موصوف ، از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری ، عالمی بوده فاضل ادیب کامل شاعر ماهر، در اشعار خود متخلّص به **واعظ** و بشهادت بعضی از فقرات تألیف منیف او **ابواب‌الجنان** در علم معقول نیز حظّی وافر داشت دراشای نظمی و نثری هم کم‌نظیر ودر وعظ و خطابه بی‌نظیر بوده است بالجملة واعظ قزوینی بفنون کمالات صوری ومعنوی آراسته ، از اخلاق رذیله پیراسته، از شاگردان ملاخلیل قزوینی سابق‌الذکر و مؤلف کتاب **ابواب‌الجنان** معروف است که بارها درایران وهند چاپ ، در اخلاق وموعظه بی‌نظیر و **یك دیوان شعر هشت‌هزار بیتی** هم داشته واز او است

خط شرع گردیده باخوان ازآن | که گنجیده غیری چو مو در میان

از هیچکس بجز دو زبانی ندیده‌ام | خلق زمانه‌را همه‌گویا زبان یکی‌است

بر مین سرد فرو خجلت محتاجانه‌ام | بی‌زری کرد بمن آنچه نقارون زرکرد

وفات واعظ قزوینی بسال هزار و هشتاد و نهم هجری قمری واقع گردید مخفی نماند واعظ تصمیم داده بودکه کتاب مذکور ابواب‌الجنان را بعدد درهای بهشتی بهشت باب کند و برای هر بابی یك مجلّد تألیف نماید و بهمین جهت آن را ابواب‌الجنان نام کرد ودر تعقیب مرام مذکور خود مجلّد اوّل آن راکه بجملهٔ **بهترین معالی** آغاز شده در عهد

شاه‌عباس ثانی صفوی (۱۰۵۱ـ۱۰۷۷ه ق = عنا ـ غعز) خاتمه داد، مجلّد دویمی آنرا نیز که اوّلش جملهٔ زلال مقالی‌که از چشمه‌سار دل بجدول زبان جاری بوده و درمصارف عمرشریف است درعهد شاه سلیمان صفوی بپایان رسانید دیگر اجل‌حتمی مهلتش‌نداد، بعد از وفات او فرزندش ملامحمدشفیع بختم و تألیف مجلّدات دیگر پرداخت او نیز که درجامع قزوین بجای پدر والاگهر خود وعظ میکرده است عالمی بوده عابد صالح زاهد واعظ و زمان وفاتش بدست نیامد طاهر امل‌الآمل‌که درتاریخ هزار و نود وهفتم تألیف و اورا از معاصرین خود نوشته آنکه درهمین تاریخ درقیدحیات‌بوده بلکه‌بقرینهٔ تتمیم مجلّدات ابواب‌الجنان‌که عادتاً مدّتی مدید را لازم دارد توان گفت‌که چند سال از اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده باشد بهرحال ازاشعار او است

هرگز کسی نخوانده خط سرنوشت را نتوان شناخت نیك و بد هرسرشت را

(ص۲۶۰ هب و۷۶ح۱ذریعه و۴۰۹ص و۱۷۱ و۱۷۳ تذکرهٔ نصرآبادی و۴۶۶۲ح۶س وغیره)

واعظ محمد بن قاسم ـ بعنوان **واسطی محمد بن قاسم** مذکور شد

واعظ مطفر بن ابوالحسن ـ بعنوان **عبادی مطفر** نگارش یافته‌است

واقدی محمد بن‌عمر بن **واقد** ـ قاضی اسلمی ، مدنیّ الـولاده ، واقدیّ الشّهرة ، ابوعبدالله‌الکنیة ، بغدادیّ النشأة ، والمدفن والاقامة،

از مشاهیر قدمای مورّخین اسلامی میباشدکه بسیار جلیل‌القدر ، درفتوحات وغزوات و و طبقات و سِیَر ماهر، درحدیث و اختلافاتی‌که درفقه وحدیث و احکام واخبار ووقوع یافته خبیر بود شش صندوق‌که هرصندوقی را دومرد میتوانست بردارد کتاب داشته و میگفته است کتاب همه‌کس از حفظش بیشتر است برعکس من‌کـه محفوظاتم ازکتابم فزون‌تر است او از ثوری و مالك بن‌انس ودیگرمشاهیر وقت روایت‌کرده واز روایات او است‌که وجود مقدّس حضرت علی‌بن ابیطالب ع ازمعجزات‌حضرت رسالت‌ص میباشد مثل عصای موسی و مرده زنده‌کردن عیسی ع

ابن‌الندیم‌گویدکه واقدی شیعه وحسن‌المذهب والعقیده بوده و لکن طریق تقیه

را هیپیموده است مأمون عباسی نسبت بوی عنایتی بی‌نهایت داشت، در لوازم اکرام و انعام او فروگذاری نمیکرد، مدّتی نقصاوت سمت شرقی بغداد که موسوم به رصافه میباشد (و ازآن‌روکه منصور برای پسرش مهدی تعمیرش‌کرده عسکر مهدی نیز گویند) منصوبش داشت تا روز دوشنبه یازدهم ذیقعده یا ذیحجه سال دویست و ششم یا هفتم یا هشتم یا نهم قمری در هفتاد و هشت سالگی در همانجا وفات یافت و درمقابر خیرران مدفون‌گردید واز تألیفات او است

۱- اخبارالحبشة والفیل یا امرالحبشة ۲- اخبار مکة ۳- ذکرالقرآن ۴- غلط الرجال ۵- فتوح افریقیه‌که درتونس چاپ شده‌است ۶- فتوح‌الامصار ۷- فتوح‌الجزیرة که در هامبورگ چاپ شده است ۸- فتوح‌الجزیرة والعراق والعجم‌که در مصر چاپ شده است ۹- فتوح یا فتوحات‌الشام‌که دربمبای و قاهره وکلکته چاپ شده است ۱۰- فتوح‌العجم‌که درهند چاپ شده است ۱۱- فتوح‌العراق ۱۲- فتوح مصر والاسکندریة که درلیدن چاپ‌شده است ۱۳- کتاب‌الترغیب فی‌علم‌القرآن ۱۴- کتاب‌صرب‌الدنانیر والدراهم ۱۵- کتاب الطبقات ۱۶- المغازی‌که درکلکته وبرلین با مقدمه وشروح انگلیسی‌چاپ‌شده‌است ۱۷- مقتل الحسین ع ۱۸- مولدالحسن والحسین ع

تبصره وعبرت از مروج‌الذهب نقل است‌که واقدی دو نفر صدیق صمیمی داشت، یکی از ایشان هاشمی وبا واقدی بمنزلهٔ یك نفس بوده‌اند تا در روز عیدی زن واقدی ازکهنگی لباس بچه‌هایش‌که درمقابل لباس تازهٔ‌کودکان دیگر وسیلهٔ‌خجلت وشرمندگی است شکایت کرده و خواستارگردید بهر نحوی‌که باشد بلکه برای ایشان ساز و سامانی تهیه نماید واقدی نیز بانکال‌آن اتّحاد و یگانگی بواسطهٔ کتابت بهمان صدیق هاشمی اظهار مطلب نمود هاشمی نیز یك‌کیسهٔ سربمهر که حاوی هزار درهم‌بوده بدو فرستاد، درعین حال‌آن صدیق سیّمی نیز نامه‌ای مشعر برشکایت از تنگدستی بواقدی فرستاد واقدی نیز باقتضای صداقت ایثار نموده و اورا برنفس خود مقدّم داشت وهمان‌کیسه را بدان صدیق سیّمی فرستاد خودش از خجلت زن (آه‌آه) در مسجد بسر برد، تا بعد از برگشتن بخانه‌آن زن مردانه خصال نیز کار شوهرش را تحسین‌کرد درهمان‌دم‌آن صدیق هاشمی وارد و حقیقت قضیه را استفسار نمود، بعد ازکشف واقع اظهار داشت درهمان

حال که کیسه را بواقدی فرستاده خودش چیزی غیر از آن کیسه نداشته ولکن اورا نفس خود مقدّم کرده است بجهت انجام ضروریّات خود چیزی داده و از تنگدستی بهمان صدیق سیّمی نوشته و او هم نفس آن صدیق هاشمی را نفس خود مقدّم داشته و عین کیسه را بدو فرستاده است در نتیجه مکشوف گردید که سه نفر صدیق جانی و صمیمی با همان کیسهٔ پر برکت وظائف لازمه ایثار و مواسات وصداقت را معمول داشته و بار کیسه درجای اصلی اوّلی خود باقی مانده است پس صد درهم از آن کیسه بزن واقدی داد و بقیه را هم مابین سه نفر صدیق مذکور سه قسمت نمودند چون این قضیه بسمع مأمون رسید هفت هزار دینار بدیشان بخشید که هزار دینارش مال زن واقدی باشد و بقیه هم اثلاثاً بسه نفر صدیق مذکور عاید گردد باید اثر حسن نیّت وصفا وصداقت را دید وعبرت گرفت و ذخیره و دستور اخلاقی نمود

(ص ۶۹۵ت و ۲۶۰هب و ۸۳ ج ۲ کا و ۱۴۴ ف و ۲۷۷ ج ۱۸ حم و ۱۹۰۷ مط و ۴۶۶۳ ج ۶ س و ۱۴۶ ج ۲ ع و متفرقات ذریعه وکف وغیره)

واقفه یا **واقفیه** دراصل بحکم معنی لغوی اصلی ، نام عمومی هر فرقه‌ای میباشد که دریکی از مسائل امامت متوقف مانده و بهیچیك ازطرف نفی و اثبات دیگران اظهار نظر نمیکرده‌اند، مثلاً کسانی راکه درحضرت علی ع توقف کرده و بیازده امام دیگر معتقد نبوده‌اند، یا شش امامی بوده ودرحضرت امام صادق ع توقف کرده و بشش امام دیگر بعد از او معتقد نبوده‌اند و هکذا کسانی راکه بعد از وفات امام حسن عسکری ع درامامت برادرش جعفر وفرزندش حضرت حجة بن الحسن ع توقف کرده و امامت هیچکدام را قبول نداشته‌اند **واقفه** مینامیدند همچنین کسانی راکه در افضلیّت حضرت علی ع برسایر صحابه ویا عکس آن توقف کرده و بهیچ یك از طرفین اظهار نظر و عقیده نمیکردند **واقفه** میگفته‌اند ولی دراصطلاح علمای کلام و رجال ، نام خصوصی فرقه‌ایست هفت امامی ، از فرق شیعه که در امامت حضرت امام موسی کاظم ع توقف کرده‌اند بدین معنی که امامت را درآن بزرگوار ختم داده وآن حضرت را خاتم الائمّة

و امام حیّ غایب مهدی منتظرش دانند ویا برغم بعضی از ایشان آن حضرت مرده و لکن درآخرالزمان مبعوث خواهد شد وپنج امام بعد از اورا دردعوی امامت منسوب بضلالت داشته و برغم بعضی ایشان اصلاً دعوی امامت نکرده‌اند و همه‌شان قضات وخلفای حضرت امام موسی کاظم ع بوده‌اند جمعی از ایشان جسد آن حضرت را نیز اساساً منکر بند و بمجرّد خیال وحس ظاهری حمل کرده وگویند خودش غایب بوده و محمد بن بشیر اسدی را نیز خلیفهٔ خودش کرده بوده است، بهمین جهت اینددسته از واقفه را بشیریه و موسویه هم گویند چنانچه تمامی فرقهٔ واقفه را بمناسبتی بس روشن ممطوره نیز نامندکه صفت لفظ کلاب محذوف است (یعنی سگهای باران دیده) یا خود ممطوره برغم بعضی دسته‌ای است که درحیات وممات حضرت امام موسی کاظم ع مترددّ هستند وکسانی راکه قاطع بحیات آن حضرت میباشند واقفیه گفته وگروهی راکه قاطع بوفاتش هستند قطعیه نامند، بنابراین ممطوره غیراز واقفیّه میباشند

واقفه درصورت اطلاق و عدم قرینه در اصطلاح کلامی و رجالی منصرف بهمان فرقهٔ هفت امامی مذکوروفوق میباشد ودرجایی که فرق دیگررا اراده نمایند نصب قرینه میکنند مثل واقفه برعلی یا برامام صادق و مانندآنها **سبب ظهور مذهب واقفی و** اخبار بسیار وارده دركفر و الحاد و زندقه و مذمّت ایشان را موکول بکتب رجالیّه و دیگرکتب مربوطه میدارد

واقفی هریك از افراد فرقهٔ واقفهٔ مذکور فوق است و شاید در بعضی موارد بجهت دیگر **واقفی** نگویند چنانچه لقب واقفی داشتن هرمی بن عبدالله اوسی در اصطلاح رجالی بجهت انتساب او بجدّ هفتمش که لقب واقف داشته میباشد

والبی / **والبیه** { اولی لقب رجالی علی بن ربیعه و عمران بن رائده ، **دویمی** نیز لقب ربی حبابه نام است که در باب کنی بعنوان **ام الندی** خواهدآمد

واله

جمالا شیرازی - از ادبای قرن یازدهم هجری و شاگرد میرعماد قزوینی (متوفی سال۱۰۲۴ﻫ ق = **عکد**) میباشدکه خطّی خوب وطبع شعر هم داشت، بهندوستان رفته وبامرا پیوسته وهم‌درآنجا وفات‌یافته وازاواست

گل روی تو مطلع عیـد است　　　شام زلف تو صبح امید است

زیـر تیغ تو خـواب می‌بردم　　　سایـهٔ تیغ سایـهٔ بیـد است

سال وفاتش بدست نیامد وظاهر آن‌است‌که **واله** تخلّص شعری‌او و**جمالا** هم لقب مشهوری او بوده‌که از لقب یـا نام اصلیش **جمال‌الدین** اشتقاق یـافته و احتمال دیگری هم هست چنانچه برادرش **محمد** ملقّب بشمس‌الدین ، به **شمسا** شهرت داشته است

(ص۲۸۸ تذکرهٔ نصرآبادی)

واله

علیقلی‌خان - معروف به **شش‌انگشتی** بن‌محمدعلی‌خان بیگلر بیگی بن مهرعلیخان ابن فتحعلی‌خان یا قرا حسن ، از طائفهٔ لزگی ، عباسی‌ّالنسب، داغستانی‌ّالاصل، اصفهانی‌ّالمولد والمنشأ، ازشعرای اواسطقرن‌دوازدهم هجرت میباشدکه بهردو زبان ترکی و فارسی شعر میگفت ، از امرای صفویّه بوده با سال هزار و صد و چهل و چهارم هجرت در غلبهٔ افغان برصفویّه بهندوستان رفت ، با امیرعلامعلی آزاد بلگرامی‌سابق‌الذکرمعاشرت‌داشته و نزد محمدشاه بن‌جهانشاه‌حکمران دهلی (۱۱۳۰-۱۱۶۱ﻫ ق = **غل- غقسا**) تقرّب‌یافته و **ریاض‌الشعرا** را تألیف داد وسال هزار و صد و شصت و پنجم یا نهم یا هفتادم هجری قمری درگذشت بنا برسیّمی‌جملهٔ **واله برحمت پیوست** = **۱۱۷۰** مادّهٔ تاریخ‌او میباشد واینکه درمجمع‌الفصحا تاریخ‌وفات اورا ۱۲۶۵ (هزار و دویست و شصت و پنج) نوشته از اشتباه‌کاتب است **یك دیوان شعر چهارهزار بیتی** و**کتاب ریاض‌الشعرا** که حاوی‌شرح‌حال دوهزار وپانصدنفرازشعرامیباشدار آثارقلمی واله‌بوده ویك‌نسخه ازریاض درکتابخانهٔ ملی‌طهران موجود وازاشعاراو است

حسن ز هرجا کشد دامن ناز برزمین　　　عشق بپای او نهـد روی نیاز برزمین

چاك میشد سرت جامهٔ تقوی چون من　　　گر تو هم میشدی ای شیخ گرفتار کسی

نیز از اشعار ترکی او است

زلفی سنبل یوزی گل دلداردن آیریلمشام
بلبل شوریده‌ام گلزاردن آیریلمشام

ممع ایتمه شمع تک گر آه چکسم آغلاسام
کیم من بیچاره ناصح یاردن آیریلمشام

گلمم واله کیم آیردی بهاریمدن خزان
یاقوروق نحلم که برگ و باردن آیریلمشام

ناگفته نماند که امیر شمس‌الدین فقیر سابق‌الذکر نامر و اجارهٔ واله یك مثنوی خوبی دایر برداستان او و معشوقهٔ ذیل او درسال هزار و صد و شصتم هجرت نظم کرده و یك نسخهٔ خطّی مذهّب عجیب‌الاسلوبی ازهمین مثنوی (که دراوّل جمادی‌الاخرهٔ سال مذکور بقلم نستعلیق محمدرضا درشهر شاه‌جهان‌آباد هند نوشته شده) درکتابخانهٔ شخصی آقای میرزا جعفر سلطان‌القرائی موجود ودر اوّل وآخر آن چند ورق از اشعار خود واله که اغلب رباعیّات طریفهٔ اواست بخط خودش مرقوم واز آن جمله در بارهٔ معشوقه‌اش خدیجه‌سلطان که دخترعمویش حسنعلی بنت مهرعلی نیز بوده گوید

از دختر عمّ خویش دارم فریاد
زان ظالم جورکیش دارم فریاد

فریادکسان شود ز بیگانه و من
پیوسته زقوم وخویش دارم فریاد

واله ز فراق روی جانان مردم
درهند غریب وزار وحیران مردم

بگذاشت از ز هستیم مهرزخش
مردم ز غم خدیجه سلطان مردم

جانانه مرا بی‌سروسامان کرده‌است
آشفته‌ام آن زلف پریشان کرده‌است

گفتی که ترا کرده چنین آواره
آواره مرا خدیجه‌سلطان کرده‌است

این نامه نه‌نامه راحت‌جان منست
مکتوب نگار سست پیمان منست

آن‌چیز گران به سود آن من است
یعنی خبر خدیجه سلطان من‌است

از این قبیل بسیار است و نیز دربارهٔ خدیجه‌سلطان بزبان ترکی گوید

توشدا گوردیم خدیجه‌سلطان بیگمی
یوزی گل و زلفی عنبرافشان بیگمی

قمری تکی ساله ایلرم کوکو دیب ایترمیشم‌اول سرو حرامان‌ییکمی

لعل‌کیمی قان دل فکاریمی قیلیب زلفی کیمی تیره روزگاریمی قیلیب
قاشی کیمی خم تن براریمی قیلیب گوزی‌کیمی‌خسته‌حال زاریمی قیلیب

خدیجه‌سلطان مذکور نیز تحصیل‌کرده و دارای قریحهٔ شعری صافی بود ، هفت بیت از اشعار او بخط خودش روی‌کاغذی زردرنگ وچندی از آنها نیز روی کاغذی سبزرنگ نوشته شده وهریکی را حاشیهٔ یك صفحه ازمقدمهٔ مثنوی مذکور پهلوی خط خود واله با طرزی شیك و دلچسبی الصاق‌کرده‌اندگویا بمرام‌اینکه اقلاً وصل اثری و خطی این دوعاشق و معشوق مبتلا بفراق ، عوض وصل عینی و جدّی ایشان باشد و دربالای کاغذ زردرنگ‌فوق‌این‌جمله **هولراقمته‌خدیجه‌سلطان داغستانیةعباسیه**میباشد وازاشعارآن‌است

من ساقیم و شراب حاضر ای عاشق تشنه ، آب حاضر
آب است شراب پیش لعلم هان لعل من و شراب حاضر
باحسن من‌آفتاب هیچ است اینك من و آفتاب حاضر
گفتی سخنم خوش‌است یا قند گر فهم کنی جواب حاضر

دربالای‌کاغذ سبزرنگ فوق نیز این‌جمله **هولراقمته خدیجه‌سلطان داغستانیه** وسه‌رباعی بوده و ازآنها است

افسانهٔ درد من اگرگوش کنی از لیلی و داستانش خاموش کنی
ور قصّهٔ عشق این غمم شنوی مجنون و حکایتش فراموش کنی

درآخرهمین‌کاغذسبزهم‌این‌جمله **تحریرا فی‌شهرالفراق وسنةالاشتیاق‌آه ازفراق‌آه‌ازفراق** بوده و کلماتش ظاهر است در اینکه او نیز نسبت بپسر عموی مذکور خود عشق مفرط داشته و معاشقه از طرفین بوده است باری بعد از اعتذار از اطناب بعضی از اشعار و رباعیّات حکیمانه و ذوقی و عرفانی واله را نیز می‌نگارد

دارم سخنی نهان و میگویم فاش گوسفیه‌یکّس زاهد و رخساره‌خراش

یاری که بهیچ جا همه عمر ندید بالله که من ندیدم اندر همه جاش

واله همه عمر در تب و تاب بریست گویم بتو کاین همه تب وتاب رچیست
در عشق تواش سرکه نمیاید هست در راه تواش پای که میاید نیست

راهد نکنم خدای نادیده سجود سمای بمن اگر توایش نمود
یاآنکه بمالْ دیدهٔ احول خویش تا من بتو بنمایمش ای گبر عنود

نه هرکه کرد علی نام ، حیدری داند نه هرکه گشت محمّد ، پیمبری داند
نه هرصحابه شود زاهل بیت چون سلمان نه هرکه روی نبی دید بوذری داند
نه هرکه تکیه کند بروسادهٔ دولت طریق سروری و رسم مهتری داند
نه هر نهال که اوراجت قد بطرف چمن چو سرو قامت یارم صنوبری داند
نه هرکه زلف وخط وخال باشدش واله طریق یاری وآیین دلبری داند

(ص ۵۵۸ ج۲مع و۴۶۷۰ ج۶س و ۳۳ ج ۴ دریعه و ۲۶۳ص وعیره)

واله

آقا محمدکاظم اصفهانی - از اعیان ادبا و شعرای اصفهان میباشد مدتی در عراق عرب بتحصیل کمالات پرداخته پس بوطن خود مراجعت کرد و مورد تکریم و احترامات فوق العادهٔ حاج محمدحسینخان نظام الدولهٔ صدر اصفهانی (که از مردان نیکوکار روزگار و ازطرف فتحعلی شاه قاجار حکومت اصفهان را داشته) گردید ، یك تکیهٔ مخصوص طریف و قشنگی بنام **والهیه** برای او تأسیس یافته واز اشعار او است

از مردم زمانه دلا مردمی مخواه دیو بند و دیوراروش آدمی مخواه
نام وفا و محرمی اندر جهان مبر ازدل وفامجوی وزدل محرمی مخواه
از حقّهٔ سپهر ور مینای روزگار داروی انبساط و می خرّمی مخواه

با من چو جفا است کار یارم چکنم با یار وفا است چون شعارم چکنم

چـون نیست حفا ساختیارش چه‌کند — چـون نیست وفـا ساختیـارم چکنم

واله سال هرار و دویست و بیست و بهم هحری قمری در اصفهان درگـذشت و درمرقد محصوصی‌که در وسط صحن تکیهٔ مر بور ساخته‌بودند مدفون شد ودر روی مرقدش یك سـنگ مرمر ممتاری‌نصب‌کردند وحودش برروی‌آن‌سـنگ‌شرحی درعقائدحقـهٔ‌اثنی‌عشریه و وصیت مردم شرك لذات و شهوات دنیوی درحال مرض موت نعربی ما حط نعلیق کـه سیار ممتار بوده بوشته و درصمن‌آنها یك شعر فارسی در توحید و یکی دیـگر هم در حلوص معرفت حود مندرح ساحته است

ای چشم حرد عاحر، اردیدن دات‌تو — پنهان تری ارپنهان ما اینهمه پیدائی

تراحواهم‌نحواهم‌رحمتت،گرامتحان‌حواهی — درِ رحمت برویم‌بند ودرهای‌بلا بگشا

والهدارای‌دیوانی مشتمل‌برقصائد وعرلیات و رباعیات ومقطعات‌بوده **ویك‌مثنوی‌هم‌دارد** که شمارهٔ ابیات‌آن درحدود پانصد ودو بیت میباشد ویك نسحهٔ حطی‌آن بشمارهٔ۴۲۰ درکتابحانهٔ مدرسهٔ سپهسالار حدید طهران موحود است

(انحمن حاقان وص ۵۵۹ ح۲ مع و ۶۹۶ ح ۲ فهرست‌کتابحانه)

والی — **حاح ملاجعفر استرآبادی** - بعنوان **شریعتمدار** نگارش داده‌ایم

وامق و عذراء[1]

وامق — **حاح میرزا حسین** - ذیلاً ضمن شرح حال **وامق میرزا محمدعلی** بن میرمحمدباقر اشاره حواهد شد

۱- **وامق و عدرا** - بوشتهٔ قاموس‌الاعلام وامق نام شحصی موهوم و حیالی میباشدکه عاشق عدرا نامی بوده و داستان وامق و عدرا مشهور (مثل داستان محنون و لیلی) و ارطرف شعرای‌سیاری نظم ومشهورترین‌آنها منطومهٔ فرحاری است نگارنده‌گوید ادیب معروف رفعت شیروانی و عنصری مشهور نیر داستان وامق و عدرا را نطم‌کرده‌اند و طاهر اینها حقیقی بودن این قصه است

واмق
محمد اخلاص‌خان - از شعرای فارسی زبان قرن دوازدهم هجری هندوستان میباشدکه دراصل بت پرست بود، عاقبت بشرف اسلامی مشرّف ودرسلك‌مستخدمین اورنگ زیب‌عالمگیرشاه(۱۰۶۸-۱۱۱۸ه ق= عسج - غقیح منسلك شد ، در خردسالی بشعرگفتن حرصی قوی داشته لکن اخیراً در تحصیل علوم و فنون متنوعه مساعی جمیله بکار می‌برد واز اشعار او است

از تپش آسودن دل شاهد مرگ دل است نبض ازجنبش چوآساید رگ‌خواب‌فنااست

(مر ۴۶۷۲ ح ۶ س)

وامق
آقا محمدصالح - ازنجبای شعرای اصفهان عهد فتحعلی‌شاه‌قاجار میباشدکه باسابیّت و اخلاق‌فاضله معروف بود، بانجارت امرار معاش میکرد و **دیوانی قریب بچهارهزار** بیتی دارد و از او است

گشت‌دیوانه ویك‌سنگ‌نخوردازطفلی کس بحسرت نمرد چون دل دیوانهٔ ما

حکایت غم او گفت بـا صبـا **وامق** فغـان‌که حـاصل عمر عزیز داد بباد

سال وفاش بدست نیامد (انجمن خاقان)

وامق
میرمحمدعلی (مدرس) **ابن‌سیدمحمد** - ذیلاً درضمن‌شرح‌حال‌وامق میرزا محمدعلی بن میرمحمدباقر مذکور است

وامق
میرزا محمدعلی بن میرمحمدباقر- حسنی حسینی یزدی ، ادیب شاعر، متخلّص به **وامق** ، از شعرا و فضلای قرن سیزدهم‌هجری عهد فتحعلیشاه قاجار بوده و اوائل دورهٔ محمد شاه را نیز دیده است ازآثار قلمی او **تذکرهٔ میکده** میباشدکه شرح حال شعرا بوده وآن را **آشیانهٔ میکده** نیزگویند صاحب ترجمه درسال هزار و دویست وپنجاه وپنجم هجری قمری درگذشت وازاشعار او است

نماخبرنکشان‌گروصل نگشودی‌دری‌هرگز کنون ازحسرتت‌مردیم چاك‌پیرهن‌بگشا

گر داد نیابـد ز تـو بیـداد توان کـرد آن راکه زیادش بروی یـاد توان کرد

میرزا یحیی‌یزدی پسر وامق نیز ادیبی‌بوده فاضل شاعر، متخلّص به **فدائی**که درسال‌هزار

و دویست و هشتاد و دویم هجرت بمرض و با درگذشت واز اشعار او بدست نیامد

مخفی نماند که صاحب ترجمه میرزا محمدعلی واقع غیراز معاصرش میرمحمدعلی مدرس ابن سیدمحمد میباشدکه او نیز از فضلای علما و شعرای یزد و تخلّص شعری او نیز واقع بود ، در سال هزار و دویست و چهلم هجرت درگذشته واز تألیفات او است حاشیهٔ تفسیر صافی وحاشیهٔ شرح لمعهٔ شهید ثانی وغیرها و همچنین صاحب ترجمهٔ فوق غیراز دایی‌زادهٔ هم‌نام وهم‌شهری دیگرش میرزا محمدعلی مدرس یزدی‌حسینی، متخلّص به حیران استکه درسال هزار و دویست و پنجاه و پنجم هجرت (که سال وفات صاحب ترجمه‌است) درقید حیات بوده و خود صاحب‌ترجمه شرح حال اورا هم در تذکرهٔمیکدهٔ مذکور فوق نگاشته است

در انجمن خاقان گوید حیران میرزا محمدعلی از فضلای یزد ، بحدّت ذهن و خلق خوش موصوف ، درمدرسهٔ مصلّی بتدریس مشغول ودر ادبیّات عربی وفارسی بهرهٔ وافی داشته واز او است

خیالت الفتی دارد بویران خانهٔ دلها نمیدانم‌چه‌میجویدازاین‌ویرانه‌منزلها

برسم این‌بحث‌که‌کرد اردلت‌آواره‌مرا رفته ناخود برد از یاد تو یکباره مرا

در هرچمن‌که مرغ دلم‌آشیانه ساخت چرخش بباد داد وحیران‌را بهانه‌ساخت

بعد از این جمله گوئیم ظاهرکلام آیتی در تاریخ یزد آنکه میرزا محمدعلی مدرّس متخلّص به‌حیران همان میرمحمدعلی مدرّس متخلّص به واقع مذکورفوق‌بوده واختلاف تخلّص نیز بحسب اختلاف زمان میباشد چنانچه‌گوید واقع میرمحمدعلی مدرّس‌یزدی ابن سیدمحمد بن سید مرتضی‌که نسبش با سی وهفت واسطه بحضرت‌امام‌حسن مجتبی‌ع موصول و تخلّص شعریش واقع بوده وگویا درابتدا حیران تخلّص داشته و بعداً به واقع تغییر داده‌است او نخستین‌کسی میباشدکه دریزد بسمت‌تدریس درمدرسهٔ اسحقیّه ملقّب به مدرس‌گشت ، بسیار دانشمند وخوش‌قریحه ودرعهد فتحعلی شاه دریزد مشار بالبنان

بود ، در سال هزار و دویست و چهلم هجرت درگذشته و درهریك از نظم و نثر ماهر بوده و از او است

ریك‌کرشمه چنان برده ساقی ازهوشم | که‌گشته هستی‌خویش ازنظر فراموشم
چه چشم بود خدایا کـه طرفـةالعینی | ببرد هوشم و بگذاشت مست ومدهوشم
چو حلقه چشم ندر برندارمت ز صفا | که لطفهات کمین حلقه‌ایست درگوشم
متاع اگر دوجهان است نیم جو نخرم | بهـا اگر همه جـان است بار نفروشم
بجز وصال تو از بخت خود نمیخواهم | بغیر عهـد تو در عهـد کس نمیکوشم

در تاریخ یزد بعد از این جمله گوید **واثق دیگری** در خاندان مدرّس بوده‌که نامش **حاج میرزا حسین** و طبعی متین داشته و تذکره‌ای بنام **میخانه** نوشته واز او است.

کمـال عشق را پروانــه دارد | که هیچ‌ازسوختن‌پروا، ندارد

چنان‌درديده‌اش‌خوارم‌که‌میدانم‌پس‌ازمردن | اگرروید‌گُلم ازگِل‌بچشمش خارمیآ ید

دیگر چیزی از زمان وفات و مشخّصات دیگرش ذکر نکرده است

(ص۲۴۲ و۳۴۰ تاریخ‌یزد)

واواء **محمدبن‌احمد** - (یا محمد)**غسانیّ** القبیلة، دمشقیّ البلدة، **ابوالفرج** الکنیة ، **واواء** اللّقب‌که در بدایت حال میوه‌فروشی میکرد ، درمیدان جزیره‌فروشان دمشق باین شغل اشتغال داشت ، ضمناً شعر هم میگفت تاآنکه از صفای قریحه از مشاهیر شعرا شد ، اشعارش فصیح و ملیح و محل رغبت عامّه‌گردید و از او است

قالت و قد فتکت فینا لواحظها | لم ذا اما لقتیل الحب من قود
و اسبلت لؤلؤاً من نرجس وسقت | وردا وعضت علی‌العنـاب بالبرد
اسانة لوبـــدت للشمس ماطلعت | من بعد رؤیتها یـوما علی احد
کانما بین غانـــات الجفون لهـــا | اسدالحمام علی‌طرق‌الهوی رصدی

واواء از شعرای سیف‌الدولهٔ حمدانی ، **دیوانش‌معروف** ودرلیدن چاپ ، وفاتش درسیصد و نودم هجرت واقع گردید (ص۲۵۴ ج۲ع و۴۶۷۹ ج۶س)

وتری — **احمد بن محمد - وتری موصلی بغدادی، شافعی المذهب، رفاعی** المسلك ، ازعرفای نامی قرن دهم هجرت میباشدکه بسیارصالح و متقی بود ، چندین مرتبه حج کرده و درحرم نبوی ص درس میگفت ، مرجع استفادهٔ جمعی وافر بوده و مریدان بسیار داشت ، اخیراً خلوت گزیده وکتاب **مناقب الصالحین** را تألیف داد واخیراً آنرا بنام **روضة الناظرین** ملخص کرد همین روضه درقاهره چاپ شده است و وفاتش مابین دوسال نهصد و هفتادم یا هشتادم هجرت در قاهره واقع و درقرافه مدفون گردید وکراماتی هم بدو منسوب دارند (ص ۱۹۱۰مط)

وتری — **محمد بن ابی بکر** - بعنوان **واعظ** مذکور شد

وثنی — لقب رجالی **محمد بن عباده** است

وحدی — **محمدفرید** - بعنوان **فرید وحدی** نگارش یافته است

وجیبی — لقب رجالی عثمان بن حامد و موکول بدان علم شریف است

وجیه — **مبارك بن سعیدالدین**- درباب کنی بعنوان **ابن الدهان** خواهدآمد

وجیه الدولة — **ذوالقرنین** - درضمن شرح حال ناصرالدولة حسن مذکور شد

وجیه الدین — **عبدالرحمن** - درباب کنی بعنوان **ابن الدیبع** خواهدآمد .

وجیه الدین — **مبارك بن سعیدالدین**- درباب کنی بعنوان **ابن الدهان** خواهدآمد

وجیه الدین — **منصور بن سلیم** - بعنوان **اسکندری** مذکور شده است

وجیه صغیر — **ابراهیم بن مسعود بن حسان** - نحوی بغدادی ، از اهل رصافهٔ بغداد ، در ذکاوت وقوهٔ حافظه اعجوبهٔ زمان بود کتاب سیبویه ودیگر کتب ادبیه را حفظ کرد، درمقابل معاصرش مبارك بن سعیدکه استاد یاقوت حموی و به **وجیه کبیر** مشهور بوده او نیز به **وجیه صغیر** شهرت یافت و بسال پانصد و نودم هجرت درجوانی درگذشت یاقوت گویدکه اگرعمرش امتدادمییافت ازآیات الهیه میبوده است (ص۴ ج۲حم)

وحیه کبیر **مبارك** - همان **وحیه‌الدین مبارك** مذکور فوق است

وحیهی لقب رجالی عمر بن موسی و موکول بدان علم شریف است

وحدت **حکیم عبدالله** - بعنوان **راغب قمی** نگارش یافته است .

وحشت **شیخ محمدامین** - از شعرای قرن یازدهم هند میباشدکه بسیار نکته‌پرداز ، دارای فضائل ظاهری و باطنی ومرجع ارباب‌حاجات و وسیلهٔ خیرات بود و به **وحشت** **تخلص** مینموده است

الهی شور محشرکن دل دیوانهٔ ما را عبارت آشنا کن معنی بیگانهٔ ما را
ز سوز دل نفس را پرتو برق تجلّی ده بحون شعله رنگین‌کن پر پروانهٔ ما را
غم روزی نماند گر قناعت آبرو بخشد چوگوئی قطره‌ای کافی‌است آب‌ودانهٔ‌ما را
سال وفاتش بدست نیامد (ص۳۰۸ مرآت‌الخیال)

وحشی بافقی از شعرای ایرانی عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰_۹۸۴ه ق= طل - طفد) میباشدکه مدّاح او و از شاگردان شرف‌الدین علی بافقی سابق‌الذکر بوده و از آثار قلمی او چندین مثنوی میباشد

۱- **خسرو و شیرین** ۲- **خلدبرین** درمعارف و اخلاق ومراثی ۳- **فرهاد و شیرین** ۴- **ناظر و منظور** واز اشعار او است :

دگراین‌شب‌است‌آن‌شب‌که‌ز‌پی‌سحر‌ندارد من و بار آن دعاها‌که یکی اثر ندارد
بهوای باغ مرغان همه بالها گشاده شکنج دام مرغی چه‌کندکه پر ندارد

مخفی نماندکه وحشی بنابرمشهورکرمانی و ازمردمان بافق‌کرمان است لکن در ذریعه و قاموس‌الاعلام وتذکرهٔ نصرآبادی به یزدی بودن‌او تصریح‌کرده‌اند وشاید هردو صحیح باشدکه اصلاً یا ولادتاً ویا در بعضی‌از ادوار زندگانی‌کرمانی ودربعضی دیگر یزدی‌باشد لکن بنابرتحقیقی‌که‌آیتی در‌تاریخ‌یزدکرده اساساً یزدی‌بوده‌است وکرمانی‌بودن‌او غلط مشهور و بلکه بافقی بودن اوکه ظاهراً از مسلّمات میباشد منافی کرمانی بودنش بوده و خود دلیل یزدی بودن او است چنانچه گوید **وحشی بافقی** بزرگترین شعرای یزد ،

از شاگردان شرف‌الدین علی بافقی (سابق‌الذکر)، بامش سوشتهٔ تذکرة‌الشعرای عرفات نام اوحدی‌بلیانی (سابق‌الذکر) کمال‌الدین بوده وشگفت این‌است‌که برخی اوراکرمانی گفته‌اند و همانا منشأ اشتباه نام وطن وحشی است‌که اورا از اهل بافق‌کرمان دانسته‌اند وحال آنکه بافق قصبهٔ بزرگی است از توابع یزد و موضع بافق نامی درکرمان وجود ندارد وآنچه درکرمان است بافت نام دارد وجمعی بافت و بافق را ازهمدیگر تشخیص نداده و بافق یزد راکه وطن وحشی میباشد همان بافت‌کرمان پنداشته‌اند

علاوه براشتباهی‌که درنام وطن وحشی شده‌آدر باقتضای بدبینی‌که نسبت به‌یزد داشته نخواسته است وحشی باآن جلالت را به‌یزد منسوب دارد اینك درآتشکدهٔ خود بکرمانش منسوب داشته و دیگران نیز بدون تحقیق بدو تقلید کرده‌اند و الا شکی در یزدی‌بودن وحشی نمیباشد، قبرش‌هم دریزد بوده وفقط‌سنگ‌مرمری‌شناخته‌میشود وغزلی از خود وحشی برروی‌آن حك و مطلع‌آن این است

کردیم نامرد تو بود و نبود خویش　　　گشتیم هیچ کاره بملك وجود خویش

سنگ دیگری هم هست‌که بنا برمشهور در عصرها جای نشستن و شعر خواندن وحشی بوده‌است درتاریخ‌یزد بعداز نقل سنگ مرمری مذکورگوید (ولی نمیدانم این‌سنگ کجا است) نگارنده نیز درتأیید قول مذکورآیتی وکرمانی نبودن وحشی بافقی گوید که در مراصد و قاموس‌اللّغة نیزگویندکه بافد (با دال‌آخر سکون فا) شهری است در کرمان و درقاموس تصریح‌کرده‌که آن معرّب بافت میباشد اصلاً موضعی بافق نامی ذکر نکرده‌اند باری این غزل از وحشی است

تا مقصد عشّاق ره دور و دراز است　　　یك منزل‌از‌آن، بادیهٔ‌عشق مجاز است

در عشق اگر بادیه‌ای چند کنی طی　　　دانی که‌درآن‌ره‌چه‌نشیب‌وچه‌فراز است

صد بلعجبی هست همه لازمهٔ عشق　　　ازجمله یکی‌قصهٔ محمود و ایاز است

عشق است‌که سر درقدم یار بهانه‌است　　　حسن‌است‌که‌میگرددوجویای‌نیاز است

وحشی تو برون‌مانده ازسعی‌کم‌خویش　　　ورنه دَرِ این‌خانه بروی همه‌باز است

دیوان وحشی که مشتمل برغزلیات و قطعات و سه مثنوی خلد برین و فرهاد و شیرین و ناظر ومنظور است چاپ سنگی‌شده ویك نسخهٔ خطی‌آن نیز بشمارهٔ ۲۶۸۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود میباشد .

لطیفه - خود وحشی درمادّهٔ تاریخ نظم ناظر ومنظور مذکورکه سال نهصد وشصت و ششم هجرت بوده مصراعی گفته که شمارهٔ هریك ازحروف نقطه‌دار و بی‌نقطه وموصوله و مفصوله‌اش مطابق عدد سال مذکور است

کتاب ناظر و منظور بین که هر بیتش ز آسمان کمال است آیتی منزل

چو درج دولت و اقبال میرسد نظام از این کتاب که در بیمثالی است مثل

سزد که از پی تاریخ نظم وی گویم دهی نظام در درج درس درج دول

گره گشای خیالم ز مصرعی که گذشت چهار عقدهٔ تاریخ میکند منحل

یکی زجمله حروفی که داخل نقطه‌است دویم از آنچه دراو نیست نقطه‌را مدخل

سوم از آن کلماتی که واصلند بهم چهارم آنکه درآید ز عکس آن بعمل

نظیر این مادّه تاریخ که مصراع دویم شعر سیّم است درشرح‌حال میرزا امین نصرآبادی مذکور و شرح حال اجمالیش نیز از مراجعه بدانجا روشن‌تر میگردد

وفات وحشی درسال نهصد و نود ویکم هجری قمری واقع‌شد وهریك ازدوجملهٔ **وحشی مسکین وفات** = ۹۹۱ و **بلبل گلزار معنی بسته‌لب** = ۹۹۱ مادّهٔ تاریخ او بوده و اینکه وفات اورا در تذکرهٔ حسینی سال نهصد و شصت و یکم نوشته است منافی تاریخ مذکور نظم ناظر و منظور بوده و ظاهراً از اشتباهات کاتب نسخه میباشد

(کف وس ۲۴۰ ج ۷ ذریعه و ۵۱ ج ۲ مع و ۴۶۸ ج ۶ س و۳۴۳ تاریخ یزد و۴۷۲ تذکرهٔ نصرآبادی و ۳۵۸ تذکرهٔ حسینی وغیره)

وحید بغدادی سعدبن‌محمد - درباب دویم بعنوان **ابوطالب سعد** خواهدآمد

وحید بهبهانی مولی محمدباقر- بن محمد اکمل بعنوان **آقا** نگارش‌یافته‌است

وحیدتبریزی ازشعرای ایرانی، ادیب فاضل، درعروض وقافیه خبیر، دراشعار خود متخلّص به **وحید**، اصل وی از تبریز ویا از هرات بود، مدتی هم در تبریز اقامت کرده و اخیراً درقم سکونت نمود وبهمین جهت اورا **وحید قمی** نیز گویند . ساحیرتی مروی سابق الذکر معارضه داشته و همدیگر را هجوکرده‌اند ، اشعار وحید بسیار وآبدار بوده و ازآن جمله اشعاری بنام شهرانگیز در وصف تبریز و تبریزیان گفته که درغایت شهرت بوده و ازآنها است

شکرلله که بهر شهر انگیز / از هری آمدم سوی تبریز
تا بوصف بتان تبریزی / همچو طوطی کنم شکر ریزی
وه چه تبریز رشک هشت بهشت / مردمش حوروی و پاك سرشت
نازنینان ناز و محبوبی / در کمال لطافت و خوبی

ازآثار قلمی وحید است

۱- **بدایع الصنایع** درعروض وقوافی بفارسی ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ رضویه موجود است ۲- **الجمع المختصر** یا **مختصر وحیدی** نیز درعروض و قافیه ودونسخه ازآن بشماره‌های ۲۶۸و۳۸۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران‌که هردوضمیمهٔ نسخهٔ دیگرهستند موجود و درکتابخانهٔ رضویه نیز یك نسخه ازآن موجود است ۳- **دیوان شعر** و نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ اسعد پاشا از استانبول موجود است ۴- **مفتاح البدایع** درلغت‌فارسی . وحید اخیراً به‌گیلان رفت و درسال نهصد وچهل ودویم هجرت درهمانجا درگذشت و اسم اورا درجایی ندیدم و شاید وحید نام اصلی او هم باشد

(کف وس ۶۴ ج ۳ و ۱۳۹ ج ۵ ذریعه و اطلاعات متفرقه)

وحیدقزوینی **میرزا محمدطاهر** - از ادبا و شعرای نامی عهد شاه عباس صفوی ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۸ه‌ق = غنب - غعح) و منشی و تاریخ‌نگار آن شاه والاجاه بود ، وقایع دورهٔ سلطنت اورا نوشته و درفنون متنوعه گوی سبقت از دیگران ربوده است بعداز وفات شاه معظّم جانشین شد تا درسال هزار وصد ویکم هجرت بوزارت شاه سلیمان بن شاه عباس منصوب‌گردید ، مرجع امرا و شعرا و مطبوع

عموم بوده و ازآثار قلمی او است

۱- **خلوت راز** ۲- **دیوان شعر** که دیوانی قریب سود هزار بیت مشحون بنظم و نثر ترکی وعربی وفارسی بدو منسوب ولکن از اشعار ترکی و عربی او سراغی بداده‌اند ۳- **راز ونیاز** ۴- **ساغر سرشار** ۵- **عاشق ومعشوق** ۶- **فتحنامه قندهار** که آن نیز مثل دیگرآثارش مثنوی است ۷- **گلزار عباسی** وغیر از اینها رساله‌های بسیاری درعلوم مختلفه بدو منسوب میباشد و دو نسخه از دیوان او که یکی درحدود سی وشش هزار ودیگری درحدود بیست ودو هزار بیت‌است بشمارهٔ ۱۶۲ و۱۶۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدید طهران موجود و اوّل غزلیّاتش این است

کرامت کن عیاری یارب این ناقص عیاران را بده دستی که گیرم دامن پرهیزکاران را

وفات او درحدود سال هزار وصدو بیستم هجرت واقع شد و بنوشتهٔ بعضی عمر اوصدسال بوده‌است (ص۶۹۹ ج۲ فهرست کتابخانه وغیره)

وحیدقمی چنانچه اشاره شد همان **وحید تبریزی** فوق است

وحیدی لقب رجالی جعفر بن عثمان وحسین بن عثمان وشیب بن حراد وغیرهم میباشد

وداعی علی بن مطهر- بعنوان **علاءالدین** نگارش یافته است

وراق[1]

وراق **ابوبکر بن محمد** - درباب کنی بعنوان **ابوبکر وراق** خواهدآمد

۱- **وراق** - صیغهٔ مبالغه کسی‌است که ورق وکاغذ اسحاب کند وکتابهارا استنساخ نماید ویا دیگران تحت نظر او استنساخ نمایند و او نسخه‌ها را تصحیح و تجلیدکرده و بفروشد از سمعانی نیز نقل است وراق کسی است که مصحف وکتب حدیث و غیرآنها را مینویسد وگاهی کاغذفروش را نیز اطلاق نمایند این حرفت استنساخ مذکور قدیماً پیش از اختراع و رواج عمل طبع کتاب ، عوض عمل طبع این زمان بوده وکثیری از ادبا و علما این حرفت را داشته‌اند یاقوت حموی درمعجم‌الادبا بشرح حال ایشان پرداخته وخودش نیز ازجملهٔ ایشان بوده وکتابخانهٔ بزرگی از او مانده که مرجع استفادهٔ ابن‌الاثیر صاحب کتاب الکامل فی التاریخ گردیده است بالجملة لفظ وراق لقب رجالی احمد بن عبدالله بن احمد بن جلین، جعفر وطاهر*

وراق **احمدبن ابی طاهر** - بعنوان **کاتب احمد بن ابی طاهر** نگارش یافته است

وراق **حسن بن علی** - بن حسن بن علی بن حسن بن خطّاب بن حبیر وراق، معروف به **ابن الخطاب**، از ثقات محدّثین عامّه میباشد که از ابونعیم اصفهانی متوفی سال ۴۴۴ه ق = تمد) و دیگر اجلّه روایت کرده و از جملهٔ روایات او است که حضرت نبوی ص فرمود **مکتوب علی باب الجنة لااله الاالله محمد رسول الله علی اخو رسول الله قبل ان تخلق السموات والارض بالفی عام** زمان وفاتش بدست نیامد

(ص۳۸۷ ج۷ تاریخ بغداد)

وراق **سعد بن علی** - بعنوان **دلال الکتب** نگارش داده ایم

وراق **علی بن عیسی** - نحوی بعنوان **رمانی** نگارش یافته است

وراق **عمر بن محمد بن حسن** - ملقّب بسراج الدین، معروف به **وراق**، از اکابر شعرای اواخر قرن هفتم هجرت میباشد و یك دیوان **چهل مجلدی** داشته است که خودش هفت مجلّد از آن را تلخیص کرده واز او است

شمت برقا من ثغرها الوضاح **والدجی سیره مهیض الجناح**

فتماری شکی به و یقینی **هل تجلی الصباح قبل الصباح**

وفاتش درسال ششصد و نود و پنجم هجرت واقع گردید

(اطلاعات متفرقه)

وراق قمی بنوشتهٔ مناقب ابن شهرآشوب (متوفی سال ۵۸۸ه ق = ثفح) از شعرای اهل بیت طهارت ع میباشد، بعضی از اشعار اورا هم که درمناقب آن خانوادهٔ عصمت گفته در آن کتاب نگارش داده و از آن جمله است

علی وعت اذناه ماقال احمد **لدعوته فیه ولم یتصمم**

دیگر از اسم و نسب و تاریخ زندگانی او چیزی ذکر نکرده است

(ص۵۶۳ ج۱ق)

---

*بن عیسی، عباس بن محمد، عباس بن موسی، علی بن ابراهیم، علی بن عبدالله و بعضی دیگر وهم از اوصاف مشهورهٔ جمعی از اکابر میباشد و بعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت وقت ووسائل موجود تذکر میدهد

وراق **محمد بن اسحق** - درباب کنی بعنوان **ابن الندیم** خواهد آمد

وراق **محمد بن عبدالله بن عباس** - مکنّی به **ابوالحسن**، از مشاهیر نحویّین و داماد ابوسعید سیرافی سابق الذکر میباشد و کتاب **علل النحو** و **کتاب المصول فی نکت الاصول** از تألیفات او بوده و درسیصد و هشتادم هجرت درگذشت، اورا **ابن الوراق** نیز گویند چنانچه نوه‌اش ابوالحسن محمد بن هبةالله بن محمد بن عبدالله نیز که در زمان خود در بغداد پیشوای اهل عربیّه و علوم قرآنیه واز مشاهیر نحویّین و قرّاء و مفسّرین بوده به **ابن الوراق** شهرت داشته است سال وفات او بدست نیامد (ص ۴۶۸۲ ج ۶ س وسطر ۸ ص ۲۱۹ ت)

وراق **محمد بن عبدالله بن محمد بن موسی** - کرمانی، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف به **وراق**، از فضلای نحو و لغت و از تلامذهٔ ثعلب نحوی سابق الذکر بوده و از تألیفات او است

۱- **الجامع** در لغت ۲- **الموجز** در نحو، صاحب ترجمه درسال سیصد و بیست و نهم هجری قمری ویا بعدازآن وفات یافت (کف وص ۲۱۳ ج ۱۸ حم)

وراق **محمد بن هارون** - مکنّی به **ابوعیسی**، ملقّب به **وراق**، از متکلّمین علمای شیعه بوده واز کسانی است که درمدافعه ازمذهب امامیّه فروگذاری نکرده‌است، بهمین‌جهت بین العامة مغموص میباشد، سیدمرتضی وعلمای دیگر ازوی نقل کرده و بکلمات وی اعتماد مینمایند تألیفاتی هم داشته وسال وفاتش بدست نیامد (کتب رجالیه و راشحهٔ هشتم از رواشح میرداماد)

وراق **یاقوت بن عبدالله** - بعنوان **حموی** نگارش یافته است

ورام **مسعود بن ابی فراس** - عیسی بن ابی النجم بن حمدان بن خولان بن ابراهیم بن مالك اشتر نخعی، کنیه‌اش **ابوالحسن** یا **ابوالحسین**، ظاهراً نامش مسعود، لقبش ورام، عالمی است فقیه محدّث زاهد حلّی نخعی اشتری، ازعلمای امامیّه اوائل قرن‌هفتم‌هجرت کتاب **تنبیه الخاطر** (الخواطر خل) و **نزهة الناظر**